انّ البیان میزان من عند الله

الی یوم

مَن یُظهِرُه الله

من اتبّعه نور

ومن ینحرف عنه نار

بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عزّ مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال بوجود کینونیّت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کل شیئ بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئ الّا بعجز کل شیئ از عرفان او و تجلی نفرموده بشیئ الّا بنفس او اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران بشیئ و خلق فرموده کل شیئ را بشأنی که کل بکینونیّت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت بانیکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیّت خود و متعزز بوده و هست بسلطان ربوبیّت خود نشناخته است او را هیچ شیئ حقّ شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئی بحقّ شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شیئیّت خلق فرموده است او را بملیک مشیّت خود و تجلی فرموده باو بنفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کل شیئ تا انکه یقین کنند بانیکه اوست اوّل و آخر و اوست ظاهر و باطن و اوست خالق و رازق و اوست قادر و عالم و اوست سامع و ناظر و اوست قاهر و قائم و اوست محیی و ممیت و اوست مقتدر و ممتنع و اوست متعالی

و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمیکند الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و
ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اولی الا باولیت خود و نیست از برای او آخری الا بآخریت
خود و کلشیئ بما قد قدر فیه او یقدر قد شیئ بشیئیة و حقق بانیة و باو بدء فرموده خداوند خلق کلشیئ را باو
عود میفرماید خلق کل شیئ را و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده کنه
ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور ساذج او از هر بهائی و علائی و منزه بوده جوهر مجرد
او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اول و لا یعرف به و او است آخر و لا یوصف به و او است
ظاهر و لا ینعت به و او است باطن و لا یدرک به و او است اول من یومن بمن یظهره الله و
او است اول من آمن بمن ظهر و او است شیئ واحد که خلق کل شیئ بخلق او میشود و رزق کلشیئ برزق
او داده میشود و موت کلشیئ بموت او ظاهر میشود و حیات کلشیئ بحیات او ظاهر میشود و بعث کلشیئ
ببعث او ظاهر میشود لم یر عین الوجود بمثله لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویه و طلعة الربوبیة
المستقرة فی ظل وجهة الالوهیة المستدلة علی سلطان الوحدانیه و لو علمت ان یذوقن کلشیئ حبه ما
ذکرت ذکر نار اذ انها لمالم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الا کل لما یذوقن من
حبه نور من نور فی نور الی نور علی نور یهدی الله بنوره من یشاء و یرفعن الله لنوره من یرید انه
مبدء و معید و او است که خداوند واحد احد از برای او بظهور نفس او میجده نفس که خلق شده اند
قبل کلشیئ از نفس او خلق فرموده آیه معرفت ایشان را در کینونیت کلشیئ مستقر فرموده تا آنکه کل بکنه
ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اول و حی لم یزل و حکم نفرموده احدی از
ممکنات را الا بعرفان نفس خود و توحید کنه کینونیت خود اذ کل ما سویه خلق عنده قد خلق بامره
الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک رب العالمین و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات
که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق کلشیئ

را بدعًا کانّ کلشیٔ حینئذ قد خلق زیراکه هر شیٔ که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیراکه
اوست ما ینقطع الیه کلشیٔ و ما ینتهی الیه کلشیٔ و بعد که ظاهر شد بظهور آیات قدرت خود شبهه
نیست که کل شیٔ بکمال ما یمکن ان یوصل بلقاء الله رسیدند دو مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل
مشیّت اوّلیّه را و خلق فرمود باو کلشیٔ را و چونکه الآن خلق کلشیٔ در خلق بدیع ذکر شد دلیل است
که خلق او لم یزل و لایزال بوده اذ لم یکن شأن کان الله الٓهًا و لم یکن خلق یعبده و ان الله لم
یزل کان فی علو قدسه و ما دونه فی دنو حده و اول خلق کلشیٔ در این آن که آن یوم جمعه است
بماند کره الله شده و حضرت ربّ العزة این خلق بدع را بامر خود خلق و مستقر در ظل او فرموده
الی ان یعیده زیراکه شبهه نیست که الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده و انّ الله کان علی کلشیٔ قدیرا
و منظّم فرموده خلق کلشیٔ را بعدد کل شیٔ باو امر که نازل فرموده از ساحت قدس خود و مشرق
ساخته از شمس جود خود تا آنکه کلشیٔ بذکر کلشیٔ در کلشیٔ مکمّل در کمال گشته از برای ظهور قیامت
اخری تا آنکه جزا دهد هر شیٔ را جزای کل شیٔ ان کان من نفی بعدله و ان کان من اثبات بفضله
اذ علم او بکلشیٔ قبل کلشیٔ مثل علم او است بکلشیٔ بعد کلشیٔ و قدرت او قبل خلق کل شیٔ بر کل شیٔ
بمثل قدرت او است بعد خلق کل شیٔ بر کلشیٔ لم یزل الله کان عالمًا بکل شیٔ و قادرًا علی کلشیٔ
له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد یسبّح له من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما لا اله الّا هو
العزیز المحبوب و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعدد کلشیٔ و در ظل هر بابی
ملائکه سموات و ارض و ما بینهما باذن الله مسبّحند و مکبّر و مقدسند و ممجد و عاملند و معظّم و کل
در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع باو خواهند شد و هرگاه بعدد کلشیٔ
از نفوس ممتنعه راجع باو شوند ثمره کلشیٔ نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیمة بین یدی الله
و لیقبلنه الله عن باب من ابواب کلشیٔ اذ انّه ذات نفس قد رجع الیها کلّ من قد دان بالبیان

بما قد عمل فی ذلک الباب فلتسرعن فی ذلک ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن
زیرا که خداوند اسرع کل حاسبین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کلشیء و حکم فرماید
بعود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود مثل آنکه در قران
بلا عدا ابواب متکثره در نزد مومنین باو متکثر شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرموده نبود نزد
او الا آیک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر میشود نزد او و کذلک یفعل الله ما یشاء و
یحکم و یرید لا یسئل عما یفعل و کل عن کلشیء یسئلون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بدء خلق
کلشیء در بیان شد مقر نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قران مرتفع
شده بود کل مطوی شد و راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلک الا الله و من عنده مع آنکه نازل
نفرموده بود در قرآن امری اهم از امر قیامت و عرض بر او خداوند محصی است عدد کل نفوسی که
متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجع از کل این نفوس یک نفس بین یدی الله بوده که
عود کلشیء شده و خلق کلشیء در نشأه اخری بامر الله متعالی گشته فلتراقبن انفسکم ان یا اولی البیان
ان لا تحتجبن عن الله ربکم و انتم باللیل و النهار تحبون ان تتقدسون و در باب اول از عدد کلشیء امری
که خداوند عز و جل فرض نموده کلمه لا اله الا الله حقاً حقاً اذ کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و نشر خلق
آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعله الله
ذات حروف السبع و من یوقن انها نقطة القرآن فی اخریها و نقطة البیان فی اولیها و انها هی
مشیّة الاوّلیّة التی انها هی قائمة بنفسها و کلشیء یخلق بامرها و قائم بها فاذا قد شهدت کینونیته علی
توحید ربّه اذ من لم یؤمن بها نفی یدخل فی النار و ای نار ابعد ممن لم یؤمن بها و من یؤمن بها
یدخل فی الاثبات و ای جنة اعلی ممن یومن بها تلک کلمة قد سبّحت و عظّمت و کبّرت و قدّست
و مجّدت ربّها بالغدو و الآصال و نظر کن در این کلمه لا مثل اینکه نظر میکنی در شمس سما و نظر کن بمن یؤمن

بها الّا بمثل اینکه نظر میکنی در مرآت اذ کل من یؤمن بذات حروف السبع کینونیته یسمّی باسم من اسماء
الله عزّ و جلّ و ظاهره ورقة من ورقة شجرة الاثبات کلشیئ راجع باین شیئ واحد میگردد و کلشیئ باین
شیئ واحد خلق میشود و این شیئ واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من یظهره الله الذی ینطق
فی کل شأن انّنی انا الله لا اله الا انا ربّ کلشیئ و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایّای فاعبدون و
بدانکه او است مرآت الله که متجلی میشود از او و مرآت ملک که حروف حیّ باشند و دیده نمیشود در او
الا الله و هر کس در بیان کلمه لا اله الّا الله میگوید باو متوجه الی الله میشود چنانکه باو بدء خلق او شده و باو
عود خلق او میشود ثمره این علم این است که در وقت ظهور من یظهره الله نگوئید که ما لا آله الا الله میگوئیم
و اصل دین این است زیرا که آنچه میگوئید شبحی است از شمس او که در ظهور اولای او متجلی شده
و او است احق باین کلمه از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرات بگوید در من شمس است
در نزد شمس ظاهر است که شبح او است که او میگوید قد عرفناکم ان یا خلق البیان علو وجودکم فی
کلمة ربکم ان لا تحتجبن بمن یظهره الله یوم القیامة بالحق فان ما انتم به تنطقون مثال ظهوره فی افئدتکم
و ما ینطق به ذلک ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو المهیمن القیّوم و امروز هر نفسی که در
قرآن این کلمه که جوهر کل دین است میگوید شبهه نیست که بقول محمّد رسول الله صلعم من قبل میگوید و
شمس این کلمه در فؤاد او بوده که شبح آن در قائلین امروز متجلی است و لذا راجع میشود باو در ظهور
اخرای او که ظهور نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجره توحید در کینونیات
خلق مرتفع نشده بود و حال که هزار و دویست و هشتاد سال گذشت این شجره بمقام ثمر رسیده
هر کس در او هست شبحی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در نزد او لابد ظاهر خواهد
کرد مثل زدم با علی کلمه که دین کلّ قائم بآن است و بقول آن اول دین ثابت میشود و
کل در وقت موت همین را میگویند و باو راجع میشوند اذ اشباح المرایا لا یرجع الّا الی ما قد بدء و

اذا ارتفعت المرآت مافیها من مثال الشمس یرجع الیها اذ قد بدئت منها و لم یکن رجعها ولا عودها الا فی صدر آتیتها جائیکه علو کلمه فرقان من قبل و علو کلمه بیان من بعد نزد شمس حقیقت این قسم باشد چگونه است شئونی که متفرع بر این کلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمه هدی و ابواب هدی و مسائل فروعیه که لا یعد و لا یحصی هست هر نفسی یکی از آنها محتجب شده از کینونیتی که بدء وجود او از او بوده و راجع میشود باو در صورتی که از شجره اثبات بوده و آیه توحید او مدل بر شمس بوده و اگر العیاذ بالله که مدل بر او نبوده که لایق ذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب بقرآن کرده چقدر حکم بغیر ما انزل الله در ایدی ایشان هست و این در ذکر کینونیت آنها بوده نه در ذکر ما یتفرع علی الکینونیات اذ ما یتفرع الی ما دون الحق یرجع الی کینونیته و کینونیته لما لم یدل علی الله لا یذکر عند الله و آنچه ما یتفرع بکینونیات حقه است راجع میشود بآنها وانها اگر آیات مستقره باشند در مرایای افئده خود نه مستودعه در بدء و عود راجع میشوند بمقاعد خود و لما کان الشمس لم تزل مشرقة تلک المرایا لا تزال مستدلة و نبوده است از برای فیض خداوند در هیچ شأن تعطیل و نفادی من یقل الله الله ربی و لا اشرک بربی احداً و ان ذات حروف السبع باب الله لن ادع معه باباً و یؤمن بمن یظهره الله فاذا قد فاز بذلک الباب الاول من الواحد الاول وطوبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذلک یوم کل علی الله ربهم یعرضون

الباب الثانی من الواحد الاول

ملخص این باب آنکه رجوع محمد ص و مظاهر نفس او بدنیا شد و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوحدانیت او نموده آیات باب او را بکل رسانیدند و خداوند بوعده که فرموده بود در قرآن و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین ایشانرا ائمه گردانید و بهمان دلیل که نبوت محمد ص

از قبل ثابت است بهمان رجوع ایشان بدنیا عند الله و عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل آیات
الله هست که ما علی الارض از اتیان بمثل آنها عاجز میباشند و شبهه نیست که شرف عبد بتوحید خداوند
و معرفت او است و اقرار بعدل و طاعت و رضای او و شبهه نیست که این نفوس مقدسه
قبل از هر نفسی بآنچه جوهر کل علو و عزت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند
عزی مشاهده نمیکند الا برضای خداوند و شبهه نیست که ایشان اوّل انواری بودند که بین یدی الله
سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده و هیچ علوی
در امکان اعلی تر از این نیست که فواد عبد مدل علی الله باشد و بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه از
محبوب خود محتجب نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده نمیکند الا رضاء الله را
زیرا که این است منتهای مقصد کلّ و شبهه نیست که رضاء الله ظاهر نمیشود الا برضای آنکسی که
خداوند با و حجت خود را اعطا فرموده باشد و شبهه نیست که این انوار مقدسه برضای خداوند
قبل کل شیء مسترضی شده و همین است علوّ اعلی فوق هر علوّی و سموّ ابهی فوق هر سموّی و شبهه
نیست که رجع ایشان در ظهور آخرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بدء ایشان در قبل و
بآنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگرچه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور
محمّد است در رجع آن ولکن چون ظاهر شد بظهور الله کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند
زیرا که او است اوّل و آخر و ظاهر و باطن و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند
اسماء ایشان را در این کور بحروف حی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون
که باسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند که
کلاً عدد حی میشوند که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوای آنها مهتدی هستند بهدای
ایشان زیرا که بدء فرمود خداوند خلق بیان را بایشان و رجع خواهد فرمود خلق بیان را بایشان

و ایشان انواری بوده اند که لم یزل و لایزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند در هر ظهوری باسمی مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده ولکن اسماء کینونیت که تدل علی الله بوده و در افئده ایشان ظاهر بوده و اگر نبود بقرب کینونیت خود نتوانستند بین یدی الله حاضر شوند لم یزل و لایزال بوده و هست و از برای خداوند اسماء ما لانهایه بما لانهایه بوده و هست ولکن کل باین اسماء متجلی گشته چنانکه هدایت کل بهدایت اینها شده و در افئده این اسماء دیده نمیشود الا الله بل در فؤاد هیچ نفس مؤمنی و مؤمنهٔ دیده نمیشود الا آن اسمی که فؤاد آن مستمد باد است از خداوند و در او دیده نمیشود الا الله وحده الا له الخلق و له الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو الحی القیوم و هر نفسی که مؤمن بمحمد ص بوده با دون آن رجع نموده در ظل او و ان کلا یجزی بما کسبوا و الله علی کل شیء شهید

الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علی ع راجع شد بدنیا با آنچه مؤمن باو بودند و دون آن و او ثانی من آمن بالنقطه است بعد از سنین

الباب الرابع من الواحد الاول

در اینکه فاطمه ع راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بود و دون آن

الباب الخامس من الواحد الاول

در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب السادس من الواحد الاول

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب السابع من الواحد الاول

در اینکه علی بن الحسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثامن من الواحد الاول

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب التاسع من الواحد الاوّل

در اینکه جعفر ابن محمد علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب العاشر من الواحد الاوّل

در اینکه موسی ابن جعفر ع رجوع فرمود بدنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الحادی والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه علی ابن موسی علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هرکس که مومن بآن بود و دون آن

الباب الثانی والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثالث والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه علی ابن محمد علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هرکس که مومن بآن بود و دون آن

الباب الرابع والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه حسن ابن علی ع رجوع فرمود بدنیا با هرکس که مومن بآن بود و دون آن

الباب الخامس والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه حضرت حجّة ع ظاهر شد بآیات وبیّنات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است اگرچه نقطه بیان در اوّل ذکر شد ونقطه فرقان در ثانی وظهور حضرت در باب خامس عشر سرّ آن اینکه نقطه در مقام تجرّد که صرف ظهور الله است باسم الوهیت ظاهر است در مقام اوّل ذکر شد و در مقام تعیّن که مشیت اوّلیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیت بر کل نفس که مخصوص ظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد ونقطه در مقام اولیت لم تزل ولا تزال بوده

وهست واواست احق بذکر کل اسماء از نفس اسماء بنفسها ومثال این در وقتی که اسم الوهیت اسم ربوبیت هم هست وکل اسماء هم هست مع انکه ظاهر باسم الوهیت لم یزل ولایزال در مقام نقطه مذکوراست واشمله کل اسماء درعلو انکه خود ظاهر اذ هو الاول فی حین الذی هو الآخر وهو الباطن فی حین الذی هو الظاهر وهو الذی یذکر باسم کل اسم فی حین الذی لم یذکر باسم لا آله الا هو القائم القیوم

الباب السادس والعشر من الواحد الاول

در اینکه باب اول رجوع فرمود بدنیا با هرکس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب السابع والعشر من الواحد الاول

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدنیا با هرکس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب الثامن والعشر من الواحد الاول

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدنیا با هرکس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب التاسع والعشر من الواحد الاول

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدنیا با هرکس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب الاول من الواحد الثانی

فی بیان معرفة الحجة والدلیل

ملخص این باب انکه خداوند عالم عزشأنه در هر کور بانچه اعلی علو اهل آن کور تفاخر مینمایند حجت را نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کل بفصاحت کلام بود از این جهت خداوند قرآن را باعلی علو فصاحت نازل فرمود و اورا معجزه رسول الله ص قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقیت رسول الله ص و دین اسلام را نفرموده الا بآیات که اعظم بینات است و دلیل بر اعظمیت آن انکه کل بحروف هجائیه تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنیه را بشأنی نازل فرموده که

اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل عاجز شوند
و سرّ آن انکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشیت که حقیقت محمّدیه باشد بلسان خود حضرت
و آن شجره ممتنعه هیچ حرفی نازل نمیفرماید الا و اخذ روح آن میکند در حین نزول مثلاً اگر نازل فرماید
أنّا قد بدئنا ذلک الخلق امراً من لدنّا انّا کنّا علی کلشیئ قائمین فاذا ذکر البدء یتعلق بکل ما یذکر به
اسم کلشیئ زیرا که غیر خداوند محیط بکلشیئ نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کلشیئ و نزد قول او
کل خلق بدء شوند و کذلک ان ینزل الله و انا لنعیدن ذلک الخلق وعداً علینا انّا کنّا علی
کلشیئ قادرین زیرا که حین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کلشیئ در مظهر این آیه میشود که در یوم
قیامت بین یدی الله حاضر شود که عود کلشیئ صدق نماید و غیر الله مقتدر بر این نیست زیرا
که انچه خداوند تکلم میفرماید از شجره حقیقت بنفسها کینونیت شیئ خلق میشود اگر در دون علیین است
از حروف نفی میشود و اگر از حروف علیین است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله
حق است و در هر شیئ که نازل شود مشیّت تعلق میگیرد که ذکر حق شود و دلالت کند بر
اینکه او حق است و علیهذا قد نزل من قبل ان النار حقّ و الجنة حقّ و بیان خلق روح کلمه
حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در او ن نماید بیقین شاهده میکند که ارواح حقیه بظهور نقطه
اولیه بآیات الله در کینونیات انفس و آفاق متذوت میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در
آیه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحقّ ذکر فرموده و تا انکه کسی ناظر
بکینونیّت کلشیئ نشود که روح فوآدش باشد ادراک تحقق علی آن قول الله حقّ نمیکند بر انیکه
بذکر قول تحقّق حق میشود در کینونیت شیئ و این معنی مخصوص است بخداوند عزوجل اذ غیر او
خالق شیئ و رازق شیئ و ممیت شیئ و محیی شیئ نیست و هر کلمه که در ملک او با و نفی نفی شود
یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست آن کلمات

بعینه الا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر میگردد زیراکه حینی که خداوند ذکر مؤمن میفرماید
خلق او بآن میشود و حینی که دون حروف علیین نازل میفرماید خلق ارواح آن بادون میشود این آیات
سرّ آنکه آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بینات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او
و علم او و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوا الالباب بعلم توحید و دقایق معرفت و
شئونات ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا
در نفس آیات قرار داده و در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذا روح
توحیدی نزد او خاشع شده الا کسی که درک نماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیه
و علمیه مالانهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آنرا ندانسته و عارف نگشته اگرچه ظهور
شمس حقیقت بنفسها مسدد کل ممکنات است از علو عرفان او و لیکن بچیزیکه خداوند در او گذاشته
از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بضیاء آثار خود هل یکن له من عدل لیعرف
او من کفو لینعت به او من شبه لیشبه به او من قرین یقترن به او من مثال یماثل به فسبحان الله عن
ذلک تسبیحا عظیما اذ لا یری فیه الا الله و انا کل له عابدون و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان
آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجت ممتنعه بر کل شیء قرار داده و اگر کل ما علی الارض
جمع شوند نمیتوانند آیه بمثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر
ذی روحی که تصور کند بیقین مشاهده میکند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند
واحد احد است که بر لسان هرکس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود
الا از نقطه مشیت زیراکه او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هرگاه این امری بود
که از قوه بشر ظاهر میشد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال
گذشت باید کسی بآیه اتیان کرده باشد با وجودی که کل باعلو قدرت خود خواستند که اطفاء

کلمهٔ الله را نمایند ولی کل عاجز شده و نتوانستند و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا
امروز بیقین مشاهده میکند که آنهائی که اعتراف بحجیت آیات نموده و تبلیغ آنها را بکل فرموده
حجة الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان ولکن علو عرفان ایشان نزد هیچکس پوشیده نیست
زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که
تصدیق بحجیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد هیچکس شبهه در علو تقوای ایشان
نبوده و نیست اگرچه ذکر این از جهت ضعف مردم است والا انچه خداوند شهادت دهد
معادل نمیشود با شهادت کل ما علی الارض و شبهه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت
کسیکه حجت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات بعجز ما علی الارض از کلشئی زیرا
که این حجتی است باقیه من عند الله الی یوم القیمه و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلاریب
تصدیق در علو امر الله مینماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کل
با آنها متعلم میگشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات مینماید بدون فکر و تامل و در
عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیه
در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر مینماید که کل علما و حکما در آن موارد اعتراف بعجز از ادراک
آنها نموده شبهه نیست که کل ذلک من عند الله هست علمائی که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد
نموده چگونه در وقت نوشتن سطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست
کل اینها از جهت حجت خلق بوده والا امر الله اعز و اجل از این است که بتوان او را شناخت
بغیر او بل غیر او شناخته میشود باو قسم بذات خداوندی که وحده وحده بوده و هست که
آثار ان مضیئ تر است از ضیاء شمس در نهار و آثار انهائیکه مهتدی شده اند بعلو هدایت
او اگر باعلی علو درجه علم و عرفان واصل گردند مثل اثار انها مثل نور کواکب است در لیل

واستغفر الله عن ذلک کیف یدرک بحر الازل بحر الحدوث وکیف یعرف ذکر الاوّل بذکر المحدود سبحان الله وتعالی عن کل ما یذکر به الاشارات فی ملکوت الارض والسموات کل اینها نظر بمقامات حدودیه خلق بود که ذکر شد والّا آنچه احتجاج میشود یوم قیامت این است چنانکه بهمین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان لسان خود که آیا قرآن کتاب کی است کل مؤمنین با دگفتند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در میان فرقان وبیان دیده میشود اولوالافئده گفتند لا والله کل من عند ربنا وما یذکر الّا اولوالابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من بلسان محمد رسول الله ص واین است کلام من بلسان ذات حروف السبع باب الله وهرکس باون ایمان آورده مفری از برای او نیست اگر بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الا آنکه ایمان آورد باین آیات والّا باطل خواهد شد کینونیت او واعمال او کیوم لم یکن شیئاً عند الله مذکورا وبعد نازل فرمود ای خلق من کل از اول عمر تا آخر عمر بنهایة جدّ وجهد عمل میکنید از برای رضای من اگر امری از امور فرعیه را عامل هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل کرده واگر بائمه هدی ایمان آورده اید یا آنکه بزیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید بواسطه آنست که در قرآن برمز اسمای آنها نازل شده واگر اقرار بنبوت محمد رسول الله ص میکنید بواسطه آن است که رسول من بوده واگر در حول کعبه طواف میکنید بواسطه آن است که من او را بیت خود خوانده واگر قرآن را معظم میدارید بواسطه آنست که آن کلام من است وبرهر نفسی اگرچه از نفس امت آدم باشد لابدّ آنچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده وحال آنکه محتجب شده وخلاف واقع تصور کرده واز ظهورات بعد من محتجب شده زیرا که با هیچ شیئی نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او باین هیکل انسانی که خلق شده است بامر من

آن بکل راجع میشود درجه بدرجه تا انکه میرسد بنبی من وان نبی ثابت نمیشود نبوت او الا بکتابی
که نازل شده براو وحجتی که باو عطا شده وامروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده و
این ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده والا ازبرای ذات من نه اولی است
ونه اخری ونه ظهوریست ونه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که ازقبل من ایات مرا تلاوت
مینماید شود راجع بمن میشود وانچه راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشود این است ظهور من بنفسه وبطون
من بذاته زیراکه غیراین ممکن در امکان نیست واعلای ازاین متصور دربیان نمیشود چقدر
محتجب هستید ای خلق که کل منسبت بمن در مقاعد خود چنان تصور میکنید که در رضای من
هستید واتی که دلالت برمن میکند وآیات قدرت مرا که خزائن اودن فطرت اواست باذن
من تلاوت مینماید بغیر حق اورا در جبلی ساکن کرده اید که احدی ازاهل آن قابل ذکر نیست
ودر نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که ازحروف حی کتاب من است نیست وبین یدی
او که بین یدی من است درلیل یک مصباح مضیئ نیست وحال انکه بمقاعدی که بتعدد درجات
باو میرسد مصابیح متعدده مشرق وماعلی الارض که ازبرای او خلق شده بالآء او متلذذ وازاد
بقدر یک مصباح محتجب این است که من شهادت میدهم دراین روز بر خلق خود ودون
شهادت من نزد من لاشیئ بوده وهست وهیچ جنتی ازبرای خلق من اعلای ازحضور بین یدی
نفس من وایمان بآیات من نیست وهیچ ناری اشد از احتجاب این خلق بمظهر نفس من وایمان
نیاوردن بایات من نبوده ونیست اگر میگوئید ازقبل من چگونه تکلم مینماید نمی بینید آیات
مرا بانچه قبل درکتاب من کفتید حال هم حیا نمیکنید وحال انکه دیدید که ثابت شد کتاب من
وامروز کل باو مؤمن بمن هستید وعنقریب خواهید دید که افتخار شما بایمان باین ایات است
ولیکن امروز که نفع میدهد الفس شمارا اظهار ایمان بمالاینفعکم ولیضرکم محتجب شده اید وهیچ ضرر

رسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میگردد
ترحم برانفس خود نموده و در هوائی که گمان رضای من میکنید عروج نموده و در جائیکه محقق است
رضای من محتجب که دین کل باو ثابت است از منسوبین بقران محتجب شده اید قسم بذات
مقدس خود که هیچ جنتی از برای این خلق اعلی از ظهور من و آیات من نیست و هیچ ناری اشد
از احتجاب بمن و آیات من نیست و هرگاه میگوئید عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق
ارض و غرب ارض اگرچه این کلمه است بلا معنی زیرا که امروز حق ما علی الارض راجع میشود بقطع
اسلام و هرگاه فصحای این قطع عاجز هستند دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینها میگویند ما عاجز
نیستیم چرا اتیان نمینمایند بآیه مثل آیات ما از فطرت نه بنحو تکسب و سرقت اگرچه در نزد هر حقی
لابد است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را
که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزعم خود در علو رضای حق
سیر مینمایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محتجب هستند و همین ذل علمای اسلام را بس که
بنسبت اسلام اظهار علم اسلام را مینمایند و از کسیکه کلام او محقق اسلام بوده و هست محتجب میشوند
و اگر باحتجاب خود راضی میبودند و ظلم بر نفسی نمیکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود
نمیکردند خود را بنار انداخته بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته
بلکه هرکس از ظهور الله محتجب گشته و میشود عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان
تفکر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده مینمودند و آنوقت نه سلطان اسلام و نه اشخاصیکه
در ظل او بودند راضی باحتجاب از حق نمیشدند زیرا که افتخار کل باتباع حق است و هرگاه شبهه
کاری هم نزد آنها نموده امر باینجا منتهی نگشته چنانچه شبهه نیست که آخر الامر خداوند حق را برکل ظاهر
خواهد فرمود بحجیت او چنانچه امروز هم بخواهد کسی که خود را منسوب باسلام میداند چه از صاحبان

حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر میشود چنانچه اگر اقتدار
دارد کل علما را حاضر نماید و میگوید بآنها بفتاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب
نموده حال امر از دو شق بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است
و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان
السلاطین لتؤتین السلطنة من تشاء ولتنزعنها عمن تشاء ولتعزن من تشاء ولتذلن من تشاء
ولتنصرن من تشاء ولتخذلن من تشاء ولتغنین من تشاء ولتفقرن من تشاء ولتظهرن من تشاء
علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کل شیئ تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علاما مقتدرا قدیرا تکلم
نمائید بمثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسید بمثل آنچه او نوشته بلا تامل و سکون قلم و هرگاه
نمیکنید دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله
و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرموده بر او بمثل آنکه بر رسول خدا ص نازل
فرموده چنانچه حال بمثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر صحف
و مناجات او و صور علمیه و حکمیه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد
یا باسرع طوریکه کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرائت مینماید میتوان میزان گرفت
که هرگاه از اول ظهور تا امروز میگذاشتند چقدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه میگوئید
که این آیات بنفسها حجت نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول
خدا ص بغیر آیات احتجاج فرموده شماها هم تامل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده
ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغررک تقلبهم فی البلاد کذبت قبلهم قوم نوح و
همت کل امة برسولهم لیاخذوه وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب
و کذلک حقت کلمة ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب

نازل فرموده اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون وجائیکه خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی میتواند بگوید کفایت نمیکند حجیت کتاب بنفسه واگر گفته میشود در آیات آنچه اولین گفتند از دوشق بیرون نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی چنانچه خداوند نازل فرموده وان یروا کل آیة لن یؤمنوا بها ودرجای دیگر نازل فرموده ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لایؤمنون ولو جائتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم واگر غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است فبای حدیث بعد الله وآیاته یؤمنون یا خود حاضر میشود واز آنچه میخواهد از مطالب بنهج آیات سؤال مینماید تا آنکه خود بشنود که در نزد مبدع تأملی وترکیبی وملاحظه اقترانات نیست ویا آنکه کسی را میفرستد که در نزد او ساعتی نشسته وآنچه آیات املا میکند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر واقترانات کلمات باهم نمیشود واگر میشد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود واز اول ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود واگر نکته گیری در اعراب وقرائت یا قواعد عربیه میشود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد وعلم بآنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد اولوالالباب از عدم علم بآنها واظهار این نوع آیات وکلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب الله است وبر شجره که کتاب الله نازل مینماید علم باین علوم لازم نبوده و نیست بلکه کل قواعد واعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است وچه بسا از اشخاصیکه صاحب کل علوم هستند ولیکن ایمان ایشان بایمان بآیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم باوامر الله است نه دون آن واتباع مرضات او که اگر بنفسه این علوم مثمر بود صاحبان آن در

عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند وحال انکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند و
علم توحید او است واستقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر انچه میکنند مابین
خود و او قصد نمیکنند الا رضای اورا وحال انکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضای
حجت او مطلع شود وامروز رضاء الله منحصر است برضای حجّت او و مستقرین در ظل او
واگرچه دون آنها یحسبون انهم مهتدون ولیکن انچه خداوند شهادت میدهد ثابت میماند و
انچه غیر متبعین امر الله میکنند مضمحل میگردد وهرگاه امروز ذکری از اشخاصی که تکذیب قرآنرا
در صدر اسلام نموده اند هست از رهبان نصاری وفصحای عرب ذکری هم از محتجبین امروز
خواهد ماند وامروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در ایات بیان نموده
که حقیقت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا انکه از لقاء مظهری که لقای او لقاء الله هست و رضای
او رضاء الله هست محتجب نماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند نازل
فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخر الشمس والقمر
کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون و شبهه نیست که هر مرآتی
که مقبل شمس شود خود مستشرق میشود والا او بنفسه طالع میشود و غارب میگردد و غرض کل این
است که ثمره وجود خود که فوز بلقاء الله و ایمان بآیات او است برسند والا خود شیئی باطل
میگردد بنفسه وهمین شجره است که غرس شجره قرآن را در افئده مردم نمود از برای امروز
وامروز کل خود را منسبت باو معزز و مفتخر میدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لا
حول ولا قوة الا بالله در تشریع والا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند
بقدر ذبابه قوت ندارند وهمین ذل بس است محتجبین را که منسبت باو میکنند انچه میکنند
وعوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نکرده بلکه بعدم نصرت هم راضی

نمیشوند واگر راضی میشدند مقر این شجره در این جبل نمیشد وخداوند کافی است کل عباد را حکم خواهد فرمود بقسط وحکم او همین حکم است که آلان در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت فصل مینماید ما بین مقبلین بسوی او و دون او وانچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد واو است بهترین ناصرین وحافظین وبهترین حاسبین وحاکمین

الباب الثانی من الواحد الثانی

فی ان لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاء الله

ملخص این باب آنکه کسی احاطه بانچه خداوند نازل فرموده در بیان نمینماید الا من نظهره الله او من علمه علمه ومثل ذلک شجره که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع ابحر سموات وارض مداد شوند وکل اشیاء قلم وکل انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند اذ ما جعل الله لحرف منه اولا وآخرا واذن نیست از برای احدی که تفسیر کند بانچه خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین را من نظهره الله وحروف حیّ او وکل حروف دون علیین را با بواب نار او زیرا که کل حروف علیین در ظل او محشور خواهند شد وکل حروف غیر علیین در ظل نفی محشور خواهند شد وقبل مثل بعد است لا تبدیل لامر الله چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است کل قرآن صد وچهارده سوره بوده وهر شش سوره در علو شأن هر حرفی از حروف بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که شش سوره اول از نقطه بوده وشش سوره آخر از میم وکل حروف علیین راجع با بین مظاهر تسعة عشر میشود وکل حروف دون علیین راجع بمظاهر تسعة عشر ابواب نار میشود وکل ابواب نار راجع میشوند بباب آول چنانچه کل ابواب جنت راجع میشوند بباب آول که کل در کلمه لا اله الا الله جمع میشود آنچه از دون حروف علیین است در نفی وانچه از حروف علیین است در اثبات وکل حروف دون علیین قرآن در ظل آول باب نار فانی شده وکل

حروف علیین قرآن در ظل کلمه اثبات باقی ماند کذلک یفنی الله من یشاء و یبقی من یرید انّه
قوی مقتدر قدیر و جایز نیست تفسیر باین الا بآنچه تفسیر شده از نزد شجره او و کل اسماء خیر
او در انوار افئده مؤمنین باو لایق و کل حروف دون علیین او در حقایق دون مؤمنین باو
جاری ولم تزل ولا تزال مثل بیان مثل نفس انسانی است که حیّ است و کل حروف نور و
نار آن در آفاق و انفس مبیّن چنانچه امروز هر کس بخواهد تمیز دهد چونکه یوم ظهور الله است مقتدر
ولی بعد از ارتفاع شجره لایقدر احد ان یمیز بحقیقة الواقع الا علی حکم الظاهر من لم یتعد حدود
الله فیه فهو من حروف العلیین و من یتعد فمن دونه الی ان یفرحنّ الله عن ذلک الخلق
بظهور نفسه یوم القیمة فاذا ما یحکم نقطة البیان فی اخریها من احکام الواقعیة الاولیة من یؤمن
بها فمن حروف العلیین و من لم یؤمن بها فمن دونها والله یفصل بینهما بالحق انّه هو خیر الفاصلین
و امر بجائی میرسد که از حروف غیر علیین دیگر ذکر نمیماند الا در کتاب و همان شجره نفی خود را
از حروف علیین میداند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن میکند تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت
که آنوقت بروز میکند عدم ایمان او چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را
بعین الیقین ملاحظه نمود چنانچه کل میگویند امروز که ما مؤمن بالله و آیات قرآن هستیم و حال آنکه شجره
حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است با یک نفس وحده این قسم در ظهور
شمس حقیقت حقایقها منکشف میگردد و حجب مرتفع نفوسیکه خطور بر ایشان نمیگردد دون
رضاء الله فثوی بآنچه قلم حیا میکند از ذکر آن بمعدن رضا که رضاء الله ظاهر نمیشود الا
برضای او میدهند فلتعتبرن یا اولی الابصار ثم من امر الله تتقون

الباب الثالث من الواحد الثانی
فی بیان ما فی البیان بان فیه حکم کل شیء

ملخص این باب انکه از جانب خداوند برکل ناس دو حجت است آیاة الله ونفسی که این ایات
براو نازل شده واول حجت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است وثانی حجت ظاهره است تا
وقت ظهور وحین بطون حجت است برکلشیئ من حیث لایعلم احد واز برای او از حین غروب
شهدائی هست که ادلاء هستند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که الآن نازل میکند
حجت میشوند تا یوم ظهور او وویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسیکه ایشانرا
حجت کرده بمثل انکه علمای امروز بقول یکی از ائمه علیهم السلام که فرموده انظروا الی من روی
حدیثنا خودرا از قبل امام حکم میدانند واسمائیکه لایق نیست ایشانرا بخود نسبت میدهند واگر
صادق میبودند در قول از کسی که بقول او اثبات ولایت ونبوت میشود محتجب نمیماندند بلکه
چون ملاحظه کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان هست بنسبتی که خودرا منتسب نموده وحکم نموده اند
فتوی هم علی الله داده وحال انکه در قرآن خداوند نازل نفرموده شیئ اشد ممن ذکر بآیاة الله
فاعرض عنها وشبهه نیست که آیاة الله آیات مشرقه ازاین شجره است زیراکه ذات ازل
لم یزل ولایزال برحالت واحده بوده وآیات شان ابداع است که مشیت اولیه باشد
که دراو دیده نمیشود الا الله وحده اگرچه امروز نظر در آیات خداوند نمیکنند ولی عنقریب همین
آیات را باعلی علو ذکر نموده وبیانهای هزار مثقال ذهبی تمام نموده وبآن افتخار کرده وخود
را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در بیست وسه سال نازل شده کسی بهم نرسید که
اصل اورا بنویسد تا انکه حضرت امیر المؤمنین صلواة الله علیه برشانه گوسفند والواح ممکنه دیگر
ثبت فرمود چنانچه در حدیث رداء مذکور است وامروز دیده میشود که بالاعدله قرآن نوشته شده
از بهاء الف گرفته تا بهزار دینار ختم میشود چنانچه چاپی آن باین بهاء درعهد اکثر خلق هست
این است حد خلق عندالله وشبهه نیست که خداوند تفصیل کلشیئ را باعلی علو تفصیل در حجت باقیه

نازل فرموده و هرکس بگوید که شیئی هست که حکم آن بما هو فیه و علیه در بیان نباشد ایمان باو
نیاورده بیقین قطع زیرا که کل شیئ خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در
باب اثبات و آنچه ما لا یحبه الله است راجع بآن و آنچه ما یحبه الله است راجع باین میشود
و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر این است مدار عرفان کل شیئ در
بیان و من شهید علی ذلک لیشهدن بانا ما فرطنا فیه من شیئ و کان الله بکل شیئ محیطا و هیچ
شانی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطق خداوند مقدر فرموده لم یکن هذا
الا بهذا و لا هذا الا بهذا و من لم یتعد عن کتاب الصامت فاذا انه هو کتاب الناطق و ان
کتاب الناطق من یظهره الله فان کل یرجع الیه ان لم یتجاوز احد من حدود البیان
فذلک عبد قد اطاعه و من عنده شهید علیه قبل ظهوره و لکن اذا ظهر ینقطع الایمان عن کل
ذا ایمان الا من یؤمن به فاذا انقطع الایمان کیف یبقی الشهادة للذین هم شهداء و ان
هذا فرع الایمان فلتتقن الله یا ایها الشهداء ان لا تحکمن علی الله ربکم بمثل ما قد حکموا الذین
هم شهداء من عند القرآن علی فان من یحکم علی فانما یحکم علی الله ربه و ما لهؤلاء من تسع تسع
عشر عشر خردل من ذکر خیر عند الله و اولئک هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بیان ذکر حروف العلیین و دونها

ملخص این باب آنکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا آنکه از برای او روحی بوده و هست
که متعلق باو است و از این جهت است که مؤمن بذکر جنت و رضاء الله فرحناک میگردد
و بذکر نار و دون رضاء الله متأثر میگردد بشأنی که گویا اول متلذذ و ثانی متعذب میگردد
و کل کلماتیکه خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات علیین است یا

دون آنها آنچه کلمات علیین است ارواح آنها در جنت است و آنچه دون آنها بوده ارواح
آنها در نار است و کل حروف دون علیین راجع میشود بلا اله و کل حروف علیین بالا هو
چنانچه بدء کل حروف دون علیین از این کلمه شد و بدء کل حروف علیین از آن کلمه لم تزل
آن در اعلی علیین جنت مرتفع میشود و آن در تحت الثری مضمحل میگردد چنانچه اگر امروز کسی
نظر در بدء شجره قرآن کند بیقین مشاهده میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الثری مضمحل شده
که اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس باشد و پنج حرفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی
علیین مرتفع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او منشعب شود
نوزده میشود چنانکه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و کذلک این حروف اسماء خمسه که
منشعب شود عدد واحد میشود چنانچه دون حروف علیین راجع باین کلمه میشود کل حروف علیین
هم راجع بکلمهٔ اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنار و اثبات
را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او بجنت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت
بر او میکند این ذکر تکوین نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکوین است و آنچه کلمه نفی
منشعب شده در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد و کل حروف دون علیین با ارواح متعلقه بآن
در ظل همین کلمه حشر شدند و همین قسم آنچه منشعب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه
اثبات گشته و کل حروف علیین و ارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده هر کس در نفی رفت
در نار الهی است الی یوم من نظهره الله و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در جنت الهی است
الی یوم من نظهره الله و علو عبد این است که نظر در انشعاب کلمتین نماید که چگونه بما لا نهایة
او معدوم میشود و بما لا نهایة او مرتفع میگردد و حجت خداوند بر هر دو سوا است زیرا که آیات
خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده

در ظل اثبات مستقر شدند هیچ ناری اشد از مظهر کلمه نفی نیست و هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات
نه باآن علی الاول یدور حروف دون العلیین و علی الآخر یدور حروف العلیین تا آنکه کل
راجع میشود در یوم من نظهره الله باو اگر مقبل شد از علیین میشود و الا از دون آن
فطوبی لمن یعتصم بحبل الله و یتوکل علی ربه ان لا یدخلن النار و یدخلن فی الجنة باذن ربه
فان ذلک لهو الفضل العظیم و از این جهت است که عبد حبی که حروف علیین را تلاوت
نماید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد و این است اعلی جنت مسبحین و
مقدسین و مهللین و مکبرین و معظمین و هر وقت ذکر دون علیین نماید دوست میدارد
عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد باید پناه برد در آن
وقت بخداوند عز ذکره تا آنکه از ارواح آنها مأمون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن
وعده جنت داده بود در یوم قیامت راجع بشجره حجت خود فرمود و این است اعلی علو
درجات جنت که برضاء الله فائز گردند و باقرار بتوحید او متلذذ و آنهائیکه خداوند وعده
نار فرموده بود راجع بکلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم
از احتجاب عن الله و ایمان باو نیست و هیچ جنتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست و
هرگاه ذا نظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت بهجت بدخول جنت گرفته اند اگر چه
اکل ایشان ورق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده برضای خود بشئونی که از
نزد کلمه نفی منتفع شدند که بآن افتخار میکنند و بهمان در نار معذبند و مشعر نیستند چنانچه خداوند
نازل فرموده و یاکلون فی بطونهم نارا این قسم حروف دون علیین راجع بارواح
خود میشوند و حروف علیین راجع بارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه حروف علیین را که ذکر
میکند در آنوقت ارواح ملائکه متعلقه بآن ناظر باو میشوند و صلوات براو میفرستند

من قبل الله و درحین ذکر دون حروف علیین اگر محتجب انها باشد ارواح شیاطین ناظر باو میشوند و اگر استعاذه بجوید از خداوند از شئون خود باو میرسانند اگرچه بخطور قلبی باشد و اگر پناه برد بخداوند و طلب نقمت کند بر آنها سبیلی از آنها بسوی او نیست و بقدر تسع عشر عشر خردلی ضرر دینی باو نتوانند رسانید اگرچه گویا می بینم که حروف نفی در ظهور من یظهره الله پناه میبرند از نفی و حال انکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشانرا پناه نمیدهد از نار خود الا من یظهره الله زیرا که عبد درحین گفتن اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده نمیشود از نار بلکه این کلمه را نمیگوید مگر بواسطه دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در ایمان بقرآن نشده نمیگویند زیرا که پناه بخداوند پناه بحجت اواست هرکس ایمان بمحمد ص آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگرچه خود حروف نار همین کلمه را میگویند و حال انکه نفع نمیبخشد زیرا که پناه بحجت نمیبرند لاجل انکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن بالله و مقترن فرموده بکلمه بعد او و حال انکه نفس کلمه خودش میخواند و ملتفت نمیشود چنانچه در صدر اسلام تفسیر این کلمه در ثانی شده و حال انکه کل قرآن را میخواند آنوقت مظهر آیه الوهیت امیرالمومنین علیه السلام بود که اگر پناه باو می برد نجات می یافت از کلمه بعد او و این است که کل الی یوم من یظهره الله پناه می برند بخداوند و نقطه بیان ولی آن روز ثمر نمیدهد ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه باو است و پناه بنقطه بیان پناه باو است چنانچه از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال انکه در نار ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند مظهر این اسم را که پناه باو که برده اند از نار محض محفوظ مانده و الا این کلمه را ابدا لا عدلها هر نفسی هر روز میگوید و حال انکه نجاتی از برای او نیست . زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه بخود را بپناه برسول خود و پناه برسول را بپناه

باوصیای او و پناه باوصیای او را بپناه بابواب اوصیای او و نفع نمید هد اول الا باخر و نه ظاهر الا بباطن زیراکه پناه برسول عین پناه بخدا است و پناه بائمه عین پناه برسول است و پناه بابواب عین پناه بائمه است و هرکس امروز داخل دربیان شود پناه داده میشود از نار چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از نار الا در وقتیکه داخل حروف قرآن شده و حروف بیان الی یوم من یظهره الله علیین آن در جنت است و دون علیین در مقاعد خود و آنروز هرکس داخل در کتاب او شد از نار نجات یافته و الا ثمری نمیبخشد او را بقای دربیان چنانچه ثمر نمیبخشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول بیان و الی ماشاء الله یترقی العلیون فی اعلی علوها و ینفی دونها فی حد انعدامها فیا طوبی لمن یرزق فوآده بحروف العلیین و ان یذکر دونه یستجیر بالله ربه فانه لیعصمنه و لا بد ان یذکرها الذاکرون و لا یضرهم ذکرها بمثل الذین آمنوا بالقرآن ذکروا الذین اوتوا الکتاب من قبل کذلک یفصل الله الایات لعلکم بآیات الله توقنون

الباب الخامس من الواحد الثانی

فی ان کل اسم خیر قد نزله الله فی البیان کان مراده من یظهره الله بالحقیقة الاولیة و کل اسم شر قد نزله الله فی البیان کان مراده من یکون یومئذ حرف النفی عنده بالحقیقة الاولیة

ملخص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من یظهره الله است بحقیقت اولیه ثم فی الحقیقة الثانویه اول من یومن به الی ان ینتهی الی آخر حد الوجود بمثل آنکه انجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل میکند تا آنکه میرسد بارض ترابی که منسوب باو است و مقر او است که اعلی غرف جنت است در کتاب الله و همین قسم هر اسم دون خیری که در او ن نازل شده بحقیقت اولیه مراد شجره ایست که مقابل او نفی شود و اگر ذکر ارض

شده در دون علیین مراد ارض نفس او است وکم کم تنزل میکند تا میرسد بارض ترابی که مقرّ او است
که منتهای اشهای نار است در ارض نار اگرچه فوق او سریر عزت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در
قرآن نازل فرموده خداوند بحقیقت اوّلیه مراد رسول الله هست وهر ذکر دون خیر مراد نفی
اوّل است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده واگر ذکر ارض علیّین شده مراد ارض نفس او بوده
تا منتهی شود بارض ترابی که مقرّ جسد او بوده که کل راجع میشود بقائم آل محمد علیه السلام که آنچه
ذکر خیر در قرآن است مراد او است بحقیقت اوّلیه چنانچه در بیان بمن یظهره الله
تفسیر شده وهر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگرچه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس
اوّل من لم یقبل الیه بوده وهمین قسم که در قران محقّق است در بیان هم عند الله ثابت است
وآنچه اسم خیر در علم الله هست بحقیقت اوّلیه نقطهٔ مشیت است ودون آن من لم یقبل الیها
چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع میشود امروز بنقطه بیان تا آنکه از ارض فؤاد بارض
روح میرسد واز ارض روح بارض نفس واز ارض نفس بارض جسد واز ارض جسد بکل شیء
الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی ذلک الارض فوق الجبل الذی ثلاثة شبر فی اربعة هذا
جوهر کل اراضی الترابیه حینئذ وان تغیر المقعد تغیر الامر الی ان یستقر الی ما لا یتغیر وکذلک
فی ظل العلیین الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة هذا اعلی ارض الرضوان وذلک ادنی ارض
النار اعوذ بالله عما لا یحبه الله ولاسئلن الله عن کل ما یحبه انه فضّال کریم وکم کم اسماء خیر
قرآنیه از رسول الله بدرجاتها متجلی شده بیک یک از اوصیای او ومثل ذلک در دون علیّین
تا آنکه رسید اعلی علو ارض جنت بمقر شهادت سید الشهداء ع وادنی ارض نار بمقر سلطنت
نفس مقابل این است حکم نزد خداوند وهمین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است
وامروز کل اسماء خیریه بحقیقت اوّلیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زده شد بحقیقت

ثانویه درحرف سین است الی ان ینتهی الی اخر الوجود فلتتقن الله ان یا ایها الناس کلکم اجمعون

الباب السادس من الواحد الثانی

فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من یظهره الله من اتبعه نور ومن ینحرف عنه نار
ملخص این باب انکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من یظهره الله باشد
هرکس مطابق آنچه در اواست عمل نمود درجنت است و درظل اثبات وحروف علیین
عندالله محشور خواهد شد وهرکس منحرف شود اگرچه بقدر سرجوی باشد درنار و درظل نفی
محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل
فرموده که هرکس بغیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است وما یرجع الی تلک الکلمة
من شئونها وحکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هرگاه تعدی
برنفس ظهور الله کند بعد از انکه خداوند نازل فرموده وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
وشبهه نیست که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت حجت خداوند والا عملهای آنهائیکه با اهل
بیت دشمنی نموده عندالله ذکر میشد وحال انکه امروز کل حکم میکنند که ازبرای آنها عبادتی
نبوده وثمره دراعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز بحکم قرآن عامل است همینقدر
که منحرف از ولایت گشته عندالله باطل شده وامروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید
بلکه دیده نمیشود الا من شاء الله واگر کسی باشد وداخل میزان بیان نشود ثمر نمی بخشد تقوای
او او را چنانچه ثمر نبخشید تقوای رهبان الف را وقوف بر میزانیت او در نزد ظهور
رسول الله صلعم واگر بمیزان قرآن عامل میبودند درباره شجره حقیقت این نوع حکم ها نمیشد
تکاد السموات ان یتفطرن وتنشق الارض وتخر الجبال هدا وقلوب آنها از این جبال
سخت تر است که متأثر نمیشوند هیچ جنتی نزد خداوند اعلای از بودن در رضای او نیست

و محمد مرا و را که امروز این فضل منحصر باهل بیان است ومن بعد هر کس از حدود آن تجاوز نکند باین فضل باقی است الی یوم من یظهره الله واگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده الابر نفس خود والله غنی عن العالمین ودر اوّل ظهور او کل بیان اطاعت او است نه غیر او چنانچه کل دین یوم الف حین ظهور رسول الله ص اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا که آنوقت حکم دون حق بر وقوف در آن میشود من یهتدی فلنفسه ومن یحتجب فعلیها والله غنی عن العالمین

الباب السابع من الواحد الثانی

فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجرهٔ حقیقت است ومشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد وانچه عندالله وعند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجرهٔ حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت عیسی ع تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آنزمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزا داد هر کس مؤمن بموسی بود بقول خود وهر کس مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود وبعد از یوم بعثت رسول الله ص تا یوم عروج آن قیامت عیسی ع بود که شجرهٔ حقیقت ظاهر شده در هیکل محمّدیه وجزا داد هر کس که مؤمن بعیسی بود وعذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود واز حین ظهور شجرهٔ بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله ص هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اوّل آن بعد از دو ساعت ویازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دویست وشصت که سنه هزار و دویست وهفتاد بعثت میشود اوّل یوم قیامت قرآن بود والی غروب شجرهٔ حقیقت قیامت

قران است زیراکه شیئ تا بمقام کمال نرسد قیامت او ن نمیشود وکمال دین اسلام الی اوّل ظهور منتهی شد وازاوّل ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر میشود وقیامت بیان در ظهور من یظهره الله است زیراکه امروز بیان در مقام نطفه است ودر اوّل ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجاریکه غرس کرده بچیند چنانچه ظهور قائم آل محمد صلعم بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر نمیشود الا انکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید واخذ ثمره اسلام نیست الّا ایمان باو وتصدیق باو وحال که ثمره برعکس بخشیده در بحبوحه اسلام ظاهر شده وکل منسبت باو اظهار اسلام میکنند واو را بغیر حق در جبل ماکو ساکن میکنند وحال انکه در قرآن خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیراکه آن یومی است که کل عرض بر خدا میشوند که عرض بر شجره حقیقت باشد وکل بلقاء الله فائز میگردند که لقا او باشد زیراکه عرض بذات اقدس ممکن نیست ولقای او متصور نه وانچه در عرض ولقاء ممکن است راجع بشجره اولیه است وخداوند طین رابیت خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از اقرار بعرض او واز لقای او بلقای او مستبعد نگشته وتسع تسع عشر عشر آنی از یوم قیامت بهتر است از آنچه سنین ما بین القیامتین میکذرد زیراکه ثمره این سنین در یوم قیامت ظاهر میشود چنانچه ثمره هزار و دویست وهفتاد سال اسلام از اوّل این ظهور تا آخر این ظهور که اوّل غروب شمس حقیقت است خواهد شد واوّل این ظهور تا ظهور من یظهره الله راجع میشود ثمره آن بقیامت اخری که ظهور او است ای اهل بیان ترحّم بر خود نموده وطول لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه محتجبین قران کرده که هزار ودویست هفتاد سال افتخار باسلام کنند ودر یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام

براشیان شود که ایشان بهمین حکم باطل میشوند الی قیمة الاخری چه بسا نفسی که از اول عمر
ریاضتها کشیده و مجاهده ها نموده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمد صم را در خواب
میدید بجواب افتخار می نمود و حال که ظاهر شده بظهور الله که اظهر از هر ظهوری است
بآیات و بیناتی که دین اسلام بآن ثابت است عرض بر خدا که نمی شود در جای خود ثمره
ایمان خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای انچه که خلق شده قائم نمی شود بر جای
خود فتوی میدهد بر کسی که شب و روز با و توجه بخداوند میکند و ایاک نعبد میگوید و اگر باین
هم راضی شود باز در جای خود باین هم راضی نمی شود بلکه بر اولیای حق میخواهد حزن وارد
آورد ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قران کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر انچه که
مؤمن ببیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید الله ربنا و لانشرک به احدا وان هذا ما وعدنا
الله من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئا و بانچه بر او هستید اطاعت او کردید ثمرهٔ بیان را ظاهر
کرده اید و الا لایق ذکر نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبیت
را محزون نکرده که ظاهر میشود بمثل انکه من ظاهر شدم دعوی می فرماید خلق بیان را و حال انکه
در قلوب شما خطور نکرده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق بآیات
او که او است اجابت من یظهره الله و تصدیق کلمات او و بهیچ شیئی از محبوب خود
محتجب نگشته که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمه خواهد بود و بهمان اهل جنت در
جنت متنعم و اهل نار در نار معذب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محل فصل القضا
در این جبل است و کل بگمان رضای او میکنند انچه میکنند و بر او راضی میشوند انچه بر نفس خود
راضی نمی شوند و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الا انچه از برای
نفس خود راضی می شوید لعل در قیامت اخری اگر بلقاء الله فائز نمیگردید آیة الله را هم محزون

نکرده باشید از نفع کل مدینین بیان میگذرد هرگاه شما از ضرر باو بگذرید اگرچه میدانم نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع مدینین بقرآن گذشتم ولیکن شما ها از ضرر رسیدن خود نگذشتید و هیچ ناری اشد نیست از برای شما عند الله که شب و روز توجه کنید بمن بسوی خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی نمیشدید و سیحکم الله بینی و بینکم بالحق انه هو خیر الحاکمین

الباب الثامن من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة الموت بانه حق

ملخص این باب انکه از برای موت اطلاقات مالانهایه بمالانهایه عند الله هست که غیر او کسی محصی نیست و یکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک مینمایند که آن حین قبض روح نفس انسانی است و بهر اطلاقی که عند الله موت اطلاق شود حق است و انچه کل مکلف هستند بر اقرار باینکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از ما دون آن و آن ثابت نمیشود الا در پنج رتبه یا بکلمه لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا بلا اله الا الله یا بلا اله الا انت یا بلا اله الا الذی کل به موقنون و حقیقت موت آن است که در حین ظهور شجره توحید که این مراتب خمسه مراتب او است کل میت شوند باینکه نفی نفی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این سر دقیق را ابحر سموات و ارض و ما بینهما اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود و جوهر مطلب انکه هر که مشیت او نباشد الا مشیت من یظهره الله و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر او و قضاء او الا قضاء او و اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او او وقت ادراک موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیت الله هست و اراده او ذات اراده الله و قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات

اجل الله و کتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میت شد اقرار کرد بانکه
موت حق است والا از آنچه در قرآن و دعا خوانده ثمری باو نبخشید چه بسا اشخاصی که می گفتند
موت حق است و مشیت ایشان غیر مشیت او شد و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد
خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه برتبه کتاب منتهی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود
بر اشخاصی که خود را علم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم حیا میکند از آنچه کردند ذکر شود
و حال آنکه شب و روز می گفتند که ان الموت حق و بکتاب قبل او عمل میکردند و اظهار دین
اسلام مینموده و علم خود را خرج میدادند و نسبت بنقطه که خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای
او در قرآن مقدر فرموده بود میگرفتند و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال بود زیرا که از
روی ایمان بخدا نمیکشیدند اینست ثمره علم بلا عمل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده از اقرار
خود تخلف نمی ورزیده بانکه اقرار کند که او حق است و از شئون محقق حق محتجب شود و این
موتی است که در یوم قیامت نفع می بخشد کل را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس الحقیقة
و انما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ماهو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان
هذا دون ما یکلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضی علیهم الا الله و ان ماهم به یؤمرون
لابدان یعلمون و هر گاه کسی در بحر موت سیر نماید عجائب مالا نهایة بما لا نهایه ملاحظه می نماید
مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود میدید کل شئونی که بمن لم یؤمن بمحمد ص راجع
میشود از عالم تجرد گرفته تا عالم تحدد نفی محض و نار بحت است و کل شئونی که بمن یؤمن
بمحمد راجع میشود از عالم تجرد الی منتهی التحدد از شئون شجره اثبات و جنت بوت بوده
و اول میت بوده و ثانی میت بوده و اول چون که میت نشده فانی شده در نفی و ثانی چونکه
میت شده باقی مانده در اثبات چه امروز ظاهر است ثمره میت شدن مؤمنین که

چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مومن او بلکه از تکثر آنها است کل مومنین
امروز و ثمره میت نشدن دون مومنین با آنکه ذکری از ایشان نیست و اگر تحرّی از ایشان
شده خود ایشان راضی نمیشوند باین نسبت بلکه تبرّی میجویند از نسبت خود بایشان زیراکه
امروز اگر بر شجره اوّل دون حق بگویند آنچه در او ن گفته میشد بنفسه تبرّی میجویند و طلب
نقمت از خداوند میکند از برای او و حال آنکه در سنه هزار و دویست و هفتاد همین قسم که شجره
حقیقت ترقی نموده آن هم تنزّل نموده و اشد تر شده ولی چون مظاهر مختلف شده تمیز
نمی دهد الا حجّتی که من عند الله ظاهر است که او می شناسد کل شیئ را در اکمنه خود و اگر بخواهد
ذرّه نار را از ذرّه جنّت تمیز دهد می تواند و اگر بر نفسی خطور کند دون آنچه که لایق است
بر نقطه بیان حین خطور حکم میت بر او نمی شود و امر اینقدر ادق است بل ادق از این
و لا یتذکر الا اولوا الابصار و از جوهر علوّ توحید اطلاق موت صحیح است الی منتهی مقام التحدد
بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلحه فاذا ذلک من شئون ملک الموت
حیث قد ظهر عند هذا و ان یجعله علی شانه لم یزل الباء یدعوا الله ربه ان تقبضنی و تحیینی
فاذا اراد الله ان یستجیب دعائه فاذا یلهم احدا من اولیائه ان یقبض عنه روح البائیه و یؤتیه
روح الالفیه فاذا یمکن ان یقرء لان قبل ذلک یتبدل معنی الکلمة لان بعد الله اعظم
لابد الالف و ان یکتب الباء لم یظهر ما یراد به و ان بمثل ذلک فی کل کلی و جزئی
حیث یدرک اهل النظر حتی لو تجد فوق ذلک القرطاس علی ما یحصی ذکر دون البیض
ان تمحو عنه فاذاً موت فیه حیات ذلک اللوح و ان هذا فی مقامه بمثل ما یرفع عن نفس
الانسانیه ما یضر عن ایمانها و ان یکن عند من لم یومن بالله لوح فمن یقل انی میت
لابد ان یمیت عنه و لا ینظر الیه لانه من شئون النار و فیها و ان یری لوحاً عند من یومن بالله

لابدان یحفظه بمثل ما یحفظ نفسه اذ انّه من شئون النور وان الامر حین ماهو اظهر فوق کل ظهور ابطن فوق کل بطون ومن یعرف الموت لم یزل میّتاً عند الله بان لا یشاء الا ما شاء الله وذلک موته عند نقطة البیان اذ ما شاء الله لا یظهر الا بمشیّتها هذا حق الموت لمن اراد ان یمیت فی الله وما خلق الله فی الابداع شیئاً اعزّ من الموت عنده کل تمنّون ان یکون مشیّتهم مشیّة من نظهره الله ولکن اذا ظهر لا یوفون بحبّهم وقولهم بمثل کل من قد دان بالقرآن قد جعلوا انفسهم علی شان لو رجع محمد صلی الله علیه وآله الی الحیوة الاولی ان لا یقولن فی قوله لم وبم وقد رجع با علی ما قد ظهر فی اوّل ظهوره لان ذلک نشأة الآخرة عند نشأة الاولی وان الذین یقولون ان محمداً رسول الله کل قد احتجبوا ولم یصدقوه بل لا یرضوا له بمثل ما یرضون لانفسهم من نسبة الاسلام وان یرضوا به ما اکتسبوا فی حقه ما اکتسبوا لان هذا مما لم یرض المسلم للمسلم هذا شأن الخلق عند الله وان بما یثبت نبوته من قبل حینئذ یثبت ولکن کل محتجبون لا یحصی عدد من ینسب نفسه الی دینه وما آمن به فی رجعه الا من شاء الله حتی ظهر ما قد ظهر وما للذین لا یعرفوه نار اشدّ عن احتجابهم عمن جعل الاسلام لهم دنیا وجعل القرآن لهم کتابا ولیس له عزّ فی اخریه الا وقد فاز بلقاء ربه وبلغ رسالاته وانقطع الیه بما یقدر علیه هذا عزّ کل به یفتخرون واگر نفسی گوید که ما نشناختیم او را در اوّل ظهور جواب گفته میشود که در نزد کل محقق است که او است اوّل من اجاب فی الذر حین ما قال الله له الست بربک قال بلی سبحانک ان لا اله الّا انت انک انت ربّ العالمین واگر گویند ظهور الله را ندانستیم قرآن که کتاب الله بود وکل میگویند امروز که کتاب الله هست در نزد کل بوده و همینقدر که شنیدند یا دیدند که آیات الله از نفسی ظاهر شده شبهه در پی از برای ارباب افئده نمی ماند که ان نفس نفس الله ظاهر بوده وآیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از او است

دمن اجاب اوّل اوّل خلق است چنانچه قبل می کفتند که من اجاب اوّل محمّد ص بوده واوّل خلق بوده چنانچه کل امروز معترفند اگرمیکویند اجابت در ذرّ اوّل بوده این است ذرّ اوّل زیراکه فوق عرش سماء بعینه ارض مقر ظهور الله هست وخداوند لم یزل ولایزال قرب و بعد او بکل اشیاء بر حد سواء بوده هیچ شیئ بالنسبة باو اقرب از شیئ نیست یا ابعد چه عرش در فوق سموات باشد بزعم متوهمین یا مقر شجرهٔ که عن الله ناطق است وحال انکه این اعتقاد محض وهم وخیال است بلکه در عرف سکان ملاء حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کل در زیارت سید الشهداء میکویند بانچه در حدیث مسطور است من زار الحسین عارفاً بحقه کمن زار الله فوق عرشه ونزد اولوا الافئده ظاهر است که همان مقر عرش الله بوده واو است عرش محمّد ص رسول الله کویا دیده نمی شود که کسی از عالم حدّ ترقی کرده باشد آنچه شنیده می شود از کل عوالم در این عالم متذوّت میکردد چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین علیه السلام اوّل من آمن بمحمّد ص شد دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده است و کل عوالم در ظل همین عالم متحقق می شود و در همین عالم ظاهر است نزد اولوا الافئده فیا طوبی لمن یری کل شیئ بحقیقته وخیال نکند امر موهومی را که عند الله و عند اولی الافئده حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل ولایزال ظهور آن عین بطون او است وبطون او عین ظهور او است وانچه از ظهور الله ذکر میشود مراد شجرهٔ حقیقت است که دلالت نمیکند الا براو واو ن شجرهٔ است که مرسل کل رسل و منزل کل کتب بوده وهست واو لم یزل ولایزال عرش ظهور و بطون او در میان همین خلق بوده که در هر زمان بانچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن بظهور محمّد ص اظهار قدرت خود فرموده وحین نزول بیان بنقطهٔ بیان اظهار قدرت خود فرموده ودر نزد ظهور من یظهره الله باو اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء واو است

که مع کلشیئ بوده و هیچ شیئی با او نبوده و او است که در شیئ نیست و در فوق شیئ نیست
و با شیئ نیست و آنچه ذکر میشود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت نه این
عرش جسد که سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل
و لایزال بوده و هست و کسی او را نشناخته و نمی شناسد زیرا که ما دون او مخلوق شده اند
بامر او و مخلوق میشوند بامر او و او است متعالی از هر ذکر و ثنائی و مقدس از هر نعت و مثالی
لا یدرکه من شیئ و انه هو یدرک کلشیئ حتی انچه گفته میشود لا یدرکه من شیئ بمرآت ظهور او راجع
میشود که من یظهره الله باشد و او است اجل و اعلی از اینکه ذا اشارهٔ بتواند اشاره کند بسوی
او و من یظهره الله اول خلق او است و ذکر ضمیر او راجع بفؤاد او میگردد و او و فؤاد او
هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربا و لا مربوب لم یزل الله کان الها و لا مألوه لم یزل
الله کان قادرا و لا مقدور لم یزل الله کان عالما و لا معلوم لم یزل الله کان واحدا و لا
معدود و آنچه ذکر میشود لم یزل الله کان واحدا و لا معدود در وقتی است که در ظهور
من یظهره الله عدد واحد باو ایمان آورده باشد که افئده ایشان دلالت میکند بر وحدانیت
او و معدودی غیر آنها نیست و بمثل این کل اسماء و صفات و نظر بحدود ممکن که لم یزل الله
کان واحدا اگر در این ظهور موفق میتی در ظهور اول الآن مقری و از برای رسول خدا مشاهده
میکنی کل اسماء و صفات را اگر بخواهی بگوئی انه سلطان می بینی که در امت او هست که خود
را یکی از عبید او میداند و حال انکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقترن شود بذکر
این سلطان و اگر بخواهی بگوئی انه مقتدر مشاهده میکنی اولوالاقتدار در ظل طاعت او که بذکر
اینکه ما از امت او هستیم مفتخر هستید و حال انکه اقتدار ذات او متعالی است از اینکه مقترن
شود باین اقتدار و اگر بخواهی بگوئی انه عالم می بینی اولوالعلم که نسبت بسوی او افتخار میکنند

وحال انکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء واگر بخواهی بگوئی انه حاکم
می بینی اولوا الحکم بسیار که در ظل حکم او مفتخرهستند بحکومت وحال انکه متعالی است حکومت کینونیت
او از اقتران بمظاهر این حکام از قبل او ومثل این کل اسماء وصفات را بعین خود مشاهده کن
که عبد در حینی که عالم است نیست عالم الا او واگر قادر برامری است نیست قادر الا او
زیرا که در هر ظهوری انچه مهتدی بآن ظهور میشود شؤن او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور
اول که آدم اول باشد الی ما لا نهایه ذا شیئی نمی بینی الا بالله ونمیتوانی عارف شوی بمظهر
او لوهیت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست
این است معنی قول سید الشهداء علیه السلام الهی علمت باختلاف الآثار وتنقلات الاطوار
ان مرادک منی ان تتعرف الیّ فی کلشیئ حتی لا اجهلک فی شیئ زیرا که این است ثمره وجود
کلشیئ که کلشیئ را قائم بمشیت اولیه بداند ودر هیچ شیئی ملاحظه نکند الا ظهور الله را بقدر شیئیت
آن شیئ که متحمل ظهور شده والا نسبت ظهور بکل اشیاء سواء است زیرا که یک نوع ظهور
ایات الله است واز همان مبدئی که آیات الله صادر میشود در نبوت نبی در دون آن
هم بانچه لایق است نازل میشود ونسبت این ظهور باین دو شیئی مساوی است الا انکه این
از اعلی علو اثبات است وآن از ادنی دنو نفی واگر مشاهده این معنی را در ظهور کلامی نمودی
در ظهور کینونیتی هم خواهی نمود نه مراد این است که در هر شیئی ذات الله را مشاهده کنی
زیرا که این ممتنع است واو عز ذکره متعالی است از انیکه در شیئی باشد یا با شیئی باشد یا قبل
شیئ یا بعد شیئ یا فوق شیئ باشد یا دون شیئی باشد وانچه شیئیت باو متحقق است بمشیت
او است واو بنفسها قائم است ولم یزل ولا یزال کل اسماء در ظل او بوده واو در ظل الله
مستقر است ومقام مشیت مقام نقطه بیان است که در هیچ شیئی ظاهر نیست الا اشیائی

از شئون ظهور او نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئ ذات مشیّت دیده میشود که ذات
رسول الله باشد بل در هر شیئ دیده میشود که شیئیّت او باو متحقق است مثلاً اگر هزار مثقال ذهب یک
نفس در سبیل بیت الله صرف کند در این دیده نمیشود الّا آن امر که رسول الله فرموده از قبل الله
و همین قسم اگر بگوئی کینونیت ذهب چگونه بهم رسید لابد راجع میشود بامر که آن امر راجع میشود بشجرهٔ حقیقت
اگرچه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئ نیست که اطلاق شیئیّت شود بر او الّا آنکه
متحقق الشیئیه است بمشیت و او است قائم بنفس خود بالله عزّوجل و او است کاف مستدیره که
لم یزل و لایزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت نکرده و نمیکند الّا علی الله عزّوجل
الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات والارض و ما بینهما لا اله الّا هو العزیز المحبوب و از برای
هر اسمی مسمائی است مثلاً اگر گفته میشود خداوند عزّوجل لابد دو مظهر هست که در نزد مشیّت اولیه ذکر شوند
و لم یزل و لایزال مستقر باشند که دلالت نکنند الّا بر او فطوبی لمن لایری من شیئ الّا و یری فیه ظهوره
و لایسکن بشیئ الّا بالله و لایری من شیئ الّا ایاه و لایعتقد فی الله مایعتقد بخلقه لان الله سبحانه لم
یکن فی شیئ و لا من شیئ و لا علی شیئ و لا الی شیئ و لا یذکر بشیئ و کل شیئ دونه خلق له لن یعرفه بکنهه
احد دونه و لا یوحده بذاته احد سواه و کلما قد عرّفت المشیة ما عرّفت الّا نفسها و کلما قد عرفت
الموجودات ما عرّفت الّا ما قد تجلّت المشیة فیها و انّ الله عزّوجل بذاته لن یعرف و لا یدرک و
لن یسبح و لن یقدس و لا سبیل لاحد الیه الّا بالعجز عن عرفانه و الاستقرار فی ظل وحدانیته و استقلاله
لم یزل کل شیئ له بکینونیته و ذاتیته و جوهریته و مجردیته و اولیته و آخریته و ظاهریته و باطنیته و
کافوریته و ساذجیته و انه هو فی اعلی علو سلطان قیومیته و ابهی سمو ملیک قدوسیته متعال عن
کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل نعت و علاء لم یزل الله کان الهاً واحداً احداً صمداً فرداً حیاً
قیوماً دائماً ابداً معتمداً لم یتخذ لنفسه صاحبةً و لا ولداً و ان ما دونه خلق له قد خلقه بامره و انّه

لم یزل ولایزال غنی عن نفسه بنفسه وکیف لایکون غنیاً عن دونه ومستغنیاً عن ذاته بذاته وکیف لایکون مستغنیاً عن غیره سبحانه وتعالی بماینبغی لعلو قدسه وسمو ذکره انه کان علیاً علیاً

الباب التاسع من الواحد الثانی
فی بیان حقیقة القبر

ملخص این باب انکه ازبرای هر روحی قبری در حد امکنه خود مقدّر وکل منتهی میگردد در حین ظهور من یظهره الله بنفسی که ببعث او بعث کل میشود وحشر او حشر کل وخلق او خلق کل و خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان حینی که مظهر الوهیت بعث رسول الله را از نفس او فرمود بعث انچه درظل او محشور میشود نزد بعث او میشود چنانچه در فوق ارض انچه حکم کرده میشود امروز بر دین اسلام میشود وهمینکه حکم بعث بر رسول الله ص شد بمدین بدین او بطریق اولی خواهد شد وکل ارواح حقه که مهتدی ببیان میشوند راجع میشود بنفس اولیه که در یوم قیامت در ذر اوّل اجابت امرالله میکند واقرار بوحدانیت او وکل ارواح دون حقه راجع میشود بشجره نفی در زمان ظهور او چنانچه انچه ارواح دون حقه قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد کل درظل او مبعوث شدند وارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل درظل او مرتفع نه این است که روح ذاروحی بروح دیگر متصل گردد بلکه کل در امکنه مقامات خود هستند مثلا حروف حیّ در امکنه افئده خود هستند ببعث اوّل انها مبعوث میشوند نه آنست که ارواح انها از امکنه خود تجاوز نماید وهمچنین آنچه از مؤمنین درظل این حروف هستند وقبر یکه کل در او سؤال کرده میشوند در جوهر امکانیه در ذکر اوّل سؤال کرده میشود تا انکه بشؤنات مالانهایه مفصل میگردد و همین قسم درظل انچه دون خیر علم الله با واحاطه فرموده از شجره نفی سؤال میشود این است معنی ان حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیرالمؤمنین ع بر صراط بین یدی الله اقرار میفرماید

که انچه خیر بوده از من است وثانی حروف نفی اقرار میکند که آنچه شر بوده از من است شئون خیریّه الی مالانهایه در ملک متکثّر وکذلک در شئون انفکیّه مثلاً اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی وارد آورد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفی در اوّل ظهور وارد آورده وکل شئون متکثره منفیه راجع باو میشود وکل شئون مثبته خیریّه راجع باوّل من آمن میشود واو راجع الی الله میشود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث نمیگردد از نفس خود وشجره نفی هم در حد خود راجع الی الله میشود زیراکه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اوّل نه خود میداند ونه دیگری این است قبر کلیّه بشئون کل الانفس متکثر است امروز از هر نفسی که سئوال کرده شود از ایمان بالله وآیات او در بیان واو اجابت نماید قبر او مملوّ از نور میگردد وملائکه رحمت بر او نازل میشوند وهرگاه اجابت نکند قبر او مملوّ از نار میگردد ومظاهر نقمت بر او نازل میشوند در نفس جزئیه زیراکه این شأنی است از شئون آن نفس کلیّه ناریّه چنانچه مجیب حق شأنی است از شئون نفس کلیه نوریه وازبرای او بشیر ومبشر ذکر میشود وازبرای او دون ذلک این است که ثمر میدهد ازبرای هر نفسی از اقرار بانکه قبر حق است زیراکه اگر از شئون نفس علیّین است راجع باو وبعد در نشأه اخری از او منفصل میگردد نه آنکه نفس او نفس او میشود چنانچه هرکس مؤمن بکتاب الف بود راجع شد بایمان بکتاب قاف وازانجا منتشر شد در خلق او ودر دین اسلام مربی شد وکم کم تا آنکه منتهی شد یوم او بیوم نزول بیان راجع شد باو واز او منتشر شد در خلق آخر الی ماشاء الله در این جنّت نشو ونما مینماید تا یوم من نظهره الله آنوقت راجع بکتاب او میشود وبعد از او منتشر میگردد در خلق آخر الی ماشاء الله حیث لاحد لفضل الله وجوده وهمچنین در ظل اگر نفسی از حروف الفیّه مؤمن نبوده راجع شده باوّل من لم یؤمن برسول الله ﷺ واز او منفصل گشته در دون علیین فرقان در تحت الثری بوده تا آنکه راجع شده باوّل

حروف نفی از بیان و بعد از او منفصل شده و سیر میکند در فنای خود تا آنکه راجع میشود باوّل
من لم یومن بمن یظهره الله و بعد منفصل میگردد و در کل این عوالم لبس او نار میشود اگرچه حریر باشد
و مقر او نار میشود اگرچه اعلی امکنه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و بر عکس لباس دون آن
از آنچه در جنّت خلق شده میشود و مقعد او اعلی غرف رضوان میگردد و اکل او اعلی ثمرات جنّت میشود
اگرچه نپوشیده الا قطن و نشسته الا بر تراب و تناول نکرده الا برگ کاهو و هیچ نفس مؤمنی نیست که
روح او قبض شود الا آنکه قبر او روضهٔ میشود از ریاض جنت خلد و آنچه دوست دارد در او خداوند
خلق فرموده و نزد او مهیا است و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن ببیان نباشد الا آنکه قلم طاقت
نوشتن ندارد آنچه بر او میرسد از نقمت الهی عزّ و جل و هرگاه بخواهد نفسی که در این عالم مشاهده
کند بآنچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده شئون مکثره از این شجره هم هر نفسی بماهی علیها
بآنچه خداوند عطا فرموده متلذذ و همچنین اگر بخواهد نقمت خداوند را مشاهده کند نظر کند بآنچه
در حق شجره نفی نازل فرموده که شئون مکثره از او بمثل او معذب خواهند بود چنانچه شئون مکثره
از علیین بمثل او متنعم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر حق
واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حق است فهمیده باشد هر کس بیان الله را در ذکر حق فهمیده
تصدیق این کلمه هم ان القبر حق میکند و روح هیچ شیئ از حدّ خود تجاوز نمیکند مثلا روحی که تعلق بخلق
میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق بحق میگیرد لم یزل حق است و روحی که مدل علی الله بوده
لم یزل مدل است و از برای او امکنه و حدود نیست و هیچ نفسی نیست که در وقت موت او شود
الا آنکه خداوند عالم عز سلطانه امر میفرماید ملائکه مسبّحین و مقدسین و موحدین و مکبّرین را که او را مرتفع
ساخته تا آنکه بمحل اعلای از جنت و افق امنع از رضوان جا دهند و بقدر ذکر شیئ نخواهد دید حزن بعد
از موت اگر مؤمن بوده بآنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که اول ظهور این معول

نخواهد بود بمثل نفوسی که از اول ظهور این امر بدون ایمان ببیان قبض روح شده که رایحهٔ از جنت
برایشان نمیوزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور من یظهره الله بقدر اینکه بگوید بلی یا اینکه
اشاره کند براینکه او حق است و فاصله شود ثمر نمی بخشد از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که
بدون ایمان ببیان قبض روح شود الا اینکه بعد از موت نمی چشد بقدر ذکر شیئ از چیز حسن و قلم
خائف میشود که ذکر کند از آنچه از برای او مهیا شده طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن
بمن یظهره الله و کلمات او باشد که او است مؤمن ببیان و آنچه در بیان است و از برای
فیض خداوند از برای مؤمنین حدی و منتهائی نیست لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شاء الله
بمثل اینکه اهل فرقان در فرقان بودند و الا من شاء الله در حین ظهور بیان ظاهر زیرا که مشیت
نقطه بیان مشیة الله ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد الا من شاء الله و این مشیت در ظهور
من یظهره الله نزد اولو العلم ثابت میگردد مثلا حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله ص
در جنت بوده اگر بآنچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نار میشود بر آنها
و اگر در این حین نفسی از ایشان مهتدی شود من شاء الله در حق او صدق میکند که از نار نجات
یافته داخل در جنت شده و مؤمنین بقرآن و آنچه نازل در او است در جنت بوده الا
من شاء الله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن ببیان نشود که داخل در نار میشود و از
جنت خارج میشود و لم یزل مظهر کلیه مشیت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع و در طلوع لیل که بذکر
برزخ ذکر میشود مشیة الله باطنه یدخل من یشاء فی جنته و یمنع من یشاء عن جنته کسی اعلم
نیست باو الا اینکه کسی که از حدود بیان تجاوز نکند که آنوقت لایق است که مشیت او
مستنبع از مشیت قبل او باشد و الا او در هر یوم در شأنی است چه بسا همان مظهر
مشیت کلیه در برزخ بشهداء از قبل خود بابی از معرفت را مفتوح نماید که نتوانند متحمل شد

چنانچه از اوّل ظهور رسول الله صلعم الی بعثت همین حال بود وقبل از این ظهور از حین عروج عیسی این امر مبطن بود چنانچه از حین قبض روح رسول الله الی اوّل نزول بیان مشیّت مبطنه در میان خلق بود وکسی نمیشناخت اورا زیراکه او لم یزل ولایزال در مقام نقطه اوّلیه باقی بوده وهست وحروف حی درامکنه خود وسایر حروف از علیین ودونها درامکنه خود کل مستمد از او هستند واو میشناسد کل را ولکن کسی اورا نمیشناسد ولی هرکس منقطع شود بسوی او لابد مدد میدهد اورا من حیث لایعرفه اذانه هو القادر السبحان والمقتدر العلام

الباب العاشر من الواحد الثّانی

فی بیان سؤآل الملائکة فی القبر

ملخص این باب انکه یوم قیامت مؤمنین بمن یظهره الله ازمردم سؤال میکنند که آیا دین شما بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحجیّت بیان واگرآن روز مؤمن هستند بایات الله جواب ملائکه رابحجتی که خداوند قبل نازل فرموده وتعلیم ایشان نموده میدهند والاحجة الله بر ایشان بالغ میشود وچون ایمان نیاورده کلمه نقمت درحق ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان رانموده بعد خداوند عالم اگرجواب داده از ایمان باد آیات رحمت درحق او نازل میفرماید والاکلمات نقمت وانچه خداوند نازل فرماید درآن روز درحق او جاری میشود بمثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده درحق هرکس الی یوم القیمة ثابت میماند مظاهر نفی درنار ومظاهر نور دراثبات واوّل درددون حروف علیین معذّب وثانی دررحمت خداوند که درحروف علیین نازل فرموده مخلّد واین است فضلی که ازبرای اومثل منیت الی یوم القیمة وانچه دراین قبر حکم او شود درقبر جسدی راجع باو میگردد اگر مؤمن است روضهٔ است ازریاض جنّت واگر دون مؤمن است مقعدی است ازمقاعد نار

چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوالعلم حکم ممات است اگر مومنی بر ارض تراب نشیند آن قطعه از قطع رضوان میگردد در یوم قیامت باذن الله عزوجل والا ازارض نار میگردد بامر خداوند عزوجل ومراد از رجوع ملائکه الی الله وعرض براو رجوع ادلاء بر من یظهره الله است بسوی او و سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان الله عن کل ما یذکر به اسم شیء من قبل ومن بعد له الخلق والامر فی ملکوت الارض والسموات وما بینهما لا اله الا هو المتکبر المتعال

الباب الحادی والعشر من الواحد الثانی

فی بیان ان البعث حق

ملخص این باب انکه کل را خداوند خلق فرموده بانچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح علیین که متعلق بحروف آنها است و دون انهاکه متعلق بحروف آنها است وهر شیء که اطلاق شیئیت براو شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعث هر شیء بذکر من یظهره الله است در آن روز زیراکه خلق ان شیء هم در اول بذکر او بوده اگرچه در ظهور قبل او بوده مثلاً این فنجان ونعلبکی بلور که الآن بین یدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث میشود بکینونیت وذاتیت ونفسانیت وانیت در وقتی که شجره حقیقت نطق فرماید که این فنجان ونعلبکی بعینه او است در هر فنجان ونعلبکی که حکم شود او ن میشود چنانچه قبل وجود او بقول نقطه بیان بوده مثل در حد جماد زده شد تا در کل عوالم کل درک نمایند مثلا در این کور حرف حی قرار داده بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخواهد این حروف را مبعوث میفرماید بقول خود زیراکه غیر قول او خلق شیء نمیکند بکینونیت وچونکه قول او قول الله است در حین قول کینونیت شیء متکون میشود اگر در علیین است بذکر حق واگر در دون علیین است بدون او زیراکه انچه در

قرآن رسول خدا قرار داده کل بآیات الله قائم است وهمین قسم امروز که روز بعث قرآن آیت
کل بامر الله مبعوث و قائم میشود وکل ما علی الارض بین یدی الله هست وبعث کل بر جوهر کل
میشود چنانچه خلق کل بر نفس واحده میشود بعث کل هم بر نفس واحده میشود در حینی که نفس
واحده بعث میشود بعث کل شیء فرداً فرداً در امکنه خود میشود اگرچه بذکر الله باشد که خداوند نازل
فرماید بعث شیء را وکسی غیر از او نداند وبعد بشهادة الله کل شهادت دهند مثل آنکه این بعینه
بساطی است که مشیت اولیه بر روی آن نشسته وحال آنکه اولی از برای او نبوده وذکر هر ظهور
بنفسه در حق او میشود تا آنکه بعینه این بساطی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدا ص و
این است سرّ آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد نبیین بوده در نزد قائم آل محمد هست
در امکنه که حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است وآنچه حکم فرماید در حق هر شیئی همان
شیء بوده اگرچه در صدر اسلام محمد بن عبد الله ص بر آن وصف وبر آن نوع ظهور بوده و
امروز بر این وصف وبر این نوع ظهور است وتا آنکه کسی ناظر بنقطه حقیقت نشود ادراک بعث
کل شیء را در نفس واحده نتواند کرد اگرچه هر ذیروحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است
از اعتقاد بعث اخذ کند تا یوم ظهور من یظهره الله که هر کس بسوی او راجع شد بعث
او در علیین و در ظل شجره اثبات میگردد والا بعث آن در دون علیین و داخل شجره نفی
میگردد واگر شیء باسم ذکر بعث او نشود همینقدر که میفرماید مبعوث کردیم کل شیء را
کل مبعوث میگردند در امکنه خود در ظل نقطه واحده اگر در علیین است شجره اثبات واگر
در دون آنست شجره نفی ولا یعزب من علم الله من شیء لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما
بینهما یبعث کل شیء بامره انه کان علی کل شیء قدیرا وبعث هیچ نفسی از نفس میت نمیشود که از
قبر ترابی بیرون آید بلکه بعث کل از نفس احیاء آن زمان میگردد اگر از علیین است

از مؤمنین واگر از دون علیین است از دون آن و مردی نیست از برای بعث هر شیئی در یوم قیامت نزد خداوند عزّ و جلّ اذان الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده و قد رخلق کل شیئ ثم یبعثه والله علی کل شیئ قدیر

الباب الثّانی والعشر من الواحد الثّانی

فی بیان الصراط وانّه حق

ملخص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقر بوده بر صراط حق بوده والا بر دون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی که ایمان باو آورده از سموات و ارض اوسع بل از سماء مقبولات و ارض قابلیات اجلی تر و ممرین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع گفتند بلی و ربنا هذا هو الحق من عند الله لاریب فیه تنزیل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته اقرب از وصل نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطلق علیه اسم الشیئ تأمل نموده ایشان بر صراط حیران مانده و دویست و دو هزار سال بلکه این از جهت ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده والا ایام و سنین و شهور منقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود بحد شود و کل مظاهر ظهور راجع میشود امروز بنقطه بیان اینست که در عالم لاحد متأمل تأمل نموده و مسیر از عالم لاحد اقرب از لمح بصر گذشته و سیر نموده واگر درجه بدرجه هر کس زیاده تأمل نموده بر صراط وقوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حروف کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشت

و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را می بیند و از برای دون مؤمنین ادق از شعر و احد از سیف است صراط زیرا که نمیتوانند از حجیت آیات قبل بیرون روند و نه اتیان بمثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند این آیت که از برای ایشان احدّ از سیف و ادق از شعر میگردد و از برای مؤمنین اوسع از جنت میگردد زیرا که میگویند دین ما بقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عاجز از اتیان بآیهٔ از آیات بمثل آن بودند و امروز همان شجرهٔ که قرآن را تکلم نمود تکلم ببیان میفرماید کل من عند الله لاریب فیه تنزیل من ربّ العالمین و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده میشود و از برای ما قدر وصل کاف بنون تأملی نیست در ایمان بخداوند و آیات او و اقرار بحقیت باب او و کلمات او چه بسا النفس که از صراط گذشته و داخل جنت میشوند و چه بسا از انفس که در حین گذشتن بنار میافتند و چه بسا اشخاص که واقف میشوند و نمیتوانند بگذرند و مرتین ناجی هستند و منحرفین یا واقفین هر دو در ظل نار ذکر میشود ای شجرة النفی لا دونها و چه بسا نفسی که از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند و حینی که آیات خدا را میشنود تصدیق نمیکند و اگر تأمل کند بر صراط واقف میشود و در ظل نار حشر میشود و اگر جحد کند داخل نار میشود و امروز محصی میخواهد که احصا کند که از صراط خالص نگذشته اند الا من شاء الله و کل بوقوف یا دون ایمان در ظلال نار حشر شده و خود خبر نشده و خداوند حکم ایشان را نازل فرمود و تا یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان هنوز بزعم خود در علو تقوای خود متقی هستند و خبر ندارند که حکم نار در حق آنها از قبل الله شد و بهمان حکم الی یوم القیمة در مقاعد خود معذب خواهند شد اگرچه وقتی که خداوند صراط را برپا میدارد کل می فهمند ولی هر کس بچیزی محتجب میگردد که نزد خداوند بلا شیئیت بوده و هست

چنانچه امروز صراط الله ایات است و کل میتوانند حجیت آنرا بفهمند و محتجب مینمایند خود را بچیزیکه نفع نمی بخشد ایشان را سبحانک اللهم لتاخذن ایدی الذین آمنوا بالبیان یوم القیمة بفضلک علی ان تمرهم علی الصراط اقرب من کلشیء انک کنت علی کلشیء رقیبا

الباب الثالث والعشر من الواحد الثانی

فی حقیقة المیزان وانه حق

ملخص این باب آنکه از نقطه مشیت اولیه الی مالانهایة در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت است و اوامر مشرقه از شمس جود او و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است هرکس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار و هرکس داخل میزان اثبات شد داخل میزان جنت دخول نفی متحقق نمیشود الا بولایت ابواب نار و دخول در جنت متحقق نمیشود الا بولایت ابواب جنت اگرچه کل نفی منتهی میشود بیک شجره و کل اثبات منتهی میشود بیک شجره چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از حینی که بعثت آنحضرت بوده تا امروز الی مالانهایه در کف عدل او بنار رفته و الی مالانهایة در کف فضل او بجنت رفته و امروز میزان بیان است هرکس منحرف از او نیست در جنت و در میزان فضل والا در کف عدل و در نار زیراکه مبدء خلق نار و جنت هر دو از نقطه حقیقت متحقق میگردد حکم بر مقبل میکند خلق نور میشود و حکم بر غیر مقبل که میکند خلق نار میگردد و خداوند خالق نار و نور است بمشیت که آن نقطه باشد و مالک عدل و فضل است بعدل و فضلی که از این شجره ظاهر میگردد زیراکه اگر در شجره نقطه قرآن حکم بولایت امیرالمؤمنین ع نشده بود خلق جنت متحقق نمیشد و همین قسم در ظل اگر نازل نفرموده بود که کسی که متبع من نیست بر حق نیست خلق نار متحقق نمی شد حال آنچه شئون خیر است بقول او راجع بشجره اثبات میگردد و آنچه شئون دون خیر است راجع

شجره نفی میگردد وحقیقت میزان درحقیقت اولیه شجره اولی است الی مالانهایه اطلاقات در ظل آن درعلم الله گذشته مثلاً اگر امروز نفسی بحکم رسول الله صـ من قبل عمل نماید شأنی از شئون آن میزان است وکسی که دون آن را بگوید درکف عدل میزان است واز ظهور بیان کلشئ درظل نقطه اولیه مبعوث شدند هرکس مقبل شد درکف فضل واثبات ثابت میگردد وهرکس قدر سرجوی منحرف درکف عدل فانی میگردد الی یوم من نظهره الله که اواست میزان وامراواست میزان واحوال اواست میزان وکلمات اواست میزان ودلالات اواست میزان ماینسب الی المیزان میزان اذاتحقق النسبة فی الکتاب والاعلی قدر مایقطع النسبة یقطع الحکم الی حین یرفع کل النسبة ویبقی النفی فی النار واناکل لنستعیذن بالله الواحد النوار عن ذکرکل نار ولاامر الا من عند الله الوحد الفطار

الباب الرابع والعشر من الواحد الثانی

فی بیان الحساب

ملخص این باب آنکه حساب کل بیدالله هست وغیرالله مقتدر بر حساب کل نیست وخداوند عالم حساب میفرماید کلشئ را بآنچه حساب میفرماید شجره حقیقت درهرزمان بظهور او ودر حین بطون او حساب میفرماید کل را ولی حکم ظاهر نمیگردد الا در حین ظهور وحساب میفرماید کل را در یوم قیامت بیک کلمه واحده چنانچه دراین قیامت کل خلق را حساب فرمود بیک کلمه وآن این است انی انا الله لااله الا انا رب کلشئ هرکس تأمل نمود در نار نفی بعدل حساب کرده شد وهرکس تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل ما علی الارض نفوس مستدرکه از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقرآن زیرا که غیر آنها در قیامت

رسول خدا ص حساب کرده شده و فانی گشتند فنای ایمانی نه جسدی و الاکل ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس مؤمنه بقرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کتاب الله نبوده و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرمود بآن حجت که دین این نفوس مؤمنه بآن ثابت بود و این کلمه که حساب کل بآن شد و الی یوم القیمه میشود بهمان لسان آیات قرآنیه که لسان عربی است و افصح از کل السن است نازل فرمود و اکثر بعدل حساب کرده شده و در نار نفی لاشیئ گشته و نفوسی که اقرار بتوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب کرده شده و جزا داده شدند باحسن جزا بایاتیکه الی یوم القیمه باقی است و کل خیر در همین آیات نازل شده و الی یوم القیمه بایشان میرسد زیرا که هیچ آیه خداوند نازل نفرموده الا ارواح متعلقه بآن در ظل آن هستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این آیات را نازل فرموده میگردند در طول لیل الیل که ما بین الظهورین است و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه قول خدا است جواب گفته میشود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده و قبل از شجره طور بمثل انکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده بآنچه از قول رسول الله ص که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قبل الله هست بهمان حجت اینجا اثبات یقین میشود زیرا که اگر در آنجا میگفتند که ما علی الارض از اتیان باو عاجز هستند در اینجا هم اولوا العلم مشاهده این امر را نموده و مینمایند بچه حجت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر باتیان نفسی کو اتیان او و از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف مینویسید و الا بقدریکه بتواند مثل این نوع آیات که شبهه از برای اولوا الافئده نیست که من قبل الله است زیرا که بنفسها شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او نطق نتواند نمود و این کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت

واحده بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در مشیت دیده نمیشود الا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقتدر بر مثل او نیست و کسی که با این شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است و نزد او اسهل تر و اقرب است حین تکلم از شئون مناجات و خطب و علم و شئون فارسیه زیرا که این است کلام کینونیت او که دلالت نمیکند الا بر خداوند وحده از این جهت است که ایات الله گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلاثه صفت مشیت اولیه است و خداوند اجل و اعظم است از اینکه متصف باین صفت گردد و منعوت باین هندسه و بهر حجتی که در مثل این کلمه کل در قران محتج میشوند در بیان هم محتج میشوند اینست که مردم از حساب خداوند باک نداشته که از اول عمر تا آخر عمر قلم لاشئ گرفته شود بر ایشان چقدر نفس خائف است در این محاسبات دنیویه که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جائی که مقدار در دین است و توحید و اعمال او مقبول نمیگردد و راجع بفنای ابدی میگردد متذکر نمیشود و حال آنکه او لو الافئده کل ما علی الارض را میدهند که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره ایشان کلمه بلی بفرماید لا لا زیرا که حساب باین دو کلمه کرده میشود و حمد مر خدا را که امروز نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس محتجبه از محاسبات دنیویه نرسیده که راجع میشود باینکه خداوند دوست نمیدارد که کسی در ذمه او حق کسی باشد و اینقدر اهتمام کلی مینمایند در اینکه شغل الذمه نفسی نگردند ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای او خلق شده اند که هزار و دویست و هشتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حساب قلم لاشئ بر دور ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر

مشعور ایمانی میشود ما علی الارض را میدادند که حساب ایشان بفضل کرده شود نه عدل زیراکه بعدل
در نار الی یوم القیمة معذب میگردند و بفضل الی یوم القیمه در جنت متنعم میگردند و سنه سبع از ظهور
من یظهره الله سنه حساب است اگرچه خواهد شهر سبع قرار میدهد والا اسبوع سبع والا ایام سبع
یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل بما اکتسبت ایدیهم یسئلون

الباب الخامس والعشر من الواحد الثانی

فی بیان الکتاب وانه حق ملخص این باب انکه مراد از کتاب آنچیزیست که از قبل نقطه حقیقت
ظاهر شود زیراکه از برای ذات ازل لم یزل ولایزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطه بیان
کتابی است که یدل علی الله است زیراکه غیر الله قادر بر آن کتاب نیست وآن از یک
حرف گرفته الا ما لانهایه ذکر میشود چه آنچه از نقطه حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب میشود وآنچه من یظهره الله
کتاب بخط خود نویسد کتابی است که بخط الله نوشته شده زیراکه منسوب الی الله بوده و هست
زیراکه کتاب او حق است ای ارواح متعلقة بکلمه حق در کلماتی که نازل میفرماید از هر شأن
که باشد سواء انکه آیات باشد که ماء غیر آسن رضوان است و مناجات که لبن لم یتغیر و تفاسیر
آیات که خمر حمر و اجوبه و تفاسیر مناجات که عسل مصفی است در کتاب الله هست و شئون
فارسیه بعینه مثل شئون آیات است زیراکه کل از بحر حقیقت جاری میگردد واگر کسی در کلمات
فارسی بعین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده مینماید و یقین میکند که غیر الله قادر
براین نوع کلام نبوده و نیست ولی چه بسا اشخاصی که اقرار کردند براینکه کتاب حق است
ولی از محقق حق محتجب مانده و چه بسا که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب الله هست بل اعز است
کتاب او از کل شیئ بل یک حرف از کتاب او اعز است از کل شیئ از استکبار مردم خائف
از ایشان میشود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید واز نار نجات یابند وداخل

جنت شوند وچه بسا از ملاحظه علو فضل و رحمت خود نازل میفرماید ولی برآن کسی که نازل میشود
ملتفت نمیشود بلکه قلم حیا میکند که ذکر کند و حال آنکه شب و روز میخوانده اللهم اعطنی کتابی
بیمینی حال که خداوند عطا فرمود نمیگیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر تواند
از آنچه قلم حیا میکند در حق او مرتکب میشود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بوده و رسول
رسول او و از علو فضل وجود براو نازل فرموده بشأنی که بتواند که یقین کند که کتاب الله است
و غیر او قادر بر مثل او نیست چنانچه دین کل امروز بآیات قرآن محقق است و منبع آیات
او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده و میکنند بر اینکه کتاب
حق است و در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو و کتاب او از قبل ظهور او و
کتاب او از بعد ممتحن میشوند بحیثیتی که نمیماند الا مومن خالص و او اعز از کبریت احمر است
چنانچه نفوسی که بعیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمد ص
بعینه همان ظهور بوده بنحو اشرف در آخرت و کتاب او همان انجیل بوده بنحو اشرف
احدی از نصاری از دین خود برنگشته و کل برسول الله ایمان آورده و بکتاب او
تصدیق نموده و همین قسم اگر مومنین برسول الله ص و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم ع
بیان همان ظهور رسول الله ص هست بنحو اشرف در آخرت و این کتاب بعینه همان
فرقان است که بنحو اشرف نازل شده در آخرت احدی از مومنین بقران خارج از
دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم
یقین ایشان عند الله مردود است بلکه آنچه ما یحقق به الیقین است از برای ایشان
نشده زیرا که اگر تفکر نمایند در حجتی که باو دین اسلام ثابت شده مشاهده مینمایند بعینه
همان حجت را بنحو اشرف و همینقدر که تصدیق و یقین نمیکنند علامت این است که

کینونیات ایشان از شجره نفی بوده راجع باو میشود و ایمانهای ایشان و اعمالی که کرده‌اند در دین اسلام مستودع بوده نه مُستقَرّ و بقدر خردلی نفع بایشان نمی بخشد اگر اعمال حروف کتاب الف امروز نفع بایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می بخشد اگرچه بآنچه ما نزل الله بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مفتیین راجع بانفس خود نموده و عمل بقول میّت را بعد از موت او جایز ندانسته اگرچه حق واقع عند الله ظاهر است و راجع میشود بشجره بیان و همان حکم که از آن مطلع ظاهر گشته جاری است در کل مدارک مجتهدین و مفتیین و هرکس در حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده و هست اگرچه مختلفین باشد چون راجع الی الله میگردد مقبول میشود اگرچه اختلاف نبوده و نیست در آنچه نازل در بیان شده من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد خاص شود اگرچه آنوقت هم بتعدّد امکنه و ساعات و اقترانات و دلالات اگر مختلف شود مختلف میگردد و لم یزل الله فی شأن بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگرچه آنچه از نقطه حقیقت الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده و هست و حال آنکه بظاهر در هر شریعتی اختلافات مالانهایه در بین اهل آن ذکر میشود و محقق است که آنچه من عند الله است در او اختلافی نیست بانبساط بصر سرّ این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کینونیات است لم یزل در تجدد و حدوث است و اقل از طرف بصر در مورد امر خلق بدیع و شأن حدیث ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود بآنچه در ظهور ظاهر شده اگرچه حقیقت باطنه مُمدّ است کل شیء را در حین بطون خود ولی بآنچه در حین ظهور مدد فرموده زیرا که غیر آن از برای نفسی یقین حاصل نمیگردد الا من شاء الله انه علّام قدیر

الباب السادس والعشر من الواحد الثانی

فی بیان ان الجنة حق

ملخص این باب آنکه تا امروز کسی غیر از مظاهر یکه خداوند مخصوص بخود فرموده کسی جنت را
فهمیده و نه نار را و آنچه متعلق بذکر جنت است در این عالم که مبدء کل عوالم و منتهی الیه کل عوالم
است که کل در مقام عرش حقیقت باشد که اول متجلی بتجلی او است چنانچه در دعای عرفه این
مطلب ذکر شده یا من استوی برحمانیته علی العرش فصار العرش غیبا فی ذاته کما صارت العوالم
غیبا فی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر رحمانیت بحقیقت اولیه منحصر است بامیرالمؤمنین
زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدء او از او شده و رجع او بسوی او میشود مثلا از یوم آدم تا امروز
نزد هر ظهور حقیقتی باول من امن باو فتح ابواب بحث و دون آن شده تا آنکه جوهر کل حق
منتهی میشود باین ظهور و دون آن متحقق میشود باین ظهور چنانچه اگر کسی بجوهر نظر کند می بیند
که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که او بمشیت موجود میگردد و او بنفسها و او است
محیط بر کل عوالم باحاطه رتبه کینونیتی زیرا که هر صاحب رتبه در این بیان صاحب رتبه باشد
اقرار بعلو رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلا در آفاق
که ظاهر شد ظهور محمد (ص) بانیکه اول خلق است در انفس کل مؤمنین باو موقن میشوند
که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب محقق گشته شبهه از برای هیچ نفسی
نباشد که در علم الله هیچ جنتی از ظهور الله در نقطه مشیت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از
هر ظهوری بظهوری جنت او ان ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات منتهی شد
بنقطه قرآن از حین بعثت هیچ جنتی در علم خدا از آن نفس ممتنعه اعظم تر نبوده در آن ظهور
زیرا که در انفس مثل این امت امروز بعد از خداوند کسی مابین خود و او اعظم از رسول

خدا نمیداند و تحقق این آیه در انفس ظاهر نشد الا بظهور آن نفس اولیه و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظم تر
از امیر المؤمنین ع نبوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمیکند الا باو و همین قسم درجه
بدرجه مراتب ابواب جنت متعدد میگردد تا بحروف واحد منتهی میشود مثلاً در ظهور جنت خامس هیچ
جنتی بعد از جنات سابقه بر آن در حین آخر حیات او اعظم تر نبود که آنوقت وحید بوده در
ارض طف و سکان جنت آنوقت علی بن الحسین ع و اسرا بوده و همین قسم مشاهده کن کل جنات را
تا بحرف میم منتهی شود و بعد راجع میگردد بنقطه و از حین ظهور این امر تسع تاسعه دقیقه آن و آنچه
احصا توان نمود اول ظهور جنت نقطه فرقان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد در اولای
او آن حین در علم خدا جنتی اعظم تر از او نبوده و الی یوم ظهور من یظهره الله جنتی از او
اعظم تر نیست و حین ظهور او مبدل میشود جنت اولای نقطه بیان بجنت اخرای او و بعد از
آن جنت جنات حروف حی که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنات است و منتهی میشود
آخر ظهور بجنت سین نه این است که در حین هر ظهوری جنت قبل در مقر خود نباشد مثلاً در
حین ظهور جنت سین جنت باء بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند
از برای هر جنتی که ظهور مشیت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که این
حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور مشیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع میشوند
بابواب و ابواب باهل بیت و اهل بیت برسول خدا و رسول خدا بخداوند عز و جل اینست که اسم رابع محمد است
من الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد و کسی که
اول داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بلقاء الله فائز گردیده و اقرار
بوحدانیت او نمود چنانچه هیچ جوهر خلقی در امکان متصور نیست که اعز و الذ از توحید خدا
بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه آن نفسی که در این عالم بمنتهی مایؤول خود فائز گردد

و در سبیل حق منتهای لذّت او ادای شکر خداست او را بر نعمتی که باو عطا فرموده مثلاً عبدی را خداوند بدرجه بابیّت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذت او ادای شکر خداست که میگوید حمد خدائی را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین قسم در شئون ظاهریه هر بنده را که خداوند بر کرسی سلطنت جا دهد منتهای لذّت او در وقتی است که نظر بخدای خود میکند و میگوید حمد مرا ورا که مرا باین عطیه مفتخر فرموده و این است که کل لذّات راجع میشود بر رکن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع بآن محل اقدس میگردد الفاظ هم بما هی علیها راجع میگردد و این است که در نزد اولو الافئده ثمره آخر در اوّل ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیّه ظاهر گردد اذن بآن نوع حمد از مصدر عزّت از برای حامد شده این است که روح اوّل در حین دخول در جنّت اوّلیه بآنچه ممکن است در امکان از هر فیضی رسیده چنانچه ثمره کل را بیان نموده که راجع بکلمه حمد میگردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه منشعب گردد از او منشعب میگردد از ظهورات جنّتیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر جسد منتهی شود حتی لباس حریر باو پوشیده میشود و آنچه ما یتلذ ذ در جنّت باو متلذ ذ میشود و او بنفسه متلذ ذ نمیشود الا بتجلّی خود که محل نقطه باشد و او کاف مستدیره است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیست از برای او نه اولی و نه آخری و نه منتهائی و نه غایتی چنانچه هر کس داخل در جنّت فرقان شد آنچه مشاهده نعمت کند می بیند که از سماء جود رسول الله ص بوده حتی آنکه اگر موروثی دانه یا قوتی ارث برد نیست الا بعطیّه آن حقیقت اوّلیّه که حکم فرموده بآن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که غیر آن نفس که الآن ارث میبرد برد کی میتوانست که بگوید لم ادبم این است که کل وجود از نقطه وجود خود الی منتهای صعود خود آنچه دارند از عطیّه او است که عطیة الله هست هیچ شیئ

شیئیت ندارد الا بفضل وجود او مثلا اگر در این جنت کسی لباس حریر پوشد نیست مگر محض
عطای او چنانچه قبل مقتدر بر پوشیدن بود ونمیتوانست انیست که اگر کسی چشم فواد خود را
باز نماید نمی بیند کل وجود را الا کفی از جود او وآنچه که در جنت فرقان داخل شدند کل در ظل باب
اوّلیه که رسول الله باشد مستظلند وابواب دیگر جنت در قبضه این باب است بلکه او اینها را
فتح فرموده بجود خود مثلا هر کس در حق حرف آخر عروج نماید بمنتهای عروج وظاهر شود از برای
جسد او آنچه که فوق آن متصور نیست در این عالم نیست الا از اذن آن که فرموده این است
یکی از ابواب جنت وهدایت من چنانچه انچه بظاهر در جنت تربت امام ثامن ظاهر شده
نیست الا بآنچه رسول خدا ص فرموده که او است وصی ثامن من اگرچه الان نزد تربت او این
نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات نبوده ونیست الا در قبضه جود او وکف قدرت او
و در ظل هر بابی از ابواب جنت ابواب مالانهایه بوده وهست چنانچه هر نفسی که در ولایت
یکی از ابواب جنت آمده بنفسه جنتی است از برای او در رتبه خود والا مالانهایه این سر
ظاهر بوده وجاری است وآنچه امروز لذت متصور است در این جنت است واز جنت
قبل کل لذت قطع شده چنانچه حین ظهور رسول الله ص کل لذت از جنت انجیلیه قطع شد زیرا
که کل جنت در توحید خدا وعرفان ورضای او وطاعت مظاهر امر او است بعد از انکه
منقطع باشد نفسی از آن چه جنتی است اگرچه در عمر خود بمنتهای لذت ممکنه متنعم گردد که
آخر راجع بنار فنا میگردد واگر در کینونیات حروف انجیلیه آیتی از حق باشد که منتهی الیه
لذت است اگرچه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و او بمکان بقا
است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل حروف انجیلیه بیقین بدانند که ظهور رسول الله ص
همان ظهور عیسی بوده بنحو اشرف احدی از حروف انجیلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند.

و دران جنت متلذذ نخواهد شد وهمین قسم بعد از فرقان که اگر امروز کمان لذتی میکنند حقیقت
ندارد زیرا که اگر ما بین خود و خدا عملی میکند لله و کمان تلذذی میبرد عند الله از برای دون
آن کرده وهمان کمانیکه حروف الفیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مرآت الله طالع شد در
جنت دیگر این است که کل لذت منقطع است الا لمن عرف الله وحده وآمن به وعرف حجته
وامن به وعرف کتابه وآمن به وعرف ما نزل فی کتابه وامن به وهمین قسم اهل این جنت در
این جنت متلذذ هستند الی اول ظهور من یظهره الله قسم بذات الهی که از برای ایشان درحین
ظهور ایشان هیچ جنتی اعظم تر از ایمان باو و طاعت اونیست وکل لذت از اهل بیان
منقطع میگردد طوبی لمن یدخل فی ظله ویستلذ بذکره فانه یبقی ببقائه الی کرة الاخری واذا اوتی
به ویستلذ بذکره یدرک کرة اخری بعد الاخری ولا غایة له ولا منتهی وان بقی فی ظهور فینقطع
الایمان واللذة عنه حین ظهوره وصیت میکنم کل اهل بیان را که اگر درحین ظهور من یظهره الله
کل موفق بآن جنت اعظم ولقای اکبر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم والا اگر شنیدید
ظهوری ظاهر شده بآیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل داخل شوید واگر نشده وبعدد
اسم الله المستغاث منتهی شده وشنیده اید که نقطه ظاهر شده وکل یقین نکرده اید رحم بر انفس
خود کرده وکل بکلیه در ظل اون نقطه ظاهره که کل داخل نشده اید مستظل گردید واگر بشنوید
ظاهر شده صاحب نفسی بآیات واو لوا العلم آنزمان تصدیق او نموده نه معروفین از اولوا العلم
بلکه مدققین نظر مثل این زمان که انها محتجب مانده ومدققین نظر وصاحبان منظر اگر چه بر لباس
فقر ومسکنت بوده سبقت بدخول جنت گرفته ولباس حریر پوشیده وایشان هنوز در حکم
قبل باقی مانده تامل نکرده وکل داخل شوید در ظل ظلال او که اوست اول واخر واوست
ظاهر وباطن واگر نشنیدید در تضرع وابتهال برآمده که فضل خدا الی مستغاث از شما

مقطوع نگشته و اگر شنیدید الی مستغاث که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیکلم فاذا لاتصبرن
قدر ماتنفس نفس ولقد خلقن کلکم اجمعون فی ظل الله و لاتقولن لم و بم فان هذا من اعظم امری
ایاکم لاخلصنکم عن نار بعدکم بما قد اذنت لکم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی
بقدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید بلاشبهه در دین چنان نیست و داخل نار است
الا آنکه ظهور الله ظاهر نشود که آنوقت کل مکلف با بتهال و تضرع هستید نه این است که بمثل یهود
مانده که عیسی ع بیاید و نه بمثل نصاری که محمد بیاید و یا آنکه نه بمثل امت محمد ص که قائم آل محمد ص ظاهر شود
و بمانید و ان یرضی فؤادی بان یبقی من البیان من احد لاقولن جائت نقطة البیان فی اخریها
و اتم علی ما اتم علیه لباقون قسم بمن یظهره الله که هیچ قسمی در علم خدا از اون اعظم تر نبوده و
نیست که اگر ظاهر شود و احدی در بیان باقی ماند کل نقمت بیان از برای او هست بضعف
زیرا که امروز نقمت فرقانیه از برای اشخاصی که داخل در بیان نشده مضاعف است چنانچه
نقمت انجیلیه از برای اشخاصیکه داخل در قرآن نشده بودند بوده و نقمت قرآنیه هم در حق ایشان
مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابدا داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف سبع
داخل نشده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظل بیان داخل نشود داخل قرآن نگشته
و در ظل شجره محمدیه مستظل نشده و الا تخلف از ظهور اشرف او در آخرت نمیکرد و بهمین قسم در
انجیل گفته میشود که اگر نفسی مؤمن بعیسی بود لابد ایمان بمحمد ص میاورد و همینقدر که نیاورد دلیل
است که ایمان بانجیل و عیسی نداشته چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر
نماید مشاهده مینماید که چقدر اولیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرموده
چنانچه مدققین نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت ع ظهور حقیقت مسئول عنها است
که در حدیث کمیل مذکور است ولی یهدی الله من یشاء و یدخل الجنة من یرید اینست حقیقت جنت

در عالم حیات و بعد از موت لایعلم الا الله هنالک ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنه من فضله سائلون و اگر ابحر سموات مداد گردد و کل اشیاء قلم و کل ذیروح کاتب هرآینه شیئی از اشیاء جنت بعد از موت را نتوانند درک نمود و مدار آن مدار همین جنتی است که در حیات عبد ذکر شد اگر در این حیات داخل در جنت ظهور الله گشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نار خواهد شد حین ما قبض اعوذ بالله عن ذلک ما رأیت فی تلک الجنة الا الله و لا فیها الا آیاته و لا من قبلها الا آیاته و لا من بعدها الا آیاته و لا من فوقها الا آیاته و لا من دونها الا آیاته له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم و چه بسا نفسی در ظهوری از اعلی علو اهل جنت است و حین ظهور بعد از ادنی دنو اهل نار میگردد پناه برده بخدا و اعتصام درزیده بحبل نقطه بیان در اولی و اخرای او که او است غنی از اینکه کسی ایمان باو آورد یا داخل در جنت او شود بل کل اگر نشوند در نار میروند و الا خود در جنت فائز میگردند این است که اگر نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الارض کلا را زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را تا آنکه آن نفس در ظل شجره توحید است رحمت خداوند بهر دو میرسد و الا تملک ما علی الارض در حین موت از او منقطع میگردد ولی سبیل هدایت از روی حب و رأفت بوده نه شدت و سطوت هذا سنة الله من قبل و من بعد یدخل من یشاء فی رحمته انه ولی کریم و هیچ جنتی اعظم تر از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان آورد و بلقاء او که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید و بآلاء جنت فردانیت متلذذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جنت محتجب دیآنچه حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل در نار میکنند متلذذ و از برای آنچه خلق از برای

او شده محجب وکاش محجب بوده و مضاد نبوده وکاش مضاد بوده و آنچه که لایق بر شجره حقیقت نبوده بالنسبه باو در حق او ظاهر نگرده کل باو مؤمن و او را در جبل نموده وکل باو معزز و او را تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عالمین از نفس عمل اشد تر نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده و نیست و ما من اله الا الله ذلک آیه الجنة در بها و مالکها و ملیکها و سلطانها ما فیها یبقی بامره وانه لغنی عما فیها و علیها ولکن ما فیها یتلذذون بلقائه حین ظهوره ثم بلقائه حین بطونه من حیث هم لا یعلمون کل من فیها لیسبحون بحمده فی کل حین وقبل حین وبعد حین ولیوحدون الله ربهم بذکره فی کل شأن وقبل شأن وبعد شأن لن یدخل فیها من نفس الا وانها لتقول من عند ربها اننی انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب واننی انا الله لا اله الا انا المهیمن القیوم واننی انا الله لا اله الا انا الرب ملیک واننی انا الله لا اله الا انا الحق منیع واننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیئ رب الکرسی المنیع وکل شیئ راجع میشود بهیکل انسانی سواء کان من ذکر او انثی و اگر ان نفس در جنت است کل انچه در ملک او است در جنت اگرچه شیئ باشد که لیس کمثله شیئ در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از مشیت متجلی میگردد بر صورت نفس خود است در حد خود که اگر معری شود باقی نمیماند در صورت فؤادی او الا هیکل انسانی و از این است که کل شیئ طلب میکنند از خداوند که در ظل ما ینسب الی المؤمن باشند نه دونه زیرا که جنت شیئ اینست که منسوب الی الله گردد و ما ینسب الی المؤمن ینسب الی الله و اگر راجع بنفس دون مؤمنه گردد کل در نار است و از شئون آن اگرچه کل در صقع خود لیس کمثله شیئ باشد چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود و معروفه امروز اعلی غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه بندای ذکر اننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیئ میخوانند بر کل حجرات اگرچه مقاعد مرآتیه مطرزه بذهب باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل ان

حجرات ساکن گردد آنوقت ان ذرات مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلی مقعد عمارات صدری که در ایام ارض صاد در انجا ساکن بوده میخوانده و میخوانند و حکم از برای هیچ شیٔ نیست الا انکه راجع بآن نفس میگردد و انیست که هر مقعدی که اهل جنت بر او مستقر شوند باعلی ما یمکن وصف در امکان آنها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهده مینمایند چنانچه هیچ مقعدی از محل شهادت کلمه خامس ادنی تر در آنروز نبوده ولی چون از جنت بوده باعلی ما یمکن در ظل او ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایق بوده که جدران او از یاقوت مرتفع شود نه ذهب و اگر ظاهر نشده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که آن قابل بوده و همچنین ارضی که آنروز شجره مقابل مستقر بوده اهلای از آن آنروز نبوده که اولوا الافئده در آن روز میدیدند فنای او را که گویا همان روز لاشیٔ میدیدند چنانچه امروز اثری و نشانی نه از مستقر آن ارض است و نه از او کذلک یفنی الله النفی و یرفع الله الاثبات بامره انه علی کل شیٔ قدیر و اگر بر عکس مورد ظاهر شود که مقعد شجره حقیقت اعلی علو ارض گردد شبهه نیست که لم یزل و لایزال در ارتفاع مرتفع میگردد و در ظل اگرچه منتهی ارض ادنی باشد در نزول تنزل مینماید اذ کل شیٔ یرجع الی النفس الانسانیه و انها هی ترجع الی الله فی الجنة ان کانت مؤمنة بمن نظهره الله و ترجع الی دون الحق فی النار اذا کانت محتجبة و من یتبع امری فی اسم المستغاث یدخل الجنة حیث لا مرد له من عند الله انه کان علی کل شیٔ قدیرا

الباب السابع و العشر من الواحد الثانی

فی بیان ان النار حق

ملخص این باب انکه از برای نار شئون مالانهایة بمالانهایة بوده و هست جوهر جواهر او عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعدم عرفان ظاهر بظهور در نفس ظهور ظاهر میگردد

که میخواند کل را بهر لسانی که بر آن مبعوث گردد لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله حقاً حقاً حقاً
لا اله الا الله حقاً حقاً حقاً لا اله الا الله حقاً حقاً حقاً حقاً زیرا که جوهر کلشیئ از مالایحبه الله
نفی و از مایحبه الله راجع باثبات میگردد و این ظاهر نمیگردد الا بما لایحبه نقطة الحقیقة فی کل
ظهور و مایحبه و این جوهر در قرآن فواد اول است و در بیان فواد اول که در وقتیکه
شنید شجره حقیقت ظاهر شد فوادش بنار تامل یا جحد فانی گشت اگرچه آن فواد در قبل در جنت
بود زیرا که لا اله الا الله میگفت و محمد رسول الله ص و علی و الائمة حجج الله و ابواب الهدی
اولئک هم شهداء الله و ما نزل الله فی الفرقان را حق میدانست ولی در حین احتجاب یا غفلت
یا وقوف یا جحد یا انکار باطل شد انچه که در او بود از آیات حقه از معرفة الله و از معرفت
نبی و ائمه و ابواب و اقرار بانچه حق است در اسلام من عند الله زیرا که کل اینها از شجره حقیقت
طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود در قبل و همینقدر که ظاهر شد
و کسی قبول نکرد گویا در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور آخرت او بوده و اعظم از
ظهور اولای او بوده از این جهت است که اعلی سکان جنت قبل در ادنی دنو نار ساکن میگردند
زیرا که اصل اول نار در صقع خود انقطاع ورزید بسوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشده مثل او
منقطعی و توهم انکه در نزد نفسی حق بوده تفویض کل امور باو نموده و حال انکه ان ثانی
اول اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده ثمری برای او نمی بخشد زیرا
که اگر صادق بود در نزد ظهور محقق حق توقف نمینمود و بمقعد خود از لقاء الله محتجب نمیشد و
اول ظهور نقطه بیان انچه خیر در علم خدا بود باو باول مقبل خلق شد و انچه دون خیر بود باو
باول مدبر خلق شد که از یوم خلق کلشیئ تا اول ظهور جوهر جواهر کل جنت باب اول
میشود و جوهر جواهر کل نار مدبر اول میشود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضل در

حق او نمود و الواح متعدده و رسل ممتنعه در نزد او فرستاد ولی بما لا ینفعه محتجب گشته و
قمیص اولیت نار را پوشیده که الآن هیچ جنتی اعظم در علم الله نیست از نقطه باء در بیان
و هیچ ناری ابعد از ظل این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه انچه راجع باو میشود از هر شیئ
اشیائی است که داخل نار شده و انچه راجع باین میشود از هر شیئ اشیائی است که داخل در
جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجع برسول الله میگردد داخل در جنت شده و انچه راجع
باول من لم یومن میگردد راجع بنار شده و شئون این نار مالا نهایه است ولی کلیه ابواب
در نوزده ذکر میشود و الا لایعلم عدتها احد الا الله زیراکه هر نفسی که از باب نار گرفته شود
باب ناری است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب جنتی است در حد خود
اگرچه کل من فی النار راجع باول او میگردد و کل من فی النور راجع باول او میگردد و هر دو عابدند
خدا را و ساجدند از برای او و معظمند او را و ممجدند او را و موحدند او را الا آنکه این ظهور آخرت توحید
میکند و آن ظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده اینست که آن باطل میگردد
و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و آن عزیز
میشود و این ذلیل و آن غنی میگردد و این فقیر تا بجائیکه دیگر ذکر از او باقی نمیماند حتی در نفس خود او
و الا امروز هر دو لا اله الا الله میگویند ولی انچه در بیان میگویند بر شان مایحبه الله میگویند و انچه در
فرقان میگویند بشأن مالایحبه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید
خدا را میکرد ولکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عز و جل دوست داشت که موحد شود بتوحید
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله نه بتوحید عیسی و هر کس تابع اراده الله شد روح ملکی در او مستقر گردید الا من
استودع الله فیه ذلک الروح فانه یخرج و هر کس تابع نگشت نفس شین در او مستقر گردید
الا من استودع فانه لابد ان یخرج و الا هر دو عبادت میکنند خدا را این است که بعد

از سجده نکردن شین اولیه باشئون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن قول
در زمان محمد ص این میشود که مرا معفو بدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیرالمؤمنین
علیه السلام کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله هست که مطابق قول الله من
حیث ارید لا من حیث ترید باشد که دوست میدارم مطاع گردم از انجا که اراده میکنم
نه از انجائی که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر جنت و
اول من اعرض جوهر نار است و کل شئون خیر باو منتهی میگردد و کل شئون دون آن باو چنانچه
خداوند در قرآن کل را وصیت باین نموده ولا تکونوا اول کافر به و من وصیت میکنم کل را
ان تکونن اول من تؤمنن بمن نظهره الله یوم القیمة لتکونن مبدء کل خیر فی کتاب الله فان
ذلک لهو الفضل العظیم ولا حذرنکم ان لا تحتجبن به اول کل نفس لتکونن مبدء دون خیر فان
ذلک لهو العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیریکه در بیان ظاهر شود
راجع باول من قال بلی میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اول خلق او در علیین واقع
شده و کل شئون دون خیر راجع باول من قال لا میگردد و او است ناریکه فوق او در بیان
نیست و او جنتی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور من نظهره الله که همین قسم
مستدلین استدلال مینمایند و نار نارنگشته الا بعدم سجود از برای خداوند معبود که بعدم
ایمان بنقطه بیان اثبات این کلمه از برای او میشود و اظهار ناریت نکرده در نزد خود و
کل الا آنکه از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه که کرده
وضو نگرفته و نیت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده
و کل مردود است عندالله و شئون نار بوده زیرا که از برای ان آیتی که در نفس خود بزعم
خود لله میکرده آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطه بیان در اولای او که ظهور نقطه فرقان باشد

متجلی شده واگر شناخت اورا که اواست خطور تأمل در حق او نمیکرد ولیکن شناخت زیرا
که بانچه نقطهٔ اول ظاهر شده بود که آیاة الله هست ظاهر شد و دید زیرا که از نقطهٔ فرقان امروز
غیر از آیاة الله چیز دیگری ظاهر نیست همینقدر که آیات الله را شنید وسجده نکرد واعتراف
بربوبیت پروردگار خود نکرد کینونیت ممکنه در او بکون آمده وتقمص قمیص باب اول نار را
پوشیده اعوذ بالله من هذا ومن یؤمن بالله فلا سبیل له علیه والله لیحفظن عباده المؤمنین
و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرآنیه واقع شده باب کلی نار است که شئون دیگر در
ظل او محشور میشود که کل راجع میشود بفؤاد اول که جوهر نفی محبت است وکل خیر و شئون او
راجع میشود بنقطه فرقان که فؤاد او جوهر جواهر کل اثبات است واحب کلشیئ در نار همانست
که از او محتجب شده وابغض کلشیئ نزد او نفس خود او است که از او محتجب مانده چنانچه
در قرآن احب کلشیئ نزد قاتل حرف خامس او بوده که الله اکبر میگفت ومتمثل شد آنچه شد
که اگر میدانست که او است مظهر تکبیر در آن روز نزد او سجده میکرد وخطور دون حب او بر
قلب او نمیشد وابغض کل نزد خود نفس خود او است که همانست که خداوند در کل کتب
نازل فرموده که نخواهم امر زید او را چنانچه اول حرف نار در بیان اگر فهم کلمات عالمی را
که خود را منسوب باهل بیت میداند واهل بیت اوصیاء رسول صلعم هستند ورسول من عند الله
منصوب است میکرد هر آینه در نزد خود مفتخر ودر نزد کل معزز بود چگونه بر قول مثبت نبوت که
مظهر ربوبیت صرفه والوهیت محضه هست خطور دون حب میکرد وشب و روز از برای او
سجده میکند این است که محتجب مانده واز محبوب خود غفلت نموده وقمیص ابغض کلشیئ را
که اول من اعرض بمحمد صلعم باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت
ظهور قبل است عند الله بظهور اشرفیت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله صلعم شد

چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من یظهره الله اگرچه
قلم راضی نمیشود که جاری شود باسم کسیکه بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور
بآیات بینات من عند الله عزّ و جلّ و لیکن اگر شود قمیص این بوده که ان پوشیده
و از احتجاب این بوده که آن محتجب مانده و از نفی این بوده که ان قبول نفی نموده و از
بعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برد بمن یظهره الله
از روز شئون این بآن نمیرسد و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان باو است نه قول این
کلمه زیرا که باب اوّل نار همین کلمه را لا یعد و لا یحصی میگفته و پناه از نفس خود که شئن بوده
نمیبرده ولی ثمری بر حال او نبخشیده که اگر صادق بود بایست پناه برد بنقطه بیان با یمان
باو از نفس خودش که مؤمن باو نیست و الا چه ثمر بخشید او را شب و روزی بفرض قرآن
دون سنّت او سی و چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند باو و آنچه مقتضای کینونیت او است
که قلم حیا میکند بر ذکر آن براو روا میدارد و حال آنکه باو سجده میکند و اظهار تقرب باو
میجوید و حال آنکه نزد او ابعد کل خلق و اوّل کل نار است و در ظهور بیان هم همین قسم که در
جنت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی ما لا نهایه که مکرّر شود مکرّر
همان واحد اول است در کلتیهما هر کس مؤمن شود ببیان و آنچه خداوند در او نازل فرموده
در ظلال جنت بوده و هست و هر کس منحرف شود در ظل نار بوده و هست نه اینست که مراد
از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلا باب جنت در ارض باء انواری که هستند هستند و در
ظل باب کلیه ذکر میشوند و ظل مثل ظل و استعیذ بالله من دون حروف الاثبات فی
کل حین و قبل حین و بعد حین و لا توکلن علی الله فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن مثلاً
باب اوّل جنت را نقطه فرض کن و باب اول نار را من یقابل فرض کن الی ظهور من یظهره الله

ماء نفی را در عروق اشجار منفیه فانی ببین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته ثابت الی ان
یفنی النفی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الا فی الکتاب و یثبت الاثبات بشأن کل
یفتخرون بنسبتهم الیه و چه بسا ناری را که خداوند نور میکند بمن یظهره الله و چه بسا نوری را
که نار میفرماید باو و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند و اگر الی
مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردند و همین فضل
را از من یظهره الله طلب نموده که اینست فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف
انجیل که وعده کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من یاتی اسمه احمد باشند و اگر
ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفری از برای او نیست اگر چه می بینم ظهور او را مثل
این شمس در وسط السماء و غروب کل را مثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیکل
جسدی و اسباب ظاهری بمثل امروز تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم له الخلق و الامر لا اله الا هو
العلی العظیم اگرچه تقادیر الهی در هر شأن مختلف میشود در بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او
لعل در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مؤمنین بخود که در غیب باو ایمان آورده و کل منتظر
لقاء او هستند و لافوض امره الی الله ربه انه هو خبیر و لی و بصیر و انه هو خیر وکیل و ظهیر و او است
که کفایت میکند کل را از کل شیئ و هیچ شیئ کفایت نمیکند از او زیرا که هیچ شیئ بلا ایمان باو ثمر
ندارد و هیچ شیئ با ایمان باو حزنی ندارد و الا ان الله لیکفینکم عن کل شیئ ان یا کل شیئ عن
کل شیئ و لا یکفینکم عن الله ربکم من شیئ و لا یکفی شیئ عن شیئ لا فی السموات و لا فی الارض
و لا ما بینهما الا من استکفی بالله ربه انه کان علاما کافیا قدیرا انچه ذکر شد در ذکر حین حیات
عبد است و الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یذکر به النار
و آن دائر مدار نار هر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبین است حینی که عبد در

ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنت داخل میشود والا در ارضی که منسوب بنار است اگر از حب او داخل در او شود داخل در نار میشود فی الحین الا ان اراد شیئ لله و لیثیلن الله ان ینقص عنه گویا مشاهده میشود که امکنهٔ ناریه مؤمنین بالله داخل در آنها نمیشوند تا آنکه بجائی میرسد که اصول نار هم در اماکن خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه میبرند الا آنکه نقطه بیان یا من یظهره الله اذن دهند مؤمنین بخود را یا شهدا ءالله اگر در جائی مقتضی ببینند نفع نفس مؤمنی را والا داخل کوفه شو و نظر کن در آنجائیکه محل قرار نار بوده و قل صدق الله وعده کذلک ینفی الله النفی الی ان لا یبقی له من اثر حتی فی الارض ثم انظر الی محل النور و قل صدق الله وعده کذلک ثبت الله الاثبات بامره انه علام قدیرا

الباب الثامن والعشر من الواحد الثانی

فی بیان ان الساعة آتیة لاریب فیها

ملخص این باب آنکه در هر ظهور مشیتی ساعت بحقیقت اولیه او است الی آنکه تنزل مینماید تا آنکه هر ذکر حقی که منسوب باو شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است والا لایق نیست که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر ان الساعة آتیة لاریب فیها زیرا که مدل بر علو او است و امروز ساعت نفس بیان است که میآید مردم را و حکم میکند بر ایشان الی یوم القیمة و مردی از آن نیست و اگر ابحر سموات در ذکر ساعت مداد گردد رشحه از آن نتواند ذکر نمود و در هر ظهور حقی آنچه که حق حکم فرماید بر آن که آن ساعت است محقق میگردد و لتنتظرن ظهور الله فان الساعة لتأتینکم بغتةً و ان علی الله ربکم انتم تعرضون

الباب التاسع والعشر من الواحد الثانی

فی ان مافی البیان تحفة من الله لمن یظهره الله سبحانک اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما نسب

الی اذا اریدان انسبه الیک فلتقبلنه وما ینسب الی لفضلک انک انت خیر الفاضلین

ملخص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشأه اخرای او است مثلاً آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل الله از برای محمد رسول الله ص زیراکه مراد از کتاب او نفوس مؤمنه باو است وما یرجع الیها حتی لوکان من تسع تسع عشر عشر ذرطین وهمین قسم آنچه خداوند بر رسول الله ص نازل فرموده که امروز در مؤمنین بقرآن مشاهده میشود مرایای افئده ایشان تحفه بود من الله بسوی قائم آل محمد علیهم السلام وهمین قسم آنچه در بیان مکون شود از شئون محبوبه تحفه است از قبل نقطه بیان بسوی من یظهره الله که ظهور اخرای نقطه بیان باشد وهمین عز وفخر کل را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را بذکر انتساب بخود چنانچه امروز تحفه انجلیه را ادنی ادنی مظاهر قرآنیه قبول نمیکند چگونه مظهر حقیقت وهمین قسم بیان قبول نمیکند ادنی ادنای او علو قبل را الا آنکه داخل شود در ظلال حجتی که او داخل شده وهمچنین من یظهره الله قبول نمیفرماید شیئی که منسوب ببیان است الا آنکه منسوب بکتاب او شود وهمچنین الی مالانهایه ظهور الله ظاهر است در هر ظهور شئونات ما یرجع الی الظهور الاول تحفه من الله الیه لیوم ظهوره فی النشأة الاخری وچقدر بعید است نفسی که خود را از نسبت باو مقطوع سازد واز تحفگی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین بقرآن بخواهند تحفه رسول الله ص را برسانند باید کل مؤمن شوند ببیان والا مقطوع نموده از خود نسبت علو را نه این است که شجره بغیر ماید چرا محتجب شده اید از لقاء محبوب خود که در حین ما یقصد الیه افئدتکم بوده وهست زیراکه آنچه در طلب دنیا بر میآئید تا ملاحظه رضای خداوند را در آن نموده نمیکنید وامروز که شجره حقیقت که منبع رضا است ظاهر از ثمره وجود خود که مایؤول الیه انفسکم بوده وهست محتجب آنچه وارد میآید بر نفس خودتان میآید والله غنی عنکم وعن ما

یتب الیکم وانتم ان تثبتن انفسکم الی الله فاذا انتم بذلک تتقون ثم تتحرزون والا لن تضیقن الا انفسکم ولتشهدن ثم لتوقنون

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما یذکر به اسم شیئ ملک له وانه احق به من غیره

ملخص این باب انکه خداوند عالم کلشیئ را خلق فرموده لمن یدل علیه واواست مرآت حقیقت که لم یزل ولایزال مدل علی الله بوده وهست کلشی باو خلق شده ومیشود واواست قائم بنفس خود باالله وکلشیئ قائم باواست وما یشیئ من شیئ الا به ولذا انه احق من کلشیئ وماسوای او ملک او هستند بتملیک ذات اقدس کلشیئ را واواست احق از کلشیئ بکلشیئ از نفس کلشیئ ثمره این علم انکه اگر نقطه حقیقت کلشیئ را عطا فرماید بیک شیئ احق بوده وهست چه فعلیت بهم ساند چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول خدا در قبل کل ما علی الارض را تصرف میفرمود احق بود از ملاک او باو واین بوده تملک خداوند کلشیئ را که کل میگویند له الخلق والامر وهمچنین اگر من یظهره الله تصرف فرماید در کینونیات کلشیئ احق است از کینونیات ایشان بخود ایشان وحال انکه اجل واعظم ازاین است که نظر فرماید بکلشیئ زیرا که کل شیئ ناظر بجود وفضل او بوده وهستند واواست غنی از کل شیئ بنفسه ومفتقر الی الله هست بذاته ثمره این باب انکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کل عارف بحق او باشند که لم وبم در حق او ذکر ننمایند واحدی را نمیرسد که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکیت شیئ نزد او نماید زیرا که او احق است از او بنفس او اگرچه نخواهد حکم فرمود الا بحکم بیان تا وقتیکه بخواهد مجدد فرماید عهد خود را در اعناق کلشیئ ولی اگر بفرماید بیک نفسی از آنهائی که بحکم بیان ارث میبرند که یک قیراط ببر همان حکم الله هست درحق او در بیان واگر برد خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امروز رسول الله فرماید که آن امر که در

قران نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکی نیست که این حکم حکم قرآن است اگرچه امر دو
ذکر فرماید زیرا که انچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین بحق او سوا
است اینست استحقاق او ولکن استحقاق خلق قلم حیا میکند که ذکر شود وکل بامر او صلوة جمعه میکنند
واگر بفرماید ملکی از انها که در مقعد خود نماز مکن یا انکه فلان نفس احق از تو است باین منصب
قبول ننموده ولی بامر اول او اظهار ایمان نموده چنانچه بودن یکی مثل مسلمین باو راضی نشده والا
این قسم واقع نمیشد اینست استحقاق خلق وآنست استحقاق او که در افئده که آیت توحید خدا اند
را گذاشته اگر امر فرماید بآیهٔ اخری احق از او است از نفس او باو چنانچه در ظهور رسول الله صلعم
آن آیهٔ توحیدی که قبل در افئده بوده مرتفع ساخته وآیه بدیعه در قرآن بکل افئده تجلی فرموده
اگر احق نبود بآن آیات چگونه مرتفع میفرمود جائی که در اعلی علو عبد مالکیت خود در این قسم
اظهار فرماید ما یتفرع بر او چگونه لایق ذکر است وهمین قدر که ناظر شمس حقیقت باشد حد خود
را دانسته بلکه افتخار مینماید بانیکه منسوب باو گردد اگرچه بنسبت ملکیت باشد مثل کل شیئ که عز
کل شیئ این است که او است مالک کل شیئ نه دون او واگر در ظهور بعد او افتخار نکند در ظهور
قبل او ثابت ومفتخر است چنانچه این مطلب ظاهر وهویدا است اگر حروف الفیه بحروف
قافیه افتخار نکنند ودر ظل او مستظل نگردند ولی بنسبت خود بالواح الفیه مفتخرند وهمچنین قبل قبل او
الی ان ینتهی الی آدم الاول الذی لا اول له وبعد بعد او الی ان ینتهی الی ما ینتهی ولا نهایة له
قل الله یبدؤ کل شیئ ثم یعیده ولم یکن من بعد الله ذکرا بمثل ما لم یکن من قبل الله ذکرا افلا تؤمنون

الباب الثانی من الواحد الثالث

فی ان یقول لخلق الشیئ ان ینطق به لان قوله الحق

ملخص این باب انکه قول شجره حقیقت مشابه نمیشود بقول او قول احدی از ممکنات زیرا که بقول

او کینونیت شئ خلق میگردد مثلا اگر تکلم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیرالمؤمنین
خلق آن ولایت نمیشد اگرچه لم یزل آن ولی الله بوده ولی مبدء ظهور از قول او است در آن
ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قسم دون حق از اول نار گرفته الی آخر آن بقول او خلق شده
اگر نمیفرمود آن هذا دون حق نه در آفاق تکون هم میرسانید نه در انفس جاری میشد آیت
که نور و نار هر دو در حول کلام او طائفند و همین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نار نمیشد کجا
خلق او ن میشد و همین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود کجا ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از
غیبت شجره محبت در قران چقدر ابواب نار آمده چرا ذکری از ایشان نیست و از قبل ایشان
چگونه ثابت است و برائت کل از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای اولو الافئده نبوده
و نیست که اگر بحرف علیین تکلم فرماید نفس کلیه در صقع خود خلق میشود باو که توحید خداوند را
فرماید از روی صدق و خلوص و اگر بحرف دون علیین تکلم فرماید بعدل او در نار نفس کلیه خلق
میشود در صقع خود که قلم حیا میکند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حقی هیچ فضلی
اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر بمشیت دون استحقاق او نشود که اگر شود
لابد حکم او را ذکر میکند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان نار میگردد از برای اهل ان ظهور
و اگر مردم بدانند که چقدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حقی نشود هر آینه کل باعلی قوه خود
سعی نموده که دون حق نزد او مذکور نشود که حکم بر او شود و ناری شود در آن ظهور که در آن
مردم هلاک گردند چنانچه اول این ظهور اگر کل همت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه لایق
او است ذکر نشود ذکر نار نمیشد که محتجبین در او مخلد گردند و خلق او بذکر او میگردد و
الا چه احرف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه بخلق
سوا بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته عملی کسب کرد خلق وجود او

باین میشود دالی یوم القیمة کل ازاو بری جسته در نار فنای خود فانی میگردد و هیچ فضلی اعظم تر از این نیست که در ظهور هر حقی اهل آن ظهور کلمات الله را اخذ نموده که خلق کینونیات ایشان باو است مثلا اگر نازل فرماید آیهٔ بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید ولله ملک السموات والارض وما بینهما والله علی کل شیئ قدیر مظهری در بیان بهم میرسد که دلالت براین آیه کند بلکه الی مالانهایه مظهر در ظل مظهر هم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن متعدد است وحال انکه مظاهر او لوا الحکم از زمان ظهور تا امروز لایحصی است این است که در ظل هر آیه اشباح مالانهایه متحقق میگردد واگر امر خاصی باشد که کل تبع اند آنرا تا یوم قیامت مثل فرض خمس یا اوامر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شیئ میکند ومثل کلام کسی نیست زیراکه دراو دیده نمیشود الا الله ونیست غیر الله خالق شیئ ونه رازق شیئ ونه ممیت شیئ ونه محیی شیئ ونه مبدع شیئ ونه محدث شیئ الا له الخلق والامر من قبل ومن بعد ذلک رب العالمین اگر در ظهور من یظهره الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او وکل اعلی تر از این نیست که ذکر شئون ناریه در نزد او نشود که غیرة الله خلق نار فرماید وهر کس بقدر کینونیت خود از منبع جود او زاد تا ظهور دیگر او را اگر فته که در مابین الظهورین بعطای او مفتخر باشد اگرچه بآیه واحده باشد که ارواح متعلقه باو لابد در حق آن ظاهر خواهد گشت ومن اصدق من الله حدیثا لو انتم توقنون

الباب الثالث من الواحد الثالث

فی ان البیان ومن فیه طائف فی حول قول من یظهره الله بمثل ما کان الالف ومن فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله ص وما نزل الله علیه فی اولاه ومن فیه طائف فی حول قوله حین ظهور اخریه

ملخص این باب آنکه منظر بیان نیست الا بسوی من یظهره الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست
چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین ببیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق
هر حبیبی بمحبوب خود چنانچه قرآن و ارواح متعلقه بآن مشتاق بودند بظهور منزل خود و غیر او را منظور
نظر نداشته و نمیدانند و امروز فرقان صلوات میفرستد بر حروفی که او را عروج داده و داخل
بیان نموده و طلب نقمت میکند از منزل او از برای ارواحی که داخل بیان نشده و خطا او را باو
عطا نموده و همچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حروف علیین او باشد که مؤمن
میشوند بمن یظهره الله و او را عروج میدهند بسوی کتاب او و طلب نقمت میکند از خداوند عز و جل
بر حروف دون علیین که در حین ظهور او سجده لله باو نمیکنند و بشیء از لقاء الله محتجب میگردند
اگر کسی ناظر بعین فؤاد باشد میشنود امروز از حروف قرآنیه الغوث الغوث یا الهنا و الکل شیء
فادرکنا و خلصنا عن نار نسبتنا الی ما کنا الیه لمنسوبین و انسبنا الیک و ادخلنا فی البیان
فانا کنا من فضلک سائلین چنانچه همین کلام حروف الف است از قبل و بعینه همین کلام را
نطق خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نقمت او را از برای
خود نخریده و سجود از برای منزل او نموده که در حین ظهور من یظهره الله نظر میفرماید بیان
بسوی مؤمنین بخود و میگوید که آیا روحی هست از من که بیاید امروز اقرار بمن یظهره الله نماید
تا آنکه وفا بعهد رب خود نماید در من و مسرور میگردد باقبال مؤمنین باو بسوی منزل او
و محزون میگردد اگر حزنی از مؤمنین باو بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شیء محزون تر
از فرقان نیست و کل او را تلاوت مینمایند و از رحمت او هیچ ندارند الا نقمت او را بمثل
آنهائیکه در حین نزول فرقان کتاب الف را تلاوت مینموده ای اهل بیان نکرده مثل آنچه
اهل فرقان نموده و از محبوب خود بهیچ شیء محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج بسوی او است

حفظ آنحضرت او است بمثل ارواح او و ابیا ناه نموده و تعقل نموده امر الله را و بجود از برای کسی که در هر حین از برای او ساجد هستید نموده که بیان راضی نمیگردد از شما الا انکه ایمان آورید بمن یظهره الله که منزل او و کل کتب بوده و شفاعت مینماید نزد او از مؤمنین بجود و شفاعت او مقبول است نزد منزل او و هیچ بنده نیست که خدا را بخواند ببیان الا انکه مستجاب میگردد دعای او تا اول ظهور من یظهره الله انوقت اگر بخواند خدا را بما لا عدله بالبیان که مستجاب نخواهد شد دعای او خداوندا از جود و فضل تو سؤال میشود در حق بیان و من فیه مما اجبتهٔ لانما لا تحبنه بان ترحمن علیه و علی من آمن به یوم ظهورک وان ترفعنه و من امن به یوم بما تنزلنه من عندک فانک انت خیر الراحمین

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی ان ما نزل الله علیه من الایات والکلمات اعظم واعلی مما قد نزل الله حینئذ ملخص این باب انکه در هر ظهور مشیئتی بارتفاع نفس ظهور کلمات انهم مرتفع تر است از کلمات قبل او بل اول نشأه اولی و ثانی نشأه اخری عند الله و عند اولوا الافئده محقق است بلکه نیست اول الا از برای ثانی و نه ثانی الا از برای ثالث و نه ثالث الا از برای رابع الی ما لا نهایه بما لا نهایه لها بما منها الیها همانقدر که فضل رسول الله ؐ است بر عیسی ؑ همانقدر فضل قران است بر کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد لیس لامر الله من حد و لا لما یتجلی الله من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متقمص قمیص حدیث عسکری صلوات الله علیه گردد که روح القدس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره و مراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری واگر شبهه در اعظم بودن قرآن نزد اولوا الافئده هست بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند و نیست ظهور بعد الا

بعینه ظهور اول نحو اشرف و نه کتاب او الا همان کتاب اول نحو اشرف اینست که کل در حجاب هستند که درک نمینمایند والامر الله اظهر از هر شیئ هست وان الی الله المنتهی والرجعی فی الاخرة والاولی و ظهور مشیت در هر ظهور ظهور مهیمنه بر کل است ظهورات جزئیه در ظل او ذکر میشود مثلا انچه از ائمه یا شیعیان ظهور الله مرتفع گردد در ظل ظهور رسول الله مستظل میگردد و همین قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد بعد و هیچ ظهوری از برای او نیست الا باستیلا بر کل و هیمنه بر کل ذرات ما یذکر به اسم شیئ یذکر فی ظل ظهوره وحق علیه ان یتبعه ذلک امر الله من قبل ومن بعد وانا کل له مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا یاذن یرفع وان لم یاذن یثبت والامر بیده

ملخص این باب انکه بعد از انکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر امر او است فیما امر و نهی نهی او است فیما نهی مفری نیست که نفوسیکه در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابد است که از قبور احیاء ایشانرا مبعوث فرماید و حین بعثت مقاعد راجع بامراو میگردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع والا ثابت له الخلق والامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل عن کل شیئ یسئلون ما یفعل ذلک ما یفعل الله و ما یحکم ذلک ما یحکم الله و ما یسئل ذلک ما یسئل الله زیرا که او است مرآتیکه دلالت نمیکند و نکرده الا علی الله وحده رب کل شیئ رب ما یری و ما لا یری رب العالمین

الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان ما یذکر به اسم شیئ ما خلا الله خلق فی حد الابداع

ملخص این باب انکه خداوند نازل فرموده در بیان کلمه که جامع کل علم است و ادن انیست انی انا الله لا اله الا انا وان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاتقون و هر شیئی که

اطلاق شیئیت براو میشود ما دون الله خلق اواست در حد ابداع واختراع وانشاء واحداث
ولی دراین مراتب مظاهر حق است که کل اولاء علی الله مستند وبحر اسماء وصفات لم یزل
مدل علی الله بوده وهست ولی در حد اسمیت مذکور است وصفیت خود نه ذاتیت الوهیت
وکینونیت او . اذ ما دون الله خلق له وکل له عابدون وهر شیئی که ذکر شیئیت براو میشود خداوند
اورا ابداع فرموده بمشیت ومشیت را ابداع فرموده بنفس خود چنانچه امروز کلشیئی ما ینسب الی البیان
است زیرا که روح شیئیت در اینها است واینها بذات حروف سبع خلق شده که مظاهر مشیت
اولیه باشد ودر هر ظهور سر الله ظاهر ودر هر بطون امر الله باطن بوده وهست انا کل لله وانا
کل الیه لراجعون الله یبدؤ کلشیئی ثم یعیده وانا کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقائه او لقاء الرب انما المراد به من یظهره الله لان الله لا یری بذاته
ملخص این باب آنکه ذات ازل بذاته لن یدرک ولن یوصف ولن ینعت ولن یوحد ولن یری
بوده اگرچه کل با وادراک کرده ووصف کرده ونعت کرده ومجد کرده ودیده میشود وآنچه که
درکتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر بظهور او است که مراد نقطه حقیقت که مشیت
اولیه بوده وهست وآنچه در قرآن ذکر لقاء الله ولقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء
رسول الله ص بوده وهست وکم کم تنزل مینماید از حقیقت اولیه تا آنکه بروجه هر شیئی که دلالت
نکند الا علی الله ذکر میشود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه آنچه درحق ائمه هدی من عرفکم فقد
عرف الله وامثال آن نازل است بعلم این باب مفتوح میشود وهمچنین درحق مؤمن که وارد
شده است که سرور او سرور رسول الله ص است وسرور رسول خدا سرور خدا است و
همچنین حزن او حزن رسول است وحزن او حزن خدا است ومراد باین مؤمن بحقیقت اولیه

ابواب هدی هستند و بعد تا انکه بهر نفس مؤمنه منتهی کردد حتی انکه اگر عصائی برید مؤمنی باشد در
او دیده نمیشود الا الله زیراکه منسوب باواست واگر در ید دون مؤمنی باشد دیده نمیشود الا النار
چونکه منسوب باواست وهمچنین ترابی که براو مستقر هست وکل شیئ که منسوب باواست وکل خلق
نشده اند الا از برای لقاء الله که لقاء مشیت باشد بحقیقت اوّلیّه و ذکر در مادون او بشجیّت میشود
نه باستقلال کینونیت زیراکه مثل او در هر حال مثل شمس است ومثل مادون او کمثل مرایا که در
ان عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه شبح ایه توحیدی است که از
اواست در او والا اطلاق این اسم جایز نیست الا براو وهرکس لقاء من یظهره الله را درک
نماید لقاء الله را درک نموده وفائز بلقاء رب شده اگر مؤمن باو باشد والا ناظر بوجه خاکی
درحین عروج هم بلقاء الله فائز شده ولی چه ثمر از برای او بلکه اگر نشده بود از برای او بما لا نهایه
الی مالانهایه بهتر بود از انکه شود بدون ایمان ولقاء اراده اوّلیه در نزد مشیت اوّلیه مثل
شبح شمس است در مرات وهمین قسم الی ما ینتهی الی آخر الوجود چگونه میتوان مقابل گرفت
بالقاء قمص شمس لقاء با شبح در مرآت را اگرچه او نیست الا او وحکایت نمیکند الا از او ولی
هذا شان الامکان عند ظهور الازل وشان الحدوث عند استحقاق القدم وهرکس لقاء
من یظهره الله را مقترن بلقائی نماید یا انکه از برای او عدل یا کفو یا شبه یا قرین ومثالی
در لقاء او یا انچه مایوصف به است دهد اورا نشناخته ولایق ذکر نباشد وهرکس هرچه عروج
نماید از امکان خود تجاوز ننموده که تواند اورا شناخت جائیکه عرفان او ممکن نباشد عرفان
ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عما یقول القائلون تسبیحا عظیما وتعالی الله عما یذکر الذاکرون علوا کبیرا

الباب الثامن من الواحد الثالث

فی ان ما فی العالم الاکبر فی البیان

ملخص این باب آنکه آنچه که اسم شیئیت براو واقع شود از هر شیئی در بیان است اسم او د روح متعلق در اسم که متعلق در شیئی که ذات او باشد وکل آنچه در بیان است در این آیه است لو انزلنا ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات والارض وما بینهما فاذا کل باللّه ربهم الرحمن لیؤمنون انه لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم الله الذی لا اله الا هو القاهر الظاهر الفرد الممتنع المتعالی القدوس له الاسماء الحسنی یسبح له من فی السموات والارض وما بینهما سبحانه وتعالی عما یصفون قل ان الله لهو الملک السلطان القادر العلام له الامثال العلیا یسجد له من فی السموات والارض وما بینهما وانه لهو العزیز المحبوب که نوزده اسم است که مدل علی الله است وکل اسماء وامثال در ظل او ذکر میشود ونوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنت هرکس مؤمن باشد ببیان وتلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام خلق و رزق وموت وحیات باشد وبحروف واحد که افئده ایشان مستمد باین اسماء است مؤمن واز ابواب نار مستجیر بالله باشد وتبرء وهر ذکر شیئی خیری که در بیان باشد راجع باسماء وامثال داند وهر ذکر دون خیری را راجع بسمت حروف نفی داند گویا تلاوت کل بیان نموده وآنچه خداوند دراو نازل فرموده تصدیق نموده واین آیات اربعه راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملک والملکوت ثم العز والجبروت ثم القدرة واللاهوت ثم القوة والیاقوت ثم السلطنة والناسوت یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی و انه هو حی لا یموت وملک لا یزول وعدل لا یجور وسلطان لا یحول وفرد لا یفوت عن قبضته من شیئ لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان علی کل شیئ قدیرا واین آیه راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی وانه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کل شیئ یخلق ما یشاء بامره انه کان علی کل شیئ قدیرا

و این آیه به بسم الله الامنع الاقدس و کل حروف بسمله بنقطه باء چنانچه در بدء کل از نقطه طالع شده
و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل حروف مثل مرایا که از
او منعکس شده و در هیچ حرفی نیست اول الا او و نه آخر الا او و نه ظاهر الا او و نه باطن الا او
چنانچه هر کس در ظل ایمان بقرآن در آمده در کینونیت او دیده نمیشود الا شبح آیه رسول الله صلی الله علیه و آله
که بفضل او در ظل ظلال او مستظل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیت
ظهور الله است و کل راجع میگردد بمن یظهره الله زیرا که او است که کل بیان و من فیه
راجع باو میگردد بنهایت خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای بیان دیده میشود مثلاً
اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل
و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر
قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمیشود الا شمس اگر چه در مقام شبحیت بوده
و هستند و کل حروف علیین بیان راجع میشود بمن یظهره الله که باب اول جنت و اسم
اعظم ظاهر بالوهیت باشد و کل دون حروف علیین راجع میشود بباب اول در نار که در ظل
این اسم مستمد در فناء است و اگر مدقق نظری نظر نماید کل خیر را در کف من یظهره الله
مشاهده و کل ظل آنکه را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و
قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ عزی از برای بیان و نفوس مؤمنه بآن اعظم تر از
این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور من یظهره الله الا او و الا ظهور قبل شبهه
نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود در ایشان الا او چنانچه امروز کسی در
نقطه فرقان شبهه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بنحو اشرف
بل در کل مرایای قسر آنیه او است که ظاهر است ولی از علو ظهور است که محتجب شده

و از علوّ نور است که مختفی مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متقرب بند الی الله باو و غیر از رضای او اراده ننموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان را نجات نمیدهد الّا مشاهده من یظهره الله در کینونیات خود نه مشاهده من قد ظهر زیراکه او ظاهر است و در حینی که در مهد عزّت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است کل شئون فعل او هستند که در بیان متحرک کند اسماء حسنای او او لاو جنّت او هستند و اسماء دون آن که مستجنه در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در ان حین مشاهد همیابند که سلطان بیان مظهر اسم او است که بذکر او میکند انچه میکند و همچنین مظهر عزّ و غناء و قدرت و امتناع و کل شئون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الآن که در جبل است میبیند که در کل نیست الا ظهور او و کل باو میکنند انچه میکنند چه مظاهر قرآنیه چه دونها ولی چون محتجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخلّد و از عرفان محبوب خود غیر متلذذ هستند اگر در امکان شئ مسترضی شود او است که مسترضی شده و اگر شئ متکره شود او است که متکرّه شده زیراکه در آن شئ دیده نمیشود الا شمس مشیّت که باذن مشیّت او شئ شده و هست یا میشود و الا اگر مرتفع شود عدم بحت است بلکه وجود کلمه عدم هم بقدر ذکر عدم که نفس فناء و نیستی است متحقق نیست الاباد و الا این هم ذکر نمی شد این است معنی قول رسول الله ص اللّهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی نه انیست که در حقیقت هر شئ نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه ماء ماء و در رتبه هوا هوا و در رتبه نار نار نه این است که از او شئ منقوص گردد یا بر او امری نازل آید زیراکه اگر الی مالانهایه مرات در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا زجاجه یا انچه متصور است در او ذکر مرآتیت

منعکس میگردد از آن شمس بلا انکه شیئی براو زائد شود یا ازاو ناقص گردد مثل انکه ظهور رسول الله
بعد از بعثت که بیست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند باذن الله این
همه خلق مهتدی نمی شد ولی ازاو چیزی منقوص نگشته و بر کینونیت او مزید نشده
اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر او بافق قدس خود واصل ولم یزل و
لایزال مشرق این است که کل از جود نقطه حقیقت متوجد بلا انکه از بحر جود او قدر قطره
منقوص گردد یا انکه براو مزید شود وهمین قسم آثار مشرقه از آن اگر بما لا نهایه باعلی طوری که
فوق آن متصور نیست نوشته شود و الی مالا نهایه باو مهتدی شوند از او شیئی منقوص
نگشته و براو مزید نشده واو همان قسم که بوده هست کذلک یجعل الله ضیاء الشمس مثلها
فی حد ذکرها انه کان علی کل شیئ قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی ان ما فی البیان فی ایة البیان

ملخص این باب انکه انچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده و در
ظل آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کل شیئی که راجع بهیکل انسانی میگردد اگر
مدل بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگرچه ذرّه طینی باشد و
اگر مدل بر نفی است در عما یصفون ذکر شده فطوبی لمن یومن بمن یرشح ملک الآیات
عن بحر قدرته و یکون بتلک الامثال بظهور شمس عظمته و یحقق کل ما یذکر به اسم نفی بما
لا یجمع لعز قدس رفعته ذلک نقطة البیان فی ذلک الظهور و شیة الاولیه فی کل ظهور
و نفس من یظهره الله حین ما یظهر باذن ربه فلتر تقبن ان یا اولی الابصار فانا کنا
مرتقبین لم یطلع الا لنفسه و لا یعزب الا لنفسه مثل الشمس یطلع فی سماء الافئده من یقابلها

من ذات مرات ساذجیة منعکس من دون ان یتغیر ذلک القمص فی علو ذکره وسمو قدسه الا للّه الامر من قبل ومن بعد وان یومئذ یرضی المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی ان مافی تلک الایة فی الایة الاولی شهد اللّه الی قول اللّه عز وجل قدیرا

ملخص این باب انکه تفصیل این درباب قبل ازاین باب ذکر شده ولی مبانی که هر ذی روحی تعقل کند این است ذکر ذی روح شد که درمقام نبوت تعقل نماید نه درمقام افئده که مقام ظهور اسماء اللّه هست وازبرای او حدی وحدودی وظهوری وبطونی وعلوی ودنوی وطلوعی وغروبی نبوده ونیست زیراکه هرشیئ محدود درمقام روح متقمص بقمیص حدیکردد والا درمقام افئده لایری الا اللّه واسمائه له الخلق والامر من قبل ومن بعد انا کل له عابدون اگرنفسی امروز نظر کند دراول ظهور رسول اللّه که مقام تعین مشیت ان ظهور بوده درفرقان آنچه که باو شیئیت هم رسانده چه ازحق وچه ازغیرحق ازبحر ظهور مستظهر شده این است که کل باو قائم است ومراد ازآیه اولی نفس او بوده درفرقان ومراد ازانکه کل اشیاء ازباء بسم اللّه ظاهر میشود او بوده وهمچنین دربیان نظر کند که انچه مومن باللّه یا دون ان بهم رسد بظهور نقطه بیان متحقق شده ومراد ازایه که کل دراوست اوست زیراکه اواست آیه تکوین این ایه واو است باء بسم اللّه در تکوین که این باء مدل براواست همین قسم که الفاظ حروف بنقطه متحقق میشود وتکثر بهم میرساند الی مالانهایه همین قسم ارواح کینونیات بآن متکون میگردد ومتکثر وهرگاه ذکر اولو الافئده شود مراد اولاء برکلمه لااله الا اللّه بوده وهست وهرگاه ذکر اولو الارواح شود مراد اولاء بررسول اللّه صلی اللّه علیه واله بوده وهست وهرگاه ذکر

اولوالانفس شود مراد اوله برائمه هدی علیهم السلام بوده وهست وهرگاه ذکر اولوالاجساد شود مراد اولاء برابواب علیهم السلام بوده وهست زیراکه کل اسماء وصفات تکثر همین واحد اول است نظر کن بحروف لفظی بیان که کل تکثر واحد اول است اگرچه الی لانهایه شود و در تکثر مظاهر کلیه بهم رسد که در ظهور اقوای از واحد اول باشد ولی باو متحقق شده و کل راجع باو میگردد چنانچه از او نشو نموده نه اینست که کل حروف بیان ان حروف شود بلکه هر حرفی در حد خود مستغنیٔ از او است چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل براو است نظر کن بعود مثل انکه نظر میکنی در بدء اگر امروز نفسی در مشرق بدء شود بدء او نیست الا انکه میپوشد لباس بیان را بر فواد و روح و نفس و جسد ذاتی خود و همین قسم اگر نفسی در مغرب عود نماید که بشنود ظهور من نظهره الله را عود مینماید بسوی او و بآنچه متقمص میشود قمیص عرفان او را که آیات بدئیه از او بوده و راجع باو میشود اینست که کل شیئی در حد خود از نقطه موجود بلا انکه راجع بذات نقطه شود یا انکه از او طالع گردد بل کل را مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء اگر مرات سفید مقابل شود ایه افئده در او موجد میگردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر سبز آیه انفس و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان بانچه در او است از قابلیت او حتی انکه اگر نعوذ بالله نفس دون مومنه مقابل شود در مرآت دون الوان محجوبیه خود منعکس برمیدارد و از این جهت است قول فاء انا ربکم الاعلی در مقابل قول میم عن الله عز و جل اینست که مشتبه میگردد در نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الا نزد اولوالابصار که ایشان حقایق اشیاء را کما هی مشاهده مینمایند و همیشه ناظر شمس حقیقت هستند و ظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمینماید اولئک هم المتقون حقاً فی کتاب الله من قبل و من بعد و اولئک هم المهتدون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بود

مشاهده این نوع تعکس را مینمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود و حال انکه در مقام شهادت آمدان شمس غیب ذکر دبر او انچه کرد که قلم حیا میکند از ذکر او ن فلتعتبرن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون ولتتقن ان یا اولی الشموس المنعکسه کلکم اجمعون

الباب الحادی والعشر من الواحد الثالث

ان ما فی تلک الآیة فی البسمله بسم الله الامنع الاقدس

ملخص این باب انکه کل حروف لفظیه بنقطه متکون میگردد و ارواح ان بنقطه حقیقت و او است در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه واله و در بیان ذات حروف السبع ع و در ظهور من یظهره الله آن حقیقت الهیه و کینونیت ربانیه و کافوریه جوهریه و ساذجیه مجردة التی انها هی شمس الحقیقه بضیائها التی انها هی ایاتها وان ما دونها ظلال فی المرایا و ذکر ان در ابواب قبل شده و در اکنه خود خواهد شد والله ولی المتقین

الباب الثانی والعشر من الواحد الثالث

ان مثل النقطه کمثل الشمس ومثل سائر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها وان کل ما فی البسمله فی النقطه ومن یقل الله الله ربی ولا اشرک بربی احداً فقد ذکر الله بما قد قدر فی النقطه ملخص این باب انکه غرض از ذکر نقطه کینونیت مشیت اولیه است اگر در مقام بسم الله الامنع الاقدس عز الله الامنع الاقدس ذکر شود انوقت ذکر کینونیت مشیت بعین میشود زیرا که اگر با منفصل شود اول ظهور او حرف عین میگردد چنانچه در فرق بکل شیٔ وعلی کل شیٔ ظاهر است و انیست سر کلام امیر المومنین ع انا النقطه تحت الباء در مقام ذکر تطابق حرفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او و همینقدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قران باسم رسول الله ع ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین با و شموس ظاهره در مرایا ثمره

این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در
بیان است هر نفسی که مؤمن باو است در خود نبیند انچه باو عز او است الا مثل شمسی که
در مرات می بیند نزد شمس سماء که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا انکه انچه مومن بقرآن است
این کلمه را بگویند نزد الله اکبری که نقطه فرقان در اخرای خود میگوید معاینه شمس سماء است
بالنسبه بشبح او در مرایا واین ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بوده
نه عمل مثل با علی علواً مایعز به العبد زدم که ما یتفرع تفریع براو شود بلکه در ظهور من یظهره الله
مؤمنین ببیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شیئی نبینند
الا باو چنانچه شیئیت کینونیت افئده وارواح وانفس واجساد ذاتی ایشان بظهور نقطه
بیان متحقق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند باو
و کل علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود و از ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هر مشتقی
میت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این نفوسیکه امروز مومن هستند
برسول خدا در نزد او خود را مذکور نمیدانند و بایمان باو خود را معزز و مفتخر و در رضای
حق ثابت ولی محتجب از انکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرای او است بنحو اشرف
و اگر نزد کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهوری محتجب نماند و در هر ظهور فائز بلقاء محبوب
خود گشته و انچه اثمار ان ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد علمه الله ذلک العلم و
فقهه بذلک العمل اگر این علم در میان مردم بود فضل امیرالمؤمنین ع را مثل فضل رسول الله ص
ندانسته اگرچه در شمس فضل او دیده میشود الا ان شمس حقیقت چنانچه قول قائل این
قول که قصد بحر مشیت را نموده نه بحر ذات ازل را مدل است براین ذکر البحر بحر علی ما
کان فی القدم ان الحوادث امواج واشکال واین بعینه اشباح مرایای مستدله بر شمس است

زیراکه در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر این ممکن نیست و اوّل مرایتیکه تعکس از شمس حقیقت
بر داشته در کل عوالم امیرالمؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری باسمی الی ان ینتهی الی
ذلک الظهور فانّه مرآت الظهور فطوبی لمن قد استظل فی ظلّه فان اولئک هم اصحاب
القدر و ادلاء اسم القدیر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لا یسبقهم احد من العالمین
الا من شاء الله انّه اذا یحکم شیئ فاذا یخلق ما یشاء و اعلی ممّا شاء انّه علی کل شیئ قدیر ثمره این علم اینکه
در ظهور من یظهره الله اگر کل ما علی الارض شهادت برامری دهند و او شهادت دهد بدون
انکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت انها مثل شبح شمس است که در
تقابل واقع نشده و الا مطابق با شهادت او میگردید قسم بذات اقدس الهی که یکسطر از کلام او
بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار میکنیم از این ذکر افعل التفضیل کجا میتواند
اثار شموس در مرایا مثل اثار شمس در سماء گردد ذلک فی حد اللاشیئ و ذلک فی حد مشیئ
الشیئ بالله عزّ و جلّ و اگر کسی ثواب یک لا اله الا الله از او اخذ نماید بهتر است از
ثواب انچه که توحید کرده اند کل شیئ خدا را بلکه توبه میکنیم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است
که زدم بلکه انچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است بر آن شیئ و انچه تکلم باو
مینماید تکلم خداوند است در حق آن شیئ اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر
سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مراتی است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء هست
و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنیّ اظهار غنای خود کند
نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است
و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه ابنای جنس او که در
حد او هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض

لایحصی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل بنقطه مشیت منتهی میگردد
در هر ظهوری که میخواهد باشد و همچنین اولوالعلم و همچنین اولوالغنا و همچنین اولوالقدرة و همچنین
اولوالعزة و بمثل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیئی که
ما یذکر به اسم شیئ است و اظهار وجود ممکن نزد او که ازلی وجودیست و ببین حد اشخاصی را
که خواستند تصدیق رسول الله ص کنند بتصدیق رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان
نظر کن که خواستند تصدیق نقطه بیان نمایند بتصدیق اشخاصیکه در حجاب هزار و دویست و
هفتاد سال بدرجات مالانهایه مهتدی بظهور اول او در قران شده این در حین اقبال است
و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخواهند بایمان من فی النار ایمان بحق جنت و نار آورند
و بتصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و بشهادت انها شهادت بر حقیت محقق حق که
شهادت او عین شهادت الله بر کل شیئ هست دهند بحیثیکه کل بایمان باو مومنند و بدون
ایمان باو حکم دون ایمان میشود اگر کسی حکم غیر اسم مومن که از اسماء او است جاری کند
چه حد است او را حیف ذکر هاء است که در حق او شود زیرا که حکم طهارت در اینها میشود
و در او بفتوای خود ایشان نمیشود هو الذی فلق الحبة و برئ النسمة و تفرد بالعزة و تقدس
بالعظمة و توحد بالکبریاء و المنعه هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز
توجه باو میکنند نیست و هیچ جنتی از نظر بر شمس حقیقت و ماسوی را اشباح در مرایا دیدن و عمل باو
نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود انچه کرده شدت عذاب
احتجاب را در خودش احصاء میکند و لابد از برای او خواهد شد اگرچه در لیل الیل باشد و علم او
باین و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لا یحب الله ان یذکر من لم یؤمن بالله
و آیاته و الله یحب المتقین

الباب الثالث والعشر من الواحد الثالث

فی ان لایجوز السؤال عمن نظهره الله الا فی الکتاب وان یعل بذلک من دان بالبیان فخیر له من یقدر علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم والله علی کل شیء شهید

ملخص این باب آنکه سؤال عمن نظهره الله جایز نیست الا از آنچه لایق باو است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان فضلی هست از شج جود او است و اگر شیئ هست بشیئت او است و اگر کسی میخواهد علم او را ببیند نظر کند بعلمای بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عالمند و اگر میخواهد قدرت او را مشاهده کند نظر کند باولی القدرة در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده و همچنین اولی العزة از ظهور عزت او است و همچنین اولو العظمة از ظهور عظمت او است و همچنین اولو القوة از ظهور قوت او است و بیان از اول تا آخر مکمن جمیع صفات او است و خزانهٔ نار و نور او و ارواح آن در روی ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور بعد او خلق شده مثلاً اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم وهاب در قرآن از برای اسم وهاب در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و امثال حق در حق و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود بادمیت میگردد نزد مشیت او و هیچ حجتی از برای او از نفس خود او اعظم تر نبوده و نیست در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از بحر جود او مشرق میگردد و از طمطام یم فضل او مستضیئ میشود و از مقام عز او مستنیر میگردد و اگر کسی خواهد سؤال کند جائز نیست الا در کتاب تا آنکه حظ جواب را کماهی درک کند و اتی باشد از محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متصف شود محبوب است نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیزهائیکه در شان او نیست سؤال نکرده مثلاً اگر

ازکسی که یاقوت میفروشد سؤال شود از بهاء کاه چقدر مجتنب بوده و مردود است همین قسم است اعلی علو خلق نزد او الا ما یصف به نفسه یوم ظهوره گویا می بینم کرکسی در کتاب خود ازاو سؤال میکند ازانچه در بیان نازل شده بحدود مؤتفکه نزد خود داو در جواب نازل میفرماید من عند الله نه از قول نفس خود انّنی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کلّشیء وارسلت الرّسل من قبل و نزلت علیهم الکتب الّا تعبدوا الا الله ربّی و ربّکم فان ذلک لهو الحقّ الیقین سواء علیّ ان تؤمنون بی فانکم انتم لانفسکم تهتدون وان لم تؤمنوا بی و لا بما نزل الله علیّ فاذا انفسکم تحتجبون و انّنی انا کنت غنیاً عنکم من قبل و لاکونن غنیاً عنکم من بعد فلتنصرن انفسکم ان یا خلق الله ثم بایاتی تؤمنون فان من لم یؤمن بی و لا بما نزل الله علی مثله عند الله کمثل من لم یؤمن بذات حروف السبع و البیان و کان مؤمناً من قبل بمحمد رسول الله ص و الفرقان کیف انتم یومئذ لا ترضین ان تنسبن انفسکم الیهم کذلک انتم ان تعلمون ستدخلون فی دین الله و لا ترضین ان تنسبن فی البیان بعد ما قد نزل الله علیّ الایات من عنده انه علی کلّشیء قدیر و انّنی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی الله مثل ما قد اظهرنی من قبل لا جزین من قد دان بی ثم بالبیان من قبل فلتسرعن فی امر الله ثم ایاه تتقون و لا تردن فی الا الله ربّی و ربّکم ربّ السموات و ربّ الارض ربّ کلّشیء ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی شمس السماء کذلک ما انتم تستدلون فی کتبکم عند ما نزلناه علیکم من قبل فی البیان ثم حینئذ ان یا عباد الله فاتقون مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود الا در علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علماً و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست میدارد افئده ئی که دلالت نکند الا علی الله و بر حب او و ارواح و نفوس و اجساد یکه دلالت نکنند الا بر حروف حیّ او که همانست حروف حیّ بیان و همان بوده بعینه حروف حیّ فرقان و همان بوده بعینه کتاب

الف و تاء و زاء الی ان ینتهی الی کتاب آدم از من ظهور آدم الی اول ظهور نقطهٔ البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم مالانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف السبع و نه حروف حی آن الا حروف حی بیان و نه اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کل شیء نبی و کتابیکه منسوب الی الله مینمایند ولی کل از عرفان او محتجب و از کتاب او بی خبر الا مؤمنین ببیان و همین قسم مشاهده کن ظهور من نظهره الله را که او است بعینه مشیت اولیه در کل عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اولیه در کل عوالم و او نبوده و نیست الا مدل علی الله و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا متجلی از اسم الله عز و جل و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عز له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو انا کل له مخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید او است همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه که مکتوب بر او است همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام نطفه این آدم میگردد مثلا جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیگوید که من آن نطفه هستم که از فلان سماء نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده و نزد اولوا العلم حکم بتمامیت عقل او نمیشود اینست که نقطه بیان نمیگوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین میشود و از اینجهت است که رسول خدا ص نفرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حد خود ترقی نموده و بان حد رسیده و همچنین من نظهره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که

شیئ رو بعلو است نه دنو اگرچه آن جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی مینماید تا آنکه بچهارده میرسد اگر امروز یکی از مؤمنین بقرآن بر خود میپسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین بانجیل نقطه حقیقت هم بر خود میپسندد و کذلک در بیان و بیان هم بالنسبة بمن یظهره الله چنین است الی ما لا نهایة بما لا نهایة ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیف یشاء ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است که در حین بلوغ حد بلوغ اشرف تر از اینست که حد تحت خود را بخود نسبت دهد زیرا که حد بلوغ آنرا دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه غین دارد نهصد ظاء را ولی ظاء هزار غین را ندارد و همچنین در اعداد تکوینیه مشاهده نموده در اول هر ظهوری بالله عز و جل داخل آن ظهور شده که ظهور قبل را داری با آنچه در آن داری و الا محتجب مانده از عطای جدید خداوند و در اول فانی میگردی چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراش منسوبه قبل خود را داشت و منسوبه با نرا در حد خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور او دارد اگرچه عرش نفس او و اعراش ادلاء بر او و هر نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیئ که در علیین آن کور بوده لابد در ظهور بعد آمده داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده و میشوند بفضل الله جل اجلاله و عز اعزازه این که محتجب مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم نار در حق آنها صدق شده زیرا که جنت در هر زمان کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من یظهره الله در کتاب او و الی ما لا نهایة همین قسم ترقی مینماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد و در نزد هیچ ظهور مشیتی نیست الا آنکه همت او اینست که کل را راجع بآن ظهور نماید که از نار نجات دهد و داخل در جنت کند در هر ظهور بقدریکه اسباب فراهم آمده جاری شده و الا مانده تا بینید شجاعان بیان و طرازان او چه میکنند کل را بهمت خود داخل در جنت مینمایند یا آنکه بقدریکه اسباب بر

ایدی ایشان جاری شده جریان امرالله را امید هند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر
اولوالحکم وعلم زمان من نظهره الله در ایمان باو متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیان را
بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را همت ورزیده و نصرت حق مطلق نموده تا آنکه هیچ
شیئ نماند الا آنکه داخل در جنت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کل ما علی الارض
در ظل آن ظهور در دین بدین او شوند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد والا لم یزل سائل از فضل
خدا است تا وقتیکه شود و مفری نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئ بوده و
هست و در هر کور بهر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ما علی
الارض را قاطبه از رضوان اعظم خواهد فرمود انه کان علاما مقتدرا قدیرا

الباب الرابع والعشر من الواحد الثالث
فی حکم حفظ البیان باعزّ ما یمکن عند کل نفس

ملخص این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم میماند کلمات او است و ارواح متعلقه
بآنها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و امتناع او کل عروج نمایند در ارواح آنها ظاهر
میشود و جایز نیست الواح خفیفه الا آنکه مجلد شود و بنحو ما هو الاعزّ عند کل نفس حفظ شود تا آنکه مثل
قران نگردد که در هر گوشه مسجدی الواح متفرقه او بغیر ما ینبغی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان
صرف نمیکند الا آنکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف آن باو عطا فرماید و اگر باو نرسد بذریه او
و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را
باعلی ما یمکن عند نفسه معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طراز آنها در اینست نه اینست
که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس مؤمنی که روح بیان در او است از برای یک مثقال
او مضطر باشد بل کلّ فی حدّه حیث لا یخفی علی اهله و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود

الا انکه مضاعف میشود حسنات او و در روزی بالاعداد از ملائکه مالک کل شیٔ بر او صلوات میفرستند
و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی در علو صنع آن و خفت وزن آن و عظم
خطّان طراز الواح او گردد نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لایق نیست که در حواشی آن
نوشته شود مثل آنچه دأب طلاب است که کتاب را از بهاء خود بیرون میبرد و مجمل قول در این باب
انکه هر کس در صقع خود لایق است که بیان او لیس کمثله شیٔ باشد اگرچه فوق او بالانهایه و دون آن
بما لانهایه باشد و اذن داده نشده بغیر خطّ حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت او است یا نظر بر
او یا تفکر در او که کل منتهی بعمل بآنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزد هیچ نفسی نیست که
مدد روح آن بتلاوت او است و هر کس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد باین قول اللهم صلّ
علی البیان و من آمن به فی کل شان بالعزة و الجلال و عذب اللهم من لم یومن به بالسطوة و العدل
ادای حقوق کلمات آنرا نموده ذلک من فضل الله علی عباده انه کان فضالاً غنیاً و کل بهاء بیان من
یظهره الله است کل رحمت از برای کسیکه ایمان باو آورد و کل نقمت از برای کسیکه ایمان باو نیاورد

الباب الخامس و العشر من الواحد الثالث

من امن بمن یظهره الله فکانما امن بالله و ما امر الله به فی کل العالم و من لم یومن به و ان آمن بالله و ما انزل
من قبل فکانه ما آمن و یدخل فی النار ملخّص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه
باشد بهاء الله بوده و هست که کل شیٔ نزد بهاء او لاشیٔ بوده و هستند هر نفسیکه ایمان بظهور بعد او آورد
گویا ایمان آورده بظهورات او کلاً از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در ان ظهور همان
ظهوراست نفس چهارده ساله قبل آنکه بنوزده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست اینست که هر
کس بمن یظهره الله ایمان آورد و ایمان بآنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است بحدود
از اولی که از برای او اول نیست و در ظل رضای خداوند بیرون آمده بکل رضای او

در هر ظهوری و هرکس ایمان باو نیاورد اگرچه در کل عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده
کل هباء منثورا میگردد کانه ما امن بالله طرفة عین چنانچه همین قسم در نقطه بیان ظاهر است
نزد اولوالافئده و در فرقان اظهر است نزد کل هرکس ایمان بمحمد رسول الله ص آورده بیقین
ایمان آورده بخداوند و اوامر او در کل عوالم و هرکس ایمان باو نیاورده ایمان بخداوند نیاورده
و اوامر او در هیچ عوالم این است که حکم دون ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین بقرآن
دران زمان و لتتقن الله ان یا اولی العلم کلکم اجمعون چه بانفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور
دیگر در نار و چه بانفسی که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنت و از برای ظهور الله نه اول
بوده و نه اخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در انظهور بعد از هزار هزار
مؤمن شود کل این عوالم او مبدل بایمان میگردد و اگر نعوذ بالله بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر
ظهور انچه رضاء الله هست در نزد او است چه قبلاً و چه بعداً مثلاً در حین ظهور رسول الله ص
آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کلاً در رضای او بوده در رضای ظهور آن
دران روز همان رضای رسول الله ص بوده چنانچه رضای من یظهره الله امروز همین بیان
الی حین ظهور او آنوقت مجدد میشود در رضای او بظهور او لم یزل و لایزال این شان مشیت بوده
عندالله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمیشود الا انکه از مؤمنین بان ظهور از برای ایمان بظهور بعد
عهد گرفته میشود که اگر وفا کنند احدی در نار نمی ماند چنانچه اگر حروف کتاب الف وفا
بعهد عیسی ع نموده احدی در نار نمانده بود عند ظهور رسول الله ص و همچنین در فرقان اگر
کل در نزد ظهور ظهور الله مستشرق بضیاء اشراقات او گشته حکم دون ایمان بر احدی از
اهل فرقان نشده و احدی از انها در نار نمانده و همچنین اگر کل مؤمنین ببیان مؤمن شوند
بمن یظهره الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد و لی مراقب ظهور

بوده که قدر لمحهٔ فاصله نشود ما بین ظهور و ایمان کلّ من آمن بالبیان که بقدر طول الی المستغاث هم لایق
نیست که بمانند اگر احتیاط دامن گیر ایشان شود که آن احتیاط در نار بوده و هست اگرچه
امید از فضل خداوند عطوف و رؤف این است که در حین ظهور با وامر عالیهٔ خود در الواح خود کلّ
عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند
چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کلّ تصدیق بنقطهٔ حقیقت نمایند و شکر الهی بجا
آورند اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمة الله مرتفع گردد وانّما الدلیل
آیاته والوجود علی نفسه نفسه اذ الغیر یعرف به وهو لا یعرف بدونه سبحان الله عمّا یصفون

الباب السادس والعشر من الواحد الثالث

لا یجوز العمل الّا بآثار النقطه

ملخّص این باب آنکه جائز نیست عمل الّا بآثار نقطهٔ بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حیّ آثار
ایشان از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله
و تفاسیر مخصوص ائمه هدی و صور علمیه مخصوص بابواب ولی کلّ از این بحر مشرق میگردد تا اینکه
کلّ این آثار را در حقیقت اوّلیه بنحو اشرف مشاهده کنند و هیچ عزّی از برای ایشان غیر از سبق ایمان
که اعزّ از کلّ شیئ هست عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیست و کلّ فضل در ظلّ همین مستظل است
و از حین غروب الی طلوع من یظهره الله آثار فرضیّه مرتفع و حروف حیّ و کلّ من آمن بالله
و بالبیان در ظلّ آنها مستظل الّا آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولاً و چه فروعاً
و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود بیان تجاوز ننماید در ظلّ او محشور والّا لایق ذکر نمیگردد
عند الله و عند اولی العلم بلکه در این کور اکثر ناظر بجواهر مسائل و تخفّف در اقوال و دلائل و تلذّذ
بآنچه نازل شده از نقطهٔ شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار کواکب

هل یقدر ان یقترن احد بینهما سبحان الله عن ذلک تسبیحاً عظیما وتعالی الله عن ذلک علوّاً
کبیراً ولی سعی نمایند در علم حروف واقترانات اعداد اسماء الله واقترانات کلمات متشابهه
واقترانات آثار متشابهه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بهر نحوی که شیرین تر
میتواند دهد دهد اگرچه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر او حرفی
زائد نمیگردد واز او حرفی ناقص نمیگردد الّا انکه نظم حفظ واقتران بعضی با بعضی بمناسبات این نسخه
با آن نسخه تفاوت بهم میرساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الّا انکه احلی
وانظم از نظم اوّل میگردد طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله ویشکر ربّه فانّه یظهر ولا مردّ له من عند الله
فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء وینزل ما یرید انه قوی قدیر وبهترین نظم ها نظمی است
که بر حدود ظاهریه شود مثلا اگر ده دعای صد بیتی هست پهلوی هم ذکر شود وهمچنین خطب انهار خمسه
نگردد آیات در علو خود ومناجات در سمو خود وتفاسیر در مقعد عزّ خود وکلمات در افق
قدس خود وکلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی
نبوده ونیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یشتغلون بامر الی ان یفرّج الله
عنهم بظهور ما هم به باللیل والنهار الی الله ربهم یتوجّهون واگر ظاهر شود ونشناساند کسی از نفس
خود بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است در بین کواکب واین وقتی است که کل را در حجاب
بیند چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قران نوشت دو تفسیر بنهج آیات الی آخر ویک تفسیر بر سورهٔ
بقره بنهج شئون علمیه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمیشود با آنچه کل مفسرین از اوّل نزول قرآن
تا ارتفاع او تفسیر نموده ومن یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فما له من عین یلیق ان یذکر
عند الله افلا تنظرون

الباب السابع والعشر من الواحد الثالث لا یجوز کتابة آثار النقطة

کلها الّا باحسن الخطّ وان یکن عند احد حرفاً من دون خط الحسن فیهبط عمله ولم یکن من المؤمنین
ملخّص این باب انکه کلّ آثار نقطه مسمّی ببیان است ولی این اسم بحقیقت اوّلیّه مختص بآیات است
وبعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر میشود وبعد در مقام تفاسیر بحقیقت ثالثیّه وبعد در
مقام صور علمیّه بحقیقت رابعیّه وبعد در مقام کلمات فارسیّه بحقیقت خامسیّه اطلاق میشود
ولی این اسم مختص آیات است نه غیر او باستحقاق چنانچه اذن داده شده براینکه تسمیه بعبد البیان
در نفوس گذارده شود زیراکه از مادّه بیان اسم الله مشتق میگردد واوّل من قد سمّی نفسه به الله
جلّ جلاله حیث قد نزّل فیه انّنی انا الله لا آله الّا انا الواحد البیان وکلّ سرّ بیان در اسم او ظاهر
زیراکه عدد البیان با واحد صورت جامعه عدد للّه میگردد تا آنکه مرآتی باشد از برای نقطه بیان
که آن مرآت للّه بوده واز برای من یظهره الله که او است مرآت للّه وآنچه که در بیان
است که للّه باشد از برای للّه بوده وهست ودر حین صورت جامعه او است ودر حین
ذکر هر حرفی از حروف واحد بعد د باب تمامیّت عدد این کلمه علیّه میگردد زیراکه ایشانند که للّه
بوده وهستند ولی کلّ راجع بباب اوّل میگردد چنانچه در نقطه بیان ظاهر اذ ما فی المرایا
لن یعدل شمس السماء وما من آله الّا الله ربّ السموات وربّ الارض ربّ کلّ شیئ ربّ ما یری
وما لا یری ربّ العالمین وانّ الحکم لا آله واحد لا آله الّا هو الرحمن المتعالی المنیع واذن داده شده
که احدی حرفی از حروف بیان را ننویسد الّا باحسن خط واحسن از برای هر نفسی در حدّ او است
نه در حدّ فوق او ونه در حدّ دون آن واین از برای این است که روح متعلّق بآن حرف
که در بیان است باعلی ما یمکن فی الامکان فی حدّه مرتفع گردد که در مؤمنین بیان دیده نشود
شیئ الّا آنکه آن شیئ در حدّ خود بکمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه ممیزند در
طرزیّت از سایر ملل همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در مشرق ارض باشد

بنفسه از حسن او و حسن انچه در نزد او است در حد خود محبوب گردد که این اعظم سبیلی است از برای جذب کل ادیان بدین واقع خداوند رحمن ولی کل در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود صعوبت وارد آورد در شیئی زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید بنفس مؤمنی در حزن بل کلّ علی قدر ما استطاعوا الیکلفون گویا الآن در این جبل مشاهده میشود که بیانهای مطرز نزد اهل بیان هست و بتلاوت آن متلذّذ میگردند و آنها مستعد شده اند که با بیانهای خود در نزد من یظهره الله وافد گردند که وفود علی الله بوده و هست و اظهار وجود خود را در نزد او محتجب نموده که از حیاء بعید بوده و هست فلتتّقنّ الله ان یا اولی البیان کلکم اجمعون

الباب الثامن والعشر من الواحد الثالث

من اراد ان یغیّر شیئاً من آثار النقطة او شیئی فی رضاء الله من کتاب لایجوز ان یأتی نسخة الی احد الا ان یستنسخ لنفسه علی احسن خطّ بخطه او بخطّ دونه فاذا یحلّ عطائه والا لایجوز ملخص این باب انکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیئی از حد نطفه آن شیئی الی ماینتهی الیه فی حد الکمال بر منتهای علو حسن صورت و سیرت گردد تا انکه بر هیچ نفسی بقدر ذرهٔ کره وارد نیاید و مالایحب را متحمل نگردد از آن جمله است که حکم شده هر کس تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علمی انشا میکند اگر خود میتواند با حسن خط نسخه اصل را برداشته والّا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه بدیگری داده شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد که اگر دون این شود حبط عمل او میگردد الا در مواقعی که بامری میسّر نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدهد که نسخه خوب از برای او تمام نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست والّا در صورت امکان ان قسم

محبوب‌تر بوده و هست عندالله نه مثل داب علمای این عصر که نسخه هزار خطی که در هر صفحه چندین نوع حکم مینماید همین قدر که نسخه اصل است حفظ مینمایند مثل کتاب مصابیح که الآن در این جبل است از غشی اون بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محلّ آن بهم رسد لایق حفظ نیست. واز برای بحر محیط لایق فلتلطفنّ فی کلّ صنائعکم ان یا اولی البیان علی حقّ ما انتم علیه مقتدرون قل ان الله الطف فوق کلّ ذا لطف لن یقدران یمتنع عن ملیک سلطان لطفه من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان لطافا ملطفا لطیفا

الباب التاسع والعشر من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یصرف ما ملکه الله فی آثار النقطة کیف یشاء ومتی یعرج یحبّه الله ملخّص این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بهاء بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل ما علی الارض را بهاء یک بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای او بوده ثمره این باب آنکه در نزد ظهور من یظهره الله ملتفت گشته جائی که در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع نگردد که قرآن های الف بهائی مالا یحصی در اسلام باشد ومقر منزل او در جبلی باشد که حجرهٔ مسکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا که مقرّ او است عرش الله بوده و هست چه بر سریر عزّت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر از برای استشعار مومنین بیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه محتجبین بقرآن نموده و الآن النور والظلمة عنده سواء کلیتهما سبحان بحمده بالعشی والابکار

الباب الاوّل من الواحد الرابع

فی انّ للنقطة مقامین مقام ینطق عن الله ومقام ینطق عمّا دون الله ذلک مقام عبودیة لذلک المقام الذی به یعبد الله باللیل والنهار ویسبح له

بالغدو والآصال ملخّص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات نازل میفرماید از قبل او میکند و او است که موصوف نمیگردد بهیچ وصفی و منعوت نمیگردد بهیچ نعتی و متعالی است از هر ذکر وثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضائی لن یعرفه غیره ولن یوحده سواه له الخلق والامر لا اله الا هو الواحد المتکبّر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حق و انّ ما دون الله خلق وکل له عابدون و دون این آیت که در او است خلق او است و این آیتی است که در او دیده نمیشود الّا الله که ما دون او خلق او است و این آیتی است که در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علوّ علو الله و سمو سمّو الله و کینونیت ازل و ذاتیّت قدم و طلعت صرفه بحته لم یزل ذکر میشود ذکر آیت از برای عرفان است والّا آیت ملحوظ نمیگردد که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او میشود و او بنفسه مذکور میگردد الّا بما یذکر به ذات الازل و از برای او اکنه و حدود ذات نیست و قرب او عین بُعد او است و بعد او عین قرب او است و اوّل او عین اخر او است و ظاهر او عین باطن او است و علوّ او عین دنوّ او است و دنوّ او عین علوّ او است و کافور او عین ساذج او است و ساذج او عین کافور او است و کینونیّت او عین انیّت او است و انیّت او عین کینونیت او است لم یزل الله کان الهًا ولا مألوه هنالک وکان ربًا ولا مربوب هنالک و کان محبوبًا ولا حبیب هنالک وکان معبودًا ولا عابد هنالک وکان مقصودًا ولا قاصد هنالک سبحانه وتعالی عن کلّ ما یذکر به اسم وصفة او نعت وسمة لم یزل الله کان الهًا ولا اله غیره ولم یزل الله ربًا ولا ربّ سواه ولم یزل الله سلطانًا ولا سلطان دونه ولم یزل الله ملکًا ولا ملک غیره ولم یزل الله ملیکًا ولا ملیک سواه ولم یزل الله علامًا ولا علام سواه و

لم یزل الله قدارا و لاقدار غیره و لم یزل الله کیانا و لاکیان دونه و لم یزل الله خلاقاً و لاخلاق سواه و لم یزل الله و کلّ الاسماء فی یمینه و کلّ الصفات فی قبضته یسبّح له ما فی السموات و الارض و ما بینهما لااله الّا هو العزیز المحبوب و این آیتی است که ما دون آن ذکر خلقیت میشود و هرکس دعای سبحان من هو حیّ لایموت الی آخر را خوانده یا بخواند در بحر ظهور این آیت در فؤاد خود متجلی گشته زیرا که این دعا در اوّل هر ظهور فرد است و مظاهر او اعزاز کبریت احمر و در آخر هر ظهور ممتنع تر از هر ممتنعی و مرتفع تر از هر مرتفعی بمثل آنکه میگوئی سبحان من هو مغنی لمن یفتقی در آخر هر ظهوری بعلوّی میرسد مظاهر او در افئده مسبّحین که فتوی بر کلّ داده واحدی خطور فتوی بر ایشان نمیکند ولی در اوّل هر ظهور کسی خطور فتوای ایشان نمیکند بلکه مثلاً سبحان من هو صادق لمن یصدّق در آخر ظهور بعلوّی میرسد که از علوّ مناعت و رفعت و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هرکس را که خواهد و بر تصدیق او افتخارها در حق خود میکند ولی در اول ظهور بشأنی اعزّاز کبریت احمر است که کسی تصدیق او نمیکند و حال آنکه هر صدقی بتصدیق او صدق میگردد و همچنین در کلّ اسماء و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر بآن اسم و صفت خود را در نزد او معدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق تقمص اسم عالم لایعلم فوآد کیست و او خود را در نزد رسول الله چقدر فانی میداند و می بیند و همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بحری است عظیم بخطور نظر بنفس آیت عبد غرق میگردد و چه بسا سلاک این بحر غرق شده و میشوند بنظر بر غیر ظاهر در او که اگر غیر این باشد دیده میشود که مظاهر حیّ موت ایشان را درک میکند و همچنین در کل امثال و صفات ولی چون در این مرایا دیده نمیشود الّا من هو حیّ لم یزل و لایزال این است که بآن حیات

اینها حیّند و همچنین سلطاناً اذ لا سلطان دونه و عالماً اذ لا عالم سواه و همچنین مقتدراً حیث لا مقتدر الّا آیاه و همچنین صادقاً حیث لم یکن صادقاً غیره چنانچه از برای اسماء الهی نه اولی است نه آخری و نه از برای او عددی بوده و نه هست و در کینونیت هر شیئ آیتی عن الله بوده و هست که باو توحید او را تواند کرد و آن آیت از مشیّت است در او که در او دیده نمیشود الّا الله و در نفس خود مشیّت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمیکند الّا علی الله جلّ و عزّ و این آیتی است که در هر شیئ دیده نمیشود در او الّا الله زیرا که متوجّه در حین توجّه بالله خلق نمی بیند و در حین ذکر خلق بخدا می بیند خلق را زیرا که میداند که این خلق خدا خالق او بوده و هست و ما دون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس توحید خدا میکند بتعلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عزّ مشرق گردیده ولی دلالت نکرده در حین اشراق الّا علی الله و نه در مقامی که تجلّی باو شده دلالت نمیکند الّا علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کلّ شیئ شاهد است بر نفس خود از برای خداوند بعبودیت و کلّ شیئ از شبح مثال او خلق شده و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه حق و آیه خلق که بآیت خلق عبادت میکند خداوند را و سجده از برای او میکند همین قسم هر شیئ بآیت خلقیت عبادت میکند محبوب خود را ولی نرسیده و نمیرسد الّا بآیتی که عن الله در او است که مدلّ بر او است نه بر غیر آن که اگر مدلّ بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از او لولا افئده نظر نکرده و نمیکند الّا الی الله وحده که در کل اسماء افئده دیده نمیشود الّا او که اگر غیر از این باشد عبادت منقطع میگردد از عباد و حال آنکه هیچ شیئ خلق نشده الّا از برای عبادت او چنانچه در قرآن نازل فرموده و ما خلقت الجنّ و الانس الّا لیعبدون و همین قسم

در اسماء غیر الله دیده نمیشود در مرایای این اسماء هم که افئده موحدین باشد غیر الله دیده نمیشود که اگر نفسی در حین اسمی نظر بغیر الله کند در آن حین محتجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه ناظر در حین نظر در مرآت نمی بیند الّا مثال خود را در او و قصد نمیکند نفس مرآت را زیرا که در مرآت مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت متجلی میگردد از او در نفس مثال است که قائم بمجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت میبود باید که قبل از مجلی دیده شود و همچنین نظر کن در مرایای حروف حیّ که اگر در مرآت ایشان اسم حیّ دیده میشد قبل از تجلی او باید دیده شود و حال انکه از حین تجلّی مجلی دیده میشود که گویا در این حی نیست الّا او مثل انکه در مرآت نیست الّا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت که اگر در مرآت بود باید که حروف حی قبل از انکه مثال ذو المثال در آنها ظاهر شود ذاکر بذکر حیّ باشند و اگر هم بوده از تجلّی قبل بوده نه در نفس مرآت شئی است که مکنون بوده و در این بحر است که کل مدّققین نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش او نفس مثال است و ظهور او بذو المثال و نفس مرآت است و همچنین مشاهده کن کل اسماء و صفات را و در آنها مبین الّا الله وحده و نظر باسمیت ذاتیت و صفتیت مکن که محجوب میگردی از مقصود و از این صراط دقیق است که در قرآن فتح ابواب اسماء نگشته و مظاهر واحد قبل بیان نفرموده و اگر جائی فرموده مثل کلام سیّد الشهداء سلام الله علیه ذکر شده الهی امرتنی بالّرجوع الی الآثار فارجعنی الیها بکسوة الانوار و هدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السّر عن النظر الیها و مرفوع الهمّه عن الاعتماد علیها انک کنت علی کلّشئ قدیراً و امروز هم از کل مرتفع است سیر در این بحر زیرا که نمیتوانند در حین علم بمرآتیت نظر بمرآت نکنند این است که مرتفع شده از کلّ این حکم

الا لمن لایری فی الاسم الّا الله ولا یدخل بحر الخلق فی بحر الحق ولا بحر الحقّ فی بحر الخلق اذ لایری فی بحر الحقّ الّا الله وان یری جهة الحقیقة التّی هی الآتیه یدخل فی بحر الخلق ولم یبق فی ذروة الحق بل یذکر فیه اسم الحقّ اذ لایری فیه الا الله وذکر کل انسانی بل در هر شئی این دو آیه را خداوند گذارده که بآیت اوّل بشناسد اورا وتوحید فرماید اورا ونبیند مستقلّی الّا او وما دون او خلق او بیند وبآیت نفس خود عبادت کند خداوند را وسجده کند از برای او ومنقطع گردد بسوی او از جب غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه بآنچه فضل در حقّ امکان ممکن واصل بلکه عبد نبیند در خود الّا عبودیّت خود را واین دو رتبه ذکر نمیشود الّا در نقطه حقیقت زیرا که غیر او مقتدر نیست که عن الله تکلّم نماید بلکه بر کل اشیاء ما یقع علیه اسم شیئی حقّ است که در بحر عبودیت سیر نمایند زیرا که غیر این مقتدر نبوده ونیستند زیرا که غیر از برای مشیّت خداوند اذن نفرموده ونمیتواند عبد که بمنتها رسد وبعد از غروب این شمس غیر از من یظهره الله مقتدر بر این نحو ظهور از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کلّ آیات مدلّه علی الله از ظهور او در افئده کلّ ظاهر میگردد واگر نفسی عروج نموده ودر بحر فؤاد خود داخل گردد آنوقت مشاهده عظمت الله را مینماید که ما سواء خلق او بوده وهستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را ومنقطع است بسوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است وکلّ افئده از شبح ظلال آیات او خلق میگردند که بآنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده وانی اذ من کلّ ذر ذکر نمود در مقام عبودیّت خود با اینکه کلمه انّی انا الله لا اله الّا انا لم یزل ولا یزال از بحر ظهور کینونیت او که مرآت الله هست مشرق بوده وهست که در او کینونیت او ذکر نمیشود بلکه کینونیّت الله هست وکینونیت او خلق الله بوده وهست واین صراطی است که از او ادق تر در علم خدا نبوده ونیست درحین نظر بخداوند بآن آیت کلّ ما وصف الله به نفسه وصف میشود

و در حین نظر باین آیت کلّ ما وصف به الخلق وصف میشود ولم یزل الله کان الهًا و ما دونه خلق له ولم یکن بین الله و بین خلقه ثالثًا وانّما الثالث خلق له لا اله الّا هو انّا کلّ له عابدون

الباب الثانی من الواحد الرابع

فی انّ کلّ ما یرجع الی النقطه یرجع الی الله و ما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله یرجع الیها و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها

ملخّص این باب آنکه ذات ازل لم یزل ولایزال لن یدرک ولن یوصف ولن ینعت ولن یری بوده و هست وآنچه از او نازل میگردد از کلمهٔ مشیّت است وآنچه بسوی او راجع میگردد کذلک این است که در هر کوری از برای این مشیّت شئونات و ظهوراتی است که اولوالعلم آن ظهور درک نموده و مینمایند مثلًا امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود لله بوده و از برای خدا میگردد الی یوم ظهور من یظهره الله که آنوقت اگر کسی عملی از برای غیر او کند راجع بخداوند نمیگردد اگرچه باعلی درجه توحید سیر کند چنانچه موحّدین کتاب الف بعد از ظهور رسول الله ص ثمری از برای ایشان نبخشید علوّ علم ایشان الّا اشخاصی که داخل فرقان شده و همچنین آنچه در قرآن ترقی نموده در هر صفت محمودی و جوهر علم مکنونی و استیلای حقّ محمودی ولی همینقدر که داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان نبخشیده و همچنین اهل بیان عند ظهور من یظهره الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمیگردد اگرچه کلمه لا اله الّا الله باشد مگر بایمان باو ولی قبل از آن ظهور آنچه در دین بیان واقع از برای لله میگردد و راجع بسوی او میشود نه اینکه راجع بذات ازل گردد بلکه رجوع بمن یظهره الله رجوع باو است واینکه ذکر میشود که رجوع باو است مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده میشود که از جهت علوّ و سموّ او نسبت بخود داده وغیر این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل

مقترن بشیئی نمیگردد واوّل خلق شیئی تعلّق مشیّت است باو وآخر عود او رجوع اواست باو واگر بتسع تسع عشر عشر دقیقه قبل ازانکه امر فرماید من یظهره الله بارتفاع بیان کسی دانه ارزنی از زمین بردارد باینکه اورا داخل جنّت خود نماید وازابطال ثمره وجود آن نجات دهد ازبرای امر ذات حروف السبع لله کرده وجزای کلشیئی باو داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور یا امر بارتفاع باشد آنوقت باید ازبرای او کند وباذن او اگر رضای او در آن شیئی باشد والّا رضای اواست جنّت فیما امر ویامر وفیما فعل ویفعل این است سرّ کل وجود وغیب هر نار ونور که اگر کسی مستمسک باین عروه حقیقت گردد در هیچ شأنی در ظلّ نار مستقرّ نگردد ودر ظلال جنّت مستظل باشد والّا در هر ملّت که نظر کنی اهل آن میگویند که ما ازبرای خدا عمل میکنیم چنانچه آنچه حزن در قرآن ازبرای مرایای لله واقع شد گفتند ما ازبرای خدا میکنیم وحال انکه برخدا کردند وهمین قسم در بیان آنچه بمؤمنین او واقع شد از حروف فرقان نمیگردند وقصد نداشتند الّا انکه ازبرای خدا میکنیم وحال انکه برخدا کردند قسم بحق من یظهره الله که هیچ قسمی در علم خداوند ازاین اعظم تر نیست که هیچ نفسی براو یا بر مؤمنین او حزنی وارد نمیاورد الّا انکه قصد ازبرای خدا میکند ومیگوید ازبرای خدا میکنم وحال انکه دروغ گفته ومیگوید وبرخدا کرده ومیکند ای اهل بیان ترحم برخود نموده وبعقل خود حکم نموده وقبول حق نموده وبرشئونات محتجبه محتجب نمانده که حجت الله حین ظهور بالغ است برکلشیئی زیراکه آنچه الآن می بینید که مؤمن بقرآن هستند در حین نزول آن غیراز یکنفر مؤمن بآن نبود تا هفت سال وحال انکه حجت همان است که بوده وهست واین ازعدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه در بیان الی یوم القیمه هر کس داخل شود بهمان حجت اوّل میشود وعبادی که در اوّل آن محتجب مانده بواسطه عدم تعقّل بوده والّا حجة الله حین ظهور بالغ است بر هر ذرّهٔ چنانچه

حین نزول بیان اگر کلّ مؤمنین بقرآن میخواستند ایمان آورند باو بل هر نفسی حجة الله در حق ایشان بالغ وکامل بود چنانچه خداوند احتجاج میفرماید بکلّ مثل آنکه باوّل مؤمن فرموده بهمان شیئی که او ایمان آورده همان شیئی در کلّ بوده چرا محتجب مانده وبهمین جهت اورا معذّب میفرماید تا وقتی که داخل در دین گردد فلتعتبرنّ ان یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرّابع

فی انّ البداء لله حقّ

ملخّص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود بهیچ چیز مثل بداء زیراکه بداء اعتراف بقدرت او است بر ما یشاء اگر نفسی عبادت کند اورا بآنچه در امکان فوق او متصوّر نیست همینقدر که اعتراف ببداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر بخواهد اورا داخل در نار فرماید مقتدر بوده وهست ولم وبم کسی نتواند گفت در فعل او زیراکه او عادل است در قضای خود وهمچنین بر عکس اگر کسی آنچه در امکان متصوّر است متحمّل عصیان او گردد اگر ناظر ببداء او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده واگر بخواهد اورا داخل جنّت فرماید که را میرسد که لم وبم در فعل او گفته زیراکه او بوده محمود در قضای خود و متعالی است بدای خدائی که مقترن شود ببدای خلق او زیراکه بدای خلق از عجز میگردد وبدای او از قدرت ونزد هر ظهور مشیّتی بدای او ظاهر وحال آنکه حکم فرموده بایمان وجنّت مؤمنین قبل بداء را بر اعناق کل میگذارد وحکم دون میکند تا آنکه اظهار قدرت فرماید والّا نزد او چه قرآن وچه بیان وچه قضایای فرقانیه وچه بیانیّه این نیست الّا ارتفاع قدرت او وامتناع سلطنت او که بدانند کلّ که در قبضه قدرت وتصرّف خدای خود بوده وهستند واز برای ایشان شیئی نبوده الّا باذن او واین نیست الّا بدای مشیّت

زیراکه ذات ازل لم یزل ولایزال برحالت واحده بوده وهست وظهور وبطون صفت مشیّت است واوّل وآخر مهندسه اراده واگر دراو ذکرشود اوّل اوّل او عین آخر او بوده وظهور او عین بطون او از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محتجب نگشته که اسم اوّل یک مرتبه در ذات غیب استعمال میشود ویکدفعه در ذکر اوّل ذکرمیگردد ویکدفعه در خلق اوّل ذکرمیگردد ویکدفعه در اوّل نار ذکرمیگردد واوّلی که درصقع مشیّت ذکرمیگردد خلق اوّلی است که درصقع ازل ذکرمیگردد وهمچنین اوّلی که درخلق ذکرمیگردد مثل او مثل شبح شمس است در مرآت بالنسبه باوّل مشیّت وهمچنین ذکراوّل در نار این ذکراوّلی است که درخلق فنا است نه درخلق بقا محتجب ازظهورات اسماء نگشته که هرشیئ درمقعد خود برآنچه ذکرشود ازحدّ خود تجاوز ننماید وبعدازآنکه بداء ذات ازل را بداء مشیّت گرفتی و امضاء او را امضاء او نظرکن درهرظهوری در بدایای او که مثل بحر لانهایه متموّج بوده وهست چنانچه هرکس دراین ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را دربحر مشیّت نموده وهمچنین قبل در فرقان باسم نسخ مذکور وانیکه دراحادیث مذکوراست که همینقدر که برتبه قضا آمد بدائی ازبرای او نیست یعنی اگرایمان برتبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدائی درآنچه قضا شده نیست فضلاً من الله ولی اگر بعدل باشد بداء لم یزل ولایزال درحق هرشیئ بوده وهست ومنفک ازهیچ شیئی درهیچ شأن نمیگردد الا ان یشاء الله انه علی کلشیئ قدیر ومراد ازرتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیّت است که ازطلوع از رکن تسبیح الی غروب در رکن تراب درنفس خود منتهی گردد مثلاً آنچه درحیات رسول الله صع حکم شده وبداء ظاهرشده همان ثابت است الی حین عروج او وبعدازآن حلال او حلال است الی یوم القیمة ای ظهوره الاخری فی اخریه ونهی او منهی عنه است الی ظهوره الاخری

فی اخریه چنانچه شهدای او بعد از او در بحر قضایای او مستقر الّا در مواردی که یقین نموده اند
برضای او که اگر ذکری شده بعینه بدای رسول اللّه بوده و حال انکه چنین امری نشده
بلکه از حدود کتاب الله قدر خردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدایای
باطنیّه او با مؤمنین با و بوده و هست ولی چون کسی نمیشناسد او را بانها مستنیر نگشته و
او ن هم در ایّام بطون خود غیر از آنچه در ایّام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود معنی
بدای الهی عزّوجلّ که عبد در هیچ حال بر سریر رجا مستقر نگشته اگرچه بانچه ممکن در امکان بود
عروج نموده باشد که نظر ببداء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر بمنتهی رتبه
نزول منتهی گردد بر سریر خوف ننشسته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم
از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از مکمن مشیّت است نه غیر آن که در بیان
ظاهر گشته اگر در حق شیئی ذکر جنت شده الی یوم القیمه در حق او ثابت بوده و هست
و اگر در حق شیئی ذکر دون جنّت فرموده الی یوم القیمه در نار او بعدل او فانی بوده و هست
و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجرهٔ نار مقبل شود شجره جنّت میگردد و اگر شجره جنّت محتجب گردد
شجره نار میگردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهده این مطلب را نمود در هر ظهور
بمنتهای جدّ و جهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته
الی ظهور دیگر که این اعظم تر است از آنچه الوف الوف خرج نموده در مقاعد مرتفعه
که ذکر آنها از برای صاحبانش بماند چه بسا که این مقاعد فانی گردد و هیچ اسمی از آن
باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد و الّا جزای او با خداوند بوده و هست و الله یجزی
المحسنین

(الباب الرّابع من الواحد الرّابع)

فی انّ کلّ ذکر عبد ردّ له

ملخّص این باب انکه ارواح کلّ اشیاء راجع میگردد بهیکل انسانی وجنّت کلّ اشیاء در جنّت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعهٔ الماس بلا مثلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس باعزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد وهمچنین کلّ شیئ در این هیکل راجع میگردد باسم وصفت اگر فؤاد او مدلّ علی الله است در ظلّ له الاسماء الحسنی عندالله ذکر میگردد واگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد این است علوّ معنی حدیث لیس الّا الله واسمائه وصفاته واین هیکل حکم اسمیّت وصفتیّت بر او نمیگردد الّا انکه در نزد هر ظهوری در ظلّ آن ظهور داخل گردد والّا مرتفع میشود حکم ایمان از او وچگونه حکم اسمیت وصفتیّت ونظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که هر صفت حسنائی در احرف الفیه هست ولی صفات ناریه امروز ذکر میگردد واگر امروز در بیان نفسی مؤمن باشد بالله وآیاته اگرچه بر تراب نشسته باشد او است که بر سریر عزّ نشسته وبر غیر او اگر در منتهی مقعد عزّ باشد عندالله وعند اولی العلم در منتهای ذلّ بوده ودر نزد ظهور من یظهره الله هر مرد مؤمنی که مؤمن باو گردد لایق است که بر فؤاد او شمس مسمّی طالع واسمیّت در کینونیّت او متذوّت گردد وهر نفس مومن در بیان عبد رقّ او بوده وهستند چنانچه اولو الهیاکل در قرآن عبد رقّ رسول الله بوده وهستند بعد از برای عبد رقی که بر مولای خود غیر آنچه لازمه عبودیت است وارد آورد حال نظر کن و محزون شو وببین که چقدر طوق عبودیت رقیّه بر گردن انداخته وباین افتخار مینمایند وبر ظهور اشرف او در آخرت چگونه روا میدارند که امر بجائی رسیده که در جبل ساکن گشته وکلّ بایمان باو مؤمن وبر نفس او باسم مؤمن او راضی نشده که اگر میشده این نوع واقع نمی‌گشته این است که کلّ در بحر حجاب غرق وشموس در مرایا بضیاء او متحرک واز او محتجب و

ماهیان دریا بآب زنده وسؤال از او نموده امروز کلّ مؤمنین بقرآن منتظر ظهور قائم آل محمد ص و
از برای ظهور او تضرّع وابتهال و بروئیت او در رؤیاهای خود افتخار واو را بدست خود بسجن فرستاده
ودر جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیه سنّة من یوسف یباع ویشتری ای اهل
بیان پناه بمحبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته باشید ودر حقّ او
روا دارید آنچه که در حقّ خود که عبید رق او هستید روا ندارید نه این است که نشنیده باشید
ظهور رسول الله ص را در قبل واحتجاب منتظرین باو بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال
وبروایتی نه سال واقع شد براو آنچه واقع شد وباز فایده در حقّ شماها نکرده که اگر کرده
بود در این ظهور این نوع نمیشد از محبوب خود حیا نموده دیگر در ظهور من یظهره الله این
نوع نکرده واگر بر خود قرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی پسندید از اولوا السلطنة
گرفته تا اولو الزرع بیرون رود انشاء الله براو حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شموس در مرایا
شمس را نمیشناسند الّا بشبح او در خود این است که او را می بینند یکی مثل خود وحال آنکه
کلّ باو قائم است واز اثر جود او است خلق سموات وارض وما بینهما چنانچه احدی از
دون حروف بیان گفته وان من جوده الدنیا وضرّتها وان من علومه علم اللوح والقلم
ومن من تبعیض است بلکه هر شیئ که اطلاق شیئیّت براو شود رشحهٔ است از طمطام
جود او وقطرهٔ است از قمقام منّ او قدر او را در حین ظهور دانسته نه که در لیل
ونهار در اماکن عزّ خود از برای او گریه کنید چنانچه امروز میکنید واو در جبل باشد و
حزنی براو وارد آید وبفضل وجود او شماها کلّ از حزن مبرّی شده باشید فلتنظرنّ
یا اولی الابصار ثمّ تنظرون (الباب الخامس من الواحد الرابع)

فی ان کلّ اولی الدوائر آیات له

ملخص این باب انکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است وازجهت ذکر علوّ ماینسب الیه ذکراماء نگشته داو است احق بملک خود ازکل شئ اذا اراد من نفس لم یقدر احدان یقول له لم اوبم سواء کان اعلی الخلق او ادناه وعلی ای شأن کان یحکم مایشاء لایسئل عما یحکم وکل عما قد حکم یسئلون ثمره این باب انکه اگر اذن ندهد مولی بممالیک خود حلال نمیگردد برایشان اقتران وهمین قسم درحین ظهور اگر حرام فرماید برنفسی آیه ازآیات ملک خود را حرام میگردد براو چنانچه حرام فرموده برهرکس که ایمان باو نیاورده واشد فرموده ازهر عصیانی تاانکه کسی دریوم ظهور او مبادرت بانکار ننماید واگر مؤمن نمیگردد صامت گردد چه بسا که میشنو ذکر اورا وفی الحین تصدیق نمیکند ونزدیک میگردد بآیه ازآیات او وحال انکه حرام شده براو ازحین ظهور بدون ایمان وبراو حلال نمیگردد الّا بایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که ظهور الله ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله وظهور دون حق درحق حق نکرده که آیات او حجت است برکلّ واگر تأمل کنید فی الحین تصدیق میکنید چه فرقی درمعجزه مابین کل قرآن و سوره توحید نیست چنانچه فرقی درایمان بآخر که فوآد او مدل علی الله بوده باایمان باول نمیگردد وهمیشه تفکر کنید درظهور نقطه بیان لعل آن روز خود را محتجب نسازید ازمحبوب خود واگر تفکر درظهور نقطه قرآن میکردید امروز تعقل امرالله رامینمودید این حکم نشده الّا انکه منتهای جدّ وجهد خود را کنید نه اینکه جهد کنید در کل دین واز محقق دین محتجب گردید چنانچه درکور قرآن کلّ را بمنتهای دقت واجتهاد مشاهده نموده وبزعم اجتهاد و احتیاط خود فتوی برمحقق دین داده که دین بقول او ثابت میگردد جائی که مجتهدین قرآن باین درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده دربیان حکم قتل باشد ازهر شئ که هیچ شئ بمثل آن نهی نشده که هرکس برقلب او خطور کند قتل نفسی

از دین الهی بیرون میرود و معذّب میگردد تا دامیکه خداوند خواهد و براو حرام میشود آنچه براو حلال بوده در بیان حتّی نفس او براو و خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگرچه در بین خود مخالف در شئونات علمیّه ظاهر گردد که براحدی نبوده و نیست بلکه بر خداست فصل و حکم شما ها را ای خلق منکوس چه حداست که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال انکه نمی شناسید که از برکت آن نفس است که اسم اسلام بر خود گذاشته اید تصوّر کنید آنچه براهل بیت از قبل وارد شد باسم اسلام کردند و حال انکه بر مذوّت اسلام کردند که اسلامی نیست الّا با یمان باد و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدیّنین ببیان حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست و هیچ اثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده من قتل نفساً فکانّما قتل النّاس جمیعاً این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد با وجود انکه اینقدر اهتمام در کتاب الله شده باز از برای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نبخشید و هیچ عذابی از برای ایشان اشد از این نیست که عصیان معبود خود کنند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدّس خود که نیامرزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین ببیان را چگونه است اگر کسی حکم کند یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلطانی که مصیبت اوّل و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین ببیان آنچه بر اوّل و آخر و ما بینهما واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی را اذیت نکند از برای آنچه که بر حروف اوّلی واقع شده حقّ است بر خداوند برکت دهد بر آنچه با و عطا فرموده مضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد ایام او بظهور من یظهره الله

فرض است از برای او که نصرت فرماید محقق دین را واز او سؤال فرماید تخفیف در اعمال
در آنچه بر ایشان صعب بوده وطلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمة که او است معطی
کل شئی حق اورا واگر عطا فرمود باو کسی را نمیرسد بحکم خداوند از اون بگیرد واو است احق از او
مثل انکه در سائر احکام امری که من الله شد نمیتواند کسی در او رخنه نماید ومحتجب نگردد از
محبوب کل بهیچ شئی که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او ونصرت کند اورا واگر امر بجهاد
فرماید بعلو افتخار در سبیل او شهید گردد که اسم اون در دیوان مقربین ثبت گردد والا
خواهد رفت از این عالم و ذکری از او نخواهد بود نه این است که در ایام محموده تعزیه داری
کند از برای حق چنانچه سنت کل مؤمنین بقرآن بود از اعالی وادانی بر تعزیه داری
رسول واوصیای رسول خود وذکر ماجری علی شیعتهم ولی باز در وقت ظهور همان کسی که
تعزیه داری مینمود واز برای اوصیای دین او تضرع وگریه مینمود از اولو الحکم جالس وظالم
گشته براو واولو العلم مفتی براو وسایر در حجاب محتجبین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده
لعل بعد مرتکب نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد واین همه تاکید در بیان شده
که احدی احدی را محزون نکند لعل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشباح در
مرایا اگر مقبل باو باشند والا لاشئی های محض که از اول عمر تا آخر منتهای احتیاط واجتهاد
عبادت وعمل از برای خدا میکنند ولی نزد ظهور ظهور الله میت صرفند چه ثمر میبخشد اعمال
ایشان را بلکه بقدر ذکر لاشئی که لاشیئی است عند الله لایق نیستند وحکم نمیتواند کسی
کند الا من یظهره الله واون شجره طیبه است که بآیات وبینات ظاهر میگردد از برای
رضای خداوند وتجدید دین او وحکم بحق در مابین اهل بیان وحکم بعدل بر نفسی که داخل
نشده اگر تا آن روز مانده باشد والا کجا پسندند بر خود سلاطین بیان که آب بیاشامند

ونفسی بر روی ارض غیر مؤمن بخداوند و دین او باشد و از برای غیر اولی السلطنه در دین بیان جائز نیست و از برای ایشان بر منسوبین بدین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و در هیچ مورد الا عند ظهور من یظهره الله و دون حکم مؤمنین باو و بیان که اذن داده شده از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان بخداوند و دین او وارد ساخته و بر منسوبین بسوی بیان بقدر ذره حزن وارد نیاورده حتی در فتح ارضی هم بر اهل آن این حکم را نه پسندیده بلکه تا متیسر بوده بشؤنات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده باخذ آن بسا باشد داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان است نه بر ایشان الا عند ظهور من یظهره الله که امر الله امر مشرقه از ساحت قدس او است آنچه با و امر الله مرتفع گردد بر کل هست که از قوه امکان خود بوجود کونی ظاهر سازند کل علی قدر ما یدبر و یقدر فان العبد لم یقدر ان یدبر و لا یقدر الا باذن الله انه خیر مدبر و مقدر و خیر مرتفع و ممتنع لا یعزب من علمه من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما و لا یعجزه من شیئ لا فی ملکوت الامر و لا الخلق و لا ما دونهما یخلق ما یشاء بامره انه علی کل شیئ قدیر

الباب السادس من الواحد الرابع
فی انه لا یسئل عما یفعل و ما دونه یسئل عن کل شیئ

ملخص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبود و نیست و غیر از برای او ان هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لا یسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا حکم ثبت داشت بلکه مشیت اولیه را خلق فرموده بمثل آنکه کل شیئ را خلق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را باو و او را نسبت بخود داده بعلو او و سمو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کل آنکه

در نزد او سواء است اختصاص مکّه لاجل علوّ و سموّ نسبت او است وهمین قسم مشیّت را مظهر
لایسئل نموده زیراکه در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و مثل
ذلک لایجیر ولایشیر و سایر امثال مثل این واو را مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نموده زیرا
که ذات او نفس مشیّت او است نخواسته او و نمیخواهد الّا ما شاء الله و ما شاء الله ظاهر
نمیگردد الّا بما شاء المشیّة چنانچه ما اراد الله مشرق نمیگردد الّا بما یرید المشیّة غیر آن نتوان
لایق این نوع عطا گشت زیراکه باو ن خلق میشود کلّ واگر دو اختیار فرماید خداوند مظهر
واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اثنین باطل میگردد نظام ملکوت سموات وارض و
ما بینهما بل از اولی که اوّل از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیّت
بوده و هست که در هر کوری بظهوری مشرق میگردد و مظهر لایسئل عما یفعل و یفعل ما یشاء
میگردد و حروف حیّ در او دیده نمیشود الّا مشیّت او چنانچه در حروف مکثّره از این دیده
نمیشود الّا مشیّت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیّت او تعلّق گرفته در آن حین در
جنّت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر میگردد زیراکه علو مرایا این است که در
او دیده نشود الّا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت
واگر شمس دیده شد ما یتقلّب الشّمس تقلّب او است زیراکه از برای او ذاتی غیر ذات او
و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجّهی غیر توجّه باو نبوده و نیست و در ظهور فرقان
محمّد رسول الله صلعم بود مشیّت اوّلیّه و حروف حیّ آن شمس حقیقت ذات مشیّت او
بودند در مشیّت او زیراکه لم یزل ولایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته
بود خواستند و همچنین حروف متکثّره از این واحد تا امروز هر کس تقرّبی جسته باین بوده
که مشیّت او مشیّت محمّد صلعم بوده والّا لایق ذکر نیست چنانچه هرچه در اسلام واقع شد

بغیر حبّ آن عاملین بزعم مشیّت او کردند واگر این نبود حول وقوّه بقدر ذبابه از برای ایشان نبود وهمچنین در کور قبل از محمّد صلعم مثل این وهمچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور باسم بابیت مشرق الی ظهور من یظهره الله که آنچه شود بمشیّت او میگردد واگر خلاف رضای او گردد بزعم مشیّت او میشود که اگر این نباشد بقدر رأس شیئ قوه از برای شیئی نسبت در این ظهور واین است معنی لاحول ولا قوة الّا بالله العلی العظیم واگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حقّ مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بغایت تشابه در مشیّت او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشناسند محبوب خود را وغیر حبّ او وما یحبّ او خواهند واگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه در تشریع نظر کنی وچه در تکوین مثلاً نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری ودر آن حین لابد باید در یک موقفی از دین واقع شود اگر چه منتهی شود بامّت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم وچون آن زمان اون ظهور مشیّت بوده بالله میگردد این فعل زیرا که خداوند نفی فرموده کل حول وقوه را الّا بخود این در صورتی است که فرار از دون حقّ کند ودر تشریع بخواهد بفهمد ودر تکوین هم مثل این واگر بواقع بخواهد بفهمد در حینی که داخل بیان نباشد حول وقوتی نیست زیرا که جوهر کل را گرفته داخل بیان آورده اند در غیری حول وقوّه نمانده که استثناء شود زیرا که حول وقوه بالله در امّت عیسی نمانده بحق که اگر مانده بود باید حکم بحقّی در حق ایشان شود وحال آنکه نمیشود وهمچنین در اسلام بعد از ظهور بیان وهمچنین در بیان بعد از ظهور من یظهره الله که آن روز کلّ حول وقوه بالله است که از آن حقیقت که مظهر مشیّت است ظاهر میگردد

و از برای اهل بیان عند ظهور او نمیماند حول و قوّة بحق الّا آنکه در ظلّ او ساکن گردند و همچنین الی
ما لا نهایه تصوّر کن که اگر حول و قوّه در باطل مانده بهمان نسبت حقّی است که بوده و امروز
آنها بگمان همان نسبت میکنند آنچه میکنند و الّا آنکه نیست حول و قوّه الّا بالله در هر ظهور بآنچه
من قبل الله ظاهر گردد و اگر بعین فؤاد نظر کنی می بینی که کلّ حول و قوّه در نزد من یظهره الله است
بالله عزّ و جلّ و از مدد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده نظر در
امکنه و حدود مکن که مشیّت آیة الله بوده و لم یزل مدّل علی الله بوده اگر آدم اوّل از مدد
این نبود امروز در ظلّ ایمان این مؤمن نمیشد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است
بآن و همچنین اگر مدد این ظهور از من یظهره الله نبود در حین ظهور چگونه راجع باو می شدند و
منقطع بسوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بما لا نهایه الی ما لا نهایه لها بما نها
فیها الیها که مدد کلّ این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اوّل که لا اوّل له
است در امکان این است سرّ حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوّة الّا
بالله را مشاهد مینماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از ما بین سموات
و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید را در حین ظهور می شناسد و در
حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کلّ منقطع میگردد و مظهر لا یسئل عما یفعل
و کلّ بامره یسئلون را در حین ظهور ساجد میگردد و از آن محتجب نمیگردد و قدر فصل بین کاف
و نون از آن جدا نمیگردد زیرا که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته و نظر
بر جوهر امر مینماید نه شئون متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین سیر جنّت
وصل است که فوق آن متصور نیست در امکان و ظهوراتی که قبل شده کلّا را بعین شهود
در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی ناظر برسول الله ص بود باین نظر کلّ نبیّین را در طلعت

او مشاهده نمود و کلّ ظهورات بعد را آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده میکند چنین کسی لایق که من یظهره الله را درک کند و بگوید باو در حینی که متوجّه است الی الله اللهمّ انت الاوّل ولیس قبلک شیئ زیرا که آنچه ظهورات بوده منتهی ببیان شد و آنچه در بیان بوده منتهی میگردد بمن یظهره الله دیگر قبل او کجا حقّی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد وانت الآخر ولیس دونک شیئ زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او او است نه غیر او وانت الظاهر ولیس فوقک شیئ زیرا که هر ظاهری در زمان او او است ظاهر باو نه در غیر مومنین باو که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیّت او و حال انکه حکم بر دون ایمان او میگردد چگونه فوقیت او وانت الباطن ولیس دونک شیئ که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شیئ باشد و حال انکه هر ذات شیئ در نزد ظهور او لاشیئ است الّا باو چنانچه هر ذات شیئ در نزد هر ظهوری باطل میگردد الّا انکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله است وانّک علی کلّ شیئ قدیر زیرا که غیر او مظهر قدرتی نیست که اگر میبود باید حکمی از صاحب حکمی بماند و حال انکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شیئ نگردد لا شیئ میشود این است که عارف بالله در حین ظهور شمس حقیقت بمنتهی حظ وجود خود رسید و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او و باشد الم از هر ذا المی زیرا که کلّ الم در ظلّ این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون ممسک ذات عنصری او است این نوع متألم میگردد و چیزی که ممسک ذات فوآد او است اگر محتجب از او گردد چقدر متألم از او میگردد و این حبّهای ظاهری که در بعضی هم میرسد از شبح حبّی است که در نفس ظاهر شده چگونه فراق او مؤثر است در مظاهر ملک ملیک وجود و حال انکه این حبّ بالنسبه بحبّ روح ذکر نمیشود و همچنین حبّ روح بالنسبه بحبّ فوآد ذکر

نمیشود قسم بذات مقدس الهی که کلّ در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترّقی کنند و در عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر تسع تسع آنی از مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل نزد قبر آخر رحل فناء خود را ساکن کنند وهمچنین اگر در عالم حبّ نفس وارد شوند نزد مظاهر تهلیل معتکف گردند واگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف گردند واگر از انجا عروج کنند در حبّ مظاهر تسبیح معتکف گردند واگر از آنجا عروج نموده در ظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدی الله ساجد گردند زیرا که کلّ حبّ اگر بعد از ایمان باو باشد حبّ رضوانی میگردد والاّ حب یشئ در نار بین چقدر جوهر است این جوهر وچقدر مجرّد است این مجرد وچقدر ساذج است این ساذج وچقدر کافور است این کافور که کلّ لذات در ظل ملک او خلق میگردد وبنسبت باو منوجد زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه عبد جام بلا را مینوشد در حینی که میداند رضای او است مثل انکه جام شراب طهور را می نوشد در جنّت چگونه است اگر متلذذ بحبّ او گردد که کلّ حبّ در نزد او لاشئ است این است که میسّر در این جنت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است و در حین عزوب در هجران او ان الی طلوع آن وحزن او در فراق او الذّ است از هر لذّت متلذّذی نزد او ونزد اولوالعلم چگونه قلم جاری گردد برارتفاع حجب وحال انکه کلّ در بحر حجب ساکنند و هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگردد صعود نکرده چگونه بجسد ذاتی رسد وچگونه بمقاماتی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که متلذذین بلذّت جوهریّه کمتر است از کبریت احمر بل لایوجد الاّ متلذّذین باشیائی که لذت آن در عمراد ات اگر باشد از برای او والاّ از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفسی همیشه در مایتلذّ خود باشد اثمار کلّ بیان اینکه درک کنید نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظلّ این درک

کل خیر را مشاهده خواهید نمود و محتجب نگردید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اقلاً در عالم جسد ذاتی سیر نموده که اقلاً یک صباح توانید با او بود بطور لایق و الّا در جسد عرضی کل با او شب و روز بوده و هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است فردوس اعلی و جنّت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب هم خواهد بود در هر علوّ عرشی که خداوند از برای او مقدّر نموده باشد کلّ اهل بیان شبل ماهیانی هستند که در ماء امر آن با دون زنده و غیر او شیء ندیده بل هستی خود را با و دیده ولی از او محتجب در نزد هر حکم نظر ثمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محتجب نگشته که این است ثمره علم و عمل اگر عبدی ناظر گردد فطوبی لمن یذکره الله فانّه اذا ذکر یذکره کلّشیء والله خیر الذاکرین و او ات مظهر مشیّت در این ظهور نقطه بیان و در نزد ظهور من یظهره الله نفس او که بعینه همین نفس است در ظهور آخرت که بنحو اشرف ظاهر میگردد وان یذکر احد افذلک ما قد ذکره الله لا دون ذلک لا تسکلن فی اهوائکم فانّکم لا تجدن من شیء فانّ امر الله یظهر من خزائنه وانه ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد افلا تشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

فی ان البدء من الله به والعود به الی الله

ملخّص این باب آنکه ما دون الله خلق او است و بدء کلّ شیء من الله هست با مر او و عود کلّشیء الی الله هست با مر او نظر کن در صلوة که بدء از امر خدا شده بر رسول خدا و عود او بسوی خدا است با مر نقطه بیان و همچنین در من یظهره الله کل احکام بیان را جاری نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او بلکه در هر جا بدئی متصوّر الی الله و هر جا عودی متصوّر الی الله ولی ظهور این بدء و عود بمظهر ظهور

آن زمان است که کل آنچه صلوة در اسلام واقع شده کل طائف در حول اقیموا الصلوة
است که از لسان مشیت ظاهر گشته وهمچنین در عود این همه مؤمنین اگر با مراو تغییر دهند
نیست الا من الله اگرچه نزد اولوا الالباب بدء نفس عود است وعود نفس بدء ولی نه این
است که این کلمه را در عرفان جاری نموده واز اخذ ثمره محتجب گردید چنانچه این کلمه در
کتب آخرین لا یحصی است ولی اخذ ثمره کسی نکرده که ثمره این است که امروز اگر کسی
در نقطه بیان واوامر او نظر کند نه بیند الا نفس بدء را که نقطه فرقان واوامر او باشد و
همچنین در من یظهره الله نه بیند الا نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده
والا چه ثمر که اطلاق عباير نموده واز ثمره آن محتجب ماند وکافی است نزد اولوا الالباب
همین ذکر وبیان اگر تعقل نمایند والله یبدء کل شیئ ثم یعیده وان الی الله کل
یرجعون ای الی امر من یظهره الله طوبی لمن یدرکه فانه لهو العزیز المحبوب

الباب الثامن من الواحد الرابع
في ان بآياته يخلق كينونية كل شيئ ويرزق ويميت ويحيي

ملخص این باب آنکه کل شیئ راجع میگردد بحکم نفس انسانیت وآن خلق شد از چهار آیت
آیه خلق که فؤاد او باشد وآیه رزق که روح او باشد آیه موت که نفس او باشد وآیه حیات
که جسد او باشد وکل در نوزده نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق ورزق وموت
وحیاتی که واقع شود بظهور این مظاهر میگردد وهمچنین در مقابل در نوزده باب نار هر
چه از این شئون واقع گردد بالله بآنها میگردد زیرا که آنها در بالله قبل بوده اند اگرچه در
بعد خارج شده اند این است که حکم بر ثانی میگردد که مقترن بذات حروف سبع نشده
والا اول که مقترن بذکر رسول الله ص بوده بوده اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان ورق

کلّ دهد بمؤمنی این نیست الّا فعل حروف واحد زیرا که این نفس تکثّر او است و نکرده این را الّا از
جهت اطاعت آنها و در این فعل دیده نمیشود الّا فعل الله این است که اگر در مشرق یا
مغرب یکی از اهل بیان بدیگری شأنی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات را اظاهر
کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او مظهر آن فعل بوده و در او دیده نمیشود الّا آن واحد
اوّل که در او دیده نمیشود الّا الله این است که غیر الله خالق شیئ نبوده و غیر الله رازق
شیئ و غیر الله ممیت شیئ و غیر الله محیی شیئ و همچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار بدیگری
این شئون را ظاهر کند بالله صدق میگردد و لله نمیگردد و الی الله راجع نمیگردد و من الله اطلاق
نمیشود زیرا که در آن حین غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر میگردد الابدین دون نقطه بیان
چنانچه لقاء الله محقّق نمیگردد الّا بنظر بر آن و کلّ آنچه در بیان متکوّن میگردد باین شئون
اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آیه حجّ نازل
نشده بود شئونی که مترتب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حجّ میگردد چگونه
محقّق میشد همچنین کلّ اوامر را مشاهده کن و مبین الّا الله که غیر او خالق و رازق و ممیت و
محیی نبوده و نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه محتجب ممان که اگر قدر لمحه محجوب بمانی در مظهر
فعل الله مذکور نمیگردی چنانچه امروز اگر مظهری در قرآن مظهر رزق شود اگرچه بالله رازق
است ولی چون نشناخته است او را و از ظهور آن محتجب مانده راجع الی الله نمیشود که
لایق گردد که فعل او در ظلّ فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فنجان آب که مؤمن
ببیان دهد نزد عارف بالله اعلی است از آنچه کلّ الآء ارض را من لم یؤمن بالبیان
حاضر نماید بمنتهی شأن حبّ زیرا که این کأس ماء در ظلّ مظاهر فعل ذکر میگردد ولی آن
شأن اگرچه بالله بوده ولی امروز حکم نمیشود براو و خداوند فعل او را نسبت بمظاهر خود نمیدهد

زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و بمقامات خود واصل گشتند
وهنوز او نشناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر حق سبحان الله عن ذلک
تسبیحاً عظیماً واگر کسی درک یک شأن از شئون من یظهره الله را نماید بهتر است از
این که درک کند کل شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل فعل الله ظاهر
و در قبل اگرچه بالله هست ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الا وانکه نفس
اون شأنی شود از شئون بیانیه که آن وقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا
که حروف حیّ آن ظهور بسا باشد که ظاهر شوند وهنوز مردم باین حروف حیّ متمسک و در
مقاعد آنها نزد آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگرچه آن همان است بعینه
ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی میگردد این است
که حکم بر او میگردد فلتنتظرن ان یا اولی الابصار انّا کنّا منتظرین

الباب التاسع من الواحد الرابع

کلّ من یخرج من البیان من ذالک فلیکتبنّ ذکر اسمه وما قد قدّر الله له من عنده الی یوم
یظهرن الله نقطة البیان لیجزی کلّ نفس بما کسبت وانّه لسریع الحساب وانّه لغنیّ متعال
ملخّص این باب انکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من یظهره الله هر صاحب ملکی که
بافتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبت نقطه حقیقت آنچه بر او مقتدر است ظاهر سازد
در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و
مجرد تبیان تا یوم رجع نقطه تا انکه جزا دهد او را باحسن جزا کدام جزا از این بالاتر است
گر کسی که ذکر او ذکر الله هست هر شیئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین فخر او
را بس نزد او و نزد هر شیئی که او است اوّل تکثر واحد اوّل بر ظهور قدرت چنانچه

اززمان رسول الله صلعم تا امروز اگرکسی ثبت نموده بود احصا میشد ولی کسی که بردین او حرفا بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگرچه در بیان هرکس ظاهر گردد بالظهور قدرت الهیّه و هیمنه ازلیّه خواهد بود وازفتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت ازانکه قدر خردلی ازنفس مؤمنی نگیرد والله یغنی من یشاء بفضله انه فضّال کریم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لایجوز التدریس فی کتب غیرالبیان الّا اذا انشئ فیه ممّا یتعلّق بعلم الکلام وانّ ما اخترع من المنطق والاصول وغیرها لم یؤذن لاحد من المؤمنین

ملخّص این باب انکه نقطه بیان را خداوند عالم بظهورات مالانهایه دراین ظهور ظاهر فرموده ازاعلی علوّ دلالت برخداوند که انّنی انا الله لااله الّا انا باشد تا اقی اذرّمن کل ذرّ از لسان او جاری شده ودرهرشیئی بطرق مالانهایه بیان ازاو ظاهرگشته چه بنهج آیات وچه بنهج مناجات وچه بنهج تفاسیر وچه بنهج علوم حکمیّه وچه بنهج اجوبه فارسیّه که احدی محتاج باحدی نباشد واذن داده نشده تعلم بغیرآثار اون واذن داده شده اگرکسی درعلمی انشائی کند چون اسم الله براو مذکور شده که ایمان باو باشد جایز است تعلّم باو اگرمعنون شود بکلمات نقطه والّا چگونه مدل خواهد بود برشجره حقیقت ودر آن ذکر از مذکر ذکر درآن ذکری نباشد ونهی شده ازانشاء مالایسمن ولایغنی مثل اصول ومنطق وقواعد فقهیه وحکمیّه وعلم لغات غیرمستعمله ومایشبه هذا وماقد فصل فی الصّرف والنّحو فان قدر مایکتفی للمتادبین مایعرف الفاعل والمفعول و ما دونهما من شئونهما اذ دون ذلک لن یغفرالله العبد اذا اشتغل به اگرچه دراین کور اکثرخلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند واگرکسی بخواهد فهم بیان را بهم رساند بقدر

مایحتاج خود اخذ میکند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای مبتادیین و متعلّمین الی یومی که شجرهٔ حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و او ن کتابی است که منزّه و مقدّس بوده از شئون علمیّه خلق و عملیّه آنها چنانچه در این ظهور نقطه هر کس واقع شده دیده که او مبری بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما یتفرع بر اینها است زیرا که کلّ اینها از برای فهم مراد الله هست در کلام او و کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله هست چه احتیاج است او را باین شئون و حال انکه خداوند قدرتی باو عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از او ن معدن کلام ظاهر میگردد که اگر اولوالانکار ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا ندارند چگونه بر اتیان یا تکلّم و عرفان این است موهبت الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انّه هو القادر العلّام و باین شئون محتجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن قبل خداوند نازل فرموده که کلّ اثمار او در این آیه هست الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزّل الامر بینهن لتعلموا انّ الله علی کلّشیئ قدیر و انّ الله قد احاط بکلّ شیئ علماً ولی در وقت ثمره کلّ خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال انکه از برای این اقرار خلق شده اند کلّ واگر در من یظهره الله که مظهر قدرت و علم الله هست بآیاتی که خداوند بر او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده والّا چه بسا اشخاص که قرآن خوانده و از ثمره او ن که اقرار بقدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قائم

آل محمّد صلعم است محتجب گشته زیراکه مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه
در این دیده نمیشود الّا قدرت الله و علم او و در او ن دیده نمیشود الّا قدرت الله و علم
او کلّ از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده بانکه نظر در مظهر علم و قدرت
او نموده و علم او نیست الّا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست
بر شیئ الّا در نفس خود بالوهیّت خود و در خلق خود بربوبیّت خود نیست جوهر کلّ جوهر که کلّ از
او محتجب باین شئون علیّه مؤتفکه که اگر مقترن بایمان او نگردد لاشیئ میگردد مفتخر و
بایمان باو که اگر علم شیئ نباشد کلّ جوهر علم در حقّ مومن ثابت میگردد محتجب این است
که کلّ گویا امواتند و نظر بثمرهٔ علم و حکمت نمیکنند و اشهر مردم در نزد ظهور من یظهره الله
آنهائی هستند که خود را بالعلم معزّز گرفته اند و حال انکه اینقدر تعقل نمیکنند که علم ایشان از
برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلّم این علوم و حال
انکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هرکس بوده مشاهده این مطلب نمود
والله یحقّق الحقّ و هو خیر الحاکمین

الباب الحادی والعشر من الواحد الرّابع

من تجاوز عن حدّ البیان فلا یحکم علیه حکم الایمان سواء کان عالمًا او سلطانًا او مملوکًا
او عبدًا ملخّص این باب انکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکلّ خلق خود فرموده و حدود
از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدّر فرموده که هیچ نفسی در جنّت بیان بقدر شیئ
محزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر شیئ حکم فرموده که مقتدرین بر هر شیئ آن شیئ
را بعلوّ کمال برسانند که از جنّت خود ممنوع نگردد مثلاً لوحی که در آن چند سطر نیکوئی
نوشته شده باشد جنّت او این است که آن را بانواع تذهیب و طرز و شوئی که

در مرقعات ممتنعه ممکن است که جاری نمود در حق او جاری سازند آن وقت مالک او و او را باعلی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آن مرقع ظاهر نسازد او را از جنت خود ممنوع داشته و موآخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی و هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سواء کان اعلی الخلق او ادناه محکوم بحکم ایمان نمیگردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر من یظهره الله حکم نکرده که او ن قبل از انکه بشناساند بنفسی نفس خود را که اعلی جنت او است بحدود بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم وبم در حکم او گوید زیرا که حدود بیان کلا از او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفاً بحرف وآیة بآیة تجلّی بر سکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در حین ظهور نقطه بیان حین تجلّی بر دو نفس واقع شد تا انکه کم کم بکل رسید مراقب باشید حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منفطر نگردد از عظمت که می بیند که کل اهل بیان باسم او قائم میگردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطه قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی ما لا نهایة له پناه بر ید بخدا که اوّل مخطر در حقّ او بدون خطور بحق نگردید و شرف اول ایمان را درک کنید اگرچه نبینید وحدت را ولی حجت الله بالغه است در همان حین وحدت اگر تصور کنید چنانچه امروز اعظم حجت رسول الله ص که قرآن است می بینید ما لا یحصی که با و مؤمن هستند و همین حجت بعینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال کسی اقرار باو ن نیّر اعظم نکرد در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حدود بیان تجاوز نکنید و این مطلب هم در قرآن محقق بوده چنانچه آیه ومن لم یحکم بما انزل الله

فاولئک هم الکافرون با دو دنو دیگر که در دو آیه دیگر مسطور است نازل شده و
با وجود این می بینید که چقدر تعدی کرده اند از حدود الله و مراقب خود بوده که این آیه را
در حق حکم من یظهره الله جریان نداده که ما نزل الله آن زمان حکم او است چنانچه
ما نزل الله در زمان رسول خدا ص قرآن بود نه ما نزل الله فی الانجیل و همچنین ما نزل الله
فی القرآن امروز ما نزل الله فی البیان است نه ما نزل الله فی الفرقان و از این
است که کل بزعم خود لله میکنند و حال انکه بر خدا میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات
ازل مقدس است که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیت اولیه
است در حقیقت اولیه چنانچه نص قرآن بوده ان الذین یبایعونک انما یبایعون
الله و همچنین در کل شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه
این مطلب را اهل بیت از قبل تنزل داده و در حق خود هم جاری فرموده بحقیقت
ثانویه چنانچه زیارت جامعه کبیره مملو است از این نحو بیان من عرفکم فقد عرف الله
و من جهلکم فقد جهل الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و
خدا میداند که امروز در فرقه شیعه چقدر این زیارت را میخوانند و ائمه رجوع بدنیا
کرده و احدی ایشان را نمی شناسد و لاعن شعور شب و روز این زیارت را
میخوانند نه این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حین ظهور رسول الله ص
وعده عیسی ع در حق نصاری ظاهر شد که یأتی من بعدی اسمه احمد ولی تا امروز هنوز
باقی مانده و بآن وعده منتظر میباشند و کرور کرور می بینی که در ملت فرنگ هستند
و بهمین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که تعقل در حجت رسول الله ص نکرده
که قرآن باشد و الا کل حین ظهور وعده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهر شده بحقیقت

که محتجب مانده در نار مخلّد گشته و بزعم خود در دین خود هنوز منتظرند ای اهل بیان ترحّم بر خود نموده که در وقت ظهور من يظهره الله این قسم نگشته و در مقام مظهر حکم اهل بیت بحقیقت ثالثه در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیراکه این همه بزرگی مجتهدین که می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطهٔ قول امام علیه السلام است که فرموده در حدیث مطوّل که محلّ ثمره این است که الرّادّ علیه الرّاد علینا والرّادّ علینا الرّاد علی رسول الله والرّادّ علیه الرّاد علی الله بلکه از این هم تنزل داده اند مطلب را و در حق مؤمن هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر این است من سرّ مؤمناً فقد سرّنی ومن سرّنی فقد سرّ الله وحال ببین که مردم بچهار درجه تنزّل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمیشود که در حق او آیه لا تقدموا بین یدی الله نازل گشته چگونه متحملند اگرچه بعضی در این آیه تقدم بین یدی الرسول ص را گرفته اند ولی خلاف مراد الله هست زیراکه در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است که جهت اعلای رسول بوده باشد که در او دیده نمیشود الا الله این شئون متکثره در این باب بجهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محتجب نگردد والله خیر الحاکمین.

الباب الثانی والعشر من الواحد الرّابع
فی ارتفاع کلّ بقاع کانت فوق الارض

ملخّص این باب انکه در هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد چنانچه امروز کسی در دین رسول الله می بیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه اسامی انهارا نمیدانند چگونه محلّ قبور آنها برسد وهمچنین بعد از ظهور آن کلّ قبوری که بر فوق ارض مرتفع است مرتفع میگردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبوریکه نسبت

بانبیای قبل میدهند درکوفه یا در سایر اکنه باید مرتفع شود وهمچنین محل بیت چنانچه می بینی
که امت موسی ع به بیت المقدس میروند وامت عیسی ع بمقامی که از برای ایشان عیسی مقدر
فرموده وامت رسول الله صلی الله علیه و آله بکعبه در نفس طین شرف نیست بلکه
جوهر این شرف امرالله هست در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگردد امروز ببین حد مردم
را که بقبوریکی از اولاد ائمه که منسوب باو است چگو میروند و از مظهری که اثبات نبوت
وولایت ودین کل بآیات نازله براو میگردد محتجب شده والا در جبل ماکو ساکن نگشته
واین را تعجب مکن وتصور کن ظهور رسول الله ص را در قبل که امت عیسی ع چگونه باعمال
دین خود عمل میکردند ورهبانها در معبدهای خود عبادت میکردند وآن شمس حقیقت تا
هفت سال در جبلی از جبال مکه بر ید اشخاصی که حق او را نمی شناختند محتجب
وحال انکه از حین بعثت آن حضرت حق از هر صاحب حقی که از امت عیسی ع بود
منقطع گشت الا انکه در ظل او واقع شود وبعد از ظهور نقطه بیان هر سنه می بینی که
چقدر خلق بمکه میروند وطواف میکنند وحال انکه کسی که کعبه بقول او کعبه است
در این جبل وحده است واو بعینه همان رسول الله هست زیرا که مثل امرالله مثل شمس
است اگر مالانهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست وکل باو قائم هستند
این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف است در حق مظهر نشأئی که ظاهر است
که کل ظهورات قبل از برای رسول الله ص خلق شده وکل ظهورات وآن ظهور از
برای قائم آل محمد ص خلق شده وکل ظهورات وظهور قائم آل محمد ص از برای
من یظهره الله خلق شده وهمچنین کل ظهورات واین ظهور وظهور من یظهره الله از
برای ظهور بعد من یظهره الله خلق شده وکل این ظهورات از برای بعد بعد من یظهره الله

خلق شده وهمچنین الی مالانهایه شمس حقیقت طالع وغارب میگردد وازبرای او بدئی ونهاتی
نبوده ونیست طوبی ازبرای نفسی که درهرظهوری مراد خدارا درآن ظهور بفهمد نه اکه نظر
بشئون قبل کرده وازاو محتجب گردد زیراکه امروز آنچه که دراسلام برپا شده بواسطه
بعثت رسول الله صلعم شده وآنچه که از دین عیسیٰ مرتفع شده بواسطه همین بعثت بوده
وهمچنین اگر درظهور من یظهره الله نظر کنند می بینند که آنچه که دربیان واقع شده بظهور
ذات حروف سبع بوده وآن روز اگر نظر بمبدء امر نمایند محتجب ازاو نمیمانند
بظهورات مرتفعه دربیان که درنزد هرحکمی نفوس مالانهایه خوابیده وبآن مفتخر وعاملند
چنانچه امروز دیده میشود که کل این ظهورات بیانیه نزد او درظل یک کلمه اواست که
بفرماید قد ارفعناه ولی آن را رفع نمیفرماید تا اعظم ازآن نازل فرماید وهمین قسم
ببین این ظهور را که تا خداوند اعظم ازظهور قبل ظاهر نفرماید امر بارتفاع نمیفرماید والله علی
کل شیئ قدیر

الباب الثالث والعشر من الواحد الرابع

فی ارتفاع بقاع الواحد وحکم من ملک شیئاً من بقاع فوق الارض بان لایجوز صرفه الا فی
ملک البقاع مخفی نباشد که هیچ نهار ولیلی نیست مگرانکه مظاهر حقه ودون حقه که درکل
عوالم بوده درفوق این ارض ظاهر وباطن وکل ارواح انسانیه من لدن آدم تا امروز
درهیاکل انسانیه متنعم وهمین قسم هیاکل دون مومنه درهیاکل ناریه معذب ولی در
هرظهوری حکم خاص ظاهر وکل مأمور باتباع وبعد ازغروب مرتفع الی ظهور دیگر دربطون
ودراین ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد مرتفعی ببیند الا مقاعد محمد وآل محمد صلعم
وابواب هدی را که دراین ظهور بحروف واحد تعبیر میگردد که دوست میدارد که
بنوزده مقعد مرتفع نظر فرماید ومقاعد سایر نبیین وصدیقین وشهداء ومومنین که افئده

ایشان محال اسماء و امثال بوده و هست در ظل این مقاعد مستتر تا انکه بر مردم امر صعب نگشته که اگر کسی خواهد کلّ را احصا نماید نتواند و کلّ در همین واحد اوّل است که تکثّر آن محسوب میگردد عند الله و عند اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود از برای ارتفاع این مقاعد ممتنعه که محال نزول ملائکه سموات و ارض و ما بینهما میگردد و در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردی از برای مشیّة الله نبوده و نیست زیرا که او قاهر بوده بر کلّ ممکنات و ظاهر بوده بر کلّ موجودات طوبی از برای نفسی که مجرا از برای ظهور مشیت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر مثقال ذهبی را مضاعف فرماید آن را بدو هزار و در حق او ثبت فرماید و با و عطا فرماید آنچه که او راضی شود و الله علی کلّ شیئ قدیر و آنچه امروز بقاع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرّف کند الّا انکه در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت است بنهج دیگر اذن داده شود که او است امر الله در حق کلّ شیئ و تا امروز که ظاهر نشده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده و هست که چه شود و بر مکلّف قبل از ظهور تکلیفی نبوده و نیست و الله بکلّ شیئ علیم

الباب الرّابع والعشر من الواحد الرّابع

فی انّ من یستجیر بتلک البقاع یأمن و یعفی عنه بما قد عفی الله عنه

ملخّص این باب انکه هر کس پناه برد ببقاع حروف واحد حقّ است بر مردم که او را پناه دهند زیرا که این اراضی در کلّ ارض مظهر یجیر و لا یجار علیه است لعل در یوم ظهور من یظهره الله که قیامت این ظهور است بجود حروف واحد پناه برده |

که از هلاک آن روز نجات یابند هلاک ایمانی نجیدی زیرا که کل عمل میکنند از برای تقرب
بخداوند اگر آن روز پناه نبرند بوجه درظلّ کلشیئ هالک میروند و اگر بصیری باشد برروی
ارض کلّ ما علی الارض را میدهد که در نفی نرود و در استثناء داخل شود زیرا
این ثمره خلق انسانی است که یکدفعه بکلّی باطل نگردد و نه این است که پناه بایشان
بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کلّ بقبور
این حروف میرفتند و ذکر ایشان را شب و روز میکردند ولی بعد از انکه ظاهر شدند
بآن حجتی که دین ایشان برآن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده بشئون
دنیویّه کل محتجب شدند تا انکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کلّ باقوال
قبل ایشان عمل میکنند و فتوی برنفس خود ایشان میدهند اگر محض این هم بود باز
برنفس ایشان امری واقع نمیآمد و حال انکه کرور کرور اموال خود را باسم تعزیه داری
سیّد الشهداء سلام الله علیه خرج میکنند و بر مقدم براو کردند آنچه کردند این است
حد این خلق افک که حیف لفظ افک که درحق ایشان گفته شود باسم اسلام
میکنند آنچه میکنند و بر مظهر اسلام که رسول الله ص باشد کردند آنچه کردند فلتعتبرن
ان یا اولی الابصار ثم فی دین الله تبصرون اسم آنچه میکنند لله میگذارند ولی بر
مظاهری میکنند که حکم براو حکم برخدا است و نمیدانند و خارج از دین میگردند
و بگمان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد سالکند اگر قرار گذارید ای اهل بیان
که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی پسندید لعل یوم ظهور بر حروف واحد نگردد
اگر از برای آنحضرت میگردید نظر کنید در کلّ ثواب سور قرآنیه که از ائمه خود روایت
میکنید و ثواب دعاهائی که میخوانید که کلّ راجع میگردد در یوم قیامت که در

ظلّ محمّد وآل محمّد محشور گردید که این اعظم منتی است که حجج الله بر اولیای خود گذاشته
که ایشان را باین نوع ثوابها وعده داده وحمد خدائی را که قیامت را برپا کرد و
ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها بآن ثوابها
قرآن و دعا میخوانند وتعجب مکن ونظر کن در امت عیسی ۴ که هنوز بوعده یأتی من بعدی
اسمه احمد منتظرند وازبرای او شب و روز متضرعند وحال انکه آمد و هزار و دویست و
هشتاد سال گذشت وقیامت او برپا شد و هنوز آنها در انتظارند ترحم برخود کرده
اعمال خود را هباءً منثورا نکرده ونفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشید
بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ
ظهوری واقع نمیشود مگر انکه منظر آن ظهور کمال نصح را با متّ خود میکند لعل یوم ثمره که
ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتب نشده لعل در کور بیان
خود را درین امم یوم قیامت مفتخر سازید زیرا که در یوم من یظهره الله آنچه از یوم
آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم وعوالم بعد
هم امکان آنها در آن یوم هست درین کلّ امم مفتخر شوید بایمان باو که اگر یکی از شماها
محتجب شوید اشد از کلّ ملل خواهید بود نزد او واگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردید
اعزّ از هر نفسی خواهید بود نزد او وخود را الی قیامت بعد بآنچه از نزد او ظاهر میشود
مفتضح نکرده که آنچه شنیده اید که در یوم قیامت حکمی که میشود کلّ مطلع میشوند این است
مراد که کلّ جوهر خلق در آن روز مؤمنین بآن ظهورند والی ظهور دیگر حکمی که میشود
کلّ میخوانند و می بینند وعمل میکنند مثلاً ذکر ابی لهب در قرآن از حین نزول آیه تا
امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افتضاح نظر کنید میتوان

احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حقّ محتجب شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود مفتضح گردید حتّی در نزد خودش که آنهم یکی از احیاء است در مقرّ نار خود این است مراد از انکه حکم قیامت را کلّ می شنوند فلتتقینّ ان یا اولی الابصار ثم تتقونّ

الباب الخامس والعشر من الواحد الرّابع

فی انّ لایجوز لاحدٍ ان یمنع احداً اذا اراد ان یستجیر بتلک البقاع ملخّص این باب انکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او مرتفع میگردد تسلّط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب حیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه برد او را پناه میدهد مثلاً اگر یکی در مشرق ارض باشد بدیگری پناه برد باسم پناه باین مظاهر پناه داده میشود اجلالا للّه عزّ و جل فی ذلک الّذین انّه خیر مجیر و نصیر

الباب السادس والعشر من الواحد الرابع

فی ذکر بیت الحرام ملخّص این باب انکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لایزال نخواهد بود و در هر ظهور مشیّتی هر ارضی که نسبت بخود داده او بیت او شده و محلّ طواف ملائکه سماء و اهل ارض گشته بلکه کلّ طائف بر حول امر او هستند که ظاهر در این طین میگردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لایزال متغیر نگردد اگرچه بر اهل افئده ظاهر است که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است اگر بما لانهایه مقاعد بیت متغیر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور مشیّت است بالنسبه بظهور بعد والّا بعینه همان طینی که در یوم آدم الی اللّه منسوب شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و آن محلّ استواء من یظهره اللّه است

که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محل کعبه است و حدّ آن بعدد اسم الله است
در ذرع در عرض و طول که جزء از او محسوب نمیگردد و اگر قدرت بود مؤمنین بالله را
هر آینه امر میشد که از روی آب تا حدّ ارتفاع آن بالماس پر گردد و تراب آن
اکسیر گردد و ماء آن عطر احمر ولی چون که این قدرت مشاهده نمیشود بر هر نحوی که ارتفاع
صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب بصفا خواهد بود از شئون
دیگر که امروز در بین اولوا الصنایع ظاهر است و در ارض فا مسجدی هست که در
وسط آن بنای مثال کعبه شده وضع این نشده الّا آنکه قبل از ظهور امر الله در ارتفاع
بیت در آن ارض الّا آنکه آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الهی از برای
آن ارض طوبی لمن یذکر الله علیه فانا قد ذکرت الله علیه لمن قدر رفعه کذلک یجزی
الله المحسنین و یذکر الله من یذکره ولوکان مثل ذلک انه هو خیر الذاکرین و امر به بیت
نیست الّا آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل و
تحمید و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من یظهره الله
از محقق بیت محتجب نگردند چنانچه همین شجره بود که در هزار و دویست و هشتاد سال
قبل امر بحج فرمود و هیچ حولی نمیگذرد الّا آنکه هشتاد هزار نفس بر حول آن طواف میکنند
ولی از ظهور محقق بیت ببین چقدر گذشته و هنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و
اخذ ثمره نکرده و حال آنکه بیت الله قلوب مؤمنین باو هست که اونها مؤمنین بمن یظهره الله
هستند امروز مؤمنین ببیان عاملند بآنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین باو و اگر
مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که نکرده بر
اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب باو کنند تا آنکه حدّ خود را شناخته

و در یوم ظهور او از او محتجب نگردند این است ثمرهٔ حجّ که در سبیل امر او رافع گردند لعل
باین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعد گردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد
زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقّق آن بیت در جبل ماکو
است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که
حین ظهور کلّ مؤمنین بقرآن جائی که حول امر او در طینی اینقدر طواف میکنند حول
امر نفس او در حین ظهور او الی مالا نهایه طواف کنند ولی همان حرف شین که
پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم میکنند و نفوسی که اموالهای خود را
صرف در راه بیت او کرده اند حال بقدر یک قطعه ارض که در او ساکن باشد
از او منع میکنند این است حدّ خلق که همیشه لایشعر حرکت کرده و میکنند و در یوم
اخذ نتیجه گویا میت میگردند و شعور به ایشان مراد الله در او امر او نمیشود قدری بخود
آمده ای اهل بیان و متعدّد ظهور محقّق بیت گردید که او مباهات میفرماید بطائفین
حول بیت خود در بطون خود و می بیند ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل میفرماید
اگر در سبیل حجّ بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر مکّه دیدم که نفسی حرجهای
کلیّه مینمود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فنجان آب از او مضایقه مینمود
در کشتی بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز طول کشید
چون میسّر نشد که آب بردارند بمدنی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال
بر هیچ نفسی حزن وارد نیاورید که قلوب مؤمنین اقرب است بخداوند از بیت طین
و تقرب جوئید بسوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کس
قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان ربّ بیت اَلفَین باو در دنیا عطا

گرده میشود و هرکس تواند که رود بلاانکه در سبیل حزنی بیند و نرود در حین موت بدین کیسی
قبض روح میگردد که مومن بکتاب قبل باشد ولی هیچ شیئی در سبیل حج اهم از آن نیست
که کتب اخلاق نموده که اگر بانفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند
چه در سبیل مکه امری که اقبح از هر امری بود نزد حق و هبط عمل ایشان میشد نزاع حجاج
بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنت مومنین غیر از حلم و
صبر و حیاء و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بیزار است از مثل این مردم که در
حول او طواف کنند مراقب خود بوده که دین الله اوسع از هر شیئی هست و کسی که فصل
منزل او با بیت بحر باشد از او ن عفو شده و اگر استطاعت بهم رساند بقدر آن
بنفس مؤمنی از ذوی القرابه خود عطا کند که معفو خواهد بود و عند الله مقبول میگردد حج
او این امر نشده الا انکه در سبیل حزنی بر وافد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از
حزن متصور نمیگردد و اسباب مثل بر نمیتوان جمع نمود بلکه اگر تجار هم منع رکوب
بحر را نمایند در جائیکه بتوانند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان
و الا اگر نباشد نظام عالم مختل میگردد و اهل بحر لابد هستند و باعمال خود متقرب
الی الله و خداوند جز امید هد نیکوکاران را چه در بحر باشند و چه در بر و مضاعف
فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت میکنند بواسطه تعب ایشان اگر در
دین خدا باشند و باهم بر خیط محبت حرکت نمایند والله یجزی المحسنین و لایق است
بر سلطانی که در ملک او حرم الله هست بل بر هر صاحب ملکی لایق است که
در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن عمال گذاشته که اخبار خطوط
آن ارض را از طرفی بطرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم باکمال علو

منتظم است و اخبار چندین ماه را بلیالی و ایّام معدوده مطلع میگردند ولی این امر اعام فرماید که کلّ بتوانند این نوع کسب خبر کنند که من یظهره الله لابد ظاهر خواهد شد و اگر در آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب درمیان کل متداول باشد عباد الله زودتر بشرف هدایت مشرف میگردند و اگر نفسی بقدر تسع تسع عشر آنی زودتر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کلّ ما علی الارض را مالک شود و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این امر شده لعل یوم ظهور آن نیّر اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منتظم باشد ولی تا عام نگردد سرایت بخدام آن درگاه نمیکند مگر وقتی که کلّ سبیل وصول از برای آن داشته باشند و الآن امروز هم چاپار هست در نزد صاحبان حکم ولی چه ثمر که مستضعفین را سبیلی بر او نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کلّ قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع گردد و سبیل از برای کلّ باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان آن نیّر اعظم باشد سبیلی بسوی شمس هدایت داشته باشد بنظمی که در ملک ظاهر است والله یحبّ المنظمین

الباب السابع والعشر من الواحد الرابع

حول البیت لا یجوز بیعه ومن اراد ان یرفع بذا حلّ علیه ان یأخذ و لو لم یرض صاحبه لانّ الله احقّ بملکه من عبد الذی یملکه ذات سنین

ملخص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد الحرام حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیت نماید زیرا که مالک کلّ شیئ باستقلال خداوند است و او است احقّ بملک خود از برای بیت نفس خود این است امر الله اگرچه مکروه دارد نفسی که اظهار کره او رضای خدا است زیرا که بر او است که

راضی گردد بر آنچه خدا او را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار مالکیت شئ نزد او تواند کرد واللّه

یحبّ المتقین

الباب الثامن والعشر من الواحد الرابع

فی انّ لایجوز التعارج الی ذلک البیت الّا بالغنا. الّذی لایری فی السّبیل من حزن و یؤتی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب لمن یخدم رکن الاوّل والثانی والثالث و الرّابع من البیت لیقسمّن علی انفسهم ولایحلّ لهم ان یسئلوا عن ذلک الاذان یؤتی من یفد علیهم ویعفی عن الملوک والذی یخدم فی الطریق وعن الصغار وعمّن یسرق فی الطریق وعمن لایقدر ملخص این باب آنکه امر حجّ نشده الّا آنکه مرتفعین بسوی او در سبیل او متلذّذ شوند برضای او وتکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین بغناء تا آنکه محزون نگردند در سبیل او و بر هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا اونکه بر او صعب نیاید وفود بر آن وخریدن از برای میّت نهی شده تا آنکه کلّ در حین ظهور حقّ بنفسه فائز گردند بلقای ربّ خود و در حین بطون فائز گردند بمحلّ استقرار او در نزد ظهور قبل او واگر بر نفسی لازم آید همینقدر که وافد نگردد وموت او را درک کند اگر در قصد او بوده ونرفته بر خدا است که جزا دهد او را باحسن جزا و او را داخل جنّت فرماید باعظم عطاء وتکلیف را از نسا برداشته تا آنکه بر آنها مشقّتی در سبیل وارد نیاید واذن داده سکّان ارض بیت خود را ومقرّبین بآن محلّ هزار که در هر حول حجّ را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست وکدام نفس است که در ارض حرم اللّه واقع شود وطواف حول بیت نکند واذن فرموده وافدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفسی که در حول بیت بر سرائر خود ساکنند عطا شود که کلّ بامر قائم بر رکن تسبیح قائم باشند که مدلّ بر ظهور نقطه بیان گردد وایشان را امر فرموده که بر وافدین بیت اللّه کال

عزت را مرعی داشته وسوآل از عطیه محبوب خود نفرموده تا انکه خود مکلّفین بتکلیف خود
عمل نموده که اقرب بعزّ و علوّ است و نوزده نفس بالسویّه موهبت خدائی را در هر سنه
تصرف نموده وبشکر محبوب خود شاکر گشته وبر حریرهای ماموره که در نسخه عربی ذکر
شده وسرائر مرفوعه ملوّنه که در رکن اوّل سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در
رابع قرمز و شئونات محبوبه ممتنعه که باون عزّ وافدین و عزّ ایشان است در اسباب ماء
واحد صرف نموده که در کلّ رموز غیر متناهیّه در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کلّ از
برای استعداد یوم ظهور من یظهره الله هست که حین ظهور او بر حاجیان حجّی نیست الّا لبوی
اون و بر حافظان بیت حفظی نیست الّا حفظ آن و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست
الّا خدمت او و بر هیچ شأنی از شئون دین امری نیست الّا امر او این است مراد
اگر کسی درک کند و عفو از چهار مثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر
آن و بر ممالیک و خدام و صغار و من یتبلی فی السبیل از فضل و رحمت خود تا انکه مشفق
باشد از برای مکلّفین در مواقع تکلیف خود که کلّ این احکام نزد منزل اون بین الکاف
والنّون است لعلّ نفسی اخذ ثمر نماید در یوم ظهور منزل او و در هر زمان از برای
حفّاظ بیت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اون
در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اوّل و از برای او است وضع بیت و حال انکه
بر او گذشت از لیل و نهار عدد هشت واحد و ارتفاع بیت از برای عزّت او است
که بر اعناق کلّ از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه که در رقبه او امر الله نباشد
و بهمان خاضع است از برای حقیقت اوّلیّه و مظاهر حیّ او از یوم آدم گرفته تا امروز
حتی آن نفسی هم که محتجب میماند از طلعت حقیقت شب و روز بامر او است که ساجد است

تا ادنای ازاعلای خلق گرفته وخود نمیدانند از اوّل عمر تا آخر در رشته طاعت او است
او ن مثلاً اگر امّت عیسی ع سجده نکردند از برای رسول خدا ص ولی او امری که از عیسی ع
بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا ص زیرا که ظهور
عیسی ع در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده وهمچنین قبل قبل را نظر کن وبعد بعد را مشاهده
کن در هیچ شأنی از برای هیچ شیئی شیئیّتی نبوده ونیست الّا انکه بهمان شیئیّت از برای
نقطه حقیقت ساجد وخاضع وخاشع وقانت وذاکر بوده وهست ولم یزل خدا را باو
عابد است ولی خود ملتفت نمیگردد که اگر بشناسد او را بکلّه از کل خود منقطع میگردد
بسوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده وآنها که
نشناخته چگونه در نار حجاب مانده وهمچنین قبل قبل او را فرض کن وبعد بعد او را نظر کن این
است عزّت الله که کلّ بعبودیّت از برای او مفتخرند اگر قبول کند وحال انکه
قبول نمیکند الّا از مخلصین هزار ودویست وهفتاد سال از بعثت گذشت ودر هر
سنه مالانهایه بر حول بیت طواف کردند ودر سنه آخر واضع بیت خود بحج رفته که دیدکه
ماشاء الله از هر فرقه بحج آمده ولی احدی او را نشناخته واو کلّ را شناخته که در قبضه
قول قبل او حرکت کرده ومیکنند وکسی که او را می شناخته وبا او حج کرده همان است
که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند باو مباهات فرمود در ملاء اعلی بانقطاع
او واخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل
در حق کلّ شده ولی کلّ خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کتاب
شرح سوره یوسف بکلّ رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه
واقف شدند وحال انکه تصوّر نمیکنند که همین قرآنی که حال این همه مصدّق دارد

هفت سال در بحبوحه عرب بود و مصدّقی غیر از امیر المؤمنین علیه السّلام بظاهر نبود ولی
آن نفس چون نظر بحجیّت حجّت نموده موقن شده و نظر بدیگری نکرده این است که یوم
قیامت خداوند سؤال میفرماید از هر نفسی بانچه فهم او است نه باتباع او نفسی را چه
بسا نفسی حین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و تبع او ن نمیکند این
است که کلّ بنفسه مکلّفند نه بغیره و در نزد ظهور من یظهره الله اعلم علماء با ادنای خلق
یکسانند در حکم چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محتجب ماند این است که در هر ظهور
بعضی باتباع بعضی داخل نار میگردند و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلاً اهل
فطرت متغیر نمیگردند و نظر بعزّ امر نکنند بلکه نظر بما یعزّ به العزّ کنند چنانچه آن نفس در
حین ظهور نظر بحجیّت کرد اگرچه رفیق نداشت ولیکن عند الله بر حق بود ولی دیگران
که نظر برفیق خود کردند محتجب ماندند و در آن سنه از حجّ واقعی که عرفان مدّت بیت
بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حجّ کرده با اشخاصی که در آن
حول مؤمن بوده باد و بر طائفین حول بیت بعدم تصدیق بحقّ او ن حکم غیر حق بر ایشان
شده نه این است که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلّف نبودند ولی شنیده
و چون اعتنا نکرده محتجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حجّ کرده ولی عند الله از
ایمان محتجب مانده که حجّ شأنی است از شئون ایمان ای اهل بیان ترحّم بر خود کرده
و یک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقت را کرده نمیدانی
که ظهور راست که اگر بدانی منتهای دقت را میکنی ولی بشأنی ظاهر میشود که بتوانی یقین
بحقیّت کرد که حجّت بر تو و بر کلّ بالغ باشد والله خیر الحاکمین

الباب التّاسع والعشر من الواحد الرّابع

فی ان النساء باللیل یدخلن المسجد ویجهرن الاسرار عند تسعة عشر مرئة لمن یکن فی تلک البلد من نسائهن ملخص این باب انکه بر نساء ان ارض و قرب او اذن داده شده که در لیل طواف نموده و در نزد سرائر اربعه علیها تسعة عشر نشسته و به تسبیح و تقدیس و تحمید و توحید و تکبیر خدا متلذذ گشته و رجوع بمنازل خود نموده و عطای چهار مثقال ذهب در حق ایشان در عمر است از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفق شوند بوفود بر بیت و آنچه مایه تقرب ایشان است رضای اقران خود و حب ذریات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که با و تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر فرموده والدین را که در حق ذریه خود بانتهای حبی که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و ادن را حب خود خوانده اعطاءا لمن یظهره الله و امر فرموده کل ذریات را با ابوین و اخوین و اولو القرابه خود بر شئون ادبیه که دأب آن زمان است سلوک نموده که غباری بر قلوب ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین من یظهره الله و اولو القرابه او کل از برای یک نفس است که خلق میشوند و رزق داده میشوند و قبض روح میگردند و زنده میشوند و او است مقصود لم یزل و لایزال در هر ظهوری باسمی ظاهر و در هر بطونی در اوج عزتی محتجب که اگر غیر از این باشد کجا توان لا اله الا الله گفت زیرا که آن آیتی است که دلالت بر آن کلمه میکند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر توحید خداوند عز و جل میکند ان کینونیت الهیه هم دلالت بر ذات اقدس وحده وحده میکند و ما من اله الا الله و انا کل له طائفون

الباب الاول من الواحد الخامس

فی بیان المسجد ملخص این باب انکه اوّل ارضی که محلّ ظهور جسد من یظهره الله دراو ظاهر گردد مسجد الحرام بوده وهست وهمچنین در نقطه بیان سرّ حقیقت مشهود بوده وهست وهر قدر که توان ارتفاع داد امر الله را لایق بوده وهست چنانچه خواهد رسید بیومی که محل طین الله احد درشطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد ومحل صلوة مصلّیان گردد چنانچه الآن در مکّه ظاهر است که حدّ اوّل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف گشته بر آن ومراد از این امر این است که ارضی که بانتساب بظهور جسد او این نوع مرتفع گردد که آن محل محلّ احرام محرمین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد بود اراضی اجساد ذاتیه مدّله بر تکبیر او واراضی نفوس مدّله بر توحید او واراضی ارواح مدّله بر تحمید او واراضی افئده مدّله بر تسبیح او که در اوّل نار محبّت مشرق ودر ثانی هواء ولایت مرتفع ودر ثالث ماء توحید ممتنع ودر رابع تراب وجود متعالی گردد والله یبدء کل شیء ثم یعیده افلا تنظرون

الباب الثانی من الواحد الخامس
فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العشر

ملخص این باب انکه لایق است بر مقتدرین در بیان که هجده مسجد جدا جدیداً باسم حروف حیّ من یظهره الله بنا کنند که مدّل باشد از برای حروف حیّ اوّل ودر آنها تسبیح وتقدیس وتوحید وتعظیم الهی را بجا آورند ودر آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده ونیست گویا دیده میشود که بعد داسم مستغاث در آن مساجد لنترهای مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء مشرق است ودر انجا حاضر شده مؤمنین بخدا وآیات او ونماز گذارده ولی بترسید از آن روزی که همین حروف برمیگردند بسوی حیات دنیا که اقلاً مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور نقطه بیان گردند

کلّ باسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را بافقهائی که نسبت
بایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا مرتفع میشد ممنوع داشته چنانچه هرکس در این
ظهور بوده وقایع آن را ثبت نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی نشده بردانی
هم راضی نشده بلکه از این هم تنزّل نموده تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد نه این است که
حجّتی بر ایشان نباشد الآن هم بهمین حجّت این مساجد برپا میشود و بهمین حجت از قبل برپا شده
که اگر و من یعمر مساجد الله نازل نشده بود چگونه این همه مساجد برپا می شد ولی این خلق
نظر بجوهر دلیل نکرده و از این جهت است که محتجب میگردند از حق نظر میکنند می بینند
خلق کثیر بحج میروند ولی نظر میکنند که این همه در ظل چه شجره حرکت میکنند و بواسطه چه حجتی
راضی باین همه مشقت در سبیل میشوند ولی چون مایه افتخار شده لاشعر میکنند و حال آنکه کلّ این
همه خلق اعمالشان بواسطه ولله علی الناس حج البیت است و همان کلمه در
یوم ظهور من یظهره الله هست و امروز هست و در حین نزول فرقان بوده ولی چون
می بینند در آن امر خود قرینی ندارند این است که محتجب میمانند از مبدء امر و بعد که
از برای خود قرین هم میرسانند و مایه افتخار میشود کلّ میکنند و اگر همان نفس که امروز میکند
در آن یوم بود نمی شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امروز می بینی که همان حجت
هست و همین قسم محتجب مانده اند محتجبون در نهرهائی که از بحر حجیّت کتاب الله منشعب شده
سیر میکنند و از نفس بحر محتجبند این است که حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شعاع بر مؤمنین از
روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقتران بذکری اذ
لا یری فیه الا الله ذلک ربّ العالمین

الباب الثالث من الواحد الخامس
فی بیان عرفان السنین و الشهور

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده کلّ سنین را بامر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سینینی را عدد کلّ شیء ۳۶۱ و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده تا آنکه کلّ از نقطه تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی میگردد در نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند و شهر اوّل را بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را براین عدد فرموده و هر یومی را بهار حکمی قرار داده که متلذّذین در این جنّت باعلی مایمکن در امکان متلذّذ گردند و در سه شهر اوّل که اشهر تسبیح است خلق نار افئده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد که اشهر تحمید است خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در شش ماه بعد که شهور توحید است میمیراند خداوند موجودات را نه موت جسدی بلکه موت از نفی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات میدهد خداوند عالم عزّوجلّ اشخاصی را که از حبّ دون آن مرده و در حبّ او ثابت ماندهاند و سه شهر اوّل نار الله است و چهار شهر بعد هواء ازل است و شش شهر بعد ماء توحید است که بر نفوس کلّشیء جاری میگردد از هواء ازل که او ممدّ است از نار الله و در شش ماه بعد متعلّق بتراب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر مستقرّ گردد و ثمر اخذ شود و کلّ خلق هم متکثّر از این واحد در واحدند و شهر اوّل شهر نقطه است و شهور حیّ در حول او طائف و مثل او در بین شهور مثل شمس است و سایر شهور مثل مرایائی هستند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الّا آن شهر و آن را خداوند شهر بهاء نامیده بمعنی آنکه بهاء کلّ شهور در آن شهر است و او را مخصوص گردانیده بمن یظهره الله و هر یومی از آن را بیکی از حروف واحد نسبت داده و یوم اول که نوروز است یوم لا اله الّا الله هست مثل آن یوم مثل نقطه است

در بیان که کلّ از آن خلق میشوند و بسوی او عود مینمایند و مظهر آن را در نقطه بیان ذات حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش من یظهره الله قرار داده زیرا که او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات باین نحو و او است که دیده نمیشود در او الّا الله عزّ و جلّ و او است اوّل که باوّل شناخته نمیشود و او است آخر که بآخر شناخته نمیشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته نمیشود و او است باطن که بباطن شناخته نمیشود و او است که شیئیّت کلّ از او است و شیئیّت او بالله است بنفس او و هر نفسی که موفق شود در یوم او و سیصد و شصت و یک مرتبه توحید کند خدا را در آن سال محفوظ میماند از آنچه از سماء تقدیر نازل میگردد والله علی کلّ شیئ حفیظ و ثمره این عرفان انکه در این ظهور که شأنی از شئون خلق است که کلّ مدلّ شد بر حروف واحد چگونه است دون آن از خلق حقّ که شیئی در خود شیئیّت نبیند الّا بمظاهر امر حقّ نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور همین مظاهر اگر مالک کلّ ارض باشد نه بیند در خود الّا همین مظاهر را و در نزد آنها خاضع گردد اگرچه مثل این ظهور ظاهر شوند بقمیص قطنی هذا ما ینفع المتّقین

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسماء الله او باسم محمّد ص او علی او هما جمعًا او فاطمه او الحسن ع و الحسین علیهم السلام ملخّص این باب انکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند نفوس خود را باسمائی که مدلّ بر او است مثل عزیز و جبّار و امثالها و بهترین اسماء اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بهاء الله یا جلال الله یا جمال الله یا نور الله یا فضل الله یا جود الله و امثال این نوع اسماء متنعه و عبدالله و ذکرالله

این نوع هم بابی است که الی مالانهایة می توان در آن عروج نمود و اگر در بحر نبوت و ولایت و محبت بخواهد اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکند و جمع بین اسم محمد و علی اعظم کلّ اسماء است و اکرم کلّ امثال و کور ترقّی نموده شیئاً فشیئاً تا ظهوری که کلّ شیئ باسماء الهی خوانده میشود که هیچ شیئ اطلاق نمیشود بر او اسمی الا انکه مشابه است بایکی از اسماء حقّ جلّ و عزّ مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابه است باسم الله جلّ و عزّ و در این ظهور بیان از این نوع تصنّع بسیار خواهد شد حتّی انکه اذن داده شده بکلّ که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حدّ کمال اطلاق شیئ نمیکنند الّا انکه مشابه بیکی از اسماء حقّ است جلّ و عزّ و اگر نرسند در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم کم خواهد شد تا انکه مملوّ گردد کلّ سماء و ارض و ما بینهما از اسم حقّ چه فرق میکند که طین مدل علی الله باشد یا انسان هر دو خلقند الا انکه آن از برای او خلق شده زیرا که روح توحید کلّ شیئ را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند روح آن ارض ساکن میگردد و متلذّذ و اگر دون او نشیند مضطرب میگردد بشأنی که غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لایزال از خدا طلب میکند قیام آن را از روی خود و همچنین مثل در طین زده شد که کلّ اشیاء را توانی تعقّل نمود طوبی از برای اهل زمانی که در هیچ شیئ اسمی اطلاق نکنند الّا باسم حق لایق است که بدء عوالم جنّت گفت آن زمان را و هیچ شیئ بجنّت خود نمیرسد الّا انکه بمنتهای کمال در حدّ خود ظاهر شود مثلاً این بلور جنّت حجری است که مادّه این بوده و همچنین از برای این بلور بنفسه درجات است در جنّت تا وقتی که رسد بجائی که در حینی که ماء است دهن شعر بر او زده که یاقوت گردد آن وقت بمنتهی جنت رسیده زیرا که وقتی که حجر بود بهاء نداشت

و امروز یک قیراط آن اگر بکمال یاقوتیّت رسد که در امکان او هست چقدر بهاء دارد
و همچنین کلّ شیئ را تصوّر کن و کمال علوّ انسان در ایمان بخدا است در هر ظهور و بآنچه
از قبل آن نازل میگردد نه بعلم زیراکه در هر ملّت علمای از هر فن دارند و نه بغناء زیرا
که همچنین ظاهر است که در هر ملّت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر
بلکه علم علم بخدا است و آن نیست مگر علم بظهور او در هر ظهوری و غنائی نیست
الّا بفقر بسوی او و استغنای از مادون او و آن ظاهر نمیگردد الّا انکه بالنسبه بمظهر
ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را نموده که این ممتنع است زیراکه انسان
در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او باین مقام
نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باین حدّ نرسیده و همچنین الی مالانهایه
تصوّر کن امر خدا را و شکر کن او را بهر تجلّی که فرموده در هر ظهوری که او است از
شکر او که محبوب است نزد او والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین و ثمره
این امر این است که بتذکار این اسماء از مسمّیات این اسماء خارج نگشته لعلّ
نفسی بانجذاب مسمّای اسم خود در این ظهور لایق اسمیّت گردد که مدلّ بر من یظهره الله
باشد نه بر غیر آن نه این است که بمحض اسم محتجب گردی زیراکه در این کور قاتل
سیّد الشهداء علیه السلام بعینه باسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من یظهره الله
شبهه نیست که کلّ باین اسماء محبوبه نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن
ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از بحر جود حقّ خلق شده که لایق
اسم حسنی بر آن خوانده شود و الّا ظلّ افکی است در تحت الثری که در نفی فانی میگردد
چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس باسم رسول الله ص که اسمی در امکان از

ان بالاترنیست نامیده شده و محتجب مانند از محبوب خود والله علی کلّشئ شهید و بدانکه

مثل من یظهره الله مثل محک است که فصل میکند مابین طلای خالص از غیر آن

مثلاً اگر کسی بهاء الله نامیده شده باشد اگر بهاء او که اوّل من آمن باو است ایمان

آورد آن وقت این اسم در حقّ او در اسماء ثبت میگردد والّا در نفی فانی میگردد

کانّه لم یکن منه شیئاً مذکورا

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الّذین لا یدینون بالبیان وحکم ردّه ان دخلوا فی الدّین الّا فی

البلاد التی لا یمکن الاخذ ملخّص این باب آنکه در هر ظهوری آنچه ما علی الارض است

در ظلّ ظهور بعد باید واقع شود مثلا در ظهور رسول خدا صلعم لایق بود که کلّ ما علی الارض در

ظلّ او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده والّا لیاقت از برای آن

دین بوده و یوم ظهور رسول الله صلعم بر هر صاحب نفسی نفس او براو حلال نبوده

چگونه ما یتفرع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان باو شود که آن وقت براو حلال می شد آنچه

را که خداوند باو عطا فرموده بود از جود خود و همچنین در ظهور من یظهره الله هر نفسی بر

صاحبش حلال نیست الا با یمان باو وکلّ از کلّ گرفته میشود الا آنکه داخل شوند در ظلّ

دین او و این است فضل خداوند در حقّ خلق مثلاً اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد

بجبر و قهر داخل اسلام شده و فائز بثمره ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در

حقّ ایشان نبوده چه الی الآن در نار مانده و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر

مؤمنین بحقّ آنچه ما ینسب بایشان است الّا آنکه داخل در ایمان گردند که آن

وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند بایشان عطا فرموده از جود خود

و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث حزن نفسی یا ضرّ نفسی شود اظهار آنرا هم خداوند اذن نفرموده مثل تجارّی که در بلاد فرنگ تجارت میکنند که بر ایشان است که بمنتهای دقت حساب خود را داشته باشند که ذلّی از برای ایشان واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت فرماید باقتداری که مقتدر شود بر ما علی الارض چنانچه وعده فرموده که آن وقت کلّ در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگرچه خود بنفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید و ایشان را از نار نجات داده مبدّل بنور میفرماید والله علی کلّ شیٔ قدیر نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده که امری از سماء نازل شود که ما علی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه در دین اسلام کلّ داخل شده از آنچه ظاهر شده بامر رسول الله ص در هر ظهوری هم همان قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت او که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله ص هم رسیده با وامر قرآنیه عمل کرده بودند امروز ما علی الارض کلّ مؤمنین بقرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از مبدء آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده والله ینصر من یشاء بامره والله قوّی عزیز ثمره این حکم آنکه در نزد ظهور من یظهره الله کلّ مربی بتربیت بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین ببیان از ایمان باو خارج نگردد و اگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن بالله میگردد قسم بذات مقدّس الهی که اگر کلّ در ظهور من یظهره الله بر نصرت او جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنّت میگردد بل هیچ شیٔ الا و قد نفوس خود بوده که کلّ دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلّف جوید از امر او تخلّف جسته

پناه برده بخدا از آنچه شما را از مبدء امر دور کند و اعتصام جسته بحبل او که هرکس اعتصام ورزد بطاعت او در کلّ عوالم نجات یافته و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

الباب السّادس من الواحد الخامس

فی حکم اموال التی تؤخذ فی ذلک الدین ان یکن فیه من شیئ لم یکن له عدل لن یملکه الانقطة البیان وان غربت الشمس فلیحفظن لمطلعها عند من یتجرّ لادونه وان مادون ذلک یؤخذ اوّلاً عنه عدد الهاء من بهاء کلها ثم لیأخذن منه الذین قد فتحوا باذن والیهم کلّ علی قدر مایستکفیه وان مازاد لیبلغنّ الی الفقراء ویصرفنّ فی البقاع وان یؤتی کلّ نفس ولوکان الطفل فی بطن امه خیر من ان یصرف فی البقاع موهبةً من الله انه کان وهّاباً منیعاً

ملخص این باب آنکه هرگاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بفتح بلادی که اختیار اسلام نکرده آنچه مالم یکن له عدل است حق نقطه بوده وهست مادامی که شمس حقیقت مشرق بادراج میگردد واگر غروب فرمود نزد مؤتمنین از مؤمنین بیان سپرده تا یوم ظهور حقّ که رد نمایند بسوی من یظهره الله آنچه در نزد ایشان است وبراحدی حلال نیست تصرف دراو مثل آنکه مال حجت خدا را اعلاً بغیر اذن او گرفته وتصرف دراو نموده وحال آنکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند جزای آن نار است ازبرای ایشان کلّ شیئ لله هست واقرب بخداوند از نقطه مشیّت کی است وآنچه قبل ازحقّ حجّت خداوند بر ذمّه کسی تعلّق گرفته حلال نیست براو قدر قیراطی واگر داده بکسی مجزی نیست اگرچه باعلم اهل آن زمان

بوده و تفریط نموده در حق حجت خداوند که بلا اذن او بدیگری داده و معطی و آخذ هر دو در نارند چه آنکه صاحب او حقّ و احقّ است بر آن چیزی که خداوند در قرآن موهبتاً باو عطا فرموده از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که بغنا مستغنی گردد ولی هر کس خواسته که خود را از نار نجات دهد خود داده و الّا حجت خداوند غنی بوده و هست و کلّ از بحر جود او هستند که خلق شده اند چگونه و ما یتفرع بر وجود در رسد امروز که یوم قیامت است سؤال کرده میشود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت بنا کردی باذن کی کردی همین حرف از برای او اشدّ است از هر عذابی نزد او لو العلم اگر روح ایمانی در او باشد و الّا هزاران هزار که آیه کلّ شیئ هالک الّا وجهه را بشنوند گویا نشنیده اند کلمهٔ ولی نزد عارف باللّه اگر کلّ ما علی الارض را دهد نزد او بهتر است از اینکه یوم قیامت سؤال کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده و غیر مالم یکن له عدل بقدر بهاء ها از کلّ گرفته میشود و از قبل حروف واحد ترویج اهل بیان میگردد از اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد والی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید هر نفسی را آنچه شأن و لایق او است از موهبت محبوب او و اگر زیاد آمده صرف بقاع مأمور بها میگردد یا آنکه بکلّ اهل بیان سهمی عطا میشود اگر چه طفل شش ماهه باشد در بطن امّش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع اگر مرتفع شده باشد و الّا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این باب و ثمره آن اینکه در یوم ظهور من یظهره اللّه آنچه کلّ ما علی الارض شیئیت دارند از او است که در جای خود ولی اهل بیان حقّ اللّه را شناخته که آنچه از اوّل ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دیناً و چه دنیاءً قدری حیا

نموده که براو حزنی وارد نیامده ازعبید خود وحقوقی که نقطه حقیقت ازبرای او مقدّر فرموده
ازاو ممنوع نداشته ازکلّ مالم یکن له عدل که مالک نمیگردد چنین شیئی را الّا او زیراکه او آیت
آیه لیس کمثله شیئی خداوند وهرشیئی که باین وصف درصقع خود رسد لایق او است نه
دیگری ازذروه علوّ گرفته تا منتهای دنو ختم گردد لعلّ در وقت ظهور برخاطر مبارکش
حزنی وارد نیاید ازخلقی که بجود او شده که حزن او معادل نمیشود با حزن کلّشیئی زیراکه
کلّشیئی باو شیئی شده وهمچنین رضای او معادل نمیشود با رضای کلّشیئی زیراکه رضای
کلّشیئی باو خلق شده قسم باو که ازاو درعلم خداوند اعظم تری نبوده ونیست که یک
اشاره طرف او اعظم تراست نزد خداوند ازعمل کلّشیئی اگر باعلی علوّ امکان خود رسیده
باشند زیراکه وجود کلّ باو است چگونه وعمل کلّ وهمچنین الاقرب فالاقرب من
حروف الحیّ ثمّ الاسماء والامثال ثمّ النبیّین والصّدّیقین والشهداء والمقرّبین
کلّ علی قدر ما قدّر له لکلّ درجات من عند ربهم وکل له عابدون واگر آیه لیس
کمثله شیئی نزد مؤمنین بیان نتوان حفظ نمود ومتغیّر گردد فرض است برایشان
که بهاء آن را حفظ نمایند وتجارت نموده ازقبل مالک او وحقوق خود را ازهرالفی
مائه برداشته باشند تا آنکه سنّت گردد درمابین کلّ که کلّ ازکلّ باین منهج منقطع گردند
دگمان نمیرود که جائی که حجّت خداوند این نوع عمل فرماید دیگری تجاوز نماید زیرا
که دراو امر او کلّ فضل بوده وهست ولاحول ولاقوة الّا بالله العلیّ العظیم

الباب السابع من الواحد الخامس

فی ان الله قد اذن لمن دان بالبیان فیما یشترنّ من کلّ شیئی ممّن لم یدن بذلک الّذین
لأنّ اذا اخرج من ملک هذا ودخل فی ملک هذا یطهر اعظاماً لنسبة ذلک الّذین

ملخّص این باب انکه موهبهٔ خداوند باهل بیان عطا فرموده که اگر کلّ ما علی الارض را میدادند سبیلی بسوی او نداشته و آن این است که بقطع نسبت از دون مؤمنین ببیان و وصل نسبت بمؤمنین ظاهر فرموده ما بیع وشری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلاً اگر گلی بر یدِ یکی از نصاری باشد همینقدر که بمؤمنی دهد فی الفور طاهر میگردد و اگر رد کند ما دامی که در ید او است حکم اوّل جاری میگردد و بمجرد انتقال طاهر میگردد اگرچه سبب فصل هم بهم رسد که یک نفس دون مؤمن هدیه از برای مؤمنی فرستد از حینی که ذکر میکند که این از برای فلان مؤمن است طاهر میگردد اگرچه سنین معدوده بگذرد تا انکه بآن نفس مومن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شیئی نیکوئی هست مؤمنین بیان تحصیل نموده لعلّ یوم ظهور حقّ شیئی محضر مالک وجود خلق رسد که محبوب او افتد زیراکه هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشحهٔ است از بحر لطف جود او وان الله جلّ وعزّ لم یوصف باللطف وانه هو اجلّ واعظم من ان یذکر بما یقترن به دونه اذ لطفه لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کلّ الاسماء و الامثال تستدلّون

الباب الثامن من الواحد الخامس

فی انّ لکلّ نفس ان یقرء آیات البیان وعدم جواز نقصها عن عدد الواحد ومن لم یقدر یقول الله الله ربّی ولا اشرک بالله ربّی احدا تسعة عشر مرة ملخّص این باب انکه خلق بیان را تصوّر کن مثل نفوس مؤمنه بآن چگونه هر نفسی در حدّی واقف وبشأنی ظاهر وهمین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این بحر هر چه میخواهی غوص نموده ولآلی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده ولکن قرائت آن را از روی روح وریحان نموده هر قدر که نوآدت متلذّذ میگردد تلاوت نموده وکمتر از

عدد واحد اذن داده نشده ثمر آن این است که از مظاهر واحد تجاوز ننموده لعلّ
ببرکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت بهدایت ایشان مهتدی گردید
وکلّ بیان را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی میدهد تجارت کند مالک آن من یظهره الله
است که بنفوس مؤمنه بنقطه بیان سپرده که با و تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که
اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نگوید بهرجزئی حکمی بما لانهایه نفوس در آن متجّر
هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی مسئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه بآن
تجارت دین و دنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس
بگیرد همه خود را عمیاء میکنند و در یوم ظهور من یظهره الله تصوّر کن که این جنّت را بر
پا نموده که آن روز اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و
یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب
وجود خود را و ما یتفرع بر او را از مال خود ممنوع مکن چنانچه آن روز هم مثل امروز می بینی
در بیان یکی میگوید قاضی بیان هستم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه
باین اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشر نموده محتجب
چه یوم ظهور من یظهره الله الی ما لانهایه تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محتجب
ولیکن تصوّر نمیکنند که در حین نزول بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول
قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمیکنند چون امروز می بینند عزیز است کلّ باسم عزّت
او مفتخرند ولی همین قرآن بود که در بیست و سه سال نازل شد و ظاهر است که در
آن روز نسخه لایقی تمام نشد والّا امیر المؤمنین علیه السّلام در رداء مبارک خود بمسجد
نمیآورد بآن نحو که مذکور است قسم بذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور

من يظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند قدری تعقل نموده ببینید که امروز آنچه در اسلام است در جه بدء منتهی میگردد تا بمبدء که کتاب الله است ختم میشود همین قسم یوم ظهور من یظهره الله را تصوّر کن که مبدء دلیل بر ید او است و محتجب بشئون مؤتفکه مشو که او اجلّ از آن است زیرا که کلّ شئون دلیل متفرع میگردد بر کتاب الله و او بنفسه حجت است زیرا که کلّ از اتیان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم منطق و نحو و صرف و فقه و اصول و امثال آن هستند که اگر مومن بکتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها میشود پس ثمر در نفس حجت است نه در شئون ما یتفرع و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نمائید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع گفته الله الله ربّی ولا اشرک بالله ربّی احداً که اگر از روی بصیرت گوئید بلاریب در یوم قیامت مهتدی بهدای حقّ خواهید شد و ثواب کلّ بیان عطا کرده خواهد شد والله یؤتی الفضل من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

الباب التاسع من الواحد الخامس

فی ان یذکر فی کلّ شیئ اذا اراد ان یستعمله اسم من اسماء الله سرّاً او جهراً او التفاتاً ملخّص این باب آنکه از آنجائی که هیچ شیئ شیئیّت ندارد الّا بالله عزّ و جل و یومی از برای او مقدر شده که در منتهای کمال خود رسد که ما فی الامکان او بالفعل در او ظاهر گردد و آن وقت لایق میگردد که اسم الله بر او ذکر شود در حدّ او نه در فوق رتبه او و از آنجائی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کلّ شیئ را بمنتهای کمال خود ظاهر

گرداند اذن فرموده ایشان را که هر شیئی را بحروف اسم او باسماء الله جلّ وعزّ خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شیئ نبیند الّا طلعت ظهور مشیّت را که در او دیده نمیشود الّا الله مثلاً منتهی الیه رتبه جماد سنگ است در سین او نه بیند الّا سبّوح و در نون او الّا نور را و در کاف او الّا کریم را چه ذکر کند بقول یا چه خطور کند بقلب او یا آنکه التفات کند براو بغیر آنکه بلسان گوید یا بقلب خود خطور دهد و اگر نتواند بذکر بسم الله الامنع الاقدس ذکر کند که خداوند جلّ وعزّ از او قبول میفرماید آنچه را که اراده فرموده در این امر که هیچ شیئی در او دیده نشود الّا من یظهره الله که مبدء اسماء وصفات الهی است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت هیچ صاحب انیّتی اظهار انیّت خود نکند و در خود نبیند الّا او را که او قائم باو بوده و هست نه این است که تواند او را در خود دید بلکه مثل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه شبح او است کلّ مایقع علیه اسم شیئ را در نزد من یظهره الله همین قسم تصوّر کن از عالم مجرد گرفته تا منتهی الیه تحدد که آنچه در او است از شبح شمس ظهور او است قبل از ظهور او زیرا که لم یزل غیر او ظاهری نبوده و نخواهد بود و دوست میدارد یومی که ظاهر گردد نه بیند در علم خود الّا آنکه کلّ بمنتهی الیه کمال خود در بیان عروج نموده و نیست ذره طینی در قعر بحری الّا آنکه او مالک او گشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او وکلّ مرایائی گشته اند از برای استعداد طلوع شمس که بمجرد اشراق ضیاء او که آیات او است کلّ دلالت کنند براو این است ثمره این حکم اگر نفسی تعقّل نماید والله ینوّر قلوب عباده المتّقین

(الباب العاشر من الواحد الخامس)

ان الله قد قدّر الهیاکل للرّجال والدوائر للنساء یکتبون ویکتبن فیهما مایشاؤن من البیان

ملخص این باب انکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدر فرموده و برایشان
آنهارا منّت گذارده و آن هیکل است از برای رجال که ظاهر او هاء و باطن او واو
است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر
کس هرچه تواند از بحر جود او اخذ کند که آنچه در آن هیکل نوشته شود اثر آن در نفس
آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنّقطة بالنقطة و از برای مظاهر باء دائره
قمص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را پنج واحد قرار داده و هر واحدی را
واحد که مدلّ باشد بر حروف لله بانّ لله ما فی السموات والارض وما بینهما والله
بکلّ شیئ محیط تا انکه بر صدور افئدهٔ ایشان قمص شمس حقیقت متجلّی گردد لعلّ در یوم
ظهور آن نیّر اعظم دلالت بکنند الابرار و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند
در او از کلمات مشرقه از شمس وجود ذکر کنند که هرچه در آن ذکر کنند اثر آن در آن
نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة اگرچه بدء این دائره بر آن نهجی
است که امیرالمومنین سلام الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمهٔ ها را نموده در نقطه
فردٌ و در ما یؤخذ حیّ و در الف قیوم و در باء سلطان و در جیم قدّوس ذکر نموده و
از این جهت است که بسم الله الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر کرده که از رتبه نقطه تا جیم
مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر بآنچه از آن بحر جود
منتشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه میکند اگر مشیّت الله بر جریان آنها
جاری شده باشد و ثمره این دو حکم این است که کلّ بیان خلق عالم اکبر است
و همینقدر که در هیکل یا دائره ظاهر شد و از حدّ ها تجاوز نمود لعلّ در سنین خمس ظهور

من یظهره الله بشرف ایمان بآن شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در هیاکل و دوائر نوشته شده تمجید او است و تنزیه او از آنچه غیر دوستان او میگویند و اگر کسی نزد او باشد از عطیّهٔ جود او و ثمر آن را ظاهر نگرداند در خطوط خمس یاسیّت یا بثبوت واحد چگونه در حقّ او ذکر ثمر شود و حال انکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای این است که کلّ اهل بیان از حدود خمس بیرون نروند زیرا که در هیکل خمس محیط بر واو است و در دایره واو حافظ هاء است این است مراد از نزول او لعل مردم باین دو عطیّهٔ عظمی و موهبت کبری در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اولوا الهیاکل در هاء و اولوا الدّوائر در واو بکلّه منقطع گردند اگرچه کور اگر ترقّی نماید خمس سنین بخمس شهر خواهد رسید بل بخمس اسبوع بل بخمس یوم بل بخمس ساعت بل بخمس دقیقه بل بخمس عاشره از تاسعهٔ و هر قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که نبوده بین مشیّت و ما ینشئی بینونیت عزلت بل لم یزل قد خلق الله بینهما بینونیة الصفة مثل النّار و احراقه میشود که نار متحقّق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح مستضیئ گردد و نور او منوّر نکند آنکسیکه در آن مستضیئ گشته و همچنین تصور کن کل امثال محبوبه را از جوهر وجود گرفته تا منتهی الیه حدّ حدود و نظر مکن در هیچ شأن در کلّ این دوائر و هیاکل الّا هیکلاً واحداً مثل انکه الآن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمیشود الّا هیکل رسول الله صلعم که اگر او نبود کینونیت او ن متذوت نمیگشت در ایمان باو و مظاهر او و آنچه از قبل الله بر او نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن بعین یقین این جوهر واحد را که ساری است در کلّ شیئ که اگر در یوم ظهور من یظهره الله در هیکلی غیر هیکل او دیده شود آن بنفسه محتجب از او شده ولیکن او اظهر است نزد او از خود او باو و آنچه او میکند قصد

نمیکند الّا او را اگرچه درحین احتجاب براو کند این است معنی الی الله یرجع الامر کلّه ان انتم تعلمون

(الباب الحادی والعشر من الواحد الخامس)

فی صلوة المولود والمیّت یکبّر خمس تکبیرات فی صلوة المولود ویقرء بعد الاوّل تسعة عشر مرة انّا کلّ بالله مؤمنون وفی الثانی انّا کلّ بالله موقنون وبعد تکبیر الثالث انّا کلّ بالله محیون وبعد الرّابع انّا کلّ بالله ممیتون وبعد الخامس انّا کلّ بالله راضیون ویکبّر ستّة تکبیرات فی صلوة المیّت یقرء تسعة عشر بعد الاوّل انّا کلّ لله عابدون و فی الثّانی انّا کلّ لله ساجدون وفی الثالث انّا کلّ لله قانتون وفی الرابع انّا کلّ لله ذاکرون وفی الخامس انّا کلّ لله شاکرون وفی السادس انّا کلّ لله صابرون ملخّص این باب انکه آنچه حکم خداوند عالم باصالت نازل فرموده موهبة است از قبل او ازبرای من یظهره الله وکلّ بالتبع در ظلّ ظلال احکام الهیّه وارد میآیند از آن جمله اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذکر چه انثی صلواتی مرتفع گردد به پنج تکبیر تا انکه اسم الله بر آن ذکر شود لعلّ اگر ماند ویوم قیامت را درک کند از مؤمنین بمن یظهره الله گردد وهم درحین صعود او بمقام خود حکم فرموده بشش تکبیر در صلواة واحدی تا انکه مدلّ باشد که بدء آن از هاء بوده ورجع آن الی الواو است لعلّ یوم قیامت باوّل من آمن بمن یظهره الله ایمان آورد وشئونات ملکیه اورا محتجب نکرداند زیرا که این امر بغایت بر غیر موحّدین صعب است چه بسا آن نفس معروف نباشد وکلّ خودرا معروف میدانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجره حقیقت در ایمان بآن نفس هویت ثابت نماند الّا انچه ظاهر است وحال انکه کلاً باعمال قرآن عمل میکردند وحال انکه حکم دون ایمان در حق آنها در صدر اسلام

جاری گشت از نزد همان نفس در نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که هر کس داخل در
باب شد بباب از روی بصیرت نجات یافت باین عمل نه باعمال دیگر زیرا که آن
نفسی است که بدء کل شیئی از او است بالله وعود کلّ شیئ بسوی او است بالله چه
کم نفوس که از حین ظهور شجره بیان نظر بعرفان خود نموده و از آن محتجب گشته
و حال آنکه عند الله کل مکلف بوده بآنچه مکلف شده اند در نزد خداوند اعلی و
ادنی سواء بوده و هست و امروز که می بینی که کلّ مؤمنند بامیر المؤمنین علیه السلام
بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبت او پرورش نموده والّا اگر
همین نفوس در صدر اسلام می بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده میدیدی
چنانچه در این کور که خداوند منّت گذارد بر مؤمنین بعدد اسم رحمن از برای او
شئون محبت بهم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر با و منتهی میگشت امتحان
مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقلّ از کبریت احمر است امر باین صلوات
از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب نگردد بعد کلّ اعتقاد
نموده ولی در یوم ثمره ظاهر میگردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که
نفسی که عقد قمیص نداشته داخل در ایمان بخداوند شوند آنچه که در امیر المؤمنین
شنیدهٔ خود ممتحن نگشته و تا دیده گنبد طلا و عزّ او را در نزد کلّ دیدهٔ و اگر در یوم
او واقع می شدی و در آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی و حال آنکه آن
روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حقّ ایشان ننموده این است مبدء
اختلاف در هر ظهوری طوبی از برای نفسی که ناظر بآنچه حجت بر آن حجت میگردد
شود که آنوقت اقرب از لمح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در جنت

میگردند بابواب آنها ومی بینند سعه صراط را که اوسع است از مابین سماء قابلیات وارض مقبولات ودرهر حال مراقب خود بوده که درامتحانات خداوندی قدم نلغزیده ومستمسک بحبل کتاب گشته که هادی است کل متقین را والله یبدؤ کل شیئ ثم یعیده وان الی الله کل یرجعون

الباب الثانی والعشر من الواحد الخامس

فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر وجعل خواتیم العقیق فی ایدیهم ملخص این باب انکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است برآنچه آن حکم میگردد این هم محکوم بحکم میگردد والا انکه متلذذ میگردد یا متألم او است باین جسد نه نفس این ازاین جهت است که خداوند از جهت انکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده درحق او بمنتهای حفظ او که آنچه سبب کره او گردد براو وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش خود ناظر است براین جسد واگر غیر این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته واگر دون این را مشاهده کند براو وارد میآید آنچه وارد میاید ازاین جهت است که امر باعظام واحترام آن بغایت شده واذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور گردد که شیئی که سبب کره جسد ذاتی او باشد درعرش خود ملاحظه نماید این است ثمره این امر کذلک یمن الله علی من یشاء من عباده انه هو المهیمن القیوم واذن بخاتم عقیق داده شده که ازبرکت آیه منقوشه برآن حزنی برآن جسد ذاتی وارد نیاید وازنار محتجب ودرظل نور مستقر باشد وهرکس بریدآن باشد خاتمی که اسم الله بر او منقوش باشد اگر از مومنین ببیان است وعاملین بحدود آن حق است برخداوند که اورا داخل درجنات خود فرماید وازفضل وجود خود آنقدر بآن

كرامت فرماید که راضی شود ومن اصدق من الله حدیثا لوانتم بالله وآیاته توقنون
ثمره این حکم انکه چون عود کلّ بسوی مظاهر تکبیر میگردد که عنصر تراب ذکر میشود در آن
ومنتهی عروج تراب اوّل رتبه او حجر است تا انکه بمنتهی رتبه صفا که حدّ بلوریت هست
رسد که آن وقت اسم صمد درحقّ او ظاهر شود لعل درحین عود کلّ درچنین اجساد منیع
جوهریه ذاتیه مستقر گردند ومدّل برحقّ شوند بتکبیر او والله یهدی من یشاء بامره انه عزیز

الباب الثالث والعشر من الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصّیة للاموات علی ما امر فی البیان

ملخّص این باب انکه هیچ فضلی من الله درحقّ عباد اعظم تر از این نبوده که اذن داده
ایشان را بعبادت خود وتعلیم ایشان فرموده تسبیح وتحمید وتوحید وتکبیر خود را و
اذن داده که در وقت موت کتاب وصیّتی نوشته شود متضمّن براقرار بوحدنیت
او وعدل واین خلق وامر از برای او است واقرار بنقطه الهیه وحروف حیّ او
واظهار حبّ بمظاهر اسماء وامثال او واستیعاذ از آنچه دوست نداشته وندارد
محبوب او وآنچه که تمنّا دارد از مقصود خود وامر نماید که کتاب را رسانند بمن یظهره الله
که اگر مشیّت او تعلّق گرفت برجواب او همان است جوابی که من الله درحقّ او
نازل شده وحفظ آن با وراث او است که یداً بیدالی من یظهره الله رسیده بر احسن
خطّ والطف حسن زیرا که طول ظهوری تا ظهوری مبیّن است وحفظ ما بینهما نزد کلّ
اسهل از هر شیئی است ولی منتهای دقت نموده که العیاذ بالله ظهور حقّ نشود واو
محتجب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند که این امر ظاهر است که در نزد ظهور
حقّ هر نفسی بشیئی مغترّ است ولی نمیداند که مایه اغترار او از خود آن حقّ است

از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت بخود نمیدهد از جهت علوّ ظهور خود مثل ظهور
رسول الله صلعم که ظهور عیسیٰ را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را بآن ظهور
معروف کلّ نفر موده و الّا شبهه نیست که اهل بیان بآنچه دین ایشان ثابت شده
بکمال ماینبغی عمل کرده و میکنند ولی یوم اخذ نتیجه محلّ کلام است مثل آنکه کلّ درحین
موت لا اله الّا الله میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر میملک که بامر قبل او
این کلمه رامیگوید درحین موت میگوید ولی مظهر این کلمه که مدلّ علی الله هست در
جبلی بغیرحقّ مستور این است که کلّ اعمال هباءً منثوراً میگردد همین قسم کلّ کتاب
وصیت خواهید نوشت و شهادت ازبرای خداوند بوحدانیّت خواهید داد و
خواهید گفت لا اشرک بالله شیئاً ولی یوم ظهور نفوس خودتان مظهر شرکی است
که نفی کرده اید و ملتفت نیستید این است که یک دفعه دین خود را باطل میکنید
و مشعر نمیگردید قدری ترحّم برخود نموده که عملی که میکنید ازروی بصیرت باشد
لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدء این کتاب من الله هست
ولی بما نطق به النقطه درجوع آن الی الله هست ولی بما یرجع الی من یظهره الله
چه بسا که مینویسید ولی بحجبی که می نویسید نمی شناسید و او خود را بشما می شناساند
بحجتی که دین کلّ برپا است ولی حجابهای انفس خودتان مانع میگردد مثل آنکه
امروز کلّ اهل قرآن بامر قبل او عمل میکنند ولی از محقق امر محتجب مانده باوجودیکه
حجّت او امر قبل را مشاهده مینمایند بنحو اشرف ولی ملتفت نمی شوند نه این است
که آنها ئی هم که این کلمات را می بینند ملتفت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان
میکنند که اگر ظهور حق شود اقرب خلق‌اند بسوی او ولی همین نفوس در هر ظهوری

هستند که در آخر آن ظهور باعلی درجه آن دین رسیده اند ولی باز واقع میشود آنچه واقع میشود

والله بصیر بما انتم تعملون

الباب الرابع والعشر من الواحد الخامس

فی بیان انّ المطهّرات انواع و هی النّار والهواء ثمّ الماء والتّراب ثمّ کتاب الله ثمّ النقطة وآثارها ثمّ ما قد ذکر الله علیه ستّة وستین مرة و ما یجفّفه الشمس و ما یتبدّل کینونیته ثمّ کلّ من یدخل فی ذلک الدّین فاذا یطهر وکلّ ما نسب الیه ثمّ ما نزل من ایدی غیر اهل ذلک الدین الی ایدی اهل الدّین فان قطع النسبة عنهم واثبات النسبة الیهم یطهره

ملخّص این باب انکه خداوند عالم از فضل وجود خود امر مطهّریّت مظاهر معدوده فرموده که اگر نفسی کلّ ما علی الارض را فدا میداد سبیلی بر یکی از آنها نداشت وکلّ با امر الله من عند الشجره از مطهرات گشته که حقّ واقع امر الله مطهّر است نه نفس شئی بلکه شئی عرشی است از برای آن امر که آن امر بآن شیئ ظاهر میگردد کسی که کلام او موجد مطهرات است ببین که در حقّ عناصر جوهریه که مدّل علی الله هست چه میگویند اگر بمذهب خود هم حکم میکردند سخنی برایشان وارد نمیآمد ولی خود از شدّت احتیاط از بسکه آب استعمال میکنند مرکّب میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهر ماء است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل او مثل نفسی است که قتل سیّد الشهداء را متحمل میشود ولی سؤال از دم بعوضه میکند این است حدّ این خلق حیوان اگر چه اسم حیوانیّت هم لایق نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر بنفسی نمیرساند ولی اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند امر فرموده باین مطهّرات تا اینکه دلیل باشد از برای طهارت من یطهره الله و ادلاء عزّ او ولی کی است که نظر بثمره و مراد

خداوند فرماید اگر کور قرآن میکردند امر باینجا نمیرسید گور بیان هم خداوند عاقبت ایشان
را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند تا بر آن امری وارد نسازند والاّ شئون دین
در هر ظهوری در جای خود حقّ است مثل آنکه ظهور رسول الله صلعم که شد هر کس داخل
دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن بچیزی که این شئون در ظلّ آن واقع
میشود که ایمان باو باشد این است که هر کسی شأنی را گرفته و از مبدء محتجب مانده
اگر علم بمبدء از برای کسی هست و بعمل باو موفق گشت شئون دینیّه و دنیویّه در آن
ظهور از برای او هست والاّ فانی میگردد کانّه لم یکن من قبل فی کتاب الله شیئاً و
مطاهری که مطهّر است اوّل ایمان ببیان است که مبدّل میفرماید جسد او را
بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله هست همین قدر که تلقاء آیهٔ از آن واقع شد
شیئی که عینیّت در او نباشد طاهر میگردد ثالث اسم الله هست که شصت و شش
مرتبه که الله اطهر بر شیئی خوانده شود طاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان
و وصل آن باهل بیان است پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او و کلّ آثار او ششم
عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم ما یبدل کینونیته که کل اینها در وقتی است
که عینیّت در آن نباشد و دمی که از دهن میآید بواسطه خلال یا مسواک اذن داده
شده و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد مطهّرین را و هیچ شأن
در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و پای حیوان
که در بارش راه رود و داخل در حجره گردد عسر آن بر داشته شده و خداوند در
بیان دوست نمیدارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست میدارد
که کل بامنتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود

ایشان کره نداشته باشد چگونه دیگری و بأسی نیست بر نفس مصلّی اگر شعر حیوانی
نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ میاورند و دسته های عاج و استخوان و امثال
آنها کلّ اینها از برای این است که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعل یوم ظهور
حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز
خود را اعاده کنند ولی حین فتوی بر محقّق دین پروا نکنند چنانچه هرکس در کور قرآن
قبل بود این معنی را مشاهده نمود کلّ آنهائی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات دقایق
دین را مینمودند و همچنین در کور بیان هرکس بوده بمنتهای کمال این مطلب را مشاهده نمود
که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حقّ که اصل
دین باو ثابت میگردد اگر نوشته بود نفس حیوانی بود بلا موذی و حال انکه خلاف
بر حق نوشته باین چیزها خود را از حقّ محتجب نداشته و مغرور باین تقدّسها نگشته
که عند الله هباءً منثوراً میگردد الّا وقتی که مقترن شود بایمان بحق گاه هست در
پیش در علم اصول مخترع پانصد هزار بیت انشا میکند که کلّ شئونات احتیاط
دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تأمّل میکند و اگر نفس
تأمّل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمیکند و بر کسی که کلمه توحید که اصل
دین است از بحر جود او طالع میگردد کسب میکند آنچه که قلم حیا میکند از ذکر
او ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند اقلا بهر جا که عروج میکنید در
مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر بنفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند لعلّ
یوم ظهور حقّ کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که این
است وصیّت حقّ بکلّ و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند زیرا که آن شمس

حقیقت عفو و غفران او شامل است کلّ خلق را همینقدر که شاهد نشد بر نفسی دون اظهار حبّ خود را از او لعل از بحر جود و فضل خود او را داخل بایمان بخود فرماید و منّت گذارد بر او بذکر او اگرچه خود خبر نشود چنانچه در حین جزا در این قیامت نفوسی که از ایشان چیزی ظاهر شده بود نقطهٔ حقیقت ایشان را جزا داد بآیات خود و حال انکه یکی در بحر بود و یکی در برّ خدا دانا است که کی او خبر شود از جزای حقّ او را والله یجزی المحسنین

الباب الخامس والعشر من الواحد الخامس

فی انّ ماء الّذی انتم به تخلقون قد طهّره الله فی الکتاب

ملخّص این باب انکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود وآنچه دلالت بر او میکند از شموس متجلّیه در مرایا از شمس جود او بذکر او کلّ را خداوند در ظلّ او مستظلّ فرموده واذن طهارت داده ولی دوست داشته و میدارد که تلطیف از آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام یسر نه در مقام عسر و ثمره آن انیکه کسی در حقّ آن نیّر اعظم وادلّای او دون خطور طهارت نکند که کلّ مطهّرات از بحر جود همین نطفه اوّلیه ظاهر میگردد در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان لعلّ بر مظاهر حقّ در مابین آن ظهور رین حزنی از این جهت وارد نیاید چقدر در قرآن تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفوسی که مدلّ علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده و حال انکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل انکه در ایامی که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سید ۞ بمنزل آمده در حین رجع صاحب

منزل امر بغسل بابی که ید آن شجره طهارت باو رسیده بود نمود و حال انکه در شریعت ایشان دو شیئی یابس در حین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که از حکم دین خود تجاوز مینمایند بزعم احتیاط و حال انکه اصل میرود چگونه که فرع باقی ماند ان یا عباد الله فاتقون

الباب السادس و العشر من الواحد الخامس

فی ان لله مالم یکن له عدل ما دامت الشمس مشرقة یحضر بین یدی الله و ان حین مایغرب اذن من الله لکل نفس ان یملکه الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا لایحلّ علیها ینبغی ان یردّ الیه عدد الواحد لافوق ذلک ان یتملک و الّا لایکلف بهذا و ان کان من احد یخرج من یدیه من صنعه لم یکن له عدل فاذا قد عفی عنه فضلاً من الله فی حقه ان کان غنائه من ذلک و الّا یلزمه لانّ الله قد اغناه من ملکه من محلّ آخر لایضطرّ بهذا و ان یضطر قد عفی عنه فضلاً من الله علیه انّه فضّال کریم ملخّص این باب انکه اعظم چیزی که خداوند دوست میدارد که در میان اهل بیان ظاهر شود حبّ ایشان بعضی بعضی را و هرچه ایشان در مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اوّل یا آخر ترقی یا تنزّل نمایند ردّ بکدیگر نکنند زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف است خوب است و اگر نفسی در بیان ردّ نفسی از اهل بیان کند براو واجب میگردد نود و پنج مثقال از ذهب که رد کند بسوی من یظهره الله نه غیراو و کسی را نمیرسد که از او مطالبه کند الّا او بلکه مابین خود و خدا بر ذمه او تعلّق میگیرد آن شمس حقیقت میخواهد عفو میفرماید میخواهد اخذ میکند مراد خداوند از این حدّ این است که کسی جرئت نکند در بیان که ردّ نفسی کند

بذکر دون ایمان والّا درجات هرکس بقدر مقام او ظاهر است وهرکس در هر موقفی
که هست اگر از برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروع
واقع شود وچه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعلّ یوم ظهور حقّ کسی دون
ذکر محبّت در حقّ آن نیّر اعظم راضی نگردد لعلّ باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت
هلاک نشوند وبحبّ او که جوهر کلّ ایمان است نجات یابند وچون که او است
آیهٔ لیس کمثله شیئ خداوند ازاین جهت امر فرموده که هر شیئ که در ملک او باین
قدر رسد از برای او باشد ومادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست
انچه که لایق او است از ملک او الّا باذن او وبعد از ادای مظاهر واحد از او واز
حین غروب اذن داده شده بر مؤمنین که از قبل او خود مستملک شوند وشاکر شوند
محبوب خود را الی حین ظهور وحین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عُشر ثمانیه
صبر در او الّا وانکه ردّ کند بمالک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من
کلّ ما قد بلغ الی منتهی حدّه من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهوره
ومن لم یوف بامر الله یوم ظهور الحق ان یمنع قلم لیس له عدل فعلیه فرض خمس وتسعین
مثقالاً من ذهب لئلا یقدر ان یحجب من امر الله من احد ان ینفق فی دینه واذن
داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر میگردد که بر او
شیئ نباشد تا آنکه کل در سعه رحمت او مستقر باشند وهر وقت که مالک شود باید در
حین ظهور ردّ کند بمالک او وهرکس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در
امر او خواهد نمود کدام عزّ از این عظیم تر است که مملوکی باطاعت مالک خود مفتخر
گردد واین نیست الّا از فضل او که اذن داده بر خلق خود والّا او غنیّ مطلق بوده

از ماسوای خود بنفس خود و کل از بحر جود او خلق شده اند و بر دو کف فضل و عدل او هستند ولله ما فی السموات والارض و ما بینهما والله غنیّ منیع نه این است که آن نفسی که منع میکند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شأن نمیخواهد عمل کند الّا از برای خداوند الا وانکه محتجب میگردد در نزد هر ظهوری عرفان رضای او را این است که باطل میگردد آنچه که بگمان خود لله میکند والّا حینی که باطل میگردد از ملک خداوند بیرون نرفته ولله است کل شیئ واز این سرّ است که هرچه بر حق وارد میاید از او است واز برای او قصد میشود ولی چون صاحب او محتجب گشته بر او وارد میآید نه این است که در حین احتجاب حجّت الله در حق او بالغ نباشد که اگر حجّت در حق او بالغ نبود محکوم بحکم نمی گشت در حین ظهور رسول ۳ حجّة الله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان بهمان حجّت دین ایشان ظاهر ولی چون محتجب مانده باطل گشته اگرچه آنها بر قلب خود خطور نمیدهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال انکه امر ظاهر است این قسم میگردد که در نزد هر ظهور حقی سلسله ظهور قبل بگمان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محتجب میمانند و خداوند منّت میگذارد بر هر که خواهد بهدایت خود زیرا که آن هدایت اعزّ تر است نزد خداوند از هر چیز زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هرگاه او باشد و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده و نیست و از برای او در جنّت آنچه باو وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق جنّت را مثل خلق کل شیئ فرض کن آنچه ما یمکن در امکان او است خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر هر شیئ قدیر و بکل شیئ محیط و ما من اله الّا الله انّا کلّ له مخلصون

الباب السابع والعشر من الواحد الخامس

فی ذکر الواجب فی کلّ شهر بان یذکر الله فی کلّ یوم خمس وتسعین مرّة الله ابهی فی یوم الاوّل الله اعظم فی الثانی الی ان ینتهی بالله اقدم فی یوم التاسع والعشر آخر یوم الشهر ملخّص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابهی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله اکبر یا امثال این نوع کلمات متنعه لعلّ در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدّسه بشرف هدایت آن نیّر اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز بهدایت حروف حیّ مهتدی گردد نه اینکه این اسماء را بخواند و از ادلّاء بر آن محتجب گردد زیرا که مثل این اسماء مثل کینونیّات ادلّاء علی الله است همین قسم که این حروف دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که وصف کرده شود همین قسم این کینونیات دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که نعت کرده شود نه این است که حروف واحد از حدّ مثالیّت خود تجاوز نمایند زیرا که سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست و آنچه در امکان ممکن خلق او است و حروف واحد ادلّاء اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده نمیشود الّا الله وحده وحده و در مقامی که آنها دیده میشوند خلق الله اند و در مقامی که دیده نشود در ایشان الّا الله آن وقت حروف حقّند ان یا عباد الله تتّقون که در آنها غلوّ نمود اگر چه هر چه غلوّ کنند نتوانند ادراک کنند ایشان را و هر چه دنوّ کنند در حقّ ایشان در اقرار عبودیت ایشان بوده و هست ولی غلوّ ایشان بر آیتیّت افئده ایشان هست که دلالت نمیکند الّا علی الله وحده از این جهت حروف تسبیح و تحمید و

تهلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را قرار داده نه درحین تکبیر نظر کنی بایشان که حین نظر محتجب میگردی بل همین قسم که درحروف الله اکبر نمی بینی الّا الله را در آن کینونیّات هم مشاهد نمیشود الّا الله قل کلّ خلق لله وکلّ له عابدون

الباب الثامن والعشر من الواحد الخامس

فی البیع والشری اذا تحقق الرضاء بینهما بایّ نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع والشری من صغیر او کبیر ویجوز التنزیل بین من یتجرّ علی ما یرضی بین المشتری والبایع وهو الی اجل علی بهاء وان ینقص له بهاء

ملخص این باب انکه خداوند اذن فرموده دربیع وشری بتحقّق رضا بینهما واذن فرموده صغیر وکبیر وحرّ ومملوک را همین قدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع وشری صحیح میگردد دربیان اگرچه باشاره یا نفس عمل باشد واذن فرموده خداوند تجّار را درتنزیلی که دأب است امروز مابین ایشان وبرانکه تناقص وتزاید باجل درمعاملات خود قرار دهند تا انکه کلّ درسعه فضل ورحمت حقّ شاکر باشند لعلّ دریوم ظهور حقّ دربیع آیت شمس حقیقت وشرای مادون او باو برضای او ونفوس خود ایشان واقع گردد لعلّ بذلک ینجی یومئذ کلّ العالمون

الباب التاسع والعشر من الواحد الخامس

فی بیان انّ المثقال تسعة عشر حمص وانّ بهاء تسعة عشر حمص من الذهب عشرة الف دینار وبهاء تسعة عشر حمصا من الفضّة الف دینار ومن یصغر لم یکن علیه شیئ ومن لم یکمل عنده علیه الحول ولم یبلغ مقدارهما علی عدد حروف الطّاء حین اخذ الهاء خمسمأة واربعین مثقالاً فمثل ذلک فاذا بعد ذلک من کلّ مثقال ذهب

خمس مأة ومن الفضة خمسين يؤتى ملك البيان ان لم يتجاوز حدوده وماله ان سئل الا ان يأتى من يقدر لعل بذلك ينصر من يظهره الله ويكونن بذلك من الشاكرين

ملخص این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از اینکه ملک او در نزد غیر موحد نباشد اذن داده بر اینکه کل بحبی که والی ایشان است در نصرت دین ایشان هرگاه یک حول گذشت و مقدار آن از پانصد و چهل مثقال گذشت و واحدی مصفر نشد بر یدمؤمنی که بنوزده قسمت رسیده باشد بر اینکه از هر مثقال ذهب که نوزده نخود میباشد پانصد دینار و از هر مثقال نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار بملک بیان داده شود لعل در یوم ظهور من یظهره الله از جود او مستغنی گشته و براو حزنی وارد نیاورد اگرچه بنفی اقرب کل بجود او باشد و این از حقوق الله بوده از برای من یظهره الله که در آن سر قاف نزد اولو الالباب مشهود است ولی از برای منتظرین ظهور خود اذن داده لعل در آنوقت حزنی براو وارد نیاید و مضطر نگردد که از حدود الله تجاوز نماید و نفسی از او ان محزون گردد چه آنکه در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب تر نبوده از نفع نفسی بنفسی اگرچه باد خال سروری در قلب او باشد و هیچ عملی ابعد تر نبوده بضر نفسی نفسی را اگرچه بادخال حزنی در قلب او باشد نه این است که باسم او کنند آنچه میکنند و یوم ظهور او امثش را احتیاط گذاشته و در تصدیق او تأمل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض است باسم همان مشیت اولیه که در هر ظهوری باسم نبی آن ظهور ظاهر گشته میکنند آنچه میکنند ولی ظاهر است در این ظهور که کل ظهورات نزد او شبحی است چه واقع شد بلکه آنچه ضرا از منسوبین بظهور قبل او ظاهر گشت از منسوبین بظهور قبل قبل او

نگشت اگر آنها تصدیق نکرده ضرّی هم بر شیعیان او وارد نیاورده ولی از مدّعیان انتساب ظهور قبل او ظاهر است واگر کلّ عدالت او را مشاهده نمایند شبهه نیست که در طاعت معبود خود مؤمنین بحقّ ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگرچه در این ظهور بر خیط رضاء الله حرکت کند از فیّ ما علی الارض مستغنی میگردد که بر مستظلّین در ملک خود منّت گذارد واز حقوق الله بر ایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای خداوند ما علی الارض بوده و هست که اگر کلّ در نصرت او قدم گذارند کلّ مستغنی شوند واذن داده شده که مقدار هر مثقال ذهب نوزده نخود گردد و همچنین فضّه و بهاء هر دو بآنچه ظاهر است امروز واگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده صرف شود که برای مؤمنین بیان غیر فضّه و ذهب متقلّب نگردد تا آنکه کلّ در سعه فضل حقّ شاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد اولو الافئده مخزون گشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کلّ اسرار توحید را بعین یقین مشاهده میکند و در حینی که هیچ اخذ نشده حدّ آنها را در مقام خود در جائی که بیان قاف شده در ظلّ ما یستحقّ داخل آورده اگرچه از برای تجّار در این حکم در بهاء ذهب و فضّه امروز نقصی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میگردد واگر بر ذمّه کسی بوده یک قران بر او است که بیست و هشت نخود دهد نه بهاء آنرا و همچنین در ذهب بیست نخود دهد نه بهاء آنرا الّا آنکه بهمین بیع و شری شود کلّ اینها از برای این است که نفسی در سبیل حقّ محزون نگردد در یوم ظهور آن لعل در حین ظهور امری واقع نشود که خلق نار گردد در نفوسی که در بیان حکم ایمان بر آنها شده والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین هیچ جنّتی از نفس عمل با وامر الله اعلی تر نبوده نزد

موحدین و هیچ ناری اشدّ از تجاوز از حدود الله و تعدی نفسی بر نفسی نبوده اگرچه بقدر خردلی باشد در نزد عالمین بالله و آیات او والله یفصل یوم القیمة بین الکلّ بالحقّ و انا کلّ من فضله سائلون

الباب الاوّل من الواحد السادس

فی نظم البیان لا یزید علی تسعة عشر جلدا ان یکتبن فی ثلاثة الاولی الآیات والاربعة المناجات والستّة التفاسیر وستّة صور العلمیه وانّما الابواب فی کلّ ذلک من الواحد الی المستغاث وان تکون مع کلّ نفس صحیفة لو لم یکن من اقلّ عدد الالف خیر له من الآیات لیتلون به کیف یشاء وانّما البیت ثلاثین حرفاً وانّما الاعراب عشرة یحسب ملخّص این باب آنکه هیچ شیئی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی آنکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد درحقّ او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهجی باشد که صاحب اسطرلابی بانتهای دقّت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئی اوّل آن را از آخر زیاده نبیند جائی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینکه از نوزده جلد زیاده نگردد و در کلّ بانتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اوّل آن زیاده نه بیند نه این است که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بلکه اعدل از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد حروفیّه شود که این قسم در حقّ خلق ممکن نیست بلکه آنچه نازل شده و نه در اوّل و نه در ثانی امر نشده و اسم بیان بحقیقت اوّلیه اطلاق بر آیات وحده میگردد زیراکه او است حجت عظمی و بیّنه کبری که دلالت نمیکند الّا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث

بتفاسیر و در رابع بکلمات علمیه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کل در ظل آیات ذکر میگردد اگرچه این

فصاحتی که در اوّل ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کل نتوانند درک نمود

ذکر نشده و مراد ازاین ترتیت این است که در یوم ظهور صاحب بیان کل کینونیات

مشابه با حروف واحد گشته باشد و در بحر وحدانیت سائر باشند لعل یوم ظهور

حق توانند بضیاء شمس حقیقت مستضیئ گردند و بقرب افئده خود نزد آن نیّر اعظم

حاضر شوند بدون شئون دینیّه و دنیویّه که ظاهر است و در هر یک اگر از کل مراتب

خمس ذکر شود بر منتهای اعتدال محبوب است نزد حق اگرچه در ثلاث اوّل ماء

غیر آسن جاری است و در رباع بعد لبن لم یتغیّر طعمه و در ستّه بعد خمر توحید و

در ستّه بعد ما یذکر فی الرّکن التّکبیر جاری ولی در هر یک کل ظاهر و باطن بوده و هست

بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است

در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد

غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرین میگردد نه اشنین سرّ آن اینکه در این

واحد دیده نمیشود الّا مثال واحد بلا عدد ازاین جهت است که بقرب فؤاد خود

نزد واحد اوّل توانند حاضر شد در اوّل ظهور قیامت نظر کن در بیان اگرچه امر

شده که مجلّد شود ولی کل از مبدء ظهور یک ماء بوده که در کل این حروف واحد

همان حیوان است نه این است که خالقی غیر الله یا رازقی دون آن یا ممیتی یا

محیی سوای او باشد بلکه این واحد اوّل خلق او است که دلالت میکند در صقع

امکان بوحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود والا آن وحدانیت

ذات لایعرف بوده و هست و مقترن بذکری نمیگردد و او دون داخل عدد نبوده

دنیست و معروف نمیگردد بهندسه وثمره این نظم انکه در یوم قیامت لعلّ کلّ مؤمنین
ببیان بهدایت حروف واحد مهتدی گردند ولی معزور نگشته بحجب نقطه وحروف
حیّ که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه وآن حروف را دوست داشت
وبهدایت آنها مهتدی گشت دلیل است که این نقطه وحروف را دوست داشته
والّا نظر کن چقدر نقطه قرآن وحروف حیّ ان را مدّعی دوستی وطاعتند وحال انکه
از هزار یک داخل ولایت این نقطه وحروف نگشته در آن ظهور هم مثل این ظهور
فرض کن ومراقب باش که بشیئی در آن روز محجوب نگردی که کل بیان وارواح
آن در نزد من یظهره الله مثل حدیقه است درکف او چنانچه امروز کلّ قرآن و
ارواح آن اگر از نقطه بیان بلی درحق کلّ نازل شود در رحمت حق بوده وهستند و
واگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن ببین که از حدیقه هم خفیف تراست یا نه این
است حکم واقع عند الله اگرچه در ظلّ هر حرفی هزاران هزار نفوس مستظلند که
هریک بامری از اوامر قرآن مفتخر ومعزّزند ولی کلّ بهمان یک خیط قائم است
که اون برید منزل قرآن بوده نه برید غیر آن تصور کن اگر رسول خداوند یک
آیه نازل فرموده بود که کلّ مؤمنین بانجیل داخل در رحمتند کسی میتوانست حکم
دون رحمت درحقّ آنها کند وحال انکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه
رسد بکلّ وهمینقدر هم که نفرمود وحکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حدّ خود
ماندند این است جوهر کلّ علم که بیک بلی کلّ زنده میگردند وبیک لای اوکلّ
فانی میگردند بحقّ نه بشئونی که تصور کنند بقهر یا بغلبه یا شئون دیگر که متصوّر است
بلکه این حکم حکم حقیّ است که فوق آن متصور نه که بر صرف کماهی کلّ شیئ جاری

میگردد منتهای جدّ و جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او برا و احتجاج نکرده
که کلّ بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر بآنچه نازل فرموده از کلّ خلق
زیرا که روح کلّ در قبضه او است و در نزد کلّ نیست الّا شیئی اگر بر حقّ مستقر باشند و
الّا آنکه لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق
نکند حق را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او و سبحان الله عن ذلک بلکه از برای او علم نبوده
و علم او دون است که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و ما دون آنرا
اطلاق علم اولوا الافئده ننمایند چنانچه در زمان عیسی ع ظاهر باین اسم همینقدر که
اقرار بنبوّت حضرت عیسی علی نبیّنا و علیه السلام نکرد ثمری نبخشید در حقّ او و همچنین
تصوّر کن نزد ظهور من یظهره الله که اگر کلّ اهل بیان در جوهر علم مثل او کردند ثمر
نمی بخشد الّا بتصدیق باو فلتعتبرن ان یا اولوا العلم ثمّ ایاه تتقون و در نظم آیات ترتیب
آن سوره بسوره از یک آیه گرفته تا باسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در
نزد هر نفسی یک صحیفه که اقلّا هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس بآنچه متلذذ
است و هر سه حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب میگردد و مثل کلّ
بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من یظهره الله
اگر از کلّ خواهد اخذ نماید آنچه بایشان داده قدر شیئی صبر ننمایند نه اینکه یکی بمسئله
فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون عزّ بلکه کلّ
از او است و راجع باو میگردد و او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او
نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در مابین خود و خدا تأمّل میکنید
همان آیتی که مابین خود و خدا بآن توجه میکنید مثال او است که در افئده شما است

باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراقب
بوده که اگر او نشناساند خود را باسم خود ولی بشئون دیگر بآیات خود میشناساند کل را که
بر هیچ کس بقدر شیئی حجت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است
که رسول او براو وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند
و فی الحین داخل نار میگردد و حال آنکه ببیانی که باو عمل میکرده از نفس او بوده و
کتابی که براو نازل فرموده بآیات خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن موهبهٔ
خداوندی است در آخرت باو که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که براو
نازل فرموده از کمن جود غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست
که باو متدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محتجب است چه
بسا بهاء قرآن آن هزار مثقال ذهب است ولی بشیئی از منزل و منزل علیه
محتجب میگردد که اگر بداند راضی میشود که کاش خلق نشده بود که از ثمره وجود خود
بی نصیب گردد کمال دقت را نموده که صراط ادق از هر شیئی است ولی بعلم بآن
اوسع از هر شیئی است والله یبدؤ کل شیئ ثم یعیده قل انتم بما نزل الله فی
البیان لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن
زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنیه است و بعد مقادیر بیانیه
در آن ظاهر گشته نه این است که باول از آخر محتجب گردند یا بآخر ناظر شده و
نظر در اول نموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور در صقع خود مذکور بوده و هست ولی
هر چه بدیع تر میگردد مراد الهی در آن ظاهر تر است و کل بیان قول نقطه
حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و علم باو امر او والله یهدی

فی انّ حکم البئر حکم الکرّ و قد ارتفع حکم الکرّ و امر الکلّ بماء طاهر و انّ الماء
طهر طاهر مطهّر فی نفسه لنفسه و لغیره بنفسه اذا لم یتغیره الثلاث و ان حکم بعضه حکم کلّه و بالعکس
ملخّص این باب انکه خداوند عالم بجود و فضل خود حکم ماء کاس را مثل ماء کثیر فرموده تا
آنکه کل در سعه فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بئر بما یقع فیه عمل مینمودند مرتفع فرموده
ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند
مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر سهل باشد و هیچ بیتی نیست که در آن حوض بنا نشود
مگر آنکه ملائکه در آن عبور نمیکنند اگر امر از قبل الله شود بلکه عبور مینمایند کلّ اهل بیان
در این فضل دقت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و سریان حکم طهارت در این ماء
ظاهر نشده الّا بحکم ماء بحر توحید که همین قسم که یک قطره آن تدلّ علی الله هست
کلّ هم تدلّ علی الله هست و ماء بنفسه طهر و طاهر و مطهّر بوده و هست و در حین تطهیر استیلاء
ماء بر آن شیئی بهتر است از وقوع آن شیئ در آن زیراکه در آن کره ظاهر است و
در اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء طاهر میگردد
و اگر در یوم ظهور حقّ حکم فرماید بطهارت شیئ متعجب ندانسته که قول او مطهّر است
نه نفس شیئ اگرچه ظهور او ن نمیشود الّا بامر او گویا دیده میشود که کلّ اهل بیان بطهارت
حکم قبل او در ماء بانتهای اجتهاد عمل مینمایند ولی در یوم ظهور آن بهمان شئون
محتجب میگردند مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل
قرآن کردند که در طهارت جسد خود بماء جسدی منتهای جدّ و اجتهاد میکنند و در
طهارت جسد ذاتی بماء توحید محتجب میگردند که طاهر کنند خود را بدان که در هر فوائد

که حبّ غیر الله در آن باشد طاهر نیست عند الله و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حبّ
دون حروف واحد و من یحبّهم در او باشد طاهر نیست عند الله زیرا که حکم طهارت
جسد بر طهارت جسد ذاتی میگردد که اون بایمان طاهر میگردد نه غیر آن که اگر غیر
این بود امروز هیچ ملّتی از ملّت نصاری در ظاهر جسد تلطیف زیاده نمی نمایند و حال
آنکه حکم آنها ظاهر است و همین قسم حین ظهور من یظهره الله طاهر نموده کلّ خود را
بایمان باو که اگر یومی هزار مرتبه در بحر داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت جسدی
نمیشود چگونه ذاتی گردد باین تقدّسات از حقّ محجوب نگشته چنانچه امروز
محجوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار
بیت در او تصنیف مینماید ولی در جائی که تأمّل در آن طهارت کینونیّت او را مبدّل
میکند از حکم طهارت پروا نمیکند بلکه فتوی میدهد بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن
جاری گردد منتهای دقّت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو
را بمنتهای کمال داشته باشید لعلّ در یوم ظهور حقّ توانید بضیاء شمس مستضیئ گردید
و اگر آن شمس حقیقت در آنی بآنچه متصوّر است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم
شود بر کلّ حقّ است که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امروز میکنید از امر
قبل او است و در نزد او در هر حال مبدء امر سواء است و حکم بعض از ماء حکم
کلّ او است و بجاری نمودن آن بر شیئی که عینیّت بر آن باقی نمانده باشد دو
مرتبه طاهر میکند آنرا ولی در وقوع آن در ماء یک مرتبه کافی است اگر مائی باشد
که نفس بر آن کرهی نداشته باشد در قلّت و الّا همچنین مائی محبوب نیست تطهیر و
اگر مائی شیئی دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت

از نفس ماء مرتفع نمیگردد الّا انکه حکم ماء دراو ن نشود و از شیئ طاهر اگرچه متغیر گردد
طاهر است و اگر مخلوط بتراب گردد حکم مضاف باو نمیشود و بماء مضاف تطهیر
جائز نیست تا انکه اغنیاء بر فقراء اظهار ارتفاع ننمایند و الّا نزد خداوند امر
اقرب از لمح بصر است ولی هیچ شیئی محبوب تر نزد خداوند نیست از انکه ماء
را بانتهای طهارت حفظ نمایند که اگر علمی احاطه کند که این ماء کأس بر ارض غیر
طاهری گذشته بر قلب مؤمن لطیف گوارا نمیآید و اینکه بعد از تغییر حکم بطهارت
شده جهت سعه کل است و الّا کدام نفس است که میل کند بقرب بآن تا انکه بتطهیر رسد
و نزد خداوند محبوب نیست دقّت در طهارت را که مورث امری میگردد که آخر
ضرر بآن نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شیئی او را متغیر سازد
بلکه او امر طهارت کلّا از برای این که نفوس تربیت شوند بر شأن لطافت و طهارت
بشأنی که هیچ نفسی از نفس خود بشیئ مکروه نگردد چگونه رسد بدیگری لعلّ در یوم
ظهور الله واقع شود و کرهی از او مشاهد شود که دون رضای او و دون رضای
خدا است و رضای او رضای خدا است و در هر حال سزاوار است که عبد
مؤمن بعواطر قوّهٔ شامّهٔ خود را حفظ نماید که رایحه دون جنّیّ استشمام نماید و همچنین
در سرّ خود روایح دون مؤمنین را استشمام ننماید که از رضای محبوب خود باز ماند
و ملتفت نشود قل انّما الماء یطهرکم باذن ربّکم ان یا عباد الله فاشکرون

الباب الثالث من الواحد السادس

فی انّ الله قد حکم بان یبنوا عباده فی کل قریة من بیت حرّ

ملخّص این باب انکه در این ظهور چون واقع شد انچه واقع شد و کلّ از برکت

حکم رسول الله صلی‌الله‌علیه به این نعمت متلطّف بوده اند و در حقّ مبدء حکم راضی شدند آنچه ظاهر است از این جهت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الّا آنکه در آن محلّ تلطیفی بنا کنند بنحوی که اگر یومی مؤمنی مبتلا گردد تواند بمنتهای حدّ تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تلطیف در اوامر دیگر نشده و نهی شده که کسی شیئی را بانقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر کمال او ن داشته باشد مثلاً اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در آن ممکن است نرساند هیچ آنی بر آن شیئ نمیگذرد مگر آنکه ملائکه طلب نقمت میکنند از خداوند بر او بلکه ذرّات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیئ در حدّ خود وصول الی ما ینتهی در حدّ خود را تمنّا دارد و همینقدر که کسی مقتدر شد و در حقّ او ن ظاهر نگردد از او سؤال میشود لعلّ که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت برگذرد بارضی مشاهده طاعت خود را از مؤمنین بخود نماید و امر شده در این دین ابوابی که ما یتعلق هر مقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل تواند بلا خفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شأنی که بادن مرتفع میگردد مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعلّ در یوم ظهور حق شیئی که سبب حزن گردد در ملک او مشاهده نشود زیرا که کلّ ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من یظهره الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سن ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بحرفی ظاهر گردد از کلّ خلق که بعد از او ن دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الّا بظهور بعد چنانچه

در این ظهور هرکس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هشتاد سال را نگذارند که از حدّ باب تجاوز نماید و اگر موفق گشت باظهار ثمره وجود خود خودبنفسه محتجب ماند ولکن در ظهور حق منتهای سرعت نموده که امر الله اسرع است از هر شیئ و در حین استماع ظهور کل علی مایمکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر قدر لمحهٔ فصل بهم رساند محو میگردد کل آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود الا آنکه در ثمره بعد ظاهر شود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان و ان طال علیه الزمان

ملخص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئ اخذ میفرماید کذلک در ظهور حرف ها جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود ها قرار داده زیرا که اشراق این کلمه بر این حدود خمسه اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی بسبیل هدایت انفس شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نزد اولو العلم ظاهر است و در پنج مراتب توحید افئده اهل آن متعارج الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توحید ان لا اله الا هو در مرایای افئده مسبحین مشرق میگردد و در عین مظاهر توحید ان لا اله الا انا در افئده مقدسین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الا الله در افئده موحدین و در خاء مظاهر افئده ان لا اله الا انت در افئده مکبرین و در میم مظاهر افئده معظمین در مرایای لا اله الا الذی خلق کل شیئ بامره مستضیئ اگر چه در هر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذرّهٔ ولی حکم بر ظهور است و

ایصال مدد از مبدء تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صعود نمایند و بجنات خمسه در اسماء خمسه و بحدود دهاء در هیکل انسانی تعبیر میگردد که اگر کسی نظر کند در کلّ ارض خطوط ها را در این خمس ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور من یظهره الله آنوقت از محلّ اشراق مبدء میگردد زیرا که در ظهور فرقان مکّه مبدء اشراق اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر ذرّهٔ مالایحبّه الله نماند که اگر قدرت مشاهده می شد هر آینه امر میشد که از فوق ماء الی حدود مرتفعه بر آن از الاس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شیئ محجوب محیط نگردد ولی حال که در قوّه این خلق ممتنع است الّا ان یشاء الله و ثواب یک نفس بر این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان بحق مستقر باشد والّا در ظلّ اخذ ظل کن و هرگاه ممکن بود که سور کلّ از یاقوت احمر گردد هر آینه امر الهی جاری میگشت که هیکل هاء در اراضی ممیّز باشد از کلّ ارض و قطعی که محلّ اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کلّ آن و این قطع مرتفع نمیگردد الّا آنکه قبول سجده از برای قطع من نظیره الله نموده والّا خلق نمی شد این است افتخار آن بر کلّ ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار قبول ایمان باو را نمیکردند خلق نمیشدند در هر شان سائل از فضل او بوده که آنچه سزاوار بجود او است بر کلّ ممکنات اشراق فرماید که مدد کلّ از او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع میشود کلّ در ظلّ اقیموا الصلوة حشر میگردند و از او محمّد میگردند و اگر کلّ ما علی الارض هم

متحمّل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور بر پا نشده بود الی مالانهایه مدد میداد مصلّین را وانقطاعی از برای مدد او نبود این است علوّ امر الله و سموّ حکم او که کلّ باین مهتدی میگردند و آن کلمه در مقام خود مثل شمس در نقطه زوال مستقرّ است و هیچ شیئی را خداوند خلق نفرموده اعزّ از جوهر علمی که مقترن با عمل گردد و هیچ علمی نیست الّا علم بمبدء امر و احاطه شئون ما یتفرّع بر او الی یوم رجع کلّ بسوی او زیرا که فرق مؤمن با غیر او نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم انکه اون کتاب الله هست مؤمن شده اند و ما دون آنها از کلّ ما علی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند همین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او بحقّ و یکی بر او کرد آنچه کرد بغیر حقّ این نیست الّا محض علم و الّا در صورت انسانی هر دو بظاهر هستند مثل حقّ را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل مرآت همینقدر که مقابل شد حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل حجر فرض کن که هر چه شمس بر او اشراق کند امکان تعکّس در او نیست این است که آن جان فدا میدهد و آن بر او میکند آنچه میکند ولی اگر خدا خواهد آن سنگ را هم مرآت کند مقتدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر میخواست بلور شود هر آینه خداوند او را خلق میفرمود بر صورت بلوریّت چنانچه در آن روز آنچه سبب ایمان مومنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود ولیکن چون محتجب بود بهمان سبب محتجب شد چنانچه امروز ظاهر است که مقبلین بحقّ ببیان مقبلند و محتجبین بهمان محتجب و همین قسم در یوم ظهور

من يظهره الله فرض کن که انچه شیئیت در امکان هست یا بعد متکوّن میشود باو است اگرچه قبل از ظهور در بیت خود لا یعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه در گهواره از برای شیر گریه کند که همان وقت مدد کل از او بوده و هست آنچه که بوده از ظهورات قبل او است وآنچه میشود از ظهورات بعد او است وآن شیئی واحدی است که مثل آن مثل شمس است اگر بما لا احد طالع گردد واحد بذات است در صقع ابداع واگر غارب گردد واحد بنفس است در علوّ اختراع وکل بضیاء او مستمدّ از عالم افئده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حدّ جماد که منتهی الیه ظهور فیض است منتهی گردد والله یسکن فی غرف الرضوان من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما

الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان یسلّمن الرجال بالله اکبر ویجیبن بالله اعظم والنساء یسلّمن بالله ابهی ویجیبن بالله اجمل ملخّص این باب انکه جوهر کل قرآن در مظهر تکبیر ظاهر و خداوند عالم انزا نازل بقضاء بیان نموده وآن اوّل شجره است که تکبیر گفت خدارا در ملکوت سماوات وارض و ما بینهما و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کردهٔ اعظم تر است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود وازاین سرّ محتوی امر شد در بیان سلام بتکبیر بر خدا و جواب بذکر تعظیم او گردد وهمچنین در اولو الدوائر بالله ابهی و در جواب بالله اجمل کل ملاقات کنند یکدیگر را وثمره آن انکه لعل در یوم ظهور من یظهره الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لایق تقمص اکبریّت واعظمیّت وابهائیت واجملیّت در ابداع ازانیکه وصف کرده نشود ونعت کرده نشود وثناء کرده نشود وتمجید کرده نشود لعلّ قائلین

بقول خود توانند که اقبال بآن شمس حقیقت نمود وهمچنین در کلّ اسماء وامثال واین
حقیقت واحده درحول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که
کلّ ظهور اسلام از او بوده وهمین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کلّ را در حرف آخر
مشاهده میکنی که دیده نشود در آن عود الّا نفس بدء اگرچه ظهور رکن بحیز ظاهر بود
ولی مدّل بر تسبیح بود فوآد او وهمان یومی که اظهار علوم خود مینمود مدد آن از همان نقطه
قرآن بود زیرا که آنچه تنطّق میکرد راجع بآن میشد اگرچه آن روز آن مظهر در بین
یدی الله بود ولی او و کلّ ممدّ از او بودند بطهور قبل او وهمچنین در ظهور بیان
تصوّر کن که کلّ آنچه هست از او است و دقت کرده که براو وارد نیاید بلکه
ازبرای او شود نه براو واین همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند ازبرای
آن نفس است والّا سایر را چه حدّ که نقطه حقیقت در حقّ آنها این امر نماید
ولی چون در لیل الیل چشمها نبیند اورا لعلّ کل برکت او ن محزون نشوند وکلّ
بواسطه آن در بحر جود سائر شوند تا یومی که خود را بشناساند بخلق خود وبفرماید که منم
همان صاحب بیانی که امروز کلّ باحکام آن عمل میکنید واینکه کل در یوم قیامت
در ظلال نار الله نمی توانند داخل شوند الّا من شاء الله ازاین جهت است که می بینند
پر شده سموات وارض دما بینهما از او امر قبل او وچون اورا در آن هیکل بغیر عین
او نظر میکنند محتجب میشوند واگر ببدء همان هیکل نظر کنند محتجب نمی شوند همین صلوئی
که امروز می بینی که احصائی نمی توان نمود مستظلّین در ظلّ او را در مبدء امر نظر کن
در کتب که چه کردند که قلم حیا میکند از ذکر آن وهمین قسم در بیان ببین وهمین قسم در
ظهور من یظهره الله مشاهده کن تا آنکه محتجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت

محتجب از ثمر وحدت نگردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند باسم دین رسول الله ص میکنند و در شمس حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری تفکر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم حجتی باشد بلکه اهل حق آن زمان منحصر بود بمؤمنین بانجیل و کلّ موعود بودند باسم آن حضرت و وصف آن و خدا دانا است که چقدر رها باسم عیسی ع اظهار دین او را می کردند و او ن شمس حقیقت بروایتی هفت سال و بروایتی نه سال اظهار قرآن را کماهی نتوانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور من یظهره الله که وقتی که او ن ظاهر میگردد کلّ مؤمنین ببیان در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائلند ولی بمجرد ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان باو محتجب نشد صدق ایشان ظاهر والّا اقرب از لمح بصر کلّ هباء منثورا میگردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل او است منتهای دقت را نموده که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبدء ظهور محتجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود والله یصلّی علی الذین هم آمنوا بالله و آیاته وهم بلقائه یوم القیمة موقنون

الباب السّادس من الواحد السّادس

فی حکم محو کلّ الکتب کلها الّا ما انشئت او تنشئ فی ذلک الامر

ملخص این باب انکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیّات افئده و ارواح و انفس و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم اثماری که از این اشجار محبّت ظاهر میگردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی با آنها مسترزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک میکند کدام موت غیر محبوب است

که از حکم دون ایمان عظیم‌تر باشد نظر کن ببین بشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی ع بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها نمی‌شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من یظهره الله جائی که در مبدء امری که اسلام بآن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون ما یتفرع علیه آن از این جهت است که امر شده بر محو کل کتب الا آنکه در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویه اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین بآنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جائی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مرآت بالنسبه بشمس گویا دیده میشود من یظهره الله می نویسد بکل کلمه شهادتین را باسم خود و او است جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن باو نگردد آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور من یظهره الله آثار نقطه و آنچه در ظل او مستدل بر او شود اثمار این جنت وحدانیت است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق متحمل میشوند آنچه متحمل می شوند این است مراد حق چنانچه حین ظهور رسول الله ص در غیر مؤمنین با همین حکم بود اگر چه آنها مسترزق بوده اند بآنچه من عند الله بر عیسی ع نازل شده بود قسم بذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم من یظهره الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم‌تر است

از کلّ بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیراکه آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود اگرچه بنفس آیه واحده باشد و بر غیر او نمیشود اگرچه با علی درجه علوّ بیان رسیده باشد الّا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محتجب نمانده از رزق بدع خود در ظهور من یظهره الله و محتجب نمانده بمثل آنچه اهل فرقان ماندند زیراکه بارزاق قبل او مسترزق هستند و بارزاق بدع او محتجب که این است جوهر کلّ علم و عمل اگر توانید درک نمود والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب السابع من الواحد السادس

فی النکاح و عدم جواز المهر ازید لاهل المدائن علی اکثر من خمس و تسعین مثقالاً من الذهب و لاهل القری خمس و تسعین مثقالاً من الفضه و لا اقل من تسعة عشر فی کلتیهما و لاینبغی الصعود و لا النزول الا واحداً واحداً بالعدد لانفس الواحد و یرفع الانقطاع و یثبت الاقتران بعد الرضاء بکلمة یذکر فیها کلمة الله

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلّی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و برضای مرء و مرئه و کلمهٔ که دلالت کند که او بوده از برای خدا هست و راضی است بحکم او بطوری که در مواقع خود مفصّل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این آیه را انّنی انا الله ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ کلّ شیء ربّ ما یری و ما لایری ربّ العالمین با آنچه مقدّر شده از حدود مهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره او اگر از برای او باشد حکم اقتران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن که مراد اهل

شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد لله فوق آن و اقل آن بر نوزده
مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحدا واحدا مزید شود یا نقص شود که از پنج حد
تجاوز نمیکند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و
رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قری همین قسم در فضه مقدر شده من
عند الله که بفوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد و بکمتر از آن اگر قدر عشر
عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا انکه کل مکلفین در فضل وسعه
رحمت حق باشند و اموال خود را از سبل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر الوف
الوف بخشند بر یکدیگر بأسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقتران حرجی نیست بر
آن این نوع حکم شده که کل در سعه فضل و رحمت حق باشند و نظر کنند بآنچه که علیت
اقتران بر آن منعقد می شود که کلمه لله باشد لعل در یوم ظهور من یظهره الله
از مرآت این کلمه که مدل علی الله هست تجاوز نمایند که اگر کسی در حین ظهور او ایمان
باو نیاورد اگرچه لله گوید باطل میگردد حکم او الا انکه آن روز بامر او ثابت شود آنچه
می شود از مواقع دین چنانچه کل ملل چنان گمان میکنند که لله میکنند آنچه میکنند
ولی از برای خدا اگر بود چرا مردود میشد و همین قسم در اسلام اگر کل در ظهور ائمه
از برای خدا میکردند چگونه باطل می گشتند و همچنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر
کسی لله عامل بود منحرف از مرآت او نمیشد کل که می بینی که میگویند لله میکنیم یا
انکه آیه و ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین میخوانند عند الله
کاذبند و الا حکم دون لله در حق ایشان نمیشد بلکه بزعم خود از برای او میکنند ولی
براو میکنند آنچه می کنند این است که کل اعمال بعرفان همین قبول میگردد و باطل

می گردد واگر در بیان الی حین ظهور کلّ عمل کنند لله عاملند لله زیراکه در ظلّ
مرآت او مستقرّند عند الله مقبول میگردد عمل ایشان ولی در نزد ظهور من یظهره الله
اگر از برای او کردند لله کرده‌اند و الا ما جعل الله بین الحقّ و الباطل ثالثا هر کس از برای
او کند در ظلّ الا الله محشور میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظلّ نفی محشور
میگردد ولی در هر حال کلّ طائفند حول این مرآت مثلاً آنچه که امّت عیسی ع
میکنند بگمان خود از برای خداوند میکنند بواسطه عیسی ع که آن زمان مرآت مدلّ
علی الله بوده ولی حین ظهور رسول الله ص اگر از نصاری کسی ایمان بآن حضرت
آورد آن بوده که از برای خدا عامل بوده و الّا کذب کلّ عند الله ظاهر گشت
بچیزی که نزد رسول الله ص ظاهر گشت زیراکه ذات ازل لم یزل و لایزال از
برای او تغییری نبوده و نیست و شهادت بر شیئی بشأن قبل از شهادت دادن
ذکر میشود و موصوف باین وصف مظهر او میگردد که مشیّت اوّلیه باشد که در
هر ظهور ما شهد او ما شهد خداوند است و ما شهد ذات غیر او کسی عالم باو
نیست و او لم یزل و لایزال شاهد بر کلّ شیئی بوده قبل از وجود او و شهادت
او بر کلّ شیئ قبل از وجود او مثل شهادت او بر کلّ شیئ است بعد از وجود او لا
یعلم احد کیف هو الّا هو سبحان الله عمّا انتم تشهدون و هیچ شیئ سبب نجات
نمیگردد الّا انکه کسی در لله صادق باشد و همین قسم سبب احتجاب نمیگردد مگر
انکه در نزد نفس خود بگمان انکه از برای خدا است محتجب گردد و الّا هیچ نفسی
نیست که مابین خود و خدا بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان میکند که لله است
و حال انکه لدون الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نظر دون

در نزد ظهور من یظهره الله که کل عالمین از برای خداوند در بیان بحجیت آیات الله عامل شده اند و آن روز هم که همان حجت هست چگونه میشود که از برای او عامل نشوند چنانچه در حین ظهور بیان بکل اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی آنکه از برای خدا نبود نتوانست تصدیق کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرد این است که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان میفرماید عباد خود را که بشناساند خود ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد ظهور رسول الله ص شناسانید هر نفسی که در انجیل مدّعی بود که از برای خدا بدین عیسی ع عمل می کند و همانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر لله عامل بوده اند و متدیّن بدین عیسی ع و ماسوای آنها از برای خدا عامل نبوده اند و متدیّن بشریعت عیسی ع روح الله مدیّن نبوده و الّا خداوند عالم اعزّ و اجلّ از آن است که کسی از برای او عمل کند و داخل نار شود و همچنین نزد ظهور بیان مشاهده کن آنچه از اهل قرآن داخل در آن شد لله بوده و الّا لدون الله که در هوای خود گمان میکرده که لله میکند ولی عند الله از برای دون او میکرده و مراتب دون و اسماء آن نزد مؤمنین ببیان ظاهر است که اطلاق هر دون خیری در آنجا شده و از آنجائی که عمل از برای خدا کردن منوط است بعمل از برای ظاهر امر او در قرآن اگر کسی عمل کرده است از برای مظاهر امر حق که محمّد ص و آل محمّد ع و ابواب هدی باشند از برای خدا کرده و الّا الی الله راجع نمیگردد و مرآت لله در قبل رسول الله ص بوده که مرایای ثمانیة عشر بتجلّی شمس جود او در آنها مرآت لله گشته اند از برای خداوند و کل عالمین از برای خداوند چون در ظل مظاهر امر او مستظل گشته عند الله

مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحید ان بلا اقتران بذکر مظهر امر قبول میشود هر آینه عمل آن هم از برای الله بدون عمل از برای مظهر امر قبول می گردد مثل میزنم در انجیل و فرقان تا در بیان و من یظهره الله بر تو سهل گردد مثلاً شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الا بشهادت عیسی ع روح الله وهمچنین شهادت عیسی ع مقبول نمی شد الا بشهادت بر حروف حیّ آن در آن زمان اختصاص بحیّ از برای این است که کلّ مدلّ براین واحد شوند تا آنکه اثنین نه بینی والا کلّ آنچه در انجیل می بینی تکثّر همان واحد اوّل است اگرچه یک نفسی باشد که در مشرق باشد یا در مغرب واگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بآن میشد راجع الی الله میشد حال کلّ از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که ما یرجع بسوی ایشان ما یرجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله ص باو ایمان نیاورده کلّ آنچه از برای خدا کردند واز برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد که آن واقع از برای الله و حروف واحد آن ظهور کرده والا عند الله صادق نبوده که اگر صادق بود موفق بر ایمان برسول الله ص وایمان بحروف حیّ او میشد وحال آنکه می بینی کرور کرور از برای خدا بحروف واحد در انجیل عمل میکنند و حال آنکه در نار رند واز برای غیر خدا میکنند وهمچنین در قرآن نظر کن از اوّل ظهور آن تا سنه هزار و دویست و هشتاد هر کس از برای خدا عامل بود عبادی بودند که از برای محمد و آل محمد ص وابواب هدی بودند که اگر کسی در حقیقت اولیه از برای محمد ص بود و در حقیقت ثانویه از برای امیر المومنین نبود صادق نبود در این که

او است از برای خدا وهمچنین الی ما ینتهی الی آخر الابواب ولی از حین ظهور بیان
اگر کسی از برای خدا بوده بمحمد صلعم و مظاهر امر او اون است که از برای خدا بوده
بنقطه بیان و مظاهر امر آن وهمچنین در یوم من یظهره الله خواهی دید که کلّ میگویند
که ما از برای خدا عاملیم و بحروف واحد مؤمن ولی اگر حین ظهور باو از برای خدا عمل
کردند هر آینه صادقند والا فی الحین باطل میگردد آنچه مابین خود و خدا از برای
خدا میکنند چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین ببیان که
بسبب نسبت بسوی او حکم لله در آنها جاری می شود زیرا که آن آیتی که عبد
مابین خود و خدا توجّه بآن میکند و مشاهده جمال الله در فؤاد خود میکند و قصد
لله میکند در هر عمل آن آیتی است که از من یظهره الله بوده در افئده کلّ قبل از
ظهور او و اون آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که
شجره حقیقت ظاهر آن بر جهت عبودیت بر افئده کلّ تجلّی میکند ولی کینونیت آن
بر آیات افئده متجلّی میگردد که در آنها دیده نمیشود الا الله وحده وحده که اگر
این نباشد چگونه میشود که عبد مابین خود و خدا لله میکند و مظهر حقیقت از او قبول
نمی کند زیرا که آنچه مابین خود و خدا می کند شبه آیه حقیقتی است که از آن شمس
حقیقت در او مشرق شده مثلاً اگر رسول خدا نطق نفرموده بود که عمل کنید لله
هر آینه کسی عارف بود که عمل کند لله اگر گوئی بعبارت دیگری گفتند در همان
نظر کن که آنهم بآن رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا آنکه منتهی شود ببدء
که بدئی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف منتهی شود ظهورات بعد که نهایتی از
برای او نیست مثلاً حینی که نفسی مابین خود و خدا بنقطه بیان حزن وارد میآورد

آن ایتی که مابین خود و خدا با آن عمل میکند و قصد لله میکند ایتی است که از شمس جود او دراو متجلی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب می گردد ولی در ظهور قبل اگر بگوئی این آیه بواسطه رسول الله ص هست تصدیق میکند زیرا که غیر از این نشنیده و ندیده و در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در حین اقتران دو نفس که لله عمل میکردند مثلاً سید الشهداء ع چون که از برای رسول خدا ص میکرد از برای خدا بود ولی انکه بر آن حضرت وارد آورد پیش خود لله میکرد و حال انکه لدون الله بود و آن ایتی که او مابین خود و خدا در او نمیدید الا الله را در انوقت آنحضرت ایه تکوین ان ایت بود در حقیقت خامس که اگر کشف غطا می شد میدید که انچه خود لله میکند باو میکند و از برای او اگر چه محتجب بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است که لعل یوم ظهور من یظهره الله پیش خود نشسته که ما لله میکنیم آنچه میکنیم که این ایه که شما توجه باو میکنید الی الله شیئی است از شمس جود او در آیه کینونیات شماها که از ظهور قبل او متجلی شده و در ظهور بعد اگر تقابل بهم رسانید از برای او خواهید بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده اید و الا مابین خود و خدا از برای خدا نکرده اید زیرا که خداوند امر فرموده که انچه از برای من کنید راجع بمن نمیگردد الا انکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمود ذات ازل را بلکه اگر درک کنید مظهر او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر در این مظهر را مثلاً وقتی که نفسی که آمر بامر این جبل شد مابین خود و خدا نظر نمود امری را و حکم نمود ولی همان مابین خود و خدای او که او بآن صعود نموده ایتی است که نطق قبل همین کینونیت در او است که چون آن را نشناخته این نوع نموده که اگر میدانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور اخرای او که ایه که در کل مسلمین است

که باو توجّه الی الله میکنند از او بوده هر آینه راضی نمیشد که بر قلب او خطور کند و چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز مابین خود و خدا برسول الله متقرّب الی الله هست در یوم من یظهره الله هم همین قسم کلّ مؤمنین ببیان مبتلی میشوند که پیش خودگمان میکنند که لله میکنیم ولی بر آنکه میکنند شمس تکوین آن آیاتی است که قبل باینها متقرّب بخدا شده اند و در انفس متجلّی شده و نمیدانید که اگر بدانید هیچ ناری ازاو اشدّ ترنیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال آنکه از اوّل عمر تا آخر عمر بآن آیتی که در او است از محبوب کند آنچه میکند اگر از برای خدا کند ببین چقدر امر عظیم است که اشخاصی که واقعاً لله میکنند در آفاق که از برای محمّد صلعم و مظاهر امر او باشد و در انفس که بآیاتی که از حروف واحد فرقان در آنها متجلّی است میکنند ولی چون از سرّ امر محتجبند این است که لدون الله واقع میشود در این ظهور که اگر لله بود فی الواقع تخلّف در ظهور بدیع از شمس حقیقت نمیورزید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدیع حکم لله در حقّ آنها نمیشود الّا آنکه داخل این ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن ببین هیچ تسع تسع عشر عشر آنی بر خلق نگذشته مگر آنکه کتابی من عند الله بوده که باو متدیّن بدین او بوده اند و در آن ظهور عاملین بالله عامل بوده اند اگر عمل بآنچه در او بوده طبق ما نزّل فیه میکرده اند حال نظر کن تا ظهور فرقان که کلّ آنچه لله میکرده اند بآن کتب چگونه لدون الله شد که اگر لله بود لابد در ایمان بفرقان داخل میشدند و همین قسم در ظهور من یظهره الله بالنسبه بظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله باشد ظاهر میشود لله بودن او

مگر آنکه از برای حروف واحد باشد حکم ما یتکثّر در شبح شبح در صقع خود حکم واحد والعدد
او جاری میگردد که در یوم ظهور من یظهره الله کلّ بیان یک واحد بمعنی عدد است
که آن واحد راجع میشود بواحد بلاعدد که همان نفس من یظهره الله باشد و بعد حروف
حیّ باو متجلّی میگردند و بعد واحد اوّل متکثّر میگردد تا یوم ظهور اخرای من یظهره الله
که در حین ظهور او کلّ باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الّا واحد بلاعدد که
نفس او باشد چنانچه امروز کلّ مؤمنین بقرآن اشباح آن واحد اوّل است
که منتهی میشود بحروف حیّ و از او منتهی میگردد برسول خدا صلعم نظر کن در سرّ وجود و
حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت مگیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا
فاصله مگیر از این جهت است که کلّ در نزد ظهور حقّ بشمس حقیقت نتوانند مهتدی
شد همین قسمی که فیض وجود بایشان رسیده بمرایائی که تقدّم بر آنها جسته همین
قسم هم در هدایت مثلاً نظر کن ادنی نفس بریّه را که اگر خود بنفسه بشمس حقیقت برخورد
نتواند بهدایت او مهتدی شد چونکه در رتبهٔ دنو واقع گشته اگرچه در آن رتبه هم
اگر ناظر شود بمبدء امر فی الفور میتواند ولی چون آن نظر در او نیست ظهور اون
از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود بعالم قریهٔ خود و آن عالم بعالم فوق
خود تا کم کم منتهی شود بجائی که میتواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم کم از آن منتهی شود
تا آنکه بجائی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم کم ترقی کند تا آنکه بجائی رسد که
کلام رسول صلعم را میفهمد و آنوقت بر عالم افئده وارد گردد که بتواند کلام الله را
فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الحین خاضع میگردد و علوّ
رسالت او در نزد اون لاشیئ میگردد ولی بر آن بریّ اگر یومی یک کتاب نازل

شود که خاضع ازبرای شمس حقیقت نمیگردد زیراکه این همه حجب واسطه فؤاد بوده
که تا خرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در هر شأن
آیات الله نازل میگردد ولی بر سکان اثمری مترتب نمی گردد که اگر کشف غطا بخرق حجب
که نفوس واسطه باشند شود فی الحین در صقع خود مؤمن بالله وآیات او میگردند
چنانچه جوهر کلّ وجود در حین استماع مؤمن گشت باآن مناعت وارتفاعی که در
کینونیت او بود که مقترن با کلّ نتوان ذکر کرد چگونه بشؤون دیگر رسد این است معنی ما یضمر
علی قلب النبی افضل من عبادة الثقلین زیراکه آن نفس باآن جوهر تجرّد حین
نزول آیات خاضع وخاشع میگردد واقرار بوحدانیت خدا میکند ولی آن نفسی که بغیر
واسطه نفس باو مهتدی شده حین استماع مندک نمیگردد بلکه تعقّل نمیتواند نمود چگونه که
ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود باو ای شهدای بیان محتجب نگشته در
نزد ظهور که مثل شماها همین قسم است که ذکر شد بوسائط مالانهایه عرفان کلام حقیقت
را نموده اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن متبعد نگشته اگر مستقرب
نمیگردید که کلّ کینونیات واعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه است در کفّ او
یقلبه کیف یشاء بما یشاء کسی که مرایای کینونیات شماها را از ظلّ الله بیرون میبرد
ولدون الله میکند بچیزی که محتجب میشوید از او چگونه است حال اعمال شماها نزد او
فلتتفکّرن فی خلق افئدتکم ثمّ علیه تستدلّون کلّ این بیانها ازبرای این بود که اقترانها
لله شود نه لدون الله که اگر ثمری در ملک مترتب شود لله باشد گویا دیده میشود
که حین ظهور من یظهره الله که کلّ مابین خود وخدا لله میکنند وحال آنکه او لدون الله
در حق ایشان حکم میکند الّا کسی که ازبرای او کند که او لله عند الله کرده وهمچنین در بیان اگر

کسی از برای حروف واحد کند لله کرده تا منتهی شود بحکم ادنی ذرّ که اگر از برای ارتفاع
بیان است لله میگردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نصّ خاص منقطع نشد از
مظاهر امر آنچه بآن اوامر شده لله شده ولی از حین انقطاع آنچه طبق اوامر آنها شده
لله شده مثل علمای فرقان که کلّ طبق کتاب الله و آثار رسول و ائمه هدی و ابواب
هدی عمل نموده در این ظهور هم تا نصّ منقطع نگشته آنچه شود بالله است ولی بعد از
انقطاع آنچه طبق او شود لله است از حروف واحد تجاوز نکرده لعلّ در یوم ظهور
قیامت توانید بهدایت آنها مهتدی گشت همین قسم که لله ثابت میگردد الّا انکه آن
شیء ولرسول الله باشد و همین قسم از آن مبدء گرفته تا آنچه اوامر آن منتهی گردد لله
صدق نمیکند الّا انکه از برای مظاهر امر او گردد و هر کس مطابق آنچه در بیان است
عمل کند شبحی از حروف بیان میگردد تا منتهی شود بآخر وجود و کمال تراقب را داشته
که در نزد ظهور من یظهره الله آنچه لله کرده اید لدون الله نشود که اگر از برای او
شد لله و للنقطه بوده و الّا باطل میگردد هذا ما وصیکم الله ربکم ان انتم به تعلمون

الباب الثامن من الواحد السادس

فی انّ من استدل بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الکلّ عن الاتیان بمثلها
فلا دلیل له و من یروی معجزة بغیرها فلا حجة له و من یدعی الآیات فلا یتعرضنّه احد
لابدّ ان یقرئنّ ذلک الباب فی کلّ تسعة عشر یوما مرّة واحدة و یتفکرن فیما نزل فیه باللیل و النهار
ملخّص این باب انکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده
از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگرچه در هر ظهور کلّ شئون شجره حقیقت مقطع غیر او است
از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی بیند علوّ آنرا

و در آیات بنحوی است که اگر کلّ خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجّت را واحد قرار داده لعلّ یوم ظهور من یظهره الله در حقّ او لم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل شده دون احتجاج بآن بنوده که اگر کلّ بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان سهل تر بود از اقرار بحقّ از شئوناتی که خود روایت میکنند و حجّتی در کتاب الله از برای آنها نیست بلکه اگر تعارض کند عمل بآنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده هست و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعلّ در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست نه اینکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید مثل انکه هر روز صبح دعای عهد نامه را میخوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود مشتبه گردید دون حبّ خود را بر النفس خود و گمان کردید که حبّ او را دارید و حال قریب بسه ۱۰۰۰ سال متجاوز است و امر الله ظاهر شده تا انکه امروز محلّ مقصود خود را در جبل قرار داده اید و حال انکه بر آن حجّتی که دین کلّ مسلمین بر او برپا است ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که اتیان بآیهٔ نماید و اینقدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر الله نمیتواند آیه نازل فرماید همین قدر که دیدید این نوع حجّت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اوّلیه است که در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل فرماید اگر در حجّت دین خود موقن بودید این امر را تعقّل میکردید زیرا که امر از دو شقّ بیرون نیست خداوند عجز کلّ را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید این نفس را هم در کلّ می بینید امتناع بر خود راه میدهید این است که محتجب میگردید با انکه

بهمان قسم که خداوند نازل فرموده در بدءِ همین قسم هم نازل می فرماید در عود اگر باین
نظر نظر کنید اقرب از لمح بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگوئید امتناع دارد
بلی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بقدرت
کامله خود جاری می فرماید وظاهر است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند
مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست وهشتاد سال گذشت
کلّ یقین نموده‌اند بر عجز کلّ حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیهٔ
ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلّم و شؤونی که در نزد اهل علم متصوّرات
با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده
در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرّض نگردد او را لعلّ
بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظهٔ این امر شده بود اعمال
کلّ یک دفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حقّ از برای حقّ نگردد ولیکن بر
او هم نگردد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کلّ شود الّا بر نفس او حال هم
اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید کتسب امری نموده که سبب حزن او باشد اگر
چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصوّری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او
گردد بر صاحبان حبّ او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه
زیرا که امر از دو شق بیرون نیست یا او است وحال آنکه غیر از او ممکن نیست
که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب حق کرده باشد وحال
آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد واگر بر فرض امتناع کسی خود را
نسبت داد واگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اجلالاً لله محبوبهم

وحال انکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادّعا کند اگر در کور قرآن هم رسید
در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجز
کلّ دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر این است لعلّ در یوم
ظهور حقّ قدمهای ایشان بر صراط نلغزد و بآیهٔ شجی که در افئده ایشان است
بر مکوّن وجود خود بآن آیه حکمی نکنند که یک دفعه کلّ کینونیّت و اعمال آنها باطل گردد
و خود خبر نشوند اگر کلّ بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حقّ را بر ایشان
ظاهر فرماید و القای حجّت و دلیل در قلوب ایشان فرماید با دلّه ظاهره که از قبل
او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین توانند در حقّ او اظهار یقین نمود و دون آنها توانند
اظهار وقوف نمود که وقوف در حقّ دون حقّ است و کافی است کلّ اهل بیان را
اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است
که کلّ ما علی الارض بآیات مشرقه در افئده ایشان از شمس حقیقت انّا للّه عاملون
میگویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر بمکوّن آن آیات باللّه عزّ و جلّ نموده که
آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل است ما بین کلّ شیٔ

تلک حجّة اللّه قد تمّت علیکم ان یا عباد اللّه فاتّقون

الباب التاسع من الواحد السادس

فی انّ استعمال لباس الحریر حلّ فی کلّ الحال وکذلک الحکم فی استعمال الذهب و الفضّه

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده بلبس حریر هر نفسی را در هر شان همچنین
در استعمال ذهب و فضّه تا آنکه کلّ در این جنّت بآنچه سبب سکون قلوب عباد است
رسیده و منتهای شکر الهی را در یوم ظهور بایمان بمن یظهره اللّه ظاهر سازند زیرا که

اگر کل ما علی الارض را انفاق می نمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند ولیکن خداوند
عالم عزّ و جلّ از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین برآنرا و حزنی از برای نفسی
نباشد در عدم وصول آن بآن که بمحض حبّ خداوند اجر و ثواب آنرا مضاعف میفرماید
و در آخرت باو کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی بشیئی از این ظهورات خواهد افتخار کند
یا ارتفاع در نزد محتجب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن که خداوند
منّت گذارد بر عبد بظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع بخلق زیاده
نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزّی بر این ظهورات
نیست الّا بایمان بمن یظهره الله که اگر شرف باین اسباب میبود امروز در نزد
نصاری زیادتر از هر ملّتی است و حال انکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود
ولی اگر اقتران با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حقّ عبد و هر گاه نفسی
مالک شود اسبابی از ذهب یا فضّه و با دون نفسی را زنده کند بهتر است از برای
او ان از آنچه مالک شده و با دون متلذّذ است در رضای محبوب خود زیرا که
قلوب مؤمنین است محلّ رضای حقّ و شبهه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند
اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شیئی را و متلذّذ باو است
ولیکن این در دقتی است که نظر بحدود و خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی شکّی
نیست که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلاً اگر شیئی که
من یظهره الله باو فرحناک شود نفس او باو نزد خداوند اعظم تر است از اینکه
کلّ وجود فرحناک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کلّ الاسماء و الامثال الی
ان ینتهی الی ذرّ الوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی در دلیل توان

تمیز داد زیراکه کلّ مدّعی علوّ و قرب بحقّ هستند وکسی نمیداند مقام کسی را الّا شجرهٔ حقیقت
که آنهم اظهار نمیفرماید مقام خلق را این است که سزاوار است که بحکم اوّل کلّ عمل کنند
تا آنکه بر هیچ نفسی حزنی وارد نیاید در فوق ارض از نفوسی که مؤمنند بالله و آیات او
کذلک یرفع الله عنکم ثقلکم و یأذن لکم فی الکتاب بما انتم به تشکرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی انّ لکلّ نفس فرض بان ینقش علی عقیق الاحمر هذه الآیه قل الله حقّ و انّ ما دون الله خلق و کلّ له عابدون
ملخّص این باب آنکه هیچ شعاری در بیان از این محبوب ترنیست نزد خداوند که در ید او
انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیهٔ عظیمه قل الله حقّ و انّ ما
دون الله خلق و کلّ له عابدون ثمره آن اینکه شهادتی است از قبل نقطهٔ حقیقت
بر اینکه خداوند لم یزل و لایزال حقّ بوده و هست و ما دون آن خلق او بوده و هست لعلّ
در یوم ظهور حقّ بآن حقّ که محقّق هر حقّی است اقرار کند بر اینکه ما دون خداوند خلق او است
نه اینکه این خاتم بر ید او باشد و حقّ ظاهر شود و ثمرهٔ این آیه را نزد آن حقّ ظاهر نماید
و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیّت آن نکرد همین خاتم شاهد میگردد بر او و باطل میگرداند
آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در امکان
تصدیق بحقّ شده بواسطهٔ حقیّت او بوده ولی چون ظهور حقّ از برای اهل حقّ جنّت
و دون آن نار است این است که کلّ ممتحن میگردند در آن روز و او است مرآت
الوهیّت و شمس ربوبیّت که مدلّ بوده علی الله وحده وحده و اگر نفسی خواهد خود را
در حرز حقّ داخل نماید بر عقیق مدوّری امر نماید که نقش شود هیکل دایرهٔ معروفه که
پنج واحد است و در اوّل آیة الکرسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حروف بسمله

و در رابع اسماء ستّة و در خامس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف متجاوز نباشد و اگر در دائره اوّل و ثانی هم حروف تسعة و عشر را نویسد محبوب است نزد حق ولی کلّ ایمضا در صورتی است که در ظهور من یظهره الله درک نماید که چه نقش نموده زیرا که اوّل همان حروف واحد اوّل است که در حیّ متکثّر میگردد تا آنکه در رتبه خمس بعد للّه ظاهر میگردد و اگر ایمان بحروف حیّ من یظهره الله آوردی همینقدر که در واحد اوّل داخل شدی بحول و قوه خداوند الی مالانهایه هم که متکثّر شود داخل خواهی شد اگر در ظهور نقطه بیان بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی که کلّ بهدایت همان حروف اولی مهتدی شدند و مهتدی نیست الّا مثال مهتدی این است که الی مالانهایه که تکثّر بهم رساند نیست مگر همان واحد اوّل این است خلق تکوین کلّ ذرّات و همچنین شئونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محتجب مگرد از شمس ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شبه او را دوست دار که اسمی است که مدلّ براو است و هر شیئی را که دیدی که مدلّ بر او نیست اگر ذرّه طینی باشد که در ملک غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای من یظهره الله هست للّه است و آنچه از برای دون او است لدون الله و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قسم بود و قبل قبل او در نقطه انجیل الی آنکه منتهی گردد ببدیع فطرت اوّل و همین قسم که از من یظهره الله ترقّی نماید الی مالانهایه نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من اله الّا الله انّا کلّ له مخلصون

الباب الحادی والعشر من الواحد السادس

فی انّ لایجوز ضرب المعلّم الطفل ازید من خمسة خفیفة وقبل ان یبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقاً وبعد فلایجوز ازید من خمسة لا علی اللحم بل یضرب علی اللباس وان یزیدنّ علی الخمسة او یضرب علی اللحم یحرم علیه التقرب الی زوجته تسعة عشر یوماً حتّی وان نسی وان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالاً من ذهب وقد اذن الله للصبیان التلاعب فی ایّام العید بما فی ایدیهم وان یستقرن کلّ نفس علی کرسی فانّ حین الّذی یستقر علی الکرسی او سریر او عرش لایحسب من عمره

ملخّص این باب انکه در هیچ حال خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه انکه ضرّی باو رسد ونهی شده کلّ را که طفل قبل از انکه بخمس سنین نرسیده اورا تأدیب بلسان نمایند وبراو حزنی واقع نسازند وبعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب خفیف تجاوز نکنند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند وبر شئون دون وقرجاری نسازند چنانچه دأب این زمان است واگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم براو حلال نمیگردد اقتران واگر اورا نباشد قرین براو است که نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز از حدود الله را دهد بر آن نفس مضروب ودوست میدارد خداوند که در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محسوب نمیگردد ثمره این اوامر این است لعلّ بر آن نفسی که کلّ از بحر جود او متوجد میگردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلّم نمی شناسد معلّم خود وکلّ را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شمس حقیقت را و در نقطه بیان بیست وپنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدّر فرموده باشد از عمر لا یعرف که همان ایّام خوشی او است اگرچه کلّ منتظر او بیند ولی چنین باو ناظر نیستند لابد

بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا قبل از نزول فرقان همه بحسن کمال و دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که نگفتند که قلم حیا میکند که ذکر کند و همین قسم نظر کن در نقطه بیان شئون قبل از ظهور او در نزد اشخاصی که می شناختند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز پانصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی میگویند که قلم حیا میکند از ذکر او ولیکن اگر کلّ بآنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا که اگر بنا شد کسی کسی را محزون نسازد آنهم نفسی است در میان خلق اگر بآنچه کلّ برای او خلق شده اند اقدام نورزند بر دون آنهم قریب نکردند که هیچ فضلی اعظم تر از این نبوده و نیست اگر چه دیده میشود که ایام سرور او ایام قبل از ظهور او است اگر چه ظهور او در بحبوحه خلقی خواهد بود که محبّ او میتمّ بوده و هستند ولیکن مثل امروز به یقین کلّ باسم او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه میشوند ان یا عباد الله تتّقون

الباب الثانی والعشر من الواحد السادس

فی انّ الطلاق لا یجوز الّا و ان یصبر المرء مع المرئة سنة واحدة لعلّ یصلح بینهما وان لم یصلح حلّ علیهما وکلّما اراد ان یرجع حلّ له الی تسعة عشر مرّة ولا یشترط فیه الصبر بعد الرجع الّا شهراً

ملخّص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس بکلمه للّه وصل فرمود شئون دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجره محبت نبوده و نیست تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمیگردد و بعد از اضطرار و اظهار آن بآن حقّ است بر آنکه یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت

ظاهر گشت که مرتفع شده والّا آنوقت جایز است بکلمهٔ که دلالت بر آن کند وبعد از
آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجع واز حین افتراق تا حین رجع حقّ است
بر آن صبر نوزده روز تا انکه خالص گردد از شئونات ابواب نار وبعد از انکه عدد
نوزده ختم شده حلّ است بر آن اقتران وهمین قسم تا عدد واحد نرسیده اذن
است از برای آن واگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثنینیت میگردد و
در جنّت حکم اثنینیّت نبوده ونیست زیرا که کلّ از نفس واحد خلق شده وهمیقدر که
رتبه واحد کامل شد باید بدء واحد دیگر شود نه اثنین که اگر الی مالانهایه واحد شود
همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین میگردد وبر نفس واحد
اثنین این است سرّ حکمت آن اگر کسی خواهد تعقّل نماید وثمره این باب انکه
ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور مبدء حکم باشی همین حکم او از او محتجب نگردی
مثل انکه امروز می بینی که در ظلّ هر حکمی از احکام قرآن الی مالانهایه نفوس برکت
او حاکمند ولی یوم ظهور کلّ در نزد قول او لا شیئ میگردند اگر راجع نگردند بقول
او والّا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود وچقدر امر صعب است
نزد کسی که از مبدء محتجب گردد وچقدر سهل است بر کسی که بمبدء راجع گردد

طوبی للمتقین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث والعشر من الواحد السادس

فی أنّ بیت النقطة لایجوز ان یزید ابوابه علی خمس وتسعین وبیوت الحروف علی تسعة

ملخص این باب انکه از آنجائی که در لیل مردم از صعق یوم قیامت بخود آمده
دوست میدارند که طلب تقرّب نمایند بسوی خداوند بواحد اوّل اگرچه همانروز یوم

بدء گردد کلّ لاشیئ میشوند ولی چون درمیان نیست امتحان ظاهراً کلّ مدّعی وصل بمحبوب
و رضای او ن می شوند ازاین جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توانند
داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در جنّت اعلای از آن نیست و اذن داده
نشده که ببیت نقطه از نود و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مرآت اللّه
از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای حروف
حیّ تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامعه بر ملک او و این مراد است
از آنچه خداوند نسبت بخود داده نه این شؤن دنیویّه که کلّ بآن مفتخرند و هر کس
تشابه هم رساند بآنها در حدّ خود لایق میگردد که در حقیقت ثانویّه اطلاق بر آنها شود
تا آنکه منتهی گردد بآخر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل میشوند
اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر ادلّاء از درجات
نبیّین و صدّیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن
عند اللّه و عند اسمائه ظاهر میگردد مثلاً نظر کن در ظهور رسول اللّه صلعم تا مدّتها که کسی ایمان
نیاورد که بزیارت رود و حال می بینی که سالی هفتاد هزار نفس میرود ولی امروز که
امتحان کلّ شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمیرود که آنچه می بینی چون مایهٔ عزّ و
افتخار شده میروند این است که عملهای کلّ یک دفعه هباءً منثوراً میگردد چونکه از
روی بصیرت نیست زیرا که بهمان حجّتی که بآن در صدر اسلام ثابت شد رسالت او
امروز که همان حجّت من عند اللّه هست چگونه است که کلّ محتجب مانده و همچنین در
قرآن نظر کن که در حین نزول در بحبوحه فصحاء چه کلامها که گفتند و بعد کلّ مؤمنین که
آنها را شنیده تعجّب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید

وکلّ اظهار ایمان نموده و قرآنهای مطرّز بهاء الف تمام نموده ولی امتحان شدند
بمانهائیکه اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات الله
تا امروز اگر کسی خواهد شمرد تواند احصا نمود مؤمن خالص را و حال انکه همین نفوس
اگر آن روز بودند می گفتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز هستند و می بینند
که آیات الله مثل بحر از مبدء جود ظاهر میگردد و باز ذکر جنون میکنند و حال انکه خود بدرجات
مالانهایه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کلّ میکنند این است حدّ مردم مثل
نقطه و آثار آن زدم تا انکه حروف حیّ را توانی فهمید می بینی امروز که کرور کرور
تعزیه داری حرف خامس میکنند و سبب آن که قبل حرف خامس بود غیر از کلام رسول الله
هست و حال انکه در قرآن هم پنج آیات نازل نشده و اگر شده هم امروز بر ید مردم
نیست چگونه است که یک نفر نمیتواند از صراط بگذرد و حال انکه کرور کرور باسم او
میکنند آنچه میکنند این است که کلّ هباءً منثورا میگردد که هر روز مثل همان روز شهادت
بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کورتر ترقّی نموده همین قسم که درجات جنّت
مرتفع گشته در آنجا هم تنزل نموده این است که دلیل امتحان نیست که همه منتهای
ایشان بعرش میرسد ولی روز قیامت که میشود همانها بصعق اوّل میروند که بصعق ثانی
نمیرسد و صعق یک امر موهومی نیست مثلاً همان حروف که از مبدء رسالت اخذ
نموده در بدء امر بهرکس رسانده و فی الحین تصدیق نکرده در صعق رفته زیرا که آنها
همان حجتی که دین آنها برپا بوده با آنها خواستند برسانند حجیّت مظهر آیات را و باز
با این همه فضل و رحمت که از مقام نقطه ئیّت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعلّ
از صعق نجات یابند و توانند متحمّل شد اگر چه آخر همان ظهور اوّل است نزد اهل

حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را این است حد زائرین که امروز هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشته و زیارت لقاء الله که کل از برای آن خلق شده اند چنانچه صریح آیهٔ ثالثه اول سوره رعد است کسی کاهی نکرده زیراکه در امکان لقاء ذات ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجرهٔ حقیقت است که در کلام او دیده نمیشود الا آیات قرآنیه و این در حقیقت اولیه از برای او است زیراکه غیر او نمی تواند باین نحو آیات الله را از مبدء امر اظهار نماید حتی حروف حیّ و کل اسماء و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین امری که در قرآن اینقدر اهم ذکر شده که سبب خلق کل شیئ شده ببین که یک نفر ملتفت نیست ولی مقابر موتی که بدرجات بسیار منتهی میشود بکلام مبدء شب و روزی کرور کرور براو داخل و خارج میشوند این است که کل لا یشعر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده نمیرفت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او بقول رسول الله صلعم ثابت است و نبوت او بحجتی که بر ید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدء که کل منتهی باو میگردد و از او نشر میکند محتجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه بر حروف واحد وارد شود از خلق مبدائی که مدعین بحب آن حروف و زائرین آن صادقین از دون آن چقدر زند که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند نه لله اگرچه بزعم خود لله میکنند ولی عند الله لدون الله صدق میشود امر نشده باین بقاع ماموربها لعل در یوم بعث آنها که اطلاق رجع میشود اگر صادق بوده وفا کنی چقدر صرف میکنی بانکه زیارت جسد ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است و می توانی بلقاء آنها فائز گردی نمیکنی که اگر هم بخواهی بکنی در نزد خودت مثل

کوه احد میگردد و میخواهی منّت گذاشت بر مزور خود و حال انکه خود تعب میکشیدی و بزیارت
تربت آن مشرّف میشدی و مراجعت میکردی و بآن افتخار بر کلّ مینمودی که اگر در این
صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی ولیکن در لیل الیل بکن آنچه توانی
ولی اخذ ثمره کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نگردانی و اگر در بیان کسی زیارت
کند این قبور واحد را و در یوم قیامت بزیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل میشود
آنچه کرده و همچنین در قرآن ببین و اخذ حکم کن و محتجب مشو از مبدء و بوجود امثال
و اقران غافل مباش بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگرچه شریک از برای تو نباشد
مثل انکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین ع کسی مؤمن برسول الله ص
نشد واقعاً خالصاً و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله ص خارج نمیگشت
که ۳ نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن بجوهر امر که دین بآن دین میگردد چه
آن اشخاص آن روز در مدینه بکلّ احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای همان
ثلثه ماند که نظر بما یثبت به الدین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل بودند باحکام
قرآنیه مثل انکه در آن زمان کلّ بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمری نمی بخشید
این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حیّ در قیامت بعد اگر توانی
درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم ثمر خود را عالمی میدانی که صد نفر در
مجلس درست نشسته و حروف حیّ را وحده می بینی بلکه لا یعرف این است که نمیتوانی
که آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کرده و ملتفت نمی شوی که دینت بحبّ او
از قبل برپا بوده و امروز بشئون ما یتفرع علی الاصل محتجب میگردی و اگر نظر کنی در
آن روز هیچ حجّت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف واحد

واحد کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از
روی بصیرت عمل نکرده محو میگردی و ملتفت نمیشوی و قبض روح میشوی و داخل در
نار میشوی و بر قلبت خطور نکرده که قیامت برپا شد و حروف واحد رجوع کردند و قضایای
الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که مغرور بمقام خود بودی از
کل محتجب ماندی این است که توکل بر خدا نموده که از مبدء امر محتجب نگردی
که اگر آن ثابت گردد کل شئون ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبهه نیست که
فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الا بکلام یا نوشتن
و اگر در آن نظر کنی درجات مالانهایه درهمان علم می بینی که کل ثمر نمیدهد الا علم بخدا
مثل آنکه امروز در غیر شیعه چقدر عالم از هر فن هست و تو که یکی از مسلمین بحق هستی حکم
ایمان بر آنها نمی کنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم بالله اهم و هو مبین که آن
علم بمظهر ظهور است در هر ظهور که حجت برید او باشد و الا کسی نیست که مؤمن بخدا نباشد
بلکه از یوم آدم تا امروز کل ملل دون حقه که هستند کل مؤمن بخدا هستند و برسول خود در
آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود
هر آینه از ظهور الله محتجب نمیماندند و این است مراد از آیه شریفه رب لم حشرتنی اعمی و قد
کنت بصیرا که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است
نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده کذلک اتتک
آیاتنا فنسیتها فکذلک الیوم تنسی یعنی همان حروف واحد که بآنها مؤمن بودی در
قبل باسمائی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا
نکردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشتی و مراد نه اعمای ظاهر است کل را

می‌بینی که با این عین می‌بینند بلکه کلّ با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد عین قلب است که بآن محبوب خود را ببینند و شناسند امروز بر تو صعب است عرفان بنقطه بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبهه نیست که امّت عیسی ع کلّ منتظر احمد موعود صلّی الله علیه و آله بودند همچنین که تو منتظر ظهور آخر ائمه علیهم السّلام بودی اگر بگوئی کلّ نبودند در فرقه مسلمین هم کلّ بر یقین نیستند اگر چه در آنجا کلّ بودند منتظر و در اینجا کلّ هستند که بعد از ظهور کسی نشناخت او را این است که چشم قلوب ایشان نمی‌دید که بشناسند محبوب خود را والّا اگر می‌شناختند هرگز از قول عیسی ع منحرف نمی‌شدند بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود ع گذشت و هنوز چشم قلوب ایشان کور است و نمی‌بینند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه چیز را می‌بیند بلکه از حدّت بصر در دوربین بلادی که در فوق ارض است در قمر می‌بینند و احصا می‌کنند و اگر بدقّت نظر کنی شاهد میشوی در سنه هزار و دویست هفتاد سال از بعثت که اوّل ظهور حقّ بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افئده گرفته تا آنکه منتهی شود باین ارض ظاهر جسد و اوّل ظهور رجع هر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حقّ حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حقّ را شناخته چه در آن ارض حقّ را احدی نشناخت الّا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بود و نمی‌توان که حقیقت را درک کرد الّا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناخته و بآیات آن یقین نموده بر حقیّت او اگر چه نمیدانستند که این همین موعود است زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظاهر اگر چه در باطن بود این است که یکی مقبل می‌شود می‌بیند و یکی اعمی است منحرف میشود

و نمی بیند و همچنین تصوّر کن از ظهور نقطه فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان چگونه می شود در صحرای کربلا یکی جان میدهد و یکی کند آنچه شنیدهٔ این است یکی می بیند دیکی نمی بیند و بگمان خود لله میکند ولی علی الله وارد میآید که اگر بداند بر حق میکند راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه در مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی بآخر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سیّد صه چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان سرّ وحدت قبل است که منتهی شد بآخر ظهور که غیر مقبلین در نفی منفی و مقبلین چون چشم افئده ایشان باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کلّ ایشان هم چشم افئده ایشان باز بود که اگر چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کلّ را تربیت نمی نمود مگر از برای طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاء الله در یوم قیامت ولی باز برگشت آخر جهه که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین بهمان واحد اوّل و حال آنکه کلّ ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است و حال انکه از این اعداد مالانهایه بر فطرت اصلیّه واقعیّه بر طلب حق بر نیامد الّا همان حروف واحد و حال انکه کلّ از غایت اجتهاد و ورع با علی درجه یقین رسیده بودند و هزار و دویست و هفتاد سال فلک بر حول ایشان گذشت کلّ این ظهورات از برای این است که در کور بیان با بصیرت باشی لعلّ در یوم ظهور حق که ثمره بیان است توانی بعین الله او را شناخت و بعین واحد بهدایت ایشان مهتدی گشت و بعیون مدله علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبه بلیل مثل غرس شجرهٔ است که در یوم قیامت وقت اخذ ثمره آن است که قبل از

آن هنوز ببلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی ع غرس شجره انجیل که شد بکمال نرسید الا اول بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بود یک روز زودتر همان روز یوم بعثت میشد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هفتم و آنچه اشجار در انجیل ثمر کرد در بیست و سه سال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله هست نازل می گشت و بعد از غرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دویست و هشتاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاول می بود پنج دقیقه بعد تر ظاهر نمیشد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علو عرش خود ناظر است و نظر میکند بر شجرهٔ که غرس فرموده در افئده و ارواح و انفس و اجساد خلق همینقدر که دید از شجره توان حدیقه توحیدی چید اول ظهور میگردد و از ورای حجب کنت کنزاً مخفیاً حب احببت ان اعرف را نازل تا آنکه بآن خلق خلق شود تا ثمره آن که عرفان باو است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین معرفة الله هست و از آنجائی که معرفة الله ظاهر نمیگردد الا بما وصف الله به نفسه من لسان رسوله این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا منتهی آیه وجود منتهی گردد و آنچه اثمار شجره قرآن است تا عروج شجره بیان باید ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در آن ثمر نبوده و الا ظاهر میشد زیرا که کل چنان این جنت ملائکه مسبحین اند نظر میکنند بر کل خلق اگر ببینند بر شجره حدیقه حب محبوب ایشان هست میچینند و آن هدایت او است بعرفان مقصود نه غیر آن و همچنین در یوم ظهور من یظهره الله آنچه که از بیان باو ایمان آورد و بحروف حی او همان اثمار بیان است و حال آنکه راضی نمیگردد بر آنکه ذکر شود در ایشان

شجره بلاثمری که اگر در علم خدا گذشته لایق است بر آنچه او را لایق اگرچه پناه داده شده کل را شمس حقیقت که پناه بآن نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه بخداوند است و الا چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاء او را نشناخته گویا پناه بخدا نبرده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل میگویند حتی در حق همان هم که نازل شده چنانچه در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه بامیرالمؤمنین علیه السلام نبرد که عین پناه بخداوند است پناه داده نشد از دون نار عرفان و الا ظاهراً می بینی این کلمه را بلعنت خود میگویند و حال آنکه حدّ ایشان ظاهر است و نزد هر ظهوری پناه بخدا پناه باو است و نزد هر بطونی پناه باوامر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور قبل و اوامر آن پناه نمیدهد او را الا بظهور بعد و اوامر او و همیشه مراقب اول ظهور باش که اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تا سعه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور میگردی چنانچه امروز خود میگوئی بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام میشوند این بود ثمره زیارت حروف واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود در این قیامت از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم

الباب الرابع والعشر من الواحد السادس

حکم الله فی حین تحویل الشمس

ملخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود فرموده و آن را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را بشناسد و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یک مثقال ذهب صرف

دران مثل سیصد و شصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد
و همین قسم در کل اعمال و شئونات خیر جاری نموده امر الله را و آن یومی است که
شمس منتقل میگردد از برج حوت بحمل در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار
است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث و در این حین هر کس هر چه
تواند اذن الله از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده
تلذذ بآلاء و نعماء متعدده در حین واحد تا آنکه حق ان شیئ کامل گردد نزد ان نفس
و همچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلای آن و همچنین
در عادت لیل و نهار بر یک نعمت متلذذ شوند در مجلس واحد و تعدد آلاء و نعماء را
بتعدد مجالس قرار دهند که این اقرب است بتقوی عند الله و اذن داده شده
که در لیل بعد کل حول این ایه را تلاوت نمایند شهد الله انه لا اله الا هو المهیمن القیوم
و در نهار ایه شهد الله انه لا اله الا هو العزیز المحبوب یا آنکه ایه شهد الله که در آن
ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عند الله و آن یوم یوم نقطه است
و هیجده روز بعد از آن ایام حروف حی است که اشرف است از ایام هیجده
شهر که هر یومی منسوب بیکی از احکام کل شیئ است که کینونیات کل اولاء بر
توحید حقند و در ظواهر چونکه ذکر نبی و وصی در این کور نمیگردد بمومنین اطلاق میشود
الا یوم قیامت که هر کس را شجره حقیقت بهر اسم که خواهد ذکر میکند و غیر از آن کسی
نمی شناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اول صوم جایز نیست بلکه با بواب واحد
دخول در جنت واجب و کل این ظهورات از برای آنکه در یوم من یظهره الله
که یوم اول یوم او است و مثل او مثل شمس است در نهار باو هدایت یافته نه آنکه

مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشت وکسی که این یوم از برای او خلق شده در حزن بود و حال انکه این یوم منسبت باو عزیز گشته وهر شیی در یوم قیامت ظاهر میشود بر هیکل انسان حتّی دقایق و ساعات ولیل ونهار و ایام و شهور و سنین و فوق آن تا انکه بمطالع ایات ازلیّه وظهورات قدمیّه منتهی گردد که انوقت اجل از اینست که ذکر حدود خلقی شود لم یزل الله کان عالمًا و قدیما ولم یزل الله کان حاکما قدیرا

الباب الخامس و العشر من الواحد السادس

فی ان الله قد امر بان تقیموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم من یظهره الله من بعد بلقب القائم والحکم علی اعدام من یحزننّه من فوق الارض بما یمکن

ملخص این باب انکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من یظهره الله باین اسم هر نفسی برخیزد از مقام خود وبعد قاعد گردد اجلالاً له من کتاب الله واعظاما له من نقطة الاولی لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید برخیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا انکه کتاب او باو برسد که او منم یا انکه خود او براو وارد شود و بگوید منم وحجّت اقامه کند بایاتی که دین او باو برپا است و فی الحین خاضع نگردد از برای قرآن وساجد نگردد از برای منزل بیان کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده واگر بر عکس باشد ثمر میبخشد او را واگر خواهد عفو میکند او را اگر دون حب در ایام غیب خود براو شاهد شده اگرچه هرگز محبّ نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد وکمال دقت در این نموده که لابد ملاقات خواهید کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید وعمل کنید ولی

از برای مسمای این اسم نکنید انچه از برای اسم او میکردید اگرچه اگر بدانید خواهید کرد ولی بر خود اشتباه وارد میاورید چنانچه در ظهور رسول الله کل منتظر او بودند ولی در حین ظهور شنیدی که با او چه کردند و حال انکه اگر او را در خواب میدیدند بآن خواب افتخارها میکردند و همچنین در ظهور نقطه بیان که کل از برای اسم او قائم میشدند و از برای ظهور شب و روز تضرع و ابتهال می نمودند و اگر در خواب میدیدند او را بآن خواب افتخارها مینمودند ولی حال که باعظم حجتی که دین ایشان بادون بر پا است ظاهر شده و منتظرین ظهور او لایحصی است کل بعد از استماع آیات او در خانه های خود مستریح نشسته واو الآن در این جبل ماکو است وحده قدری مراقب خود شده ای اهل بیان که اینطور واقع نگردد که از برای او شب و روز گریه کنید و از برای اسم او قائم گردید و حال که یوم اخذ ثمره است که از قیام باسم سبیلی بسوی مسمی بهم رسانید این قسم محتجب مانید در خاطر آورید سلوک منتظرین رسول الله را وانچه بر او وارد شد از منتظرین با او و نگو که در دین نبودند امروز میگوئی که در دین نبودند و الآن روز در میان خود بگمان خود در اعلی درجه فضل و دین خود عامل بودند و گمان دون حق بر خود نمیبردند مثل انکه امروز می بینی که کل باعلی درجه فضل و دین خود عاملند و خطور دون حق از برای خود نمیکنند و خواهی شنید آنچه که بر نقطه بیان وارد آمده زیرا که قضایای قیامت فرض شده که کل بنویسند و ثبت کنند لعل در قیامت بعد بآن مهتدی شوند و خواهی درک نمود من یظهره الله را و اگر قرار گذارید ای اهل بیان کلاً که بر هیچ نفسی نپسندید انچه بر نفس خود نمی پسندید و حق را بباطل جلوه ندهید یا بر عکس که آن حق محض است و اگر در ظل او مستظل نگردید در دین باطل میکردید لعل بر آن حزنی

وارد نیاید و کل اعمالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده اید تا آن روز باطل نگردد
توکل برخداوند نموده که از این خیط بیرون نرفته لعل بر مقصود خود چون که نمی شناسید
حزنی وارد نیاورید در ایام بطون او و در ایام ظهور که او می شناساند کل را نفس خود
را بآیات و کلمات خود ولی کل بآن یقین نمیکنید که بشناسید او را از این جهت محتجب
می مانید و هیچ حجتی نیست از برای کسی که یقین نکند باو بعد از استماع آیات این
است صراطی که کل بآن داخل در جنت میشوند و محتجبین بآن داخل در نار میگردند
که هیچ جنتی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجل است از اینکه بجنت و وصف جنت
وصف شود زیرا که خلق جنت بامر او میشود و اگر میخواهی در بدء جنت نظر کنی نظر کن
در بدء دین اسلام که هرکس داخل میشد داخل در جنت بود والا در نار و درجه بدرجه
جنت مفصل گشته تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او
اصحاب رضوان و جنت بوده اند و دون او در نار تا آنکه منتهی شد بآخر ابواب که نص خاص
منقطع گشت هرکس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنت بود و هرکس قدر جوی
منحرف بود در نار تا آنکه بظهور اسم باطن باطن خلق جنت را ببین و حکم دون جنت
بر کسی که نشناخت او را و عارف گشت بحق او ذکر کن و بعد مبدء جنت را بیان ببین
و تا ظهور من یظهره الله متعین را از منحرفین بشناس و حکم جنت و نار را بعین شهود
ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنت و نار
و پناه بر در هر حال از نار دون ایمان که همین سبب در نار آخرت میگردد و همچنین
در ایمان که همین سبب رضوان اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب
دارد او را و در آن خلق نشده حزنی و آنچه که عبد محبوب ندارد علم بآن را

يخلق الله مايشاء بامره انه كان علی کلّ شیئ قديرا

الباب السادس والعشر من الواحد السادس

فی انّ لايحلّ السّفر لاحد الا اذا اراد بيت الله او بيت النقطة بعد استطاعته او اراد ان يتجر او يريد ان يزور حروف الحیّ اذا استطاع علی الروح والرّيحان او اراد ان ينصر احداً فی سبيل الله ومن يجبر احد علی احد فی سفرا ويدخل بيته بغير اذنه او يريد ان يخرجه من بيته بغير اذنه حرم عليه زوجته تسعة عشر شهرا وان يتعدّ احد عن ذلک الحکم ولم يعمل به فعلی شهداء البيان ان ياخذوا عنه خمس وتسعين مثقالاً من ذهب حيث لا مرّد واذا اراد ان يجبر احد علی احد فرض علی من علم او يطلع ان يحضر ويمنعه وان علم ولم يحضر فيحرم عليه زوجته تسعة عشر يوماً ولم يحلّ له بعد انقضاء التسعة والعشر الّا وان يأتی تسعة عشر مثقالاً من ذهب ان استطاع والّا من فضّة وان لم يقدر علی الفضّة فليستغفر الله تسعة عشر مرة الی ان يقدر وينفق الی شهداء البيان لينفقوا علی من يؤذّن باعلی صوته ثمّ علی الفقراء والمساکين من اهل الدّين والکتاب کلّ علی حسب شأنه ولا يسافر احد دون سفر الواجب من الحجّ او الحضور بين يدی النّقطة الّا اذا اراد ان يزور او يتجر فلا ينبغی له ان يطولن ايّام سفره وان اراد ان يطول فعليه ان يرفعن ما يتعلقن به من کينونيته خلقت من ذاته او لا يطولن اکثر من ثمانية وثلثين شهراً الّا لمن يتجر فی البحر فانّ له اذن علی قدر خمس وتسعين شهرا ولا يحلّ عليه فوق ذلک ومن تجاوز من ذلک الحدّين ان يقدر عليه ان ينفقن اثنی و مأتين من مثقال من ذهب والّا اثنی و مأتين مثقالا من الفضّة

ملخص این باب انکه اذن داده شده سفر بسوی بیت و مقعد نقطه اگر استطاعت ازبرای
او باشد و زیارت مقاعد حیّ و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن
داده نشده و در تجارت هرگاه ما خلق عنه نزد او باشد بأسی نیست ازبرای او و اگر
نبوده زیاده از دو حول در برّ اذن داده نشده الا انکه سبیل آن قدر همین باشد که آنوقت
ازبرای او اذن الله هست زیاده از آن و در بحر زیاده از پنج حول اذن داده نشده
و مبدء حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقتدر
است دویست و دو مثقال ذهب و الّا از فضّه بر آن طوری که حکم شده داده باشد
که از حدود الله هست و ثمره این حکم انکه در یوم ظهور من یظهره الله در حین استماع
سفر کند بسوی او و مقدّم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کلّ بیان ازبرای
او است و اینکه بابی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجدد
نشود حکم ایمان نمیگردد و سفر جایز نیست الّا بعد از استطاعت بروح و ریحان الّا
در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگرچه بر نعلین باشد زیرا که از
برای او خلق شد چگونه میتوان از ثمره وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود
خود و امر شده ازبرای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا انکه یک قدم او
را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا انکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر انکه
نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدّی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض
است که جزای تعدّی او نود و پنج مثقال ذهب در حقّ او حکم نمایند و هر نفسی که
عالم شود جبر نفسی نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال
نمیگردد بر او اقتران و بعد از انقضاء او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد

والّا از فضّه واگر نه نوزده مرتبه استغفار کند که آن وقت حلال میگردد بر او اقتران د
بعد از استطاعت احدهما بر او است انفاق بسوی شهداء بیان که ایشان بر اهل احتیاج
انفاق کنند بر نفوس خود اگر مکلّف دانند والّا بر مؤمنین واهل احتیاج از مؤمنین در هر
موقف که هست محمود است وثمره این انکه لعلّ در بیان بر نفسی غیر حقّی وارد نیاید
لعلّ که عادت کلّ گردد وبر مقصود یوم ظهور او حزنی وارد نیاید که اگر نه از برای او
بود حکمی بر هیچ نفسی نمی شد باستحقاق بلکه کلّ از بحر جود او هست که در زمرهٔ تکلیف
بیرون میآیند والّا اکثر را حدّا اهمال است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امر الله
نمی نمایند وخداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد
که کلّ با منتهای حبّ در جنّات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نفسی حزنی
وارد نیاورد که کلّ در مهد امن وامان او باشند الی یوم القیمه که آن اوّل یوم ظهور
من یظهره الله است وخداوند عالم هیچ نبیّ را مبعوث نفرموده وهیچ کتابی را نازل
نفرموده مگر از کلّ اخذ عهد از ایمان بظهور بعد وکتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او
تعطیل وحدّی نبوده ودر سفر بُعد منازل ممنوع بوده وهست وهر قدر که منازل اقرب
واخفّ گردد عند الله محبوب تر است واگر منزلی که توان یک روز رفت دو روز رود
بر خدا است که مضاعف فرماید رزق او را واگر در منزلی بر حیوانی مشقّت شود طلب
نقمت میکند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حدّ هر حیوانی را که بعد از
ورود مالک او در بیان غیر از اخفّ از تحمّل او بر او وارد نسازد که نفعی که از آن بر میدارد
از برای او ثمری نمی بخشد ودر سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال وآنچه
مترتّب کلفت ومشقّت است ممنوع بوده وهست الّا السّبل روح وریحان بر مقادیری که

من قبل الله مقدّر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده و هست و اگر نفسی نفسی را در سبیل رضای حقّ یک قدم سوار کند ثواب یک حجّ در نامه عمل او نوشته میشود و کدام فضل است ازاین عظیم تر اگر کسی موفّق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر را کل مبدل کنند بروح و ریحان قطعه میگردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بواسطه احتجاب کل بوده که بملاحظه های نفع جزئیّه تعب بر نفس خود و دیگران وارد میآوردند و الّا اگر بر روح و ریحان میبود آن نوع حکم نمیشد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن حکمی که قبل شده چنین کور درجه بدرجه ترقّی کند که کلّ نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد

والله یحفظ من یشاء فی السبیل باذنه انه کان علی کلّ شیئ حفیظاً

الباب السابع والعشر من الواحد السادس

فی حکم طهارة ما یخرج من الفاره و عدم فرض التحرّز عنه وکذلک الحکم فی الحیوان الّذی یطیر باللیل والّذی یسمونه بابابیل. ملخّص این باب آنکه آنچه صعب شده بود بر کلّ مؤمنین از ما یخرج من الفاره او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینکه باسی نیست ولی از جهت لطافت و نظافت تحرّز محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمیگردد و در هر حال نظر بر مظهر مطهّر کرده که محتجب از مبدء نمانی که در یوم ظهور من یظهره الله ذکر دون طهارتی نمائی که او اجلّ ازاین است بلکه قول او مطهّر است و در هر شأن در مکامن طاهره و مطهّره بوده و هست و از یومی که اوّل از برای آن نبوده الی آخری که آخر از برای او نیست در سماء طهارت و ارض لطافت بوده و هست و هیچ شیئ او را متغیّر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین امّهات او صفوة خلق بوده و کمن طهّر طهارت طوبی لمن یدرک یوم القیمه علی طهارة من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن والعشر من الواحد السادس

فی عدم جواز النظر لاحد الی کتاب احد الا للمتجرین اذا اذنوا بعضهم لبعض او علموا برضائهم

ملخص این باب انکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سربسته
وچه سرباز چه کتب علمیه وچه حسابیه وچه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الا هر وقت که
داند رضای اورا یا اذن دهد اورا که انوقت حلال میگردد برا او واین نهی نشده الا انکه
کل قمص قمیص حیا پوشیده که اگر درک کنند یوم قیامت را باشجرهٔ مقصود سلوکی نگردد که
دون سبیل حیا باشد واللّه یعصمن من یشاء من عباده عما لا یحبه انه کان علی کل شیئ وکیلاً

الباب التاسع والعشر من الواحد السادس

فی ان لکل نفس فرض ان یجیب اذا یکتب الیه ویجیب اذا یسئل عنه وما یتفرع علیه

ملخص این باب انکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خطی نویسد براینکه اورا
جواب دهد وفضل محبوب بوده بخط خود یا بخطی که امر کند وهمین قسم اگر کسی سؤال کند
بر مستمع واجب است جواب بانچه دلالت کند لعل در یوم ظهور اللّه کسی از آن ثمرهٔ اعظم
محتجب نگردد در حینی که نازل میفرماید من قول اللّه الست بربکم کل بگویند بلی زیرا که فرض
جواب از برای اینجا شده ولی سرایت میکند تا منتهی الیه ذر وجود وهمچنین کتب شبهه
نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کل کسی بواسطه احتجاب خود محتجب
نگردد از رد جواب محبوب خود که باجابت کینونیت او خلق میگردد در ذر افئده
باقرار بوحدانیت ودر ذر ارواح اقرار بنبوت ودر ذر انفس اقرار بولایت ودر ذر
اجساد اقرار بابابیت ونزد هر ظهوری مجیبین از صامتین ممتاز میگردند والا در ظهور
قبل که کل مجیبند مثل انکه امروز میشود که در اسلام کسی کلمتین را نگوید وآنچه ما یتفرع بر اوات

از ولایت و احکام قرآنیّه بلکه متصوّر نمیشود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین
باجابت ممتاز میگردند و عبد بصیر آن است که در کلّ عوالم و مراتب اجابت حقّ را نماید
اگرچه باجابت بکتاب باشد یا بلسان یا بعمل که این اقوی است و از برکت اجابت آن
نفس کلّ مأمور شده اند بر اجابت یکدیگر حتّی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او
بآنچه میشود و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر متفرسین لازم است اجابت او
و همچنین اگر مقاعد آن محلّ اجابت باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود ادراک میکند واجب
است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده ننماید لعلّ در یوم قیامت
که ابصار قلوب نمی شناسد محبوب و مقصود خود را الّا من شاء الله بر او من حیث لایعلم
حزنی وارد نیاورند که یک دفعه ما یثبت به الدّین مرتفع شود و او بشئون ما یتفرع علی الدّین
محتجب مانده باشد چنانچه در هر ظهوری هر که محتجب میماند همین سبب میگردد او را ولکن
الله یهدی من یشاء بفضله انّه کان بکلّ شیئ محیطاً

البابُ الاوّل مِنَ الواحِدِ السّابع

فی تجدید الکتب اذا انقضی علیها اثنی و مأتین حولاً و محو ما کتب من قبل او انفاقه الی احد
ملخّص این باب آنکه در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کلّ شیئ جدید شود از این
جهت امر فرموده که در هر دویست و دو سال یک دفعه هر نفسی ما یملک خود را از
کتب مجدّد کند با اینکه در ماء عذب بریزد یا آنکه بنفسی عطا کند لعلّ عین عبادی بر حرفی نیفتد
که کره از نظر با دون داشته باشد لعلّ در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر حرفی را نبیند بر
صورت غیر محجوب لعلّ روح آن هم در ظلّ آن غیر محجوب واقع نگردد زیرا که هر حرفی که نوشته
میشود هفتاد هزار ملک بر او موکّلند و همچنین حین محو که حفظ میکنند او را و اگر امروز نظر کنی

در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چقدر از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود
و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که نظر بر او کنند بل در
هر شیئی چنین مشاهده کن و همچنین بر عکس و در بیان هیچ شیئی را ظاهر مکن الّا بر علوّ صنع و کمال
لعلّ یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون حبّی شاهد نگردد بر خلق خود که نظر
کلّ ملائکه در ظلّ نظر او است و کم شیئی میخواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجره حقیقت گردد
بلی اگر شیئی که فوق ارض مثل آن نباشد آن شیئی است که لایق شده از برای آیه لیس کمثله شیئی
و کلّ خواهند کرد بیانهای خود را مجدّد ولی مراقب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از هر ارض
که مشرق گردد که بآن در یوم ظهور مسترزق و متلذّذ شوند که ما قبل ذریعه بوده از برای آن ظهور
و آیتی بوده از برای وصول بآن مقصود و هیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را نوشته
با ایمان یا و با حسن خطّ الّا آنکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و
مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اوّل خطّ ابهی و آخر اعلی و ما بینهما بدرجات ذکر دگو یا شاهد
میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسد که نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی
بهتر از اقتران است و استکمال در کلّ علوّ کمال است اگر مقرون گردد برضای محبوب
ازل و مقصود لم یزل و الّا امروز دیده میشود که کتب ما لا نهایه در اسلام با حسن خطّ نوشته شده
ولی آثاری که مثبت حقّ و نافی دون میگردد که کلّ کتب قبل اگر در نزد یک حرف اوّل
او ن اقرار بایمان نکنند قبول نمیگردد از ایشان کینونیّت ایشان و چگونه حسن کتابت
آنها رسد و حال آنکه آن آثار مثل بئر معطّل و قصر مشیّد مانده و جمال او نزد اهل افئده
احسن از جمال مذکور باسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیّوم اسماء بعدد
نفس قیّوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و

وحال آنکه از بدء ظهور تا امروز چقدر کتبها نوشته شده که دون ایمان باو ثمر نمیبخشد و در وقت ظهور من یظهره الله همین قسم کلّ محتجب خواهند بود الّا من شاء الله کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الّا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان وآنچه در ظل آن نوشته شده نظر کن در مبدء قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یک حرف آنرا مینوشت حکم ایمان براو میشد اگر مؤمن باو بود ولی اگر کلّ انجیل وآنچه در دین عیسی ع انشا شده در ظل انجیل ثمری نمی بخشید از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود وخواهی درک نمود بصیر شو که محتجب نمانی که هیچ شیئی در آن ظهور محبوب تر از آن نیست که آثار او را باحسن خطّ نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کلّ که آنچه از آن مبدء جود مشرق میگردد کلّ مومنین ببیان داشته باشند زیرا که او است بیان آنروز وبراعلی نهجی که در بیان متصوّر است هر که تواند تمام نموده ودر نزد آن شمس حقیقت حاضر نماید که کلّ مسئول عنه از این بوده هستند چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او وتکثّر آثار او اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدا را واگر مثل امروز هستند که هر کس در بیت خود محتجب لایکلف الله نفساً الّا بعد ان یقدر ولتتوکلنّ علی الله ثم یوم القیمة بآیات الله توقنون

الباب الثانی من الواحد السابع

فی انّ النیة حیث ینبغی ان لایعمل احد من عمل الّا ویقولنّ بلسانه انی لاقومنّ او اقعدنّ لله ربّ السموات وربّ الارض ربّ کلّ شیئ ربّ مایری ومالایری ربّ العالمین وان یقرء بقلبه یجزی عنه ملخّص این باب آنکه هیچ عملی عمل نمیگردد الّا آنکه لله واقع شود واز این جهت امر شده که هر عاملی حین عمل گوید انی لاعملنّ هذا لله ربّ السموات

رب الارض رب مایری و مالایری رب العالمین واگر در قلب تلاوت کند مجزی است ازاو ولی لله واقع نمیگردد عمل مگر انکه معرفت بهم رساند بشجره حقیقت که این آیه آیتی است از آیات او و بآیه او در نفس خود ازاو محتجب نگردید در یوم قیامت چنانچه در قرآن هرکس عامل از برای رسول الله صلعم و حروف حیّ او بود عامل از برای خدا بود و محجوب نیست که کسی عملی کند از برای کسی الّا انکه لله کند و لله نمیشود الّا انکه از برای آن ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عاملند کلّ از برای خدا میکنند بامر عیسی ع اگرچه تا قبل از روز رسول الله صلعم لله بود ولی حین ظهور لدون الله میشود بلکه در آن ظهور باید از برای رسول الله صلعم کند که آن وقت لله ثابت میگردد و همچنین عبادی که در بیان عاملند از برای خدا واین آیه را میخوانند اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل کردند لله کرده اند والّا باطل میگردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این در صورت اصل دین است دیگر فرع آنرا خود اخذ کن وشئون دنیائی که باید لله شود خود ادراک نما مثلاً غذا تناول مینمائی وقصد میکنی که از برای خدا میکنی وحال انکه از شجرهٔ که مدلّ علی الله هست محتجب هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره مشرق گشته وراجع بادون میگردد درظهور اخرای آن وگاه هست که خود ازادون منع میکنی آنچه از برای او در نفس خود میکنی وهمین قسم کلّ شئونت را مشاهده کن در دنیا که میگوئی از برای او است وازاو محتجب هستی وهمچنین شئون دین را ملاحظه کن تا بجوهر کلمه توحید منتهی گردد اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل کردی لله کردهٔ چه گفتن لا اله الا الله باشد و چه آب خوردن والّا اگر از برای او نکنی اگر لا اله الّا الله بگوئی در نار میروی واگر آب بیاشامی شراب دون جنت آشامیدهٔ ازاین علم جوهر بسیط است که حین ظهور

رسول الله صلعم حکم شد که کلّ ملل لدون الله عاملند اگرچه کلّ بکتاب خدا و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و الآن هم هستند که ظاهر است سرّ آن این است که همان مطاع از یوم آدم همان رسول الله است و کلّ کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شده که درحقیقت از ظهور قبل محجوب مانده و از کتاب او چونکه نشناخته که این همان است که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج گردانی از حروف واحد و کلّ را قائم بحروف اوّل بینی بلکه در آنها غیر از ظهور او ظاهر نبینی در لیل ایل لله عامل بوده ولی حین ظهور من یظهره الله اگر کلّ اعمالت از برای نقطه کنی که لدون الله میشود زیرا که نقطه بیان آنروز همان من یظهره الله است نه دون آن و همچنین حروف حیّ همان حروف حیّ او است که تو از برای آنها عامل بوده چگونه میشود وقتی که ظاهر میشوند عامل نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر نگان آنکه لله میکنند غرق میشوند و لدون الله میشوند و خود ملتفت نمیشوند الّا من شاء الله ان یهدیه که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کلّ ما علی الارض زیرا که بهدایت بعد از موت داخل جنّت میگردد ولی با ما علی الارض بعد از موت آنچه مستحقّ است بر او نازل میآید این است که خداوند دوست میدارد که کلّ را هدایت کند بکلمات من یظهره الله ولی نفوس مستکبره خود مهتدی نمیشوند بعضی باسم علم و بعضی بعزّ و هر نفسی بشیئی محتجب میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد او را کمال دقّت نموده که از صراط احدّ من السّیف و ادقّ من الشّعر بهدایت هادی کلّ مهتدی گشته لعلّ آنچه از اوّل عمر تا آخر لله میشود یک دفعه لدون الله نشود و خبر نشوی و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب الثالث من الواحد السابع

فی انّ اداء الدین واجب فوری ملخّص این باب انکه قرض دادن بمؤمن عند الله محبوب بوده وهست وهمچنین ادای قرض که واجب است واحبّ است نزد خداوند ازهر چیزی اگر تواند ردّ نمود وفصل درآن جایز نیست وثمرهٔ این حکم انکه همین قسم آیات تسبیح وتحمید وتقدیس وتوحید وتکبیر وکلّ شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا فرموده بخلق خود درحین ظهور او ردّ او واجب ازکلمهٔ توحید گرفته تا منتهی الیه شئون تحدید که اگرکسی فوراً درحین ظهور ردّ کند قرض خود را چیزی ازآن منقوص نگردد الّا و انکه بهتر ازآن در آفاق وانفس مشاهده نماید چقدر بعید است نفسی که حقّ نفسی را ردّ ننماید چگونه است حقّ الله که عبد بآن مؤمن شود ولی درحین ردّ اظهار ایمان خود کند از مدین دین ومعطی آن بآن محتجب ماند این است حدّ خلق اگر بعین یقین نظر کنی والله یحکم بالحقّ وانّه هو خیر الفاصلین

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التّخلیص ملخّص این باب انکه اذن داده شده درهر حولی که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بدء آن از اوّل لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود و تنقیص وتضاعف دراو نبوده ونیست ومراد ازآن انکه بیک اسم از اسماء الله متلذّذ شود ودرحین التفات اسم دیگر اذن داده نشده وحین نسیان بأسی نیست لعلّ یوم قیامت ببرکت این عمل تواند باسم واحد تصدیق نمود واز هدایت او محتجب نگشت وگویا دیده میشود که شجرهٔ حقیقت ظاهر که مبدء کلّ اسماء وامثال است ولی سکّان بحر تخلیص تخلیص خود محتجب زیراکه این ازبرای وصول باو است وآن بهمین محتجب میگردد

مثل انکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الله است تا منتهی شود بآخر مسائل فرعیه وضع آن ازبرای معرفت شمس حقیقت است درحین طلوع آن ولی ببین که هر نفسی بکلی محتجب شده چنانچه امروز می بینی وازمقصود که ثمره کل است بازمانده و ملتفت نیستند و درحین عدم التفات حجة الله برکل بالغه بوده و هست زیراکه اگر تدبّر نمایند همان حجتی که بدین بدین اسلام شده بهمان توان تصدیق حقّ نمود اینکه می بینی ازاوّل عمرتا آخر بدین خود عمل میکنند وظهوردون حقّ درحقّ خود نمیکنند بجهت آن است که متحن نمیگردند وحجّت درمیان ظاهر نیست والا همان کلماتی که صدر اسلام درظهور شمس حقیقت گفته میشد میگوید همان نفس چنانچه در بلوغ وکمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود بهمان کلماتی که خود تعجّب می نمودند که چگونه میشود کسی آیات خدارا بشنود و بگوید گفته‌اند این است که عامل ازروی بصیرت در هر شأن کم بوده واکثر چون دراین دین تربیت میشوند درآن اظهار ایمان میکنند وخدا داناست که خلوص درچه نفس است و بصیرت درچه نفس والله یخلص الذین آمنوا بالله وآیاته عن ذکر دونه انه قویّ منیع

الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجرة لن یحلّ لاحدان یدین بدین الّذی قد دان به قبل ظهورها واذا سمع فلیحضر حتی یأمره بماشاء وان قبل ان یحضر فلیعمل بما عمل من قبل ولکن حین ما حضر لینقطع عنه کلّ الّذین الا ما یأمر به ملخص این باب آنکه آنچه سبب نجات میگردد عرفان ظهوراست وهمچنین برعکس ودین خداوند درنزد هرظهوری اوامریست که ازقبل او بنفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن ازآدم الی خاتم که مؤمنین بظهور قبل اگر بظهور بعد مؤمن میگشتند حکم ایمان برآنها می شد والا فانی میشد آنچه ازبرای ایشان بود قبل و

همچنین در نزد ظهور من یظهره الله کل دین اتباع او امر او است زیرا که رضای خداوند عزّ و جلّ ظاهر نمیگردد الا برضای او و بعد از ظهور وقوف بر آنچه از قبل بوده ثمر نمیبخشد دقیق شو در امر دین خود لعلّ در یوم قیامت توانی نجات یافت از فزع آن روز که آن روز یست آنکه حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتستر عن فی حین الظهور لا قبل ذلک و لا بعد هذا ان انتم تحبّون ان تفلحون

الباب السّادس من الواحد السّابع

فی عدم جواز اخذ اسباب الحرب و آلاتها الا فی حین الضروره او وقت المجاهدة الا الّذین هم یصنعون ملخص این باب آنکه اسبابی که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب نیست عند الله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی که بسبب خوف نفسی شود داخل جنّت نمیگردد سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعلّ در یوم قیامت کلّ بر هیکل انسانیت و شئون لایقه بآن باشند لعلّ عین شمس حقیقت بر شیئی شاهد نگردد دون رضای خود را زیرا که نمیدانی تو از جوهر وجود خود محتجب میشوی و چه بسا راضی میشوی که باشد با غیر رتبه خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم تر نبوده و نیست نظر کن نفسی که غیر از راسخ در علم کلام او را نتواند فهمید که ائمه هدی باشند در جبلی ساکن گشته که یک کلمه لغت جنّت که لسان عربی است نمیتوانند اهل آن تکلّم نمایند چگونه که بفهمند ببین که در حق جوهر وجود چه میشود قسم بذات مقدس الهی که اگر کسی ملتفت شود فی الحین منفطر میگردد و علم کلّ باین اشدّ اخذی است من الله ایشان را که با کسی که در هر شأن با و مؤمنند و باو متوجه و بدء کلّ از او بوده بامر او و عود کلّ بسوی او است بامر او این نوع وارد شود ولی نفوس مؤمنه احصاء میکنند اخذ حق را که از برای لقائی که کلّ از برای او خلق شده

حال این نوع وارد آید که در جائی ساکن گردد که یک اهل فؤاد نباشد که او را بعین او ببیند الا
من شاء الله واز این جهت است که حرام شده در بیان اقتران نفسی با غیر سنخ خود و بر عرفی که کل بر
او ظاهر ند بر کل است ملاحظه ان علما در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کتاب
در حد سلسله خود تا انکه هیچ نفسی نه بیند غیر جنس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درک
نماید الا عیونی که غیر الله را نمی بینند چگونه کل خلق توانند درک نمود کمال تراقب را داشته
که یوم قیامت را درک خواهید نمود و بر جوهر وجود واقع نشود چیزی که در ساحت
او مذکور نیست کسی که از لسان کینونیات کل شیء کلمه سبحان الله میشود که باو تسبیح و تقدیس
خداوند کرده میشود بلکه ما دون آن نزد ساحت قدس او نفی میشود چگونه لایق که غیر کلمه
حب شود یا انکه غیر مقعد عز مشاهده نماید نه این است که در آن روز نشوی و عالم گردی
بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمیدانستی ولکن ظاهر را
شنیدی که عبادیکه ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت پازده از فضل او بعرفان او
واصل گشته هرآینه چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بر هیچ ظاهر است
والا اگر نظر بواقع کنی که شب و روز غیر او مذکور نیست نزد تو در علو فؤاد تو و آنچه میکنی
باو میکنی واز برای او و حال این قسم محتجب میشوی فلتتقن الله ربکم الرحمن عن کل ما یحزن
به الانفس ان یا عباد الله کلکم اجمعون

الباب السابع من الواحد السابع

ینبغی لمن یدرک من یظهره الله ان یسئل من فضله ان شاء ومن علیه فلیشرفن مقعد بتراب
نعلیه ملخص این باب انکه همین قسم که کینونیات کل وجود بالنسبه بشمس وجود مثل شبح
در مرآت است کذلک مشاهده کن حد کل شیء را وبدانکه هیچ نفسی عندالله وعند اولی العلم

اعزاز شجره حقیقت بنوده و نیست و از انجائی که ظاهر میشود بر صرف ربوبیّت و کلّ
نتوانند چونکه نمی بینند واقع را از برای او ساجد شد امر شده در یوم قیامت که یوم
ظهور او است کلّ از فضل او طلب نمایند آنچه سبب عزّ ایشان گردد لعلّ از ثمره وجود که
لقاء او است کلّ محروم نگردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کلّ نیست و نه این است
که نظر با قتران کنی زیرا که اگر کلّ ما سوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان
دارد باین نوع عزّ ثمره وجود خود را اخذ نمائی هر آینه معادل نمیشود با تسع تسع عشر عشر آنی
از او زیرا که شیئیّت کلّ از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را بذکر دون
او و همچنین در کلّ شئون این سرّ حقیقت را جاری کن تا آنکه از مبدء کلّ خیر محتجب نگردی
اگر چه این امر اعزّ است از هر شیئی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک
نمود چنانچه عبادی که باسم تقمّص قمیص عزّت را پوشیده نتوانید چگونه میشود در حقّ او توانند
درک نمود این از برای این است که اگر بر غیر آن ظهور ظاهر گردد لعلّ هیچ نفسی از ثمره
وجود خود محتجب نگردد والله یمنّ علی من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی الکلّ ان یحسب من مطلع شهر الی شهر آخر واحداً فی واحد ممّا یحبّ من اسماء
الله کالله اکبر او اعظم او اظهر و نحوه وقد اذن ان یحسب من اوّل العمر الی آخره ثمّ
یکتب ما فات عنه وان مات فعلی ورّاثه ان یکتبوا له ممّا قضی علیه من العمر
ملخّص این باب آنکه بر هر نفسی امر شده در هر شهر یک واحد در واحد پر کند و حساب
آن از حین انعقاد نطفه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر ورّاث
او است و ثمره آن آنکه لعلّ در یوم ظهور شجره حقیقت تذکّر کنند مؤمنین باو را زیرا که کینونیات

افئده ممدّ است من الله باین اسماء و همین قسم که ذکر کرد مددِ شیئ را سبب میشود که کم کم برتبه جسد رسد و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کور ثمر آن اینکه لعلّ واحد اول مکثّر گردد تا آنکه پرشود سموات و ارض و ما بینهما از آنکه در یوم ظهور کلّ نه بینند در آن واحد الّا این وجه را نجوا اشرف که قدم کسی بر صراط نلغزد که اگر همین واحد را در حین ظهور واحد قرآن میدیدند احدی از مسلمین از صراط منحرف نمیشد و کلّ این واحد بدرجاتهٖ منتهی میشود بواحد اوّل کلّ عالم را واحد واحد کن و مدد هر درجه تحتی را از درجه فوق قرار بده تا آنکه رسد بیک واحد همان واحد اولی است که کلّ مکلّفند بمعرفت آنها و در آن واحد مبین الّا واحد بلا عدد که حرف اوّل باشد تا آنکه نه بینی در مرایا الّا طلعت شمس وحده را این است جوهر توحید و سرّ تجرید گویا دیده میشود که سرّ واحد جریان هم میرساند تا آنکه در کلّ شیئ جاری میگردد حتّی عدد قلم در قلمدان عدد واحد میشود که مظهر نقطه در بین اقلام بهاء کل را دارد و اگر کسی جاری کند و در بهاء واحد اوّل بهاء کلّ را قرار ندهد نشناخته است واحد اوّل را و حقّ او را در صقع او عطا نکرده مثلاً اگر بهاء یک قلم نوزده مثقال فضّه باشد باید بهاء هیجده قلم هیجده مثقال باشد و بهاء آنرا بهاء کلّ واحد قرار دهد که کلّ ممدّ از او هستند این است که در بعث آن بعث کلّ ذکر میشود و در حشر آن حشر کلّ و در عرض آن عرض کلّ و در جزای آن جزای کلّ مثل آنکه امروز می بینی در اسلام آنچه هست مدد دین باسم محمد صلعم و مظاهر او و ابواب هدی است و همچنین در دنیا کلّ با یشان مستمدّند این است که کلّ اعداد متکثّره باین واحد قائمند و آن واحد بواحد اوّل که بلا عدد است قائم و او بنفسه بالله عزّ و جلّ قائم و بعد از رتبه واحد اوّل مراتب ما لانهایه هست از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتواند نمود والله یخلق ما یشاء و یکثّرن واحد الاوّل کیف یشاء بامره انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کلّ ملک یبعث فی ذلک الدین ان یبنی بیتاً لنفسه علی ابواب خمسة قبل التّعیین
وبیتاً علی ابواب التّعیین ملخّص این باب انکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد
سزاوار است دو بیت بنا کند باسم من یظهره الله ومحل قرار خود قرار دهد وعدد ابواب
اوّل از نود و پنج تجاوز نشود وثانی از نود تا انکه سرّ حقیقت در رتبه جماد هم سرایت کرده
باشد که لسان کینونیت او که کماهی ظاهر او است ناطق گردد که لله است ملک السموات
والارض و ما بینهما لعلّ در یوم ظهور از شهادت طین کمتر شهادت ندهد در حقّ او واز او منع ننماید
آنچه از برای او است که شبهه نیست که موت کلّ را درک میکند واگر بر ایمان ونصرت او ورد
اسم خیر او میماند الی یوم القیمة وتا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی چنین صاحب ملکی بدین
خود عامل بوده باشد والّا مثل بان زده میشد والّا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب
ملک بوده در هر ملّت باسم ظاهر در آن ملّت من الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور
من یظهره الله مایه افتخار را سکّان عصر او بردارند که اسماء ایشان الی یوم القیمة بخیر ذکر
شود عند الله والّا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته وهنوز یکی در یوم قیامت
پیدا نشده که ضرب المثل شود والّا کلّ در ملتی که هستند علی ما هو فیه لله عامل بوده اند ولی چه
ثمر که در یوم ظهور شجره حقیقت که آیات الله و رواقی است از شجره محبت او محتجب ماند چنانچه
در عصر ظهور بیان انقطاع او بجائی رسیده که بگمان اینکه حقّ نزد کسی است تفویض نموده باو
وکسی که ما علی الارض ونفس او باسم او میکنند آنچه میکنند ظاهر است که در جبل ماکو ساکن
نموده ثمره این حکم انکه لعلّ یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیوت متکثّر شده باشد لعلّ بیت
او واقع شود نه این است که در بدء ظهور محبّت او بالغ نباشد بلکه بحبّی که خداوند بنقطه بیان

عطا فرموده تا امروز بر یداحدی از اولین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات الله بنویسد و فرستد که بیک آیه آن حجّت بر منزل علیه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد بلسان آیات من عندالله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات قبل بوده مخاطب غیر رسول الله نشده و برکسی آنحضرت نازل نفرموده آیه بنحو کتابت بلکه اگر نازل فرموده بلسان اعراب مصطلحه آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجّت و تمامیّت نعمت ببین چه واقع شده و حال انکه این همان کلامی است که بیک آیه آن کلّ مؤمنین عمل میکنند و اگر ما علی الارض عامل شوند لایق بلکه اگر قیامت برپا نشود و کلّ عامل باشند متحمّل ولی نازل میشود بر قلوبی که ناظر بسرّ وجود و جوهر دلیل در مبدء شهود نیستند و ملتفت نمیگردند و فی الحین لله ساجد نمیگردند و حال انکه این همان است که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله قبل در حقّ او نازل شده و بعد نفوسی که میشوند و سجده نمیکنند نازل شده چنانچه نصّ آیه شریفه است واذا سمعوا آیات الله لا یسجدون و با وجود این ظهور دون ایمان در حقّ خود نمیکنند و حال انکه بقدر حکم جبل در حین خشوع عندالله بآن نمیشود و حال انکه شبهه نیست که آیات بعد اعظم تر است از آیات قبل بما لا نهایة لها بها منها الیها اگر کلّ مؤمنین ببیان در حین استماع یک آیه ساجد شوند و گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نکند لایق است که گویند از مؤمنین بآن هستند زیرا که همان آیه ایست که الست بربکم برکلّ میخواند و کلّ اعمال از برای رضای او بوده و آن وقت اخذ ثمره و امتحان صادقین است قسم بخداوندی که وحده وحده لاشریک له بوده و هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کلّ بیان را در لوح حفظ ادبین عینی خود بیند با نچه که در امکان ممکن است باعلی درجه فضل و تقوی رسیده باشد و کتاب آن ثمرش

حقیقت بر او نازل شود بهیچ آیات که عجز او را باو بنمایاند نزد خود اگر بقدر طرف عینی صبر کند در پیش خود و نگوید بقلب خود و لسان خود هذا من عند الله لاریب فیه أنا کلّ بالله و آیاته موقنون قدر خردلی عند الله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده سر جوی باو نفع نبخشد و فطرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب او ن جبل میبود باید از خشیة الله متصدع گردد و حال انکه این حکم در درجه قبل او است که در قرآن باشد چگونه است و آیات او ن که نزد منزل آن چنین نفسی ابعد تر از جبل میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد و حال انکه متصوّر نمیشود که چنین نفسی بهم رسد که کلّ بیان را تواند حفظ نمود یا بکل عامل بود این بر صورت امتناع مثل ذکر شد که کلّ خلق صدّ خود را در نزد آن ظهور دانند و از جبل خود راسخ تر گیرند و بگمان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند مثل بحر رقّت میکنند ولی جائی که باید خاضع شود که اجابت کینونیّت او خلق میگردد کأنّه لم یسمع میشوی ای اهل بیان مراقب خود بوده که مفرّی نیست کلّ را در یوم قیامت و طالع میشود بغتةً و حکم میکند بر آنچه خواهد اذنای وجود را اگر خواهد اعلی میکند و اعلای وجود را ادنی میکند چنانچه در بیان کرد اگر ملتفت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان میشود نه این است که نشود چنانچه همینقدر که رسول خدا ص خواست امیر المؤمنین علیه السلام را ولی خود گرداند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند لابد ثابت میگردد زیرا که همان امری است که در قبل باو ثابت شده و بعد هم باو ثابت میشود و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کلّ بامر او عاملند اگر طبق امر او عامل شوند و الّا که محل حکم نمیگردد و الله یرفع من یشاء من عباده انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا

الباب العاشر من الواحد السابع

فلتحرزنّ کلّ نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولّده و لاینبغی لاحد ان یترکه

ملخّص این باب آنکه در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم مستغاث و
آن اعلی ثمره اسماء است که منتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الّا واحد اوّل و
در واحد اوّل نیست الّا واحد اوّل که در قرآن رسول الله ص هست و در بیان ذات حروف السبع
و قبل از قرآن عیسی ع بود و بعد از بیان من یظهره الله اعراش در ظهورات مختلف ظاهر میشود
والامستوی بر اعراش که معرّی از حدّ حدود است همان مشیّت اوّلیه است که اعراش
او را متغیّر نمیکند و هیچ اسمی اعلی عدداً از اسم مستغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللّهم که اعداد
طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم احد ناقص میشود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث
را عدد اسم حیّ زائد میآید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدلّ بوده علی الله از این جهت
امر شده که کل از حین انعقاد نطفه محرز کنند آن هیکل را هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد زیرا
که از مبدء ظهور تا ظهور آخر خدا داناست که چقدر شود و لیکن زیاده از عدد مستغاث اگر
خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر شد بنقص عدد اسم هو در بیان
خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و
فرقان بالف هم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند
استعداد ظهور را در مرایای افئده مستجن میشناساند خود را بکل باذن الله عزّوجل زیرا که از
برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الّا بالله عزّوجل ثمره آن اینکه کلّ اسماء چون
طائفند در حول اسم الله و کمال کلّ اسماء ببلوغ این اسم است لعلّ کلّ نفوس در بیان
ببلاغ ما یمکن برسند که در حین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را درک نمود و طائف حول او گشت

و مراقب باشد که از آن عدد تجاوز نکنند که اگر بآن عدد رسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده

شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگرچه یقین نماید لعل از نار نجات یابد باین فضل هیچ

فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من یظهره الله

نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او مبدء خلق کینونیات است در ذرّ افئده

بعد از تمامیّت ذرّ اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که در هیکلی دو هزار و یک اسم نوشته شود

کافی است در تحرّز لعلّ باین سبب از ظاهر در اسماء محتجب نماند و غیر الله نه بیند و شاهد

نشود الّا برضای محبوب خود فلتحرزنّ انفسکم لله ربّکم ثمّ باسمائه الحسنی کلّها فانّ له الخلق

و الامر فی ملکوت السّموات و الارض و ما بینهما لا اله الّا هو العزیز المحبوب

الباب الحادی و العشر من الواحد السّابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر و الامر بالجلوس علی الکرسی

ملخّص این باب آنکه نهی شده از صعود بر منابر و امر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا

آنکه کلّ از شأن و قر بیرون نرفته و اگر محلّ اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کلّ توانند استماع نمود

کلمات حقّ را و ثمره آن اینکه لعل یوم ظهور حقّ کسی بافتخار تعلّم نزد آن مبدء علم متعلّم گردد و چه

بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راسخون در علم که ائمه هدی هستند

غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند کلّ که تعلّم اختیار نمود بلکه هر علمی که

ما یقع علیه اسم شیء است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الّا جوهر

وجود و این کلامی هم که می بینی ابداع آن میشود در صقع آن بنفس آن و الّا مقام ذات او

اجلّ است از ذکر اقتران بحروف و هیچ لذّتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی

استماع نماید آیات آنرا و بفهمد مراد آنرا و لم و بم در حقّ کلمات آن نگوید و مقایسه باکلام

غیر او نخند همین قسم که کینونیّت او مظهر الوهیّت و ربوبیّت است بر کلّشیئ همین قسم کلام او مظهر
الوهیّت و ربوبیّت است بر کلّ کلامها که اگر آن انسانی می بود متکلّم هر آینه میگفت انّنی
انا الله لا اله الّا انا و ان یا دونی خلقی ان یا کلّ الحروف ایایّ فاتقون وحال انکه میگوید
بلسان کینونیّت خود آنچه گفت و می شنود آن را کلّ شیئ که اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری
کلّ کتب سماویه قبل باید باو مؤمن گردند چنانچه نفوس مؤمنه بآن کتب باید بآن مظهر مؤمن
گردند وازاین است که بیک آیه واحده حجّت او بر کلّ ما علی الارض بالغ است برهر
ذالسانی بلسان او که اگر امروز یکی از امت آدم باشد بآن عرض کرده میشود یک آیه واحده
بمثل انکه عرض کرده میشود بر اوّل من آمن بالبیان وبآن گفته میشود که کلّ ما علی الارض عاجزند
از اتیان باو اگر فی الحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در
قول واگر العیاذ بالله تأمل نمود ویقین ننمود بکلام خداوند بر او است که بر ما علی الارض
عرض کند همینقدر که عجز کلّ را دید وحال انکه می بیند باید رجوع کند وتصدیق کند خداوند را بر
قول او وازحین استماع تا انکه بدرجه یقین نرسیده در نار احتجاب بوده واینکه کلّ میگویند
یا اصدق الصّادقین در حین ظهور اگر تصدیق شجره حقیقت را نمودند ودر حین تلاوت آیات
آن تأمل در تصدیق او نکردند یا اصدق الصّادقین گفته اند والّا عمل ایشان مکذب قول
ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او ونوری است از انوار او که مدل
بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر صدقی در
امکان متصوّر است بصدق او است وحال انکه با علی صوت خود ندا میفرماید کلّ خلق را که کلّ
میگوئید یا اصدق الصّادقین چرا تأمل در تصدیق آنچه نازل میشود دارید این است که یکدفعه
قلم بر دور عالم میگیرد الّا من شاء الله وکلّ ملتفت نمیشوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات را

که شنیده اند واگر بگویند عبادی که صادقند غیر از باتباع قرآن صادق گشته که چنین نیست
واگر بگویند که این آیه آیة الله نیست وکلّ عاجز نیستند کو کسی که اتیان نموده بر فطرت و
حال انکه مثل بحر از آن بحر جود نازل میگردد این است که کل بایمان باو صادق و تصدیق
کلام او ولی اسمی را که عطا فرموده است یکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق او ن میکند
از او منع مینمایند که اگر منع نمینمودند هیچ ظهوری تکذیب کرده نمیشد در حین ظهور این است
که کل باسم او صادق ولی منع آن را از مسمّی میکنند وملتفت نیستند مثل انکه اگر کسی بگوید
شمس در مرآت صادق است بضیاء خود در حدّ خود ولی در شمس سماء بگوید چقدر محتجب
است مثل رهبان هم در زمان رسول الله صه همین قسم است که باتباع دین عیسی ع او نها را
صادق میگفتند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم او طائف است نمیگفتند ونمیخواستند
که از صدق شبح در مرآت اگر حق میبود تصدیق کنند شمس سماء را وحال انکه حین ظهور دون
تصدیق رسول الله صه شبحیّت شمس از انها مرتفع شد وهمچنین در ظهور بیان ببین وهمچنین در
ظهور من یظهره الله صه دقیق شو که بتصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که مثل مثل آنست که
ذکر شد بلکه او را بجود او تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بالله وبراین اصل کل فرع
آنرا جاری کن وصدقوا الله بالله وحبّوا الله بالله واطیعوا الله بالله واتبعوا الله بالله
وهمچنین کلّ اسماء وامثال را در آنروز مشاهده کن وببین امر چقدر دقیق است که اگر حین
ظهور شجره بیان کلّ ما علی الارض مؤمن بودند بقرآن ودر حین آیه اولی کل تصدیق نمیکردند
او را هر آینه کلّ عند الله کاذب میشدند وهمان صادق بود ببین امر چقدر لطیف است
امروز میخواهی باشخاصی که مبدء علم او همم کلمات عبادی است که باو ایمان آورده تصدیق
کنی او را این است که نشناخته محبوب خود را ودر لیل سیر کرده والّا اگر شناسی کلّ عالم را

اگر لا گوید لا میگوئی واگر بلی گوید بلی میگوئی زیرا که آنچه قبل صدق فهمیدهٔ باتباع قول او شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور بعلماء آن ظهور محتجب میشوند وحال انکه از ورای امر غافلند که بیک قول لای او کلّ اینها غیر صادق میگردند مراقب باش ظهور حقّ را که در یوم ظهور بتصدیق اهل بیان تصدیق او نخنی که کلّ تصدیقهای ایشان در نزد او بیک بلی تصدیق صرف میشود وبیک لا دون آن نظر کن در قرآن که اگر رسول خداؐ یک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه هرآینه امروز کلّ تصدیق میکردند آن طایفه را بتصدیق رسول اللهؐ واگر بعکس برعکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت حقّ است نه شهادت خلق وتصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کلّ موعودین باحمدؐ که تصدیق نکردند رسول الله را بقول او کاذب شدند وحال انکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین داشتند که از دین عیسیؑ منحرف نبودند ولی عند الله صادق نبودند که اگر صادق می بودند ایمان برسول اللهؐ میاوردند وهمچنین در نزد ظهور من یظهره الله بین که کلّ کاذبند الا عبادی که تصدیق کنند او را چه اعلای من علی الارض باشد وچه دون آن زیرا که تصدیق حقّ بقول او است وکلّ صادق میگردند باتّباع بآن وشبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق خود را بآنچه که دین ایشان بآن برپا بوده وسبب تقرب او ن بسوی خداوند بوده والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب الثانی والعشر من الواحد السابع

فلا ینبغی من یعمل لله ان یشرک به شیئا ملخّص این باب انکه در هر ظهور حقیقی هرکس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده وهرکس از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده ودر یوم قیامت که ظهور او است وحروف حیّ او وکلّ مؤمنین باو

اذن داده نشده اگر کسی عملی از برای او کند برانیکه اخذ کند آنچه دأب او ن بوده از ذرّه گرفته
تا ذرّه منتهی نشود زیراکه وجود او از برای او خلق شده چگونه ما یتفرّع بر وجود آن اگرچه اوّل
از این بوده و هست چنانچه دأب ظهور حقیقت در فرقان و بیان نبوده ولی این حدّ عبادات
و ثمره وجود ایشان در یوم معاد والّا شبهه نیست که شجره حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی
او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگردد بشأنی که باز مسیر میشود
اطاعت این امر الّا از برای مدرکین مگر در ظهور اوّل کلّ ترقّی نمایند که اختلاف واقع نشود در ایمان
او و دون آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت میگردد آنوقت هم در شئون معدوده
چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحده عمل کردن این نیست الّا محض عرفان کلّ حدّ
خود را والّا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران هزار مظهر غنا و استغناء است از برای
آن ولی چون رایحه دون توحید در این اعمال میوزد از این جهت نهی شده والله یؤت
الفضل من یشاء من عباده انّه کان وسّاعاً علیماً

الباب الثّالث و العشر من الواحد السّابع

فیما فرض الله علی کلّ عبیده ان یکون عندهم تسعة عشر آیة ممّن یظهره الله فی ایام ظهوره بخطّه
ملخّص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقترن
گردد بخطّ شجره حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل آنکه آیات الله میگوئی در آن هم شأن الله
میگوئی آنوقت اعزّ از هر شیئی عزیز نیست عند الله و عند اولی العلم و یک صفحه که نوزده آیه
باشد بخطّ آن بر کلّ اهل بیان فرض شده تملّک آنرا که هیچ جزائی در یوم قیامت معادله با
آن نمیکند که اگر کسی کلّ ارض را مالک باشد و بدهد و اخذ چنین لوحی کند بهاء آن زیاده
است عند الله و عند اولی العلم زیراکه آن برات نجاتی است من عند الله از برای آن نفس

واگر العیاذ بالله دون مقبل باشد برات نار او است تا قیامت دیگر مثل اینکه هرچه در این
ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلی ثمره وجود ایشان شد وبآن در جنّت مفتخرند وهرچیز بر غیر
مؤمنین نازل شد همان حجتی است من الله از برای او که بآن در نار مخلّد میگردد الّا اذا
شاء الله چه بخطّ آن باشد وچه بآثار آن واگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هرآینه
محافظ کلّ آثار او می بود باحسن خطّی که در امکان فوق آن متصوّر نباشد ولی چون ممتنع است
دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود واگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از
اینکه کلّ بیان وکتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کلّ مرتفع میگردد وآن میماند تا ظهور
دیگر در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان باو ثواب آن اعظم تر است
از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل وآنچه در ظلّ او انشاء شده نویسد وهمچنین عروج کن از ظهوری
تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدئی از برای او نبوده و
گویا دیده میشود که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین باو واستقبال میکنند حامل
آنرا اعزاز استقبال عزیزی عزیز خود را وقائم میشوند از برای آن ایشانند ارکان دین
وشهداء یقین نه مثل آنکه از مؤمنین بقرآن در این ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم
میشوند واز شجره حقیقت که منزل او است محتجب مانده اند چنانچه دأب غیر اثنی عشریه حسین
بلی این عمل لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود وجوهر علم نزد اهل آن
ظاهر است که اگر کسی درک کند ظهور را اینها شؤون ما یتفرع بر او است ودرک خواهد نمود
کلّ خیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود از
آنکه انجیل وکلّ کتبی که در ظلّ او انشا شده بود نویسد وهمچنین حین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت
راسر پایان ده لعلّ از مقصود محتجب نگردی فلتملکنّ خیر شیئ قد خلقه الله اذا اذن الله

لکم ثم آیاه تنکرون و بدان که این حکم ارتفاع فضل او است و الّا کسی قابل نیست باستحقاق
عطا او را و بر کلّ سؤال از فضل او است و بر او نیست الّا آنچه مشیّة الله تعلّق گرفته یؤتی
من یشاء و یمنع عمّن یشاء ولکن الله یؤتی النّاس کلّهم اجمعون اذا هم بالله و بآیاته یوقنون

الباب الرّابع والعشر من الواحد السّابع

فی عدم جواز التوبة الّا عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الّا فاستغفروا الله سرّاً عند انفسکم
ملخّص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم قیامت عند
من یظهره الله او ما اذن جایز است و الّا استغفار باید کرد خدا را در هر حال مابین خود
و او که اگر عبدی بآنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز مستحق است باستحقاق
کینونیت خود چگونه که بر شئون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار میکنی از
او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمیشود الّا باستغفار از مظهر امر که شجرهٔ حقیقت
باشد و همچنین حروف حیّ او در یوم ظهور او و الّا بعد کلّشیئ اگر استغفار کنی ثمر نمی بخشد از
برای تو چنانچه در لیل و نهار میکنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد
خداوند است زیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق بسوی خدا الّا بابواب واحد که
منتهی میگردد بواحد بلا عدد که او ن باشد که مکوّن کلّ اعداد لانهایه قبل و بعد است و همچنین در
حروف واحد حرف سین را سزاوار نیست الّا استغفار نزد باء و همچنین میم را الّا استغفار نزد
سین و همچنین حرفاً بحرف تا واحد اول تمام شود که آنوقت تکثّر آن را نتوان احصا نمود از
آنجهت امر باستغفار منقطع میگردد الّا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که مابین خود و خدا کند و
از حدود بیان تجاوز نکند خداوند قبول می فرماید استغفار آن را تا حین ظهور و آن وقت
قبول نمیشود الّا نزد ظاهر بظهور و همچنین کلّ اعمال و اطوار را تصوّر کن و قدر دان یوم ظهور را

که کل حول آن طائف میگردد و استغفر الله فی کل حین و قبل حین و بعد حین

الباب الخامس و العشر من الواحد السابع

فی وجوب السجده عند باب مدینة تطلعن فیها نقطة الالهیه اعظاما من الله له انه هو العزیز المحبوب

ملخص این باب آنکه از انجائیکه کل نفوس از ظل آیات الوهیت و ربوبیت خلق شده همیشه در علو و سمو سائرند و چونکه چشم حقیقت بینی ندارند که محبوب خود را بشناسند محتجب میمانند از خضوع از برای ان و حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر با وامر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و خاضع بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینونیت ولی در حین ظهور ان که میشود کل نظر بخود میکنند و از او محتجب میمانند زیراکه او را هیکلی مثل خود می بینند و حال آنکه سبحان الله عن الاقتران مثل آن هیکل مثل شمس سماء است و آیات آن ضیاء او است و مثل کل مؤمنین اگر مومن باشند مثل مرآتی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان آیت این است که امر شده مدینه که آن از آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب ان و همچنین ارضی که محل ظهور آن گردد مثل آنکه محل طلوع مدینه فاء میگردد و محل ظهور حصن معروف واجب است بر کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و حین ظهور امر قبل منقطع میگردد و باذن ظاهر در ان ظهور از در حکم میشود اگرچه هیچ شیئ نیست مگر آنکه ماله و علیه او از شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه حین ظهور مثلاً یوم ظهور من یظهره الله خضوع خلق آن را در نقطه بیان ظاهر میشود چه مبدء ظهور مقام نطفه ظهور است اگرچه نطفه ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتوانند احصا نمود این است که این نوع بیان میشود و الا نظر کنی هیچ نفسی نیست که بسبیله اطاعت نکند خالق خود را و همان خضوع او است از برای شجره حقیقت اگرچه محتجب مانده و طاعت او عین عصیان

میگردد در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل عامل بودند خاضع بودند بقول عیسیٰ از برای رسول الله
در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمیشود و همچنین آنچه امروز در قرآن عمل میکنند
از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطه بیان بآنچه میکنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را
از این است که از ایمان باو محتجب مانده نه آن است که او خواهد که کل مؤمن باو شوند
ولی نجات کل در ایمان باو است و او بنفسه غنیّ است از ایمان بما سوای خود مثل انکه
اگر کل برسول الله مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند والاّ آن شجره بنفسه همیشه در جنت
بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بمن یظهره الله خود مؤمن میگردید والاّ او غنی
بوده از کل و هست مثلاً اگر در مقابل شمس الی مالانهایه مرآت واقع شود تعکس برمیدارد و
حکایت میکند از او و حال انکه او بنفسه غنیّ است از وجود مرایا و شمسی که در آنها منطبع
است این است حدّ امکان نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کینونیات و ذاتیات
و نفسانیات خود را در حبّ واحد مرآت نموده لعلّ در یوم ظهور حقیقت بواحد اوّل منطبع گردید
و حجاب واقع نشود واحد ثانی یا الی مالانهایه که این است فضل عظیم و فوز کبیر اگر قدر دانی و
الاّ ثمرات وجود خود را باطل نموده اید بایدی خود امروز سالی هفتاد هزار نفس بزیارت بیت الله
میرود که بامر رسول الله شده ولی آمر آن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل مکّه بود و
حال انکه آمر اقوی از نفس امر است این است که اینهمه خلق که الآن میروند از روی بصیرت
نیستند که اگر می بودند در ظهور رجع او که اقوی از ظهور قبل او است موفق میشدند بامر او
و حال انکه می بینی که چگونه واقع شده که بامر قبل او مدیّن بدین هستند و شب و روز سجده
میکنند خدا را باو و حال در جبل محلّ سکون آن شده و حال انکه افتخار کل بایمان باو است
چنانچه می بینی که امروز کل مفتخرند بایمان باو در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله

بر آن حکم میشود باو محتجب مانده چنانچه ایمان مومنین بانجیل حین ظهور رسول الله دون ایمان حکم شد وهمچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سنن ظهورات قبل او بما لانهایه قبله از آن ظاهر میگردد حتّی انکه آن زمانیکه آن ظهور بخیالی در آن ظهور ظاهر بوده در این ظهور جوهر میگردد اگرچه بیک مرتبه باشد وهمچنین کلّ مواقع را شاهده کن و محتجب ممان تا انکه فائز گردی بثمره وجود خود ولم یزل باقی باشی در جنّت جود او هذا من فضل الله علیکم لعلکم بین یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز دو فرسخی بنجف سجده کنید یا در حجر که بفراسخ متعدده ممکن است احتراماً لقبته المطهره وحال انکه امر نبود در دین اسلام ولی حین ظهور کسی یک دفعه از برای او سجده نکند در بین یدی او واگر از این گذشته وبر او ن هم ظلمی وارد نیاید راضی میگردد این است که در یوم ظهور کلّ ممتحن میشوند واگر تعقّل کنند وبعرفان نفس خود ظهور الله را تصدیق کنند کلّ نجات می یابند ولی چون میکنند حجّت برایشان بالغ میگردد وخود در احتجاب میمانند والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب السادس والعشر من الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کلّ ملک یبعث فی دین البیان ان لایجعل احد علی ارضه ممّن لم یدن بذلک الّدین وکذلک فرض علی النّاس کلهم اجمعون الّا من یتجر تجارة کلّیة ینتفع به النّاس کحروف الانجیل ملخّص این باب انکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده وهست من عند الله بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن ببیان را و در نزد ظهور من یظهره الله غیر مومن باو را وثمره آن انکه در یوم قیامت شجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مؤمنین بخود را ودر ارض جنّت نفس ناری نباشد واستخراج اهل بیان از حدود جنّت غیر رضای خدا بوده وهست ومراقب بوده که در ظهور من یظهره الله در مومنین بآن نشود چنانچه در این

ظهور در حق حروف حیّ که کل آثار قبل ایشان کل اظهار علم خود را مینمودند و اصل دین ایشان
بحبّ ایشان ثابت بود راضی نشده بآنچه از برای دیگران راضی شده ببین چقدر کل محتجب
محشور میشوند و حروف حیّ چقدر بینا و مراقب باش که مثل این نوع در حق هیچ نفسی نشود که
بهیچ شیئ بمثل آن نهی نشده لعل در یوم قیامت باتباع این حکم نجات یابی و بر حروف واحدی
که اصل دین خود را بآنها ثابت کردی حزنی وارد نیاوری زیرا که نمیشناسی و در حینی که
نمیشناسی امارات حقه در نزد ایشان هست که یقین کنی که ایشان حقند و اگر از اهل فؤاد باشی
که باستماع آیات از نزد ایشان میدانی که اوّل حشر قیامت است و حروف اسم واحدند یا
دون آنها که امر الله را بکل میرسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر وجودی
که مثل وجود اینها نفع مترتب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آنوقت اذن داده
شده و الّا نهی شده باشد نهی لعل در یوم قیامت شجره حقیقت نبیند در ارض ایمان دون مؤمنین
بجز خود را و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بقدر همان در نار است الّا همان که اذن داده شده
اگر تجارت کلیّه داشته باشد و الّا ممنوع بوده و هست خصوص اگر بر شأن غیر عز باشد که
مطلق اذن داده نشده فلتتقن الله فی ذلک الحکم ثم تتقون و اگر نفسی نزد نفسی باشد
حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او میشود و شرط تجالس طهارت دین است
نه دون آن ولتتقن الله حق التقی یا ایها الناس کلکم اجمعون

الباب السابع والعشر من الواحد السابع

فی قرائة یوم الجمعه هذه الآیه فی تلقاء الشمس انما البهاء من عند الله علی طلعتک یا ایتها
الشمس الطالعة فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب
بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد از آنچه

در ایام ستّه متحمّل بوده و هر عملی که در شب و روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام هفته باو داده میشود
واز آنجائی که هر شیئ روح آن متعلق بانسان است وشهادت هر شیئ شهادت انسان است از
این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاهد گیرند بر آیه که مدّل است بر توحید
آن خدا را وایمان آن بنقطه بیان وآنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در بین یدی
شمس حقیقت این گونه ناطق گردد وشهادت دهد بر وحدانیّت خداوند در نزد او وبر حجّیّت
هر کس که متبع او است که این است ثمره این امر اگر کسی تواند درک نمود والاّ شبهه نیست که
بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو میگردد اگر نگوید بین یدی الله
وفرض است بر کل ادای همین کلمه در یوم ظهور بین یدی من یظهره الله در هر یوم جمعه هر کس که
در نزد او حاضر باشد تا انکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور یفعل ما یشاء و

یحکم ما یرید لا یسئل عمّا یفعل وکلّ عن کلّ شیئ یسئلون

الباب الثامن والعشر من الواحد السّابع

فی ان من یحزن نفسا عامداً فله ان یاتی تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان استطاع والاّ
من الفضه والاّ فلیستغفر الله تسعة عشر مرّة الاّ اذا استأذن فأذن له فلا شیئ علیه و
من یحبس نفساً یحرم علیه ما یحلّ علیه من قبل الی حین ما یحبس ویهبط کلّ عمله وما کان من المؤمنین
وان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر مثقالاً من الذهب وان ما ینعقد لم یکن فی البیان
ملخّص این باب انکه خداوند عالم از سعه فضل وجود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را
محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعلّ بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون کسی
نمی شناسد آن را واگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیّه بر او حدّ ذکر شده واگر از آن تجاوز
نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد واذن داده شده در مقام اذن واز او ن حدّ مرتفع گشته

و بر ذهب و فضّه بعدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حدّ الهی و اگر مقتدر نباشد بعدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از انکه اورا محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محلّ ظهور الله هست اگر حزنی براو وارد آید مثل آنست که بر حروف حیّ وارد آمده و اگر بر حروف حیّ حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عزّ و جلّ وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعد از حزن بر آنها نبوده و براولو الدوائر حکم مضاعف میگردد چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر با بتهاج نیاورد نفسی را محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی نفسی را قدر ذکر شیئ حایل شود بر آن حدود الهیّه وارد آید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدّت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمیشود و اگر کسی نزدیک گردد محال اقتران او براو دون حلال میگردد و مادامی که حایل است از اون نفس حکم حلیّت بر محلّ اقتران براو جاری نمیگردد و کلّ عمل او هبط میگردد اگرچه با علی درجه ورع و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر ما لا یحلّ علیه براو از حدود الهیّه در هر شهر عدد واحد از ذهب وارد میاید و اگر منعقد شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد در بیان براو میشود در کلّ حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و حایل شوید نفسی را که کل اعمال هبط گردد و ملتفت نشوید ولتتقن الله حقّ التقی لعلکم تفلحون و ثمره آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعلّ در یوم ظهور حقیقت براو حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه دأب ایشان است چه عبد از اوّل عمر تا آخر عمر در دین او متدیّن است و از برای لقای او عامل و میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون کند یا در حق او حکم حائلیّت کند و حال انکه بظاهر از همه اعلی تر باشد و اسباب هدایت

ازبرای او جمع تر وقبض روح شود وخبر نشود ظهور را وحال انکه شب و روز از برای اشتیاق
بآن محزون بوده ومتضرع بوده واگر اولوا الحکم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه
موسی بن جعفر علیهما السلام تغیر داده بودند لعلّ بر شجره حقیقت هم یوم ظهور چون دأب بنوده وارد
نمیامد وحال انکه چقدر بناها گذارده هر سلطانی حین سلطنت خود که هیچ ثمر براو نبخشید یوم
قیامت واگر مثل این بدع را بر داشته بود لعلّ سبب جریان حزن نفسی نشده بود همین
چیزهائی که بغایت بنظر خفیف میآید اعظم تر میگردد در مقام خود ازما علی الارض وانفاق
مثل او اگرچه شبهه نیست که اولوا الحکم بهبیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن
مرتفع خواهند نمود لعلّ در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجع او واقع نشود اگرچه برسید
از نفس ظهور که کل بشجیّت کینونیت خود مغرور ولی اگر قرار گذاری که نفسی را محزون نکنی
لعلّ بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی واو را از ایمان بخداوند محتجب نموده باشی ولیکن
اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت حزنی وارد آید اعظم تر است از حزن کل شیئ که در امکان ممکن
باشد ذکر آن وهمچنین شئون دیگر از ذره گرفته تا ذره منتهی شود زیرا که کل شیئ باو شیئ میگردد
واو اجل از اقتران بشیئ است وبعد حروف حیّ الاقرب فالاقرب وبعد از واحد اول
واحد ثانی تا اینکه الی مالانهایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد مؤخر میاید ومقدّم میشود بر
واحد ثانی مثلا اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلی میگردد از اعلائی که ایمان
نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل میشود وسافل عالی میگردد وبرعکس عالی عالی تر
میگردد وسافل سافل تر اگر تصدیق حق نکند والله یؤیّد بامره من یشاء من عباده انه کان بکل شیئ علیما

الباب التاسع والعشر من الواحد السابع

فی الصلوة ملخص این باب انکه اول صلوتی که وضع شد صلوة ظهر بود وکل آن بعد

واحد وضع شد تا انکه هر یکی باب جنتی باشد در طاعت حق که در آن نبیند الا ظاهر در آن حرف را و در کل نبیند الا واحد بلا عدد را تا انکه بر اعناق کل آیه خضوعی وخشوعی باشد از برای من یظهره الله که اگر کسی بظاهر مستنکف شود از طاعت او ولی بچگونیت عابد بوده خدا را باو و هیچ علی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده ونیست وصلوة هر نفس در حد وجود او است مثلا صلوة نقطه بالنسبه بصلوة حی مثل نقطه است بالنسبه بحروف حی وهمچنین صلوة حی بالنسبه بحروف واحد ثانی وهمچنین صلوة ثانی بالنسبه بحروف ثالث الی انکه باخر وجود منتهی شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز میگذارد واخر وجود هم بر این حدود ظاهریه نماز میگذارد ولی صلوة کل نفوس نزد یک رکعت از صلوة حروف حی او لاشیء است وچگونه که نزد او رسد وهمچنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من یظهره الله گوید مقترن نمیشود با توحید کلشیء چه قبلاً چه بعداً چه سراً چه جهراً زیرا که او است ما شهد الله علی نفسه وآنچه دیگران توحید میکنند از حروف حی وکل اعداد متکثره از واحد اول باو توحید میکنند اگر در اینجا نمیتوانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة غیر رسول الله ص از اشرف خلق که امیر المؤمنین ع بود تا منتهی شود باخر وجود بامر او خلق شده چگونه میتوان مقترن نمود با صلوة او واین است که هر شیئی حول نفس خود حرکت مینماید از حول مبدء خود نمیتواند تجاوز نماید ولی در صلوة مخلوقه بامر او صلوة کلشیء مقترن نمیشود با یک رکعت صلوة امیر المؤمنین ع وهمچنین الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی واحد الاول وبهاء کل در نزد صلوة او هست مثل انکه اگر بهاء اشیاء متکثره را مجرد کنی تا انکه رسد بیک دانه جواهر کل را دارد بهائیت نه بذاتیت وهمچنین صلوة امیر المومنین کل صلوة را دارد ببهائیت نه بچگونیت وهمچنین در کل شئون نظر کن و

همان صلوتی که در بدء در حین نزول آن اعراب دستک میزدند امروز ببین که در سر محلّ
اقامه آن در بین علماء چقدر کلام واقع میشود تا انکه در یک مسأله فرعیّه متعلقه بآن هزار بیت کملین
علماء انشا نموده ولی از این شئون محتجب مان از مبدء مثل انکه امروز کلّ مؤمنین بقرآن
شب و روز هفده رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب
میکنند ولی از نذوّت آن محتجب و بر آن وارد میاورند آنچه وارد میاورند وحال انکه
یومی که رسول خداص وضع نمود آنرا نبود الّا اجل خضوعی وخشوعی که در اعناق مردم باشد از
برای یوم رجع خود واز آنجائی که عبادت مقبول نیست الّا بتوحید در مقام عبادت لستو
که بر آن چه وارد شد کلّ در مقام عبادت با والی الله متوجه وازنفس او حدود ظاهریّه
صلوة را منع نموده وحال انکه آنهائی که شب و روز در صلوتند چون که مقبل الی الله نشده
حکم دون حقیّت درباره ایشان نازل شده چگونه وصلوة که یک شان از شئون
دین ایشان است بدانکه در نزد هر ظهور شهادتین که آن مبدء دین است بدیع میگردد
مثل انکه در ظهور رسول اللهص لا اله الّا الله بعیسی روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام براو
نمیشد الّا انکه لا اله الّا الله گوید که مقترن است بمحمّد رسول اللهص وهمچنین در ظهور من یظهره الله
لا اله الّا الله مقبول میشود که مقترن باشد بشهادت درحقّ او که اون بعینه همان لا اله الّا الله
وشهادت درحقّ نقطه بیان است ولی آنروز بغیر آن ظهور مقبول نمیگردد بمثل انکه در ظهور
فرقان مقبول نگشت الّا انکه مبدل شد بلسان عربی واقرار بنبوت محمدیص جائی که در جوهر دین
این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بآن وامروز می بینی که هر نفسی بیکی از اعمال از نذوت
آن محتجب مانده که اگر ناظر بودند کلّ بر جوهر دلیل ومبدء وجود هر آینه اقرب از لمح
بصر از صراط تجاوز مینمودند و در این شئون محتجب نمیماندند ولی از این شئون هم در غرور

شمس محتجب ممان که اگر قدر جوی منحرف شوی شهداء بیان حکم دون علوّ ایمان خواهند نمود
ولی نظر را هم همیشه بمبدء انداز که کلّ اینها نزد او مثل خاتمی است که بر ید تو است حرکت
میدهی آنرا هر طور که میخواهی بلی کسی را مصلّی میگویند که بحروف واحد موقن شود و عزّ را در امر الله
بیند نه در نفس شیئ و محتجب نشود بنظر کردن در آن شیئ که اگر قابل نبود محلّ امر نمیشد و در حین
صلوة قصد کند خدا را وحده وحده بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد
از برای حرفی از حروف واحد اوّل آنوقت مصلّی برا و اطلاق شود اگر در مقام امتحان برآید
و صادق شد در یوم قیامت والّا در لیل مقبول میشود از آن همینقدر که باین نظر ناظر باشد
و باید عابد در مقام صلوة نبیند الّا معبود را و نظر نکند الّا بسوی خداوند وحده وحده لا
شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محتجب میگردد و مقبول نمیشود عبادت
او و باید توجّه کند بذات اقدس الهی که لم یلد و لم یولد بوده و هست و کلّشیئ دون او
خلق او است و او شناخته نمیشود بکنه ذات او و موصوف نمیگردد بعزّ قدس کینونیت او
و مستحق عبادت و پرستش نیست الّا ذات او ولی در کلّ این شئون از ابواب هدی بیرون نرفته
که بهر رکعتی فتح بابی از ابواب جنّت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور آنها
و آن جنّت اجلّ از این است که صور حدودیّه در آن باشد و آن جنّتی که در او صور حدودیّه
هست از لباس حریر و اسباب ذهب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت
و وصفهائی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اوّل مستمدّند
نه این است که محتجب مانی باینها در نزد آن واحد اوّل که آنجا صرف حبّ و ظهورات هنوز
بمقام صور حدودیّه جوهریّه نیامده و وقتی که ظاهر میشود بمدد آن است نه غیر آن مثلاً
اگر امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفاء جنّت باشد نظر کن

که مایقوم به او حدیثی است که فرموده اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که حافظ
این حدودات کلّ مستمدّ است از آن واحد اوّل اگرچه در صدر اسلام ببین یدی او نبود الّا یک
مصباح وهمچنین در کل ظهورات مشاهده کن لعلّ در یوم قیامت محتجب نمانی واگر در نزد اون
واحد اوّل هم باشد وحال انکه سزاوار است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لایق است که
بین یدی او مشرق شود ولی حافظ کلّ این صور حدودیّه از واحد متکثّره در صقع او است نه
نفس واحد اوّل ونظر کن در ظاهر ملک واستدلال کن وکلّ خلق را واحداً واحداً فرض کن
تا انکه منتهی شود بواحد اوّل که رسول الله صلعم وحروف حیّ آن باشد در هر رتبه از تکثّر آن واحد
هست که کلّ قائم باو است وهمچنین صلوة کلّ خلق از حدّ خود متجاوز نمیگردد وکلّ صلوتها
بنفسها ساجدند از برای صلوة حروف حیّ وکلّ صلوة حروف حیّ بنفسها ساجدند از برای
صلوة نقطه واو ساجد است از برای خداوند وحده وحده مثل بنفس صلوة زدم تا کینونیات را
مثل او ببینی که معاینه اعمال مثل کینونیات است اگرچه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة
اوّل وجود است ولی همین قسم که کینونیّت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اوّل وجود الّا در حدّ
خود که آخر وجود باشد کذلک کلّ اعمال را مشاهده کن و در سه رکعت از اوّل صلوة توحید
ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش
رکعت بعد توحید عبادت وببین در کل الا الله وحده وحده لا شریک له را وهمچنین کلّ
واحد متکثّره را مثل واحد اوّل ببین که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید
فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید کند
نیست الّا آنچه که در واحد اوّل متجلّی شده وببین خالقی الا الله ورازقی الا الله وممیتی الا الله که در
کل مرایا متجلّی نیست الا شمس واحده وآن حقیقت مشیت اوّلیه است که او بنفسها مدل علی الله است

وکلّ آنچه میکنند در مرایای خود باو میکنند واو بالله عزّوجل واگر ناظر شوی براین نظر می بینی
بعین یقین که شیئیّت کلّ اشیاء بمشیّت ظاهره در ملک است ونه این است که کینونیّت
مشیّت بکینونیتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر میگردد
این است معنیء انتم تزرعونه ام نحن الزّارعون وهمچنین مثل زدم بفرد ادنی تا اعلی را خود استنباط
کنی وکلّ این مراتب را بمثل آنکه کف خود را می بینی به بین وبعرفان گذران لعلّ در یوم قیامت
توانی اخذ ثمر نمود والّا کرور کرور از حکما در معرفة الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر
ناظر بودند که ثنای کی را مینویسند و بر کجا وارد میآید واز کجا مشرق شده و در ظلّ چه ظهوری
مستقرّ میگردد هر آینه در یوم قیامت نفع می بخشید ایشان را این است که در یوم قیامت
کلّ عرفانها اگر بشهود شود ثمر می بخشد والّا در هوای فوآد آن نفس میماند و در مقام عبادت
توجّه ممکن الّا بسوی ذات غیب ازل که مستحقّ پرستش وعبادت است ولی از آنجائی که توجّه
بآن مقترن است باقرار بر آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت ورضای او داخل
شود در مدینهٔ توحید بلا آنکه غیر الله را بینی واگر نفسی در حین عبادت نظر باسم کند عبادت
نکرده خدا را ومحتجب مانده از مقصود الهی عزّ وجلّ بلکه کلّ اسماء مدلّ است براینکه نیست
الهی غیر آن ومعبودی سوای آن وهر شیئی که ذکر شیئیّت براو میشود خلق او است واو است
مستحقّ عبادت وپرستش نه خلق آن وعبادت کن خدا را بشأنی که اگر جزای عبادت تو را در
نار برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد واگر در جنّت برد همچنین زیرا که این است شأن
استحقاق عبادت مر خدا را وحده واگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده
ونیست وحکم توحید نمیشود در حقّ تو وهمچنین اگر نظر در جنّت کنی وبرجاء آن عبادت کنی
شریک گردانیده خلق خدا را باو اگرچه خلق محبوب او است که جنّت باشد زیرا که نار وجنّت

هردو عابدند خدارا وساجدند از برای او وآنچه سزاوار است ذات او را عبادت اواست باستحقاق بلاخوف از نار ورجاء در جنت اگرچه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نار ودر جنت رضای او بوده وهست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود افضل وجود حق بر آنچه حکمت الهیه مقتضی شده جاری میگردد واحب صلوة صلوتی است که از روی روح وریحان شود و تطویل محبوب نبوده ونیست وهرچه مجرد وجوهرتر باشد عندالله محبوبتر بوده وهست وغیر از صلوة واحد مرتفع شده وآنچه در این ظهور امر شده ذکر الله هست که بروح وریحان واقع شود که افضل عبادات وامنع درجات است اگر کسی از یک رکعت نماز محتجب ماند لاجل کل ما علی الارض مغبون بوده عندالله وفضل آن زیاده از آن است وآنچه در او است اعلای از آن است وکل رکعات حتی طائفند حول نقطه وحدت که مبدء زوال وصلوة آن باشد وبدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء وعود تو در قبضه او است و هیچ شیئ از علم او پوشیده نیست وهیچ شیئ او را عاجز نمیکند وقادر است بر کل اشیاء وعالم است بکل شیئ قبل وجود آن مثل انکه عالم است بکل شیئ بعد وجود آن وبیان آن در مواقع امر شده کل بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشند وخواهند بر مواقع امر شاهد گشت وباستلذاذ بآن ملتذ فلتصلین باذن ربکم ثم ایاه تتقون ولا تعبدن الا الله وانتم کنتم بآیات الله لموقنین

الباب الاول من الواحد الثامن

فی ان مثل عمل من یظهره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم

ملخص این باب انکه بدانکه مثل عمل من یظهره الله مثل شمس است ومثل اعمال کل وجود اگر طبق رضای خدا باشد مثل کوکب وقمر مثل اول من قابل شمس الحقیقة بعرفانه وثمر آن اینکه اگر در یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت دهند بشیئ طبق رضای او شهادت او بین کل اینها مثل

شمس است که با وجود آن آنها مذکور نتوانند شد و قول آن بسیار خفیف ولی عمل بآن در
مبدء هر ظهور بغایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر باین نظر میبود اگر کل
حروف انجیل برحق می بودند معادل نمیکرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول
رسول مثل شمس است و آنها در لیل مذکورند نه در نهار و همچنین اگر کسی ناظر باین نظر بود در
نقطه بیان حین ظهور قول آن را مثل شمس میدید و قول ماسوای آنرا اگرچه حق بود مثل نور
کوکب در لیل و همچنین در ظهور من یظهره الله اگر کل اهل بیان در حین ظهور او بقول او عامل
و وجود خود را و اعمال خود را مثل کوکب نزد شمس بینند ثمره وجود خود را اخذ نموده و الا
حکم کوکبیت هم بر آنها نخواهد شد الا بر مؤمنین بآن که در نهار محو صرفند و در لیل با نور
این است ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کل علم و عمل همین است اگر کسی موفق
شود که اگر کل بر این نظر ناظر بودند در هیچ مبدء ظهوری ظاهر بظهور حکم دون بقاء در حق خلق
نمی نمود این است که کل در لیل خود را می بینند که در حد خود نوری دارند ولی محتجب از آنکه
مبدء نهار دیگر نوری نمیماند از برای آنها بلکه مضمحل میشود نزد ضیاء شمس و مثل نور کل را
علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء عمل من یظهره الله را کلمات او فرض کن که
کل وجود را برهم می پیچد و در ظل یک یاء نسبت قائم میکند و میگوید از لسان مجلی خود که
خداوند عز و جل باشد انّنی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاتقون
و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبدء امر است الی عود آن نظر
کن در نجوم انجیلیه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مستنیر گشته بودند که بعد از طلوع
همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگرچه تا الان هم
بگمان نور هستند و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شده میدانی که بلا نورند و از ضیاء

شمس حقیقت محتجب ماندند که رسول الله باشد و همچنین در مبدء هر ظهور تصوّر کن تا انکه از ثمره
وجود خود نزد لقاء محبوب خود محجوب نمانی ولتتفکّرن فیما یظهر من عند الله ثم مثل ما قد
علمکم الله فی الکتاب تستدلون

الباب الثانی من الواحد الثامن

یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوراقاً من القرطاس اللطیفه و تسعة عشر
خاتماً ینقش علیها اسماً من اسماء الله وان لا یورث من المیّت الا ابیه وامّه وزوجته و
ابنه واخیه واخته وما علمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس ماله علی ما یعزّ به نفسه
ملخّص این باب انکه از آنجائی که مراتب توحید در هفت حرف تمام میگردد که حروف اثبات باشد
ازاین جهت حکم شده که ارث نبرد از میت بسرّ حقیقت الا هفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی
هفت رتبه توان خدا را آن صفت خواند مثل احد و احاد و واحد و وحید و متوحد و موحد
و موحّد ازاین سرّ است که این نوع تقدیر شده از مبدء امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری
را و آنچه مناسب مراد او است الا انکه خدا را خواند بهفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی
را عدد قاف مگر انکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر لله و فی الله
بوده مقدّر میگردد که جاری شود و ثمره آن اینکه در یوم قیامت که کل احکام مقدّر میگردد
من عند الله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم نگوید مثل انکه حدود ارث که
الآن در فرقان مبین است اگر مبدء ظهور بر نفسی دون آن حدود حکم فرموده بود آن حکم
رسول الله بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما لا نهایه در ظلّ آن عاملند
و آن روز چون بر آن نفس وحده میشود صعب میگردد بر آن الا انکه نظر بمبدء امر کند مثل یومی
که حدود ارث در قرآن نازل شد معاینه آن روز هم مثل مبدء این حکم بر آن نفس است
و حال انکه در یوم قیامت تا کل را ممتحن نفرماید شجره حقیقت خود را معروف باسم ظهور اول نمیفرماید

کل باید در درجه یقین و بصیرت بحدی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومیکه در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لاتطوفوا اگر کل فی الحین عمل کنند درک طواف نموده والّا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الآن از برای او جمع شده میکنند بامراو بوده در قبل و دلیل براین کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیرالله نتوان مثل او ن نازل نمود و اگر حین ظهور حتی یک نفر بصیر باشد نظر بمبدء امر میکند و یقین میکند و او طائف بوده از برای خدا خالصاله و کل همچی میگردند رعاع و این همان صراطی است که از برای یکنفر اوسع از سماء و ارض میگردد و از برای انکه یقین نمیکند احدّ از سیف وادق از شعر میگردد این است که در مبدء هر ظهوری اهل بصیرت آن اقلّ از کبریت احمر میافتد زیرا که اکثر بتبعیّت یکدیگر و ظهور عزّ در او امر الهی عمل میکنند اگرچه واقعاً بامر حقّ بوده و از برای او ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر بدیع او و حکم انکه او امر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حقّ باشند لعلّ اگر ظهور واقع شود بآن اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع میشود مطیع بگان خود اطاعت میکنند بی آنوقت عصیانست اطاعت مثل مؤمنین بانجیل تاقبل از ظهور رسول الله کل مطیع بودند خدارا در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی کما هی عمل میکردند ولی حین ظهور رسول الله اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود بظهور بدیع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لا اله الّا الله و در مقام عیسیٰ روح الله محمد رسول الله نازل شد و در ذکر مقام اوصیاء او علی والائمه حجج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی جائیکه اصول دین او بدیع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین او ن این است سر

قول مرحوم شیخ ع در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و
سیصد و سیزده نفر که در آن روز القیای آن ظهور زند متحمل نمیشوند و حضرت صادق ع ذکر کاف
در حق ایشان میکند بعد از نهی بسیار که نمیتوانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید
که دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بردار تو برمیداری فی الفور اباء و امتناع نمود بود که حاشا
وکلا و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باو شنودند و او چون متحمل نشد
کافر شد ولی طلقت نشد و این از آنجائی است که نظر بمبدء امر نمیکند و ظهور حضرت را
غیر ظهور رسول الله ص می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ص مشاهد کند بالنسبه بظهور
عیسی ع متحمل میگردد کلمه که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمیکند
ادق میگردد از برای او از شعر واحد میگردد از سیف نه این است که مراد ناطق این بوده که
دست از ولایت امیرالمومنین ع بردارد زیرا که این امری است ممتنع ولم یزل ولایزال نور آن
حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور باسم امیرالمومنین بوده و در
این ظهور بآن اسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیرالمومنین ع در زمان رسول خدا ص همان وصی
عیسی ع بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمبدء امر صراط اوسع
میگردد از هر شیئی اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی ادق میگردد از هر شعری
که تواند علم تو باو احاطه نمود و اگر کل مؤمنین بیان بصیرت ایشان در حدی رسد که
کل در محلی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در مابین این کل و امر فرماید
نفسی را که آیات خود را بخوانند بر آنها اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان
جاری والا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون
دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن

مثلاً اگر فرموده بود این مظاهر ارث نبرند کسی را نمیرسید که تواند لم و بم گفت این است که کل از
نزد او است و کل محتجب هستند از او از مبدء وجود تا منتهی الیه ذکر ایشان را عطا میکند
لعل در یوم ظهور او ثمره وجود که ایمان باو است فائز گردند ولی باز حیا ننموده و در هر ظهوری
محتجب میگردند محتجبین و حال آنکه در قرآن ذکر شده ثمره خلق کل شیئ در آیه شریفه الله الذی رفع
السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر
یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطه فرقان
است لعل بلقاء رسول الله صلعم که لقاء الله هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در هر
دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیست و سه سال نازل شد
در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوع نمیکشد و حال آنکه ثمره خلق کل شیئ را می بینی کل باحکام
قرآن عامل ولی از ثمره وجود خود محتجب اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بیان کل مؤمنین
بقرآن یقین نموده بودند بر اینکه این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام بمراد
قرآن نازل شده لعل بمراد الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کل
لایشعر تلاوت میکنند و ملتفت نمیشوند بمراد الهی و حال آنکه بری است مظهر حقیقت از رؤیت
کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاء الله بیقین ندانند اگر کل مؤمنین ببیان در ظهور من یظهره الله
یقین کنند بر اینکه او بوده نقطه بیان لعل بمراد الله در بیان فائز شده باشند و چون که آن روز
کل بنقطه بیان موقنند از این جهت ذکر مثل باو میشود و الا تعالی شأنه هیکل ظهور آخرت را سزاوار
نیست که بهیکل ظهور دنیا معروف کند خود را اگرچه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون
آخرت اجل و اعظم است از این جهت بآن ذکر میکند ولی چون بظهور قبل کل موقنند و عین ایشان
حدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند بیقین از این جهت ذکر میکند باسم ظهور قبل نفس خود را

لعل اگر نفسی منتهای حجب هم باشد تواند شناخت او را مثل انکه یوم ظهور رسول الله ص اگر کل
مؤمنین بعیسی ع یقین میکردند که اواست هر آینه بمراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال انکه او
اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می فرماید اسم مبدء ظهور قبل را
لعل اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و بثمره وجود خود فائز گردند فلتتفکرن فیما خلق الله لکم و لتجعلن
کل اعمالکم لله ربکم لعلکم یوم ظهوره بآیاته تؤمنون ذلک یوم من یظهره الله ان تؤمنن به
فانکم انتم قد آمنتم بالله و ما نزل الله فی البیان و الا قد احتجبتم عن لقاء الله و عما نزل الله من قبل
فی البیان و لاتصبرن فیه فان صبرکم لم یکن الا علی النار و انتم یومئذ لاتعلمون و ان تعلمون
لاتصبرون و لکن ستعلمون و لما لاتخلصون لله انفسکم لاتوقنون فلتخلصن انفسکم لله ربکم لعلکم
تستطیعن ان تخلصن انفسکم لمن یظهرنه بالحق علی العالمین و لتراقبن اول الظهور ان لاتصبرن فی امر الله
و تکونن عنده لمن الجدیدیین فان هذا تذل انفسکم ان انتم بالله و آیاته من قبل موقنون ما خلقتم
الا لذلک و ما امرتم بامر الا لهذا فلا تحتجبن عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و کنتم بآیات الله لموقنین

الباب الثالث من الواحد الثامن

فی ان بعد ظهور کل شیئ هالک الا وجهه فی یوم القیمه فرض علی کل نفس ان یستغفر من شجرة الالهیه
بنفسه لا بغیره الا له عذر حقیقی لایمکن له ان یحضر بنفسه و یستغفر منه سواء ان یجیبه بکلامه او بخطه
و الا یستغفر عن الله بسبب آخر من الخط و غیره ملخص این باب انکه لابد یوم قیامت خواهد شد
و شجره حقیقت ظاهر اگرچه برضای فؤاد نمیتوان در حق مؤمنین ببیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد
کل شیئ هالک الا وجهه لعل کل مراقب باشند و در آن یوم از احتجاب از محجوب خود مبدل
شود اثبات ایشان بنفی بلکه اگر امکان نفی هست مبدل شود باثبات ولی از آنجائی که این خلق
مدهوش همیشه لایشعر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت برفرض اگر ظاهر شود و قیامت

را برپا فرماید و چنین کلمهٔ که اشدّ از هزناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کلّ از برای نجات عمل میکردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشد فرض که حاضر شوند بعد از علم بنزول این آیه و حکم آن و استغفار کنند نزد او و رجوع کنند بسوی او تا آنکه مبدل فرماید هلاک را بنجات که این است ثمره مشتغل باعمال شدن که اگر بعد از استماع این حکم کلّ عمل خیر را کند باز از هالکین است الّا آنکه راجع شود و بهمان قولی که هلاک گشته نجات یابد اگر نظر کنی در ظلّ این کلمه هلاک می بینی که کینونیات و کلّ اعمال بضرب الله تمام شده که اگر آنروز کسی میخواست باین آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نمیگذاشت زیرا که وجود یکه هلاک شده عندالله چه ثمر از برای بقای او و حال آنکه حدّت این عندالله و نزد اولو العلم اشدّ از ثمره آن است که بعین بینی ولی چون در عالم حدّتی نتوانی فهمید که از اوّل عمر تا آخر عمر از برای نجات عمل کنی و یک دفعه در ظلّ هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمیشود الّا از مبدء امر که اگر بعد از نزول این آیه بعمر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمر نمی بخشد الّا آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبدء اخذ کنی اگرچه بیک کلمهٔ قد انجیناک باشد که این تو را نجات میدهد ولی این همه استغفار تو را نجات نمیدهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کلّ اعمال منقطع گردی زیرا که کلّ را از برای نجات میکردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمهٔ نجاتی اخذ کنی اگرچه باشاره باشد و اگر کلّ ما علی الارض را بدهی از برای اخذ چنین کلمهٔ هر آینه انفع تر از برای تو خواهد بود تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمهٔ نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر بتوانی با سرع آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن و اخذ کن که اگر از حین استماع یک لمحه صبر کنی آن لمحه قبض روح شوی در هالکین خواهی بود و اگر تعجیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعلّ از مبدء جاری گردد کلمهٔ

که بعدازموت تودرجنّت باشی ونارتومبدل بنورگردد واین اقرب ازهرامری است که باقبال
بآن کلّ اعمال مقبول میشود مبدّل میکردد سیئه بحسنه اگرچه رایحه جدیدی میوزد ازآن ولکن بانه
مؤمن جدیدشوی بهترازآن است که درهالکین روی وهیچ امری مثل این ازبرای اهل بیان فرض
نشده زیراکه نجات ایشان دراین است نه دراعمال ایشان وحدودات واکنه تورامحتجب نکند
ازمبدء مثل انکه بساباشد دربیان اعلم ازآنها باشی ودربیت خودنشسته باشی وصاحب امرظاهر
شده باشد وتومغرورگشته باشی وملتفت نشده باشی تاانکه موقف اومبدّل شده باشد مثل
انکه درماکوکه محلّ ذلّ است بظاهرواقع شودکه اینجا تغییرنمیدهد امراللّه را تصوّرکن وقوف او
رادراین ارض مثل وقوف رسول اللّه ص درجبل مکّه که درقرآن این آیه راکه نازل فرمود کلّ اهل
آن زمان درهالکین داخل شدند عنداللّه وعندرسوله وعنداولی العلم ونزدهرنفسی که قرآن را
تلاوت نمود بهلاکت ذکرشدند وحکم دون ایمان برایشان شد وحال انکه تاامروزهم بگمان
خوددردین خودعاملند منتهی این است که اهل بیان هم بعدازظهورمن یظهره اللّه عامل باشند
باشدتقوی ولی بعدازنزول این آیه چه ثمراعمال ایشان را عبدعمل میکند درراه خدا بلکه راضی بجان
دادن میشود درراه آن لعلّ نجات یابد ولی بعدازانکه ازمبدء امرحکم هلاکت شود دیگرچه فایده
منتهی عمل که میکند نزداو واولوالعلم مثل عبادی هستند که بعدازنزول بیان عامل بودندبقبل او
وقبل ازآن مثل عبادی خواهندبودکه امروزدرانجیل عمل میکنند وحال انکه قرآن نازل شد وحکم
ارتفاع آن شد قدری ازروی بصیرت عمل نموده لعلّ دریوم قیامت هلاک نشوید واگرشویدنجات
یابید که تاشجره حقیقت طالع است کلّ امورممکن ممکن ولی اگرغروب کندیگرممکن نیست تغییروتبدیل
الّاتاطلوع دیگر مثلاً اگردرظهورفرقان بعدازنزول این آیه کسی ازرسول اللّه طلب نموده بود
نجات بعدازهلاک را شبهه نیست که آن مبدءجودنازل می فرمود باذن اللّه قدانجیناک بعد

ما اهلکناک فضلاً من لدنا انا کنا فاضلین وهمین تا امروز در نجات بود تا امروز که مبدء ظهور
بیان است نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب و کل مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض
و مابینهما بل نزد هر شیئی ولی حال هم که نشد از فضل مبدء منقوص گشت شیئی بلکه آن نفس محروم ماند
وهمچنین در ظهور من یظهره الله تصور کن و مراقب باش دقایق و ساعات یوم قیامت را و محاسب
باش از حین ظهور تا غروب باعظم طوری که حساب میکنی مال خود را نزد دون خود که ثمره آن این است
که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی ولیکن اگر از حسابی محتجب شوی که کل لاشیئ شود چه ثمر محاسبات
دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق والا
نزد استماع این کلمه آب میشدند و هرگز خطور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اول
عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از مبدء نجات چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که
من عند الله هست زیرا که عجز کل را میرساند و بدانکه عدد وجه عدد اسم واحد است و هر کس در
قرآن بمحمد رسول الله صلعم و حروف حی آن مؤمن بود از دون هالکین است در قرآن الی ظهور
بیان و هر کس در ظل حروف واحد بیان آمد از دون هالکین است تا ظهور من یظهره الله
وهمچنین بین هر ظهوری را بما لانهایه الی ما لانهایه و عبادیکه واقعاً در ظل حروف وجه قرآن بودند
شبهه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند ببرکت حب ایشان و همان حب حروف واحد است
در بیان وهمچنین اگر واقعاً کسی در بیان در ظل حروف وجه آن واقع شود در یوم قیامت
نجات میابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حی او نمیشود و اگر شود علامت دون
ثبات او بوده در حروف وجه بیان وهمین سر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است
از امروز بما لانهایه الی ما لانهایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و
حجة الله حجتی است که کل ما علی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترقی نماید و بجوهر

حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفسه مدل است بر ظهور او
و آنوقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بالله زیرا که الامروز هرچه ظاهر شده اعرفوا الله بحجة بوده نه
این است که در حین اعرفوا الله بالله حجت نباشد محتجب نگردی از مبدء بلکه کور اینقدر ترقی میکند
که مسجین ملاء اعلی محبوب خود را در هر ظهوری بنفسه می شناسند بلکه حجت را باو میشناسند نه او را بحجت
و بدانکه معرفة الله در مقام اعرفوا الله بالله ثابت نمیگردد الا و اعرفوا الحروف الواحد بمراتب ذکرهم
بما یظهر من عند واحد الاول اذ کل لم یکن الا من تکثر ذلک الواحد الاول افلا تتقون و مراد از تکثر تجلی
او است باو در صقع او بنفس او نه این است که حرف اول حروف حی شود یا حروف حی اعداد متکثره
شوند بلکه بهدایت واحد اول کل مهتدی میشوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی بینی الا تجلی اول وجود را
بنفس او در حد او چنانچه ظاهر است اذ نای خلق امروز مدین است بدین رسول الله ص که اعلای
خلق است این است قصد از تکثر کل اعداد از واحد اول ولتتوکلن علی الله یوم القیمة لعلکم تفلحون
و مراد از این توکل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده گریه کنی که خدایا من بر
تو توکل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر
میشود ایمان آوری باو و یقین کنی بآیات او که آنوقت توکل بر خدا کرده و تضرع تو نزد او مثمر شده
والا هیچ نبیی مبعوث نشده الا آنکه امت خود را امر بر توکل بر خداوند نموده و شبهه هم نیست که خداوند
صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که محزون سازد آنرا
ولی چه شده که این ملل مختلفه در روی ارض همه بر دون حق مانده و حال آنکه کل خود را متوکل علی الله
میدانند بطوری که در مابین خود دارند هر کس بلسان خود قدری تعقل نموده که امر توکل یا در کتاب الله
هست یا امر رسول یا امر حروف حی یا امر متعین حروف واحد ولی ببین که کل راجع میشود بنفس ظاهر
در ظهور مثل آنچه امروز هرچه در اسلام حق هست مبدء آن از رسول الله ص هست و حال آنکه الی

مالانهایه از برای هر شأنی شئون هست و از برای بیان هر توکلی الوف میتوان بیان نمود
ولتتوکلن علی الله ثم بالله و آیاته توقنون

الباب الرابع من الواحد الثامن

فی ان کل شیئ اعلاه للنقطه و اوسطه للحروف الحی و ادناه للخلق ملخص این باب
آنکه اگر کل را تربیت کنند بر فطرت آیات و اعظمیت حجت آن عند الله و عند اولی الالباب
لعل در یوم ظهور فاصله نشود بین استماع ایشان و ایمان ایشان بحق و این است جوهر کل علم
زیرا که دون این اگر کل علم را دارا باشد لاشیئ میشود و حکم دون ایمان در حق او میشود و اگر هیچ
علم نداشته باشد الا همین جوهر کل علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهوری
ظاهر است که اعلای خلق ادنی میشوند و ادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی تر و ادنی ادنی تر
و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن
ظهور هست از برای آن نفس مؤمن میتوان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلاً اگر یک
نفس بعد از سیصد و شصت نفر بمن یظهره الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد واحد
و همچنین این رشته حکم است و حد کل اعداد را ادراک کن و هر شیئ که عدل او ممکن نباشد
از برای واحد اول است و همچنین درجه بدرجه تا بکل اعداد منتهی میشود این است استحقاق
هر موجود در مبدء وجود که اگر در یوم ظهور من یظهره الله سیصد و شصت و یک قطعه الماس
نزد او باشد و هر یک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد و سیصد و
شصت و یک نفر در یک یوم باو ایمان آورند و فاصله شود بین هر کدام بقدر قول یک بلی
اگر خواهد عطا کند این اعداد را بآن اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا میکند و همچنین
در هر شأن سر الله را جاری بین و حکم الله را ظاهر لعل یوم قیامت سبقت گیری باقرار بر

تصدیق بحق درحین ذرّ الست بربکم بقول بلی و درحین هر ذرّی ظهور اجابت آن ملتفت باش
که ازبرای هر شیئی ذرّی است که مثلاً اگر یک ذرّ از طین را بردارد و بفرماید که این طین وجود بدیع
فطرت اوّل است یا بهر اسمی که ذکر کند اگرچه بنفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن نکند و اجابت
نکنی او را در ذرّ طین که رتبهٔ جماد و آخر وجود است اجابة الله ننموده اگرچه در رتبهٔ کینونیت در
حین الست بربکم بلی گفته ولی در این صقع ناقص میگردد از رتبهٔ وجود خود چه فرق است که امر شود
ازبرای سجود بر آدم یا سجود ازبرای ذرّهٔ طین مقصود اطاعت امر او است نه آن و این که اگر آن
وقت محتجب شوی از ذرّ طین بامر او محتجب ماندهٔ از سرّ وجود و اگر کل خیر کنی در ظلّ قول لم یسجد
اوّل ازبرای آدم وارد شده و اگر بگوئی کلّ اطاعت را میکنم و کرده باشی و کنی یا بکنی امر الله
در حقّ تو نازل میشود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث ارید لا من حیث ترید اگرچه ممتنع است
که شجرهٔ حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان او را کلّ نتوانند
یقین نمود ولی این ازبرای عرفان عبد بود مواقع امر را که همان امری که بآن آمنوا بالله و آیاته شده
بهمان امر لاتحزنن نفساً شده اگرچه در منتهای وجود واقع شده باشد اگر ناظر بامر هستی چرا از یک امر محتجب
و بر امری ثابت این است که تراقب کلّ اوامر الهیه از شئون تقوی بوده و هست ولی
بشرطی که از مبدء امر محتجب نگردی در هر ظهوری و الّا شبههٔ نیست که در آن ظهور یکه هستی باو امر
آن عمل میکنی اگر متدیّن بدین خود هستی و الّا خود عصیان خود را شاهدی و کفی بنفسک الیوم
علیک حسیبا ثمره آن اینکه لعل در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر من یظهره الله محتجب نماند
که اگر بر کلّ وجود امر کند امر او امر الله بوده و هست و هر که لم و بم گوید در امر خدا گفته چه امر در کلّ شیئ
کند و چه در تسع تسع عشر عشر دیناری کند که بهاء الف آن یک مثقال فضه است در آن ظهور
و لتعرفن حدود انفسکم ثم یوم القیمه بما قد قدّر الله لتقدّرون

الباب الخامس من الواحد الثامن

فرض علی من یقدر ان یأخذ ثلاث الماس عدد البسم واربع لعل اصفر عدد الله وستة زمرد
عدد الامنع وستة یاقوت عدد الاقدس ان یأخذها ویسلم من یظهره الله وحروف الحیّ
فی یوم ظهورهم ملخّص این باب انکه در مواقع خود ذکر شده که کلّ وجود در بیان است وکلّ بیان در
واحد اوّل و واحد اوّل در نقطه اوّل وازانجائی که در یوم قیامت حشر کلّ بر درجات واحد میشود
وکلّ این واحد بامر واحد اوّل واحد است ودر کلّ یک ماجوان دیده میشود که امر الله باشد واز
آنجائی که هر شیئ در صقع خود تا مشابه نشود این واحد را کامل در حدّ خود نمیگردد ومدلّ علی الله نمیشود
ازانجهة امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد بر سه قطعه الماس وچهار قطعه
لعل اصفر وشش قطعه زمرّد اخضر وشش قطعه یاقوت احمر در نزد او تشابه بواحد اوّل بهم رساند و
اگر تواند در ظلّ ملک واحد اوّل وارد آورد والّا در ظهور من یظهره الله بامر او بحروف حیّ او
عطا کرده شود که این موهبة است من عند الله از برای واحد اوّل در آن ظهور وبهاء کلّ عدل
بهاء واحد اوّل باید باشد تا مستدلّین از سرّ توحید محتجب نمانند واگر در آن ظهور کلّ باین طاعت
مفتخر گردند بواحد متکثّر عطا خواهد فرمود مالک کلّ وجود واگر کسی نزد او باشد ومشرق شود شجره
حقیقت وقدر ذکر شیئی در حقّ او صبر نماید بقدر همان نار میگردد از برای آن وسزاوار است
که مستدلّین بر توحید ذات وصفات وافعال وعبادت وخلق ورزق وموت وحیات وتسبیح
وتحمید وتوحید وتکبیر ونار وهواء وماء وتراب وفؤاد وروح ونفس وجسد ونور ابیض واصفر
واخضر واحمر در ظلّ حروف بسم الله الامنع الاقدس ملاحظه نمایند وچهار دعا از برای انوار
اربعه ذکر شده که اعظم از کلّ دعاها است هر نفس که بر قرائت آنها موفق گردد خیر دنیا وآخرت را
درک نماید والله یؤتی الفضل من یشاء من عباده ولیؤتین من یشاء من ملکه ما قدّر من عنده انّه کان جوادا محیطا

الباب السادس من الواحد الثامن

فی اذن التلطیف بان یطهرن فی کل اربعة ایام بان یدخلن بیت الحر واخذ شعر کل البدن بالنوره فی کل ثمانیة ایام او اربعة عشر ایام واخذ الاظفار واستعمال الحنا کل البدن وکتب الرجال علی صدورهم الرحمن والنساء اللهم والنظر فی المرآت فی کل یوم ولیلة

ملخص این باب انکه در بیان اذن داده شده بتلطیف ونظافت باعلی ما یمکن در امکان واگر در چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار وشعر و ما یتجمل به المرء نماید محبوب بوده عند الله وهست وتطهیر البسه وتلطیف آن هرچه اقرب ترشود اقرب بتلطیف بوده وهست وحنا اذن داده شده چه کل بدن چه بعض آن اگر بر صدور که محل حب الله هست بکلمه اللهم در اولو الدوائر والرحمن در اولو الهیاکل بر احسن خط باسباب انکه منطبع شود محبوب بوده واذن داده شده وبر زیاده از این کلمتین هم اذن داده شده ونوره اگر عادت باشد نفسی را بفصل حرف حا ذکر شده وبر یدین ورجلین اگر دأب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده زیراکه اخذ هیچ شعری نمیشود مگر انکه هفتاد نوع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله ومنظور از آیات عبد که نظر نماید در مرآت وشاهد شود خلق خود را وشاکر شود محبوب خود را بر حسن خود والا استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات در فطرت اولیه باحسن جمال خلق شده واگر حجابی بهم نرساند از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت مصور میگردد واینکه در لیل معروف بهی آیات مبدء آن من کتاب الله ذکر نشده ودر هر شان عبد باید بر شئونی باشد که اگر آن حین شجره حقیقت ظاهر شود وآن بین یدی الله واقع شود کرهی از شیئی بشیئی در نفس خود نبیند زیراکه امر بر این نشده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین یدی الله واقع شود دون شئون لطافت نزد او نباشد که غیر حبی خداوند شاهد شود بر او ودر بیان نهی شده از هرچه حجاب لطافت شود

حتی اگر نفسی بر جسد خود علم بذرّه هم رساند یا در لباس خود عدل همین که مکروه داشته باشد او را نزد نفس خود محبوب نیست که بین یدی الله بان حال نازل شود لعلّ کلّ در بیان مرتّبی باین تربیت شده لعلّ در یوم ظهور حقیقت مایکره در مؤمنین بخود مشاهده نماید کور در جه بدرجه و شیئاً فشیئاً ترقی مینماید که اگر کسی قمیصی پوشد و عرق کند تبدیل میکند او را چگونه که با او ن صبر کند ولی هنوز بآن درجه اهل این ظهور نمیتوانند سیر نمود اگر بفاصله تلطیف ابدان تلطیف البسه هم شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زودتر شود محبوب تر بوده عند الله و اگر کسی را ممکن نشود حزنی از برای او ن نباشد که بحب او ن تلطیف را با و عطا کرده میشود ثواب آن ولی بر هر نفس حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و میشناسد کل را و می بیند او را ولی کسی او را نمی شناسد و بعین او او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود در کلشیئی چه بسا در یتی که هست نه پدر میشناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور رسول الله بین قبل از بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر خلق خدا و ند که در ظل او سائرند از حین ظهور روح در آن علم دارد بنفس خود تا منتهای شأنی که روح بعرش دیگر تعلق گیرد و می بیند کل را که کل باسم او میلنند آنچه میلنند از اوّل وجود تا آخر و کلّ بشیئیت او قائمند ولی کسی عارف نمیشود او را الا انکه بشناساند او را نفس خود با آیات خود و نمی شناساند الا حین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و آیات عزّت از مطلع قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شأن لم یشهد الله علی ظاهره دون ما یحبّ انّه کان لطافاً لطیفاً قل الله الطف فوق کل ذ الطف لن یقدر ان یمتنع عن ظهور لطفه من احد لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان لطّافاً متلطفاً لطیفاً

الباب السابع من الواحد الثامن

فی الچاپ والامر به ملخّص این باب آنکه اذن داده شده چاپ در بیان وآنچه در ظلّ او انشاء
شود برطبق او الی ظهور من یظهره الله که آنوقت اگر کل بشأنی مقتدر شده که توانند باحسن خطّ
حفظ کلمات الله نمود که امر خواهد فرمود والا آنچه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و
بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمیماند عند الله در انکه بیانی نزد آن نباشد که بآن
متذکر شود من یظهره الله را باحسن خطّ نه بآنچه دأب این زمان است که هر خطّی که میرسد چاپ
میزنند بجائی رسیده که بهاء هدیه قرآن بیست وهشت نخود فضه شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کلّ
مؤمنین میبود هر آینه اذن داده نمیشد ولیکن حال که کل در فضل وجود حقّ ساکن هستند باذن او
ولی هر کس تواند که بیان را باحسن خطّ نویسد بهتر است از برای او تا آنکه مالک گردد چاپ خوب
آن را ذلک من فضل الله یختص به من یشاء من عباده والله ذو الفضل العظیم بدانکه احترام قرآن نیست
الا باحترام نسبت او الی الله بنفسه ولاجل ارواحی که در آن کلمات است وکلّ ارواح در قرآن
راجع میشوند بارواح حروف حیّ آن چنانچه بدء ایشان هم از آن حروف است چنانچه امروز اگر
مؤمنی عالم هست بقول اهل بیت وابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده
کسی نتوانست تغییری وتبدیلی دهد بحق وکلّ حروف حیّ راجعند بنقطه فرقان که رسول الله صلعم باشد
وآن راجع است الی الله بنفسه وعود او الی الله است بما یعود الی نفسه زیرا که امکان از حدّ
امکان تجاوز نتواند نمود وهمچنین در بیان کلّ ارواح علیین او راجع میگردد بباب اوّل که من یظهره الله
باشد وکلّ ارواح دون علیین او ان راجع میگردد باوّل دون حق که ساجد نشود از برای او و
همچنین کل کتب سماویه را مشاهده کن که احترام کلّ بنسبت او الی الله هست ولم یزل حیّ بوده وهست
باینکه از ظهورات قبل مرتفع میشود ومتصل میگردد بظهورات بعد شبهه نیست که انجیل کتاب خداوند

بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقه آن رافع شد بسوی قرآن وانچه که نشد از دون ارواح علیین انجیل بود که مانده وهمچنین دربیان آنچه که داخل بیان شوند از مؤمنین بقرآن ارواح آن در علیین بوده والا دون آن ذکر میشود وهمچنین دربیان آنچه که بمن یظهره الله ایمان آورند ارواح علیین اذن هستند واگر نفسی هم رسد که ساجد نشود او است کلّ دون علیین ولتصنعنّ فیما انتم به تهتدون علی احسن خطّ انتم علیه تقتدرون

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تبعیض الشعر فی الرأس للبنین واخذ شعر الوجه لقوته والصلوة فی العبا لا دونه من الحجبة فانه لا یحبه الله ملخص این باب انکه اذن داده شده تبعیض شعر رأس واخذ آن از وجه لاجل قوت آن که بر صورت حسن ظاهر شود واخذ شارب در هر حال امر شده ومحتجبین از عباد عبادی هستند که از امر الهی محتجب مانند واذن داده شده صلوة در عبا بشأنی که ظاهر نشود از بدین او الا رؤس انامل که اقرب بوقر بوده وهست وصلوة در جبّه محبوب نبوده ونیست الا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شد کلّ این شئونات از برای انکه لعل در یوم قیامت شیئ دون حب الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا انکه مستدلین استدلال نمایند جائی که بجسد عرضی خداوند راضی نشود دون حبّ را چگونه است حکم اجساد ذاتیّه وانفس وارواح وافئده که محال تجلّی واحد اوّل است فلتتقن الله ان یا اولی التقوی یوم القیمة لعلکم تفلحون

الباب التاسع من الواحد الثامن

ولیکتب کلّ نفس اسمه وما قد عمل من خیر ودونه من اوّل ظهور الامر الی یوم غروبه ولیحفظنه الاوصیاء الی یوم نظهر فیه الشجره ملخص این باب انکه از مبدء ظهوری تا ظهور دیگر اذن داده شده که هر نفسی نویسد در کتاب خود بخط خود یا بخط دیگری آنچه در بیان کسب نموده و

همچنین اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده تا آنکه در قیامت بعد عالمین در ظهور قبل جزا داده
شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند والّا میشود که ظاهر شود و اون هنوز مثل قبل عمل میکرده باشد
چنانچه هزار و دویست و هفتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها بانجیل عمل میکنند و همچنین
در نزد هر ظهوری مشاهده کن امر الله را و محتجب ممان که یوم قیامت یومی است مثل امروز
شمس طالع میگردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود در آن ارضی که قیامت برپا میشود
خود اهل آن مطلع نمیشوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمیکنند از این جهت بایشان نمیگویند مثل
ظهور رسول الله صلعم چون که نتوانستند متحمّل شد بغیر مؤمنین نفرمودند ظهور قیامت را و آن یومی است
بسیار عظیم شجرهٔ که لم یزل نطق او انّنی انا الله لا اله الا انا بوده ظاهر میشود و کلّ محتجبین گمان میکنند
که آن نفسی است مثل خود و اسم مؤمن که در ملک او الی ما لا نهایه باد نی مؤمنین باد در ظهور
قبل او صدق میشود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله صلعم اگر آن حضرت را مثل یکی از
مؤمنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جبل حایل میشدند ما بین او و بیت او و همچنین
در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه میتوانستند در جبل ساکن کنند و حال آنکه
کینونیّت ایمان بقول او خلق میشود این است که چون اعین افئده ندارند نمی بینند و آنها که
دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم
قیامت را اعظم از هر یومی گفته والّا یومی است مثل کلّ ایّام الّا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است
و ثمره امر این باب آنکه لعلّ در آن روز چشم اون باز باشد که ببیند محبوب خود را و در آن روز
تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن میشود و آنچه که نقطه بیان باید
نویسد آن است که آنچه قبل آن بود راجع شد بسوی آن و خداوند او را نازل فرمود بمن
این است آنچه او کسب نموده در قیامت کلّ هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند نویسند

لعل ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور شود اگر توانند در آن روز در نار توحید داخل شوند دالاًّ شب و روز گریه میکنند و محبوب ایشان ظاهر میشود نمیشناسند مثل انکه منتظرین احمد موعود را کل نصاری منتظرند و تضرع از برای ظهور او میکنند و حال انکه حال هزار و دویست و هفتاد سال است که از ظهور آن میگذرد بینا باش بعین فؤاد خود آن روز که محتجب نمانی و قیامت برپا شود و تو خبر نشوی که بر خداوند است اخبار تو ولی اگر نشنوی و او است اخبار من لطیفة الله اگر قبول کنی ولتتوکلن علی الله ربکم الرحمن ثم ما کتبن من خیر و دونه من قیامة الی قیامة تکتبون

الباب العاشر من الواحد الثامن

فی ان الذی ربی فی الطایفه حل له النظر والتکلم سواء کان ذکرا او انثی و اذن لمن یرید ان یتکلم مع النساء او هن مع الرجال علی قدر ما یثمر بینهما و ان لا یتجاوزان علی قدر ثمانیة عشرین کلمة خیر لهما ملخص این باب انکه اذن داده شده هر نفسی که در طایفه تربیت کرده شود بر نظر و تکلم سواء انکه بر هیکل هیکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلم مره با مرئه بقدری که کفایت کند در ظهور ثمر و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب بتقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف اذن است نه عرف ظاهر مثل انکه صد هزار خانه ایل را یک طایفه گویند لعل یوم قیامت بسبب این امر از اخذ فیض از مبدء نفسی محتجب نگردد و اگر شجره محبت ازدیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور لم و بم گفته نشود فلتتقن الله حق تقاته لعلکم تفلحون

الباب الحادی العشر من الواحد الثامن

فی غسل المیت ثلاث مرات علی ذلک الترتیب الاول الرأس و تقول یا فرد ثم البطن و تقول یا حی ثم الیمین و تقول یا قیوم ثم الشمال و تقول یا حکم ثم الرجل الایمن و تقول

یا عدل ثم الرجل الایسر و تقول یا قدوس بماء او بما شاء من کافور و سدر و لیکفننه بخمس
لبس و یجعل الخاتم فی یمینه بما هو مکتوب علیه فی الرجال و لله ما فی السموات و الارض و
ما بینهما و کان الله بکل شیء علیما و فی النساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی
کل شیء قدیرا ملخص این باب آنکه کل احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی
نظر کند از مبدء تا منتهای آن ماء توحید را در کل بر یک نهج جاری می بیند و اذن داده شده
در مقام غسل میت یکمرتبه واجب و الی الثلثة او الخمسة اذن داده شده زیرا که مراتب توحید
در پنج رتبه ذکر میشود در لا اله الا هو و لا اله الا انا و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا الذی
و چنین نفسی اگر در ظهور میبود و در سنه اول موقن میگردید بظهور توحید هر آینه الی سنه خمس منتهی میگشت
بآخر مراتب توحید از این جهت است که یکدفعه واجب گشته و مراتب اربع کل خواهند متحمل شد
اگر عسری نباشد و اذن داده شده از رأس و بطن و یدین و رجلین و در حین اشتغال بثناء
و حمد الهی ذاکر گردد او را و بآنچه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن
لایق است که بهمان نحو غسل داده شود برای دی التقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء ورد
یا طیب دیگر معطر نمایند و اذن داده شده در کفن به پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات
قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جائز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد
و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن سبب میگردد که حزنی مشاهده نماید بعد از
موت و در جنت الهی بآنچه ما یحب او بوده و هست متلذذ گردد و بر یدین او خاتمی منقوش
اذن داده شده در رجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله بکل شیء علیما و در
نساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل شیء قدیرا و تقلب میت را در هر
حال بشأنی نموده که دون وقار و سکون در حق او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام

موٴمن است واسماء ستّه یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر بقلب یا بلسان مشتغل گردد و
بدانکه موت مثل حیات است اگر میّت بایمان بآن ظهور قبض روح شود در جنّت الهی متلذّذ خواهد
بود والّا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامت نشود قبض روح نفسی شود و در نار رود
و ملتفت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله صلعم تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان باو قبض روح شده در جنّت
داخل نشده و همچنین از اوّل ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قابض آن بملائکه
که موکّلند براو و داخل جنّت میگردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد
و اگر در غیر ایمان ببیان قبض روح شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع باو نمی بخشد و اگر بعد از موت
او کل خیرات از برای او شود که نفع باو نمی بخشد الّا آنکه ایمان آورد بخداوند و آیات او و اطاعت
نماید محبوب خود را آنچه در بیان نازل فرموده لعلّ آنوقت درک کند او را رحمت الهی و در
جنّت خلد مخلّد گردد و مراقب باش ظهور من یظهره الله را که اگر بشنوی ظهور او را و بقدر اینکه
بگوئی بلی تأمل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خدا در نزد
هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صعقهای یوم قیامت بیرون نروی که صعقهای آنروز ظهورات
حزنی است که وارد میشود و آیات ممتنعه است که ظاهر میگردد در حق ظاهر بظهور یا ارياح جنّتی است
که از صبح ازل میوزد بر هیاکل افئده کلّ موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کلّ را مشاهده میکنی
و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد و شئون دیگر در این باب نازل شده که خواهی
شاهد شد براو در لوح آن قل الله یتوفیکم بامره ولیاً من الملائکة ان یقبضنّ عباده المؤمنین
و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند بامر خداوند روح غیر مؤمن را هم شیاطین قبض مینمایند
چنانچه هر کس در ظلّ بیان عروج نماید قابض روح آن ملائکه عالیند و هر کس در غیر بیان موت
او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نمیآیند زیرا که مؤمن مسّ نمیکند او را چگونه ملک رسد و

واگر کشف غطا شود از عیون شیاطین آنها هم نمیکنند از شدت حرارت نار در آن الّا آنکه چون در حجاب‌ند قبض روح میکنند و بخزنهٔ نار میسپارند در روح مؤمن بین یدی الله حاضر میشود و همین قسم روح دون مؤمن در حدّ خود خداوند نظر برا و نمیافکند وامر میفرماید بنار که اون را بگیر و توکّل کن بر خداوندیکه موت تورا درک نکند وازبرای خداوندی که عبادت کردهٔ چون بر سبیل نبوده جزا داده نشوی یوصیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلکم تتقون

الباب الثانی والعشر من الواحد الثامن

فی احکام محل الضرب ملخص این باب آنکه هرکس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن بشصت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیست و نه سال براو است که وارد شود در آن محل در هر سنه یکمرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد بتخلیص نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر شده وهرکس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکند وعفو شده بر سکان غیر این حد و اگر نشده بود که میتوانست از امر الله منحرف گردد ببین فضل حق را و مشاهده کن حد خلق را خدا دانا است که در این سبیل چقدر ها صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بردارد وهمین قسم در ظهور مبتلا خواهید بود کل عمل میکنید ولی از مبدء امر محتجب وکل از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محتجب واگر براحتجاب راضی میشدید این حدودات بر کل جاری نمیشد حال یکی محتجب میشود وکل خلق با و محدود و بحدود الهی میگردند واگر در یوم ظهور من یظهره الله همت کنید بر ایمان بخدا که ایمان باو است واطاعت او که اطاعت خدا است ومحبت خدا که محبت او است ورضای او که رضای خدا است امری نازل نمیشود که کل تا یوم قیامت باون حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر ما یشاء ومشیت قاهره او بر ما یرید لعل در یوم قیامت مراقب خود باشید که محتجبین این ظهور را رد نکرده وخود از آنها

محتجب ترشوی مثل انکه امروز محتجبین از رسول خدا را رد میکنید وخود محتجب ترشده اید ولتتقن الله حق تقاته ان لاترضن لاحد دون ماترضن لانفسکم لعلکم یوم القیمة علی الله لاتحکمون

الباب الثالث والعشر من الواحد الثامن

اذن ان یکبرن علی النقطة خمس وتسعین مرة فی اولیها واخریها ملخص این باب انکه چونکه شجره حقیقت مرآة الله بوده وهست ودر او دیده نمیشود الا الله ازاین جهت امر شده که درحین استواء آن برعرش خود وانتقال آن ازعرش اول نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود ودر غیر آن از پنج تکبیر زیاده اذن داده نشده زیراکه حروف حی ازآن واحد بلاعدد ظاهر میگردد وکل مراتب اعداد متکثره واحداً واحداً ازواحد اول متجلی میگردد لعل دریوم قیامت درحین ظهور شجره حقیقت اگر عامل لله بوده درآن مرآت کل حروف حی را مشاهده میکنی نه بطوری که نفس حروف مشاهده میکنی بلکه قدرت صرفه برتجلی بآنها که مدل گرداند آن مظاهر را بر ذات خود وهمچنین کل مراتب اعداد را بلسان میگوئی لله عاملم ولی آن روز ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر درحین ظهور من نظهره الله ازبرای او عمل کرده لله عامل بوده والا صادق نبوده درعمل خود هر مؤمنی که درآن روز با ایمان است وازبرای خدا عمل میکرده ازبرای او عامل خواهد بود والا عمل او لدون الله بوده که ازبرای او واقع نشده چنانچه درظهور رسول الله ص اگر نفسی عامل بود لله ازحروف انجیل ازبرای رسول الله اظهار ایمان مینمود وهمینقدر که نشد علامت این است که خالص نبوده وهمچنین درظهور شجره بیان اگر عاملی ازبرای خداست نفسی است که عمل میکند لله باتباع او والا خالص نبوده که اگر خالص میبود لدون الله نمیشد

فلتتقن الله یوم ظهوره لعلکم تفلحون

الباب الرابع والعشر من الواحد الثامن

فی ان لکلّ نفس ان یتلو من آیات البیان فی کلّ یوم ولیلة سبعماة آیة وان لم یقدر فلیذکر الله
سبعماة مرة ملخّص این باب آنکه از آنجائی که توحید در حرف ذال منتهی الیه عروج او است وثمر
آن اینکه عدد هفت اللهمّ که بر حروف رتبهٔ ثالث توحید گذرد رتبهٔ خامس ظاهر میگردد و
اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب هفتصد آیه از بیان تلاوت نماید واگر نتواند هفتصد
مرتبه الله اظهر بگوید وثمرهٔ آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن یظهره الله
تا کینونیت آن لایق شود که مدل شود بر حرف ذال ویکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج
از حدّ عدد گردد ونبیند الّا واحد بلا عدد را نه این است که این امری باشد سهل بل اسهل است
از هر شیئی اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با
مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنّت است ودون مومن اصحاب نار وجنّت را
معرفت من یظهره الله یقین کن وطاعت او ونار را وجود من لم یسجد له ورضای او چه
در آن یوم خود گمان میکنی که از اهل جنّت ومؤمن باو هستی ولیکن محتجب میشوی ودر اصل نار
مقرّ تو است وتو خود نمیدانی تصوّر کن ظهور او را مثل ظهور نقطهٔ فرقان که چقدر از حروف
انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنّت نبود تا پنج سال الّا امیر المؤمنین ع وهر که
در آن یوم مؤمن بحضرت بود سرًّا وکلّ اصحاب نار بودند دگمان میکردند که اصحاب جنّتند و
همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیّه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه
سیصد وسیزده نفر نقبا گرفته شد در ارض صاد که بظاهر اعظم ارضی است ودر هر
گوشهٔ مدرسهٔ آن لا یحصی عبادی هستند که باسم علم واجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری
گندم پاک کن اقمیص نقابت را می پوشد این است سرّ کلام اهل بیت ع در ظهور که میگردد
اسفل خلق اعلای خلق واعلای خلق اسفل خلق وهمین قسم در ظهور من یظهره الله بین

اشخاصی که خطور نمیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را وکل بتبعیّت ایشان میکنند در ورع چه بسا اصل نار میگردند اگر ایمان باو نیاورند وعبادی که کسی خطور شأن درحقّ ایشان نمیکند چه بسا بشرف ایمان قمیص ولایت ازمبدء جود میپوشند زیرا که بقول او خلق میشود آنچه دردین خلق میشود ازاعلی ذکر وجود گرفته تامنتهای آن مثل آنکه درظهور رسول الله ص اوصیاء بقول آن وصی گشتند ببین کسی که قمیص جود ولایت عطا میکند خلق او درحقّ او اسم مؤمن که دراد نی خلق او است براو منع میکنند قسم بذات مقدّس لم یزل که اگر کل اهل بیان مومن شوند بآن شمس حقیقت مثل آنکه اوّل من آمن باو باو مؤمن شود هرآینه میپوشاند او را قمیص اسم خود که درکینونیّت او دیده نشود الّا او واگر اسم او عظیم است اعظم میکند ومنسوب بخود میگرداند ودر کتاب نازل میفرماید الله لااله الّا هو الاعظم الاعظم ببین کسی که این است بحر جود او که لاشیئ محض را ازساحت فنا بساحت قدس بقائی میرساند که درکینونیّت فوآد او دیده نشود الّا اسم او اگر درظاهر درشیئیّت او دیده نشود الّا مشیّت مظهر او این است جود فیاض لم یزل ومنّان لایزال که هرکس را خواهد قمیص فنا پوشد چون ببیند که عابد است او را ولی از او محتجب چون ازمظهر ظهور او محتجب چنانچه دید رسول خدا ص که کل مؤمنین بانجیل خدا را میپرستند ومؤمنند بآنچه او نازل فرموده ولی چون دید محتجبند از نفس او که احتجاب از او احتجاب ازخداوند است ازاین جهت حکم لدون الله کرد درحقّ ایشان وهمچنین درنقطه بیان بین وهمچنین درظهور من یظهره الله که اگر کل درآن روز نظر بمبدء دلیل وجوهر بسیط کنند یک نفر ازاهل بیان نمی ماند که تصدیق نکند او را مثل آنکه اگر درظهور نقطه فرقان کلّ موقن بودند بقرآن ازقبل هرآینه یک نفر نمیماند الّا آنکه حین استماع آیات الله اقرب ازلمح بصر ازصراط میگذشت نه این است که منتّی باشد شما را ای اهل بیان بایمان باو بلکه اگر ایمان نیاورید خود

لدون الله میشوید بلکه همت کرده ایمان آورده که لله شوید واز نار بنور مبدل شوید والا او
غنی است از کل ماسوی مثل انکه اگر امروز کل ما علی الارض ایمان آورند بهیان خود از نار نجات
میابند وداخل در جنت میشوند واز ذکر لدون الله که اشد از هر نار است نجات مییابند
وداخل در جنت لله میشوند که اعظم از هر جنت است واز ذکر کاف نجات مییابند ودر ظل ایمان
داخل میشوند والا نقطه حقیقت لم یزل ولا یزال غنی بوده است از کل شیئ وکل مفتقر بوده اند بسوی
او بوجود کینونیت خود که اگر کل ما علی الارض در یوم ظهور رسول الله ص ایمان آورده بودند خود
از نار نجات یافته بودند وحال هم که نیاورده خود در نار مخلد مانده در هر ظهور خود همت
نموده که خود را نجات دهید از نار ظهور قبل والا ظاهر بظهور مستغنی است هیچ شیئ نیست
الا انکه بکینونیت از برای او ساجد است لله عز وجل اگرچه خود محتجب باشد ودر یوم
ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه بظهور قبل او مؤمن است
ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند از بهر خدا سجده وبر منظر آن آنچه نباید کردند
این است که یک دفعه کل اعمال لدون الله میشود وعامل ملتفت نمیشود چنانچه کل ملل هم محتجب
محتجب مانده ودر نزد هر ظهوری لایق است که کل بآن ظهور مؤمن شوند زیرا که کل بآن قائمند
ولتتلون البیان علی لحن حزن فی آناء اللیل واطراف النهار لعلکم باسم الله تحتجبون ثم لاسماء الله تحزنون

الباب الخامس والعشر من الواحد الثامن

فی ان فرض لکل احد ان یتاهل لیبقی عنها من نفس یوحد الله ربها ولابد ان یجتهد
فی ذلک وان یظهر من احدهما ما یمنعهما عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه
لان یظهر عنه الثمره ولا یجوز الاقتران لمن لا یدخل فی الدین ومن کان مقترنا بنفس یجب
علیه الافتراق اذا شاهد منه دون الایمان بالبیان ولم یحل علیه او علیها شیئ

الا اذا یرجع فی البیان قبل ان یرفع امر الله فی یوم من یظهره الله اذن للمؤمنین والمؤمنات لعلهم یرجعون
ملخص این باب آنکه در این عالم اعظم ثمر اینکه خداوند بعد از ایمان باو و حروف واحد و
آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره ایست از وجود خود که بعد از موت آن آن را
ذکر کند بخیر و امر شده در بیان باشد امر حتی آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طرفی
مشاهده شود اختیار اقترانی باذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعل ورقی شود
از اوراق جنت اگر ایمان آورد بمن یظهره الله و الا ورقی میگردد از اوراق نار و اگر موجود
نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است و حلال نیست اقتران الا بنفسی که ایمان
آورده باشد در هر ظهوری بظاهر آن ظهور و اگر احدهما اختیار ایمان نماید اقتران اذن داده
نمیشود از برای آن و منع کرده میشود از آنکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک کل شیئ
خداوند است عز و جل و اذن نداده بر غیر مومن تملیک شیئ و آنچه برای غیر مومنین می بینی
بغیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان منع میکند الا آنکه
ایمان آورند چگونه مایملک ایشان الا قبل از ارتفاع کلمة الله که بدء ظهور است
اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه ولی حین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمیتواند
ورق جنت با ورق نار قرین شود زیرا که کینونیت آن مد از نفی میبرد و کینونیت آن مد
از اثبات و آن لاشیئی محض است و آن باشیئیت صرف است بامر الله و سزاوار است
بر کل نفوس مشرقه در بیان که از برای خود ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا آنکه مکثر شود مراتب
اعداد تا آنکه در بحر لانهایه داخل شود چه در بدء هر ظهوری اعداد نهایه است که درجه بدرجه
الی مالانهایه منتهی میشود هزار و دویست و هفتاد سال قبل را نظر کن که محمد (ص) بود با امیر المؤمنین
از مؤمنین بقرآن و امروز بیمن میتوانی احصا نمود این قسم است که الف مالانهایه ترقی میکند

و بلاغی از برای آن نبوده و نیست و همچنین مبدء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن بباء نبود احدی و کم کم بیا کل حروف بسمله تقمّص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اوّل تمام شد و بعد مشاهده کن تا امروز که چقدر مکثّر شده این واحد قسم بذات مقدّس لم‌یزلی که اگر مبدء ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از مؤمن نبود زیرا که حقیقت نار الله هست که اگر کلّ داخل شوند در ظلّ او بنار حبّ او مسبّح میگردند و محمّد و موحّد و مکبّر بلا آنکه از ملک او شیئی منقوص گردد یا بر ملک او شئی زائد شود زیرا که از برای خدا بوده آنچه در سموات است و ارض و ما بینهما چه ظاهر شود که مظهر حقیقت بظاهر اظهار فرماید یا آنکه کل باسم او اظهار نمایند و درجه بدرجه خواهی دید تا آنکه از حدّ بلاحدّ و از نهایة بلا نهایة مشاهده کنی خلق جنّت بدیع را ولتتوکّلنّ علی الله ثم فی ایّام الله تصبرون

الباب السادس والعشر من الواحد الثامن

فیما کتب علی کلّ نفس من کلّ ما یملک من مأة مثقال ذهب من بهاء کلّ شیئی تسعة عشر و واحدة لله ان کانت الشمس طالعة فلیفوض الیه لیقسمنّ بین حروف الواحد کلّ واحد مثقال اذا شاء و الا الامر بیده لا یسئل عمّا یفعل وهم یسئلون وان کانت الشمس محتجبة و یکون للحروف الواحد ذرّیة یوصلنّ الیهم و الا یصرف فیما یقترنان بین نفسین و ان کان یصرف العبد لولده او بنته و مثقال النار یحفظ لمن یظهره الله او یصرف فی البیان و تیلو بنفسه و یحفظنه کعینیه لیردّن الی صاحبه ملخّص این باب آنکه بعد از آنکه شئی ببهاء صد مثقال ذهب رسید بر مالک او ان است که نوزده مثقال بحروف واحد و یک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید و اگر لیل طالع شد بذریات آن حروف میرسانند کلّ و اگر نباشد بآن مقترن می سازند

بین دو نفس را و مثقال نار را حفظ مینمایند تا بمن یظهره الله رد شود و در نزد ظهور او منقطع میگردد حکم اقتران و عطاء بذریات الا باذن او نمره این انکه اگر در آن روز حکمی فرماید بمثل اینکه آنروز اطاعت میکنند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت رسول خداصم مینمایند در کل احکام همین قسم است اطاعت شجرهٔ حقیقت در هر ظهوری در یوم ظهور اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین باو زیراکه آن یوم لقاء الله هست دیگر کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که نداء میرسد من قبل الله که از برای تو است دو هزار و یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یذکر ابویه بذکر ربه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب

الباب السابع والعشر من الواحد الثامن

فی ان الفضة والذهب اذا بلغا بما انتم توزنون ستة الف وخمس مثقال فاذا خمس تسعین مثقالا للنقطه ولیاخذن الله عنکم وکل عنه لیسئلون ولتردنه الی من یظهره الله وتحفظنه کینینکم ملخص این باب انکه از آنجائی که هیچ عزّی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در هر ظهوری بین مومنین بآن ظهور افتخار بعضی بر بعضی باطاعت خداوند بوده نه بشئون دیگر زیراکه شئون دیگر در نزد اهل هر ظهوری و حال انکه حکم حق بر او نمیشود بوده و هست و اگر بخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظر کن که گاه هست از اوّل عمر تا آخر بلا وضوء که مستحب است نمیماند بانیکه افتخار کند که من نظر باسمان نکردم الا با وضوء بلی این عزّ است اگر مقترن با مایثبت به الدین باشد که معرفة الله و معرفت ظاهر بامر او از نزد او باشد والا کینونیات مبدل میشود از نوریّت بناریّت چگونه و اعمال رسد و بدانکه بعد

ازانکه عدد ذهب و فضه بعدد کلّ حروف رسد با عشر غیبیّه شش هزار و پنج میشود که اگر سنه را تنزّل دهی بشش میرسد و آنوقت اوّل حرف اشاره میشود که باء باشد ازاین جهت امر شده بعد از بلاغ این دو باین حدّ نود و پنج مثقال از هر یک للّه برداشته شود و در ظهور نقطه چه در اولی وچه در اخری باذن او عمل شود و در مابینهما بنوزده نفر از اولوا الطاعه که اذن دهد بر هر یک عدد ها قسمت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت میماند و مؤمنین بآن عمل میکنند و از هر تجارتی اعظم تر بوده و هست زیراکه در آن تغییری و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن جود نقطه بیان را باین اگر بعد از بلاغ عدل آنرا حکم کرده بود میتوانستی لم و بم گوئی اگر مالک میبودی و از اهل جنّت که اطاعت خدا را مینمودی آن وقت مشاهده مینمودی که بیک حکم چقدر جود در حقّ تو و کلّ خلق شده زیراکه اگر کلّ من علی الارض مؤمن شوند و خواهند داخل جنّت شوند با طاعت او امر الٓهی هر آینه بر کلّ مبین چقدر حکم وارد میامد و حال ببین چقدر جود شده این است که هر چه هست از مبدء است و کلّ غافل مثلاً اگر رسول خدا امر فرموده بود که در هر سنه یک مرتبه حجّ کن با استطاعت آیا مستطیع مؤمن میتوانست منحرف شود بلکه تقرب میجست نزد خداوند باطاعت و نزد خلق افتخار میکرد در ظهور طاعت و همچنین کلّ احکام را مشاهده کن که کلّ در قبضهٔ او هستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت بحقّ نه بدون حقّ و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان میکند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن اینکه اگر رسول خدا فرموده بود ذرّیهٔ فلان نفس مؤمن بر کلّ است که او را غنی کنند که یکی از حدود دین است امروز ببین که چقدر باو داده بودند که صدق غنا شود و اگر فرموده بود که باید سلطان از قبل من ذرّیهٔ فلان باشد مؤمنین میتوانستند منحرف شد و تا یوم قیامت از برای

او باقی میماند واگر میفرمود ذرّیهٔ این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز ببین که عزّت او چه قسم بود وحال انکه می بینی که فرموده ولله علی الناس حجّ البیت سالی هشاد هزار نفس میروند وحول طین میگردند این است علوّ امر خدا واستقلال آن بر ماسوای خود وهمچنین اگر برعکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر میشود الی یوم القیمة ببین یک ذکر ابی لهبی را بدون حبّ نازل کرده امروز سیر کن در مشرق ومغرب ببین که اسم او نیست که بقدر یک اسم ذکر ندارد اگرچه در سلسله دون حقّ باشد هیچ فقری ازاین بالاتر میشود که بقدر ذکر اسمی هم نماند وهمچنین شئون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مظاهر حکمیه که بگمان یک ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون میاورند وحال انکه اگر نظر کنی در مطاع آنها باسم حقّ برپا است که میگویند از اسلام است این مطاع وحال انکه واقع عند الله وعند اولی العلم لدون الله حکم میشود ببین بعد خلق را که از مبدء امری که از قیامت است تا قیامت محتجب وبگمان یک روز لذت اگرچه لدون الله باشد چگونه جان میدهد این نیست الّا عدم بصیرت آن وادراک آن والّا نفس بصیر ومومن دقیق چگونه از قیامت تا قیامتی میگذرد که در جنّت باشد ویک روز را میگیرد که در نار باشد بقدر همان یک روز در بعد وتا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله ونار در حقّ او شود بدانکه نجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند بسوی خود اگر مقبل شدند نجات مییابند والّا در نار میمانند وازآنجائی که دعوت خدا ظاهر نمیشود الّا بدعوت ظاهر بظهور او و همچنین اجابت خداوند ظاهر نمیگردد الا باجابت آن ازاین جهت است که در هر ظهوری اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمیکنند خدا را بظاهر در ظهور بعد ومظاهری که میخوانند کل را بسوی او ومدل بر او هستند از حروف حیّ وهر واحدی که دلالت کند بر واحد اوّل از نار نجا

نمی یابند مثلاً اگر در حین ظهور رسول الله ص کل ما علی الارض اجابت کرده بودند او را و او امر آنرا کل از نار نجات یافته داخل جنّت میشدند زیرا که انچه در آخرت حکم میشود از نار و جنّت بر حکم این عالم طائف میگردد و ازاین جهت در دین اسلام امر شد بقهر لعلّ اهل نار را بقهر داخل جنّت کنند و امر شد بشدّت حبّ در مابین خود لعلّ تقمّص قمیص اهل جنّت را پوشند و اگر نفسی در بیان بقهر کلّ ما علی الارض را داخل در بیان کند کلّ را از نار نجات داده داخل در جنّت نموده و این است فضل در حقّ ایشان قسم بذات مقدّس الهی که اگر در ظهور من یظهره الله کل اطاعت نمایند او را یک نفر در نار نماند الّا انکه کل داخل در جنّت شوند و کل ما علی الارض قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در لیل الیل تضرع و ابتهال در باسم او اظهار دین و دنیا مینمایند و شب و روز از برای لقای او گریانند و در تضرع ولی وقتی که خود را می شناساند بخلق خود که اعظم جنّتی است که فوق آن جنّتی متصوّر نیست زیرا که اوّل دین معرفة الله هست و معرفة الله متصوّر نیست الّا بمعرفت او عبادیکه بآیه مستودعه در نفوس ایشان از ظهور قبل او لله عمل میکردند بر میخیزند و آنچه لایق نیست متحمّل میشوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان دون حقیّت او اعظم است از هر عصیانی نزد خدا و کلّ اعمال را یک دفعه محو میکند کانّه لم یکن شیئاً چنانچه در ظهور نقطه فرقان ص شنیدی کلّ مؤمنین بانجیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت حتّی انکه فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت با انکه کلّ از برای ظهور او تضرع و ابتهال مینمودند که بقول عیسی در حقّ او عمل کنند ولی حمد خدا را که در آن زمن نبودی ولی در ظهور نقطه بیان بودی که کلّ مؤمنین برسول الله ص منتظرند ظهور مهدی موعود را زیرا که این حدیث از رسول الله ص هست و عامّه و خاصّه بر آن متفقند و شبهه نیست که جوهر ایمان منحصر

باثنی عشریه وقطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را اثنی عشریه میگویند و نظام
ارض فارس را دار العلم میگویند باوجود انکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشناخت او
را و بعد از شناختن ظاهر است حدّ بعد ایشان که همان کافی است در ذلّ ایشان وحال
انکه شب و روز العجل العجل میگویند در بیان هم همین قسم ببین و مغرور مشو که کل میگویند مؤمن
بآن هستیم که این همان کلّی است که در بدء نقطه بیان بود و بعینه در بدء نقطه فرقان و
حال انکه نقطه بیان بشأنی ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند انکار کند وحال انکه کلّ میگفتند و
یقین داشتند که قرآن کتاب خدا است ونبوت نبی وولایت ولی وحجیّت ابواب
وکل احکام دین اسلام بآن برپا بود وکلّ آنرا اعظم معجزه رسول الله صـ ذکر نموده بودند و
یقین داشتند ومقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتواند مثل آن ظاهر کند ودر عرض یکهزار و
دویست وهشتاد سال یک آیه کسی مثل او ن نیاورد وهمینقدر که ظاهر شد مثل آن حجّت
ومثل بحر بلاتعطیل از بحر جود خود نازل نمود کلّ از آنجائی که باید یقین کنند که من عند الله
هست وامکان ندارد من عند غیر الله بنصّ قرآن وایمان خود ایشان رفتند بر اینکه
من دون الله هست وکردند آنچه کردند ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که
کلّ باسم او کنید آنچه میکنید واز او محتجب مانید واگر محتجب مانید بر نفس خود ظلم وارد
آورده اید اگر بر او حزنی وارد نیاورید واگر العیاذ بالله بر او دون حقی وارد شود بر
خدا وارد آورده اید وحال انکه شب و روز از برای او سجده میکنید واز اوّل عمر تا آخر
میخواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمیتوانید متحمّل شد نه از
صغر او که یکدفعه می بینید یک نفسی که او را میشناخته اید وچه بسا که پدر و مادر واولی القرا
او بوده اید ظاهر میگردد وناطق بکلام انّنی انا الله لا اله الا انا این است که کل یکدفعه

منفطر و متحیّر میشوید از علو امتناع او ان شمس حقیقت و سمو ارتفاع آن طلعت ربوبیّت و اگر نظر از جوهر دلیل
که آیات الله است برندارید و آنچه قبل در قرآن گفتند نگوئید و آنچه بعد در بیان گفتند نگوئید
لعلّ اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الّا حکم آن با نفوس خودتان اگر کسی حکم بر
خدا کند چه حدّ دارد که قسم بذات مقدّس الهی که عبادی که بر او حکم میکنند اشدّند از نفوسی که
در این ظهور بر او حکم کردند الآن چقدر بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول الله ص ذکر وجود خود
کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد میآیند و امروز هستند
اشخاصی از روی بصیرت و همچنین در ظهور من یظهره الله مؤمنین با و از روی بصیرت می بینند
حکم محتجبین را بعیدتر از محتجبین در این ظهور هر آینه تو امروز ذکری از معرضین مکّه و مدینه
میکنی یا میدانی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد میآیند بالنسبه باین ظهور و همچنین در
ظهور من یظهره الله که اگر ذکر باطلی هم بماند لاجل ذکر حقّ است آنرا نه اون بنفسه لایق
ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تعقّل نموده و از جوهر دلیل نظر برنداشته
لعلّ در آن روز نجات یابی و الّا حاملین هر ظهوری حمل اعمال خود را میکنند لا یشعر بگمان انکه از
برای خدا میکنند ولتتقن الله حقّ تقاته ثمّ بامر الله توقنون

الباب الثامن و العشر من الواحد الثامن

فی الصوم و لتذکر و الله فی تسعة عشر یوماً من کلّ حول آخره و انتم صائمون

ملخّص این باب انکه اوّل مراد خدا از ابدان از صوم که ثمره آن چه چیز است و آن اینکه در
ظهور قرآن اگر میبودی و از رسول خدا ص سؤال مینمودی سبب فرض او را هر آینه جواب میفرمود
بآنچه ذکر میشود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون الله هست
مثلاً در زمان رسول خدا ص اگر دوست نمیداشتی هر کس که او را دوست ندارد و نبودی

از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم میشدی ثواب صوم از برای تو عطا میشد همچنین حرفاً بحرف در حروف واحد قرآن بیا و جاری کن تا منتهی شود بحرف آخر که جامع ظهورات کل واحد است که اگر صائم از دون آن میبودی هر آینه در آن روز صائم از برای خدا بودی و همچنین نظر کن در نقطه بیان اگر شنیدی ظهور را و بر قلبت خطور کرد دون حقیقت آن اصل دین تو مرتفع میشود چگونه بصوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در حین استماع حجت بر تو بالغ بود زیرا که ان کسی که بتو گفت بایات احتجاج بتو نمود و همینقدر که محتجب ماندی احتجاب از اجابة الله بوده در ذر رابع زیرا که ظاهر بآن ظهور بود و خود را بظهور یکی از ابواب ذکر نموده بود این است که در ذر رابع در اول ظاهر بوده زیرا که در همان ذر کلمه انّنی انا الله لا اله الا انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند سیر نمود و یقین نمود باینکه آخر عین اول است و ظاهر عین باطن در رتبه اول نه در رتبه ثانی زیرا که اسماء هر رتبه در رتبه او است تجاوز از حد او نمیکند مثلاً نظر کن در ملک اول از اول وجود ذکر میشود تا آخر وجود ولی آن اولی که در آنجا ذکر میشود نتوان مقایسه نمود با اولی که در آخر وجود ذکر میشود و همچنین کل مراتب اسماء و امثال را مشاهده کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شدی از حب دون حرف اول شو که در کل حروف دیده نمیشود الا همان یک حرف و چون که حکم بر واحد اول میشود نه بر اعداد متکثره هر کس از برای ایشان است صائم بدان و هر کس از برای دون ایشان است دون صائم و در وجوه ایشان ابواب جنت را مشاهده کن و در عدد واحد در ظل ابواب نار که حقیقت صوم صوم از ایشان است مثلاً در یوم ظهور امیر المؤمنین علیه السلام کل صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی میشد که در حب او بودند و از دون حب او صائم و در هر ظهوری کل اهل آن ظهور باحکام آن ظهور عاملند ولی در بدء

ظهور بعد مرتفع میشود حکم اصل آن چگونه بشئون او ن رسد اینکه ذکر میشود مرتفع میشود در ظهور
بدع با آن ظهور ظاهر میشود والّا نه این است که مرتفع شود واگر کسی در این ظهور در حب آخر بود
شهر الله را صائم والّا کلّ در آن حدود دیگه هستند مطیعند ولی چه ثمر اگر کلّ مؤمنین بقرآن صائم
نشده بودند و بر آن آنچه واقع شده بود نشده بود نزد خداوند احب بود از آنچه صائم شده اند
و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر ما یقوم به الّذین ایشان حکم ارتفاع نمیشد
و حال اگر چه بشئون دین عامل بوده اند حکم ارتفاع میشود و در حین صوم حقّ است بر صائم
که مراقب شود رضاء الله را که از آن محتجب نگردد که اگر در حین صوم شجره حقیقت طالع شود و
حکم نماید بدون آن فی الحین اطاعت کند چه این صومی که الآن میگیرد بامر او بوده در ظهور
قبل و همچنین کلّ اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجادله اگر چه علماً باشد و ظلم
اگر چه قدر قیراط باشد و حکم بر خدا عاصم شو نفس خود را و در حکم ثلاثه آخر دقیق شو که از مبدء
ظهور تا اوّل ظهور دیگر هر کس حکم بر نقط نموده همان حکم علی الله هست که مبطل بوده و همچنین حین
ظهور من یظهره الله شبهه نیست که کلّ اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل میگردد
مبدء دین ایشان چگونه رسد بحکم ثانی از شئون آن و از طلوع تا غروب مراقب باش و
در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ بعد اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده الّا الی الزّوال که اگر
تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنه بلی و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر
جزئی از اجزاء او امر الله که اگر کلّ ما علی الارض جمع میشدند نمیتوانستند تسع عشر عشر آنی بحقّ دون
آن حکم کنند و حال ببین بحر جود الهی را که چگونه متلاطم گشته در حقّ عباد خود بلا استحقاق
ایشان که اگر بمحض استحقاق بود هر آینه در آن حجبی که بودند بودند و مبدء عرفان فضل او بوده
که اگر خود را نشناسانیده تا قیامت دیگر کلّ عامل بودند ولتصومن لله ربکم لعلکم یوم القیمة

عمن لم یؤمن بمن نظهره الله تبعدون

الباب التاسع والعشر من الواحد الثامن

اذا ذکر اسم الشجرة فصلّوا علیها واذا ذکر حروف الحیّ فسلموا علیهم واذکروا الله محمدا و مظاهر امره فی کلّ لیلة جمعه و یومه اثنی و ثاتین مرة ثم اذکروا الله فیهما اربعة الف مرة یا الله ملخص این باب انکه هر وقت ذکر شود من نظهره الله صلوات فرستید برا و هر وقت ذکر شود حروف حیّ او ذکر بها کنید برایشان و درآنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب و روزی است که اعمال درآن مضاعف میگردد و ذکر کنید من نظهره الله و حروف حی آن را دویست و دو مرتبه و بخوانید خدارا از روی اخلاص عدد چهار غین نه این است که سجده کنید و بخوانید و کسی که ذکر او ذکر الله هست و ذکر الله ذکر او است و معرفت او معرفت خداوند است و معرفت خداوند معرفت او است محتجب مانید نظر کن در ظهور رسول الله صلعم که چقدر لیالی و ایّام جمعه برآن شمس حقیقت گذشت و مؤمنین بانجیل کلّ خدارا میخواندند بلسان خود ایام ری بخشید ایشان را همچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بذکر خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب بارتفاع گشته در سماء ظهور و هنوز آنها از سر سجادهٔ خود حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه برآن خوانده شود میگوید مرا از ذکر خدا باز مدار ای محتجب تو ذکر خدارا میکنی وازکسی که این ذکر را تجلّی در تو نموده چرا محتجبی اگر قبل نازل نفرموده بود فاذکروا الله کجا تو میدانستی که ذکر کنی وکجا میکردی بدانکه اگر ذکر کنی من نظهره الله را آنوقت ذکر کردهٔ خدارا و همچنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آنوقت آیات خدا ترا نفع میدهد و الّا چه ثمر در حق تو از اوّل عمر تا آخر عمر یک سجده کن و همه را

بذکر الله بگذران ولی مؤمن مباش بمظهر آن ظهور ببین نفع میبخشد ترا ولی اگر شناسی او را و
عارف شوی بحجت او و بگوید قبول کردم کل عمر تورا در ذکر خود هرآینه ذاکر بودهٔ او را بمنتهای
ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمیگردد الّا بقبولی
ظاهر نظهور مثلاً اگر امری را رسول خدا ص قبول نمود خدا قبول فرموده و الّا در هوای نفس او ن
عامل مانده و الی الله راجع نگشته و همچنین اگر علی را نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده
زیرا که سبیلی از برای امکان بسوی ذات ازل نیست الّا آنکه آنچه نازل میشود از مظهر ظهور
شود و آنچه صاعد میگردد الی مظهر ظهور شود و حمد خدا را که یک نفر متعقّل دیده نشده که ذکر تقبّل
کند و حال آنکه از اوّل عمر تا آخر آن عمل میکند بمنتهای جدّ و اجتهاد و اگر از او پرسی از برای چه
میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمیشود الّا بقبولی
حجت آن آیا کلمه داری از حجّت او که فرموده باشد قبول کردم این است که کلّ لا یشعر
عمل میکنند ولی از ثمره آن محتجب بلی کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور من یظهره الله
از او نص داشته باشد بر قبول او او را لایق که بگویند عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرده
و الّا چه ثمر کلّ ما علی الارض عمل میکنند بآنچه بر او هستند از دین خود ولی نظر کن بآن مبدئی که
قبول خداوند ظاهر میگردد که گویا در ظهور رسول الله یک متفرّس نبود که از او طلب کند
غیر عارفین باد تقبّل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل میشد بلسان وحی زیرا که تقبّل
خداوندی نمیشود که بلسان بشر باشد که اگر بلسان خود رسول الله ص باشد تقبّل او است
نه تقبّل خداوند مبدئی که آیات الله مثل بحر از آن مشرق میگردد در جبل مستور نموده و شب و روز
از برای خدا عمل میکنند ببین رایحهٔ از رایحه شعور بر ایشان وزیده و حال آنکه ثمره کل اعمال
ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر نمیگردد الّا بلسان آیات که عجز کلّ

ناموی را برساند چنانچه امروز قرآن عجز کلّ وجود را میرساند حال هرچه میخواهی عمل کن ببین اگر بقدر
یک پرکاه ذکر قبول درحقّ او شد این قسم است که در ظلم لیل حرکت میکنید وثمر نمی بینید از اوّل
عمر تا آخر عمر از برای خدا عمل میکنی و یک دفعه از برای آن مظهری که عمل راجع باو میگردد نمیکنید که
اگر میکردید در یوم قیامت اینطور مبتلا نمیشدید ببین امر چقدر عظیم است و کلّ چقدر محتجب
قسم بذات مقدس الهی که کلّ ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من یظهره الله و عمل از برای او است
فریب بنفس خود مدهید که از برای خدا عمل میکنیم که لدون الله میکنید که اگر لله کنید از برای
من یظهره الله خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود و الا سکان این جبل هم که هیچ نمیدانند شب و
روز لا اله الا الله میگویند چه ثمر دارد در حقّ ایشان قدری تعقّل نموده که از مبدء امر محتجب نگردید
که کلّ اعمال دنیای شما نزد خود شما راجع بدین شما میشود و کلّ اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند
میشود و قبول خداوند ظاهر نمیشود الا بقبول من ظهر او من یظهره الله که لسان آیات از او ظاهر
گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او و غیر کلام خلق است
واو اثنین نمیشود و اینکه میگوئی قبول ابواب قبول ائمه است و قبول ائمه قبول رسول الله
است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و همچنین که حزن نفس مؤمنی را حزن نفس
خود شمرده و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده
که اگر آن نبود ثمر مترتب نبود همیشه نظر بر مبدء امر نموده که کلّ شئون در ظلّ او ظاهر میگردد
و آن اثنین نیست بلکه واحد است و واحد آن باعدد نیست بلکه بلا عدد است و آن واحد باعدد
بامر او واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمیشد ولتوحّدوا الله ربّکم الرحمن خالصاً ثم بالله بالحق
تعلمون

الباب الاوّل من الواحد التاسع

فی انّ عزّ کلّ الارض لله و فرد کلّ مدائن لله و ان بیوت التی یومئذٍ تنسب الی

الملوک من یصلی فیها من اولی البیان فلیصدق بمثقال من فضة الا وان لیسکنن فیه ما ینسب
الی حروف الواحد او شهداء البیان وفی کل مقاعد العزة فلتخلیون عنها علی عدد الواحد
مقام نفس اذا کان الارض واسعة والا الواحد بلاعدد لیکفین العالمین ولابدان یلحق
محل ما قبض من النقطة فی احد الحرمین ویبنی علی ذلک المعقد بیتاً من المرآت لیذکرن الله ویصلین فیها

ملخص این باب آنکه عزّ هر ارضی لله بوده وراجع میگردد یوم ظهور من یظهره الله او بما اذن
همین قسم عزّ مداین و امکنه که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند براو است
که یک مثقال فضه انفاق کند تا آنکه ساکن نشود در آنها الا شهداء بیان و مظاهر واحد و هر
مجلس عزّی که منعقد گردد بلاعدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر ان ساعت
من یظهره الله با حروف حیّ ظاهر گردند کسی مقترن نگردد بجواهری که از بیان اخذ میشود در آن
ظهور و اگر مجلسی وسیع نباشد محل یک نفس اذن زیاده داده نشده و همچنین هر مقعدی
محل یک نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده میشود که در بیت خود من یظهره الله
هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع مینمایند او را چون که نمیشناسند او را لا احترام او باسم
او ولی او میشناسد کل را و میخندد بر عبادیکه از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه
مینمایند ولی یوم ظهور او را از او محتجب میمانند بابنیات خود وطین ما قبض من النقطه امر شده
که در یکی از حرمین واقع گردد و بر آن حجرهٔ از مرآت مرتفع شود که در آن مصلیان صلوة خود را ادا
نمایند تا آنکه امارتی باشد در نزد خلق بر اینکه نقطه بیان عبدی بوده مخلوق و مرزوق
و مولود و موروث و آنچه من الله تکلم نموده از او است نه از او که کسی غلو نماید و از حد
عبودیت تجاوز نکند چه سائرین در بیان سیر و عروج ایشان را نتوان اقتران داد بسائرین
در قرآن چگونه رسد ما علی الارض ولی کل این سیاران طائفند حول سیاران در ظهور من یظهره الله

زیرا که حق در آن روز با ایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان ولتتقن الله فی کل ما نزل من عنده فان امر الله فی الاعلی مثل الادنی ان یا عباد الله فاتقون

الباب الثامن الواحد التاسع

من یکن له خط لم یکن له عدل فی ایامه فلیکتبن الف آیة لله ولیوصین بان یوصلنها الی النقطة لیجزیه الله برحمته یوم القیمة انه کان بکل شیئ علیما ملخص این باب آنکه اگر در ظهور بیان صاحب قلمی بهم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطی که هست از ابهی گرفته تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که اتهم بلا عدل باشد نوشته شود و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور من یظهره الله نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را با آنچه نزد او است از آیات خود و مذکور گردد باین سبب نزد محبوب خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حین نوشتن آن بر شهداء بیان است که بهاء الف را باو برسانند و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که از برای خدا عمل کند بهاء قرار دهد در عمل خود و از شئون خمسه نقطه بیان چه آیات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون علمیه و چه کلمات فارسیه هر چه نویسد مقبول خواهد بود و ثمره آن اینکه اگر در یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگردانند الا باثار من یظهره الله که حرام شده بر ایشان قلم گردانیدن بر هر کلمه الا کلمات او لعل در آن یوم یک نفس لله عمل کند که بهتر است از کل آنچه در لیل نوشته میشود و هیچ خطی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر نظهور نبوده الا خط شکسته حیوان نه میت زیرا که اکثر با تعلیم مینویسند ولی میت است نه حیوان حسن آن با حیوان بودن آن است که مثل آن بالنسبه بخط نسخ در حیوانیت مثل جوان است با کامل هر شیئ در حد خود محبوب بوده نزد خداوند و هست ولتعلمن ذریاتکم ابهی الخطوط و امنعها عندکم لعلکم بذلک یوم القیمة عند

الباب الثالث من الواحد التاسع

و لله من کل ملک او سلطان یبعث فی ذلک الدین بیت من المرآت لنفسه یکتب آیات الله و کان من عینیه تلک الآیة المذکورة فی الذیل

ملخص این باب انکه کلّ وجود خلق نشده اند مگر از برای یوم ظهور الله که آن در عرف بیان بقیامت ذکر میشود و آن از اوّل ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلاً در نقطه فرقان بیست و سه سال بود حدّ آن یوم که کلّ از برای آن روز خلق شده بودند و مثل آن ایّام مثل شمس است بالنسبه بستارگان و همچنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه بظاهر مثل همین است از این جهت است که در آن ظهور عارفین بآن قلم را جریان ندهند و حیا کنند از تصانیف و تألیف و انشاءآت خود و ظهورات و بروزات خود زیرا که اگر در نهار نجمی طالع شود هر آینه ذکر نوری از برای آن میشود و همچنین است اگر اعلم علمای زمان من یظهره الله بعد از ظهور آن کلمه انشاء کند معاینه مثل آن همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنسبه باثار شمس آثار است این است که تا آخر وجود اگر مرآت شوند تعاکس در آنها ظاهر میشود از شمس آثار بلکه کلّ مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کلّ در ظلّ او آنچه توانند عروج نمود و اگر کلّ عالم جمع شوند و عروج نمایند بعرفان حرفی از آن نتوانند رسید و ذکر شده در حقّ اولوالقدره از میم و سین در بیان براینکه مقعد مرتفعی از مرآت از برای نفس خود ظاهر سازد در بین عینی او مکتوب شود ذکری که مدل باشد براینکه اگر من یظهره الله ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کلّ خلق گردد و الّا ادنی لعلّ در آن یوم مراقب خود باشد که بچند صباح محتجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا آخر عامل بوده و هست و ثمر نمیدهد آن را الا انکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید دین

اون را بآنچه رضای او است والّا خواهد رفت مثل انچه قبل از آن رفتند واثری از آن نخواهد
ماند الّا ذکر دون حقّ واحتجاب از محبوبی که از برای او میکرده آنچه میکرده وباسم او در بیان
معزّز بوده که اگر حزنی بر من یظهره الله وارد آید انتقامی که ممکن است از کل شیئ از او ن گرفته
میشود واگر نصرت کند فضلی که در حقّ کلّ شیئ جاری میگردد در حقّ او نازل میشود زیرا که اگر
اقدام بحزن او نماید احدی را نمیرسد براین زیرا که این زمان این قسم بوده که علما را حکمی
نبوده الّا باعانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت خلق وحدود
ایشان واگر عالمی در آن ظهور مبادرت نماید بردون رضای او مثل اون است که بعدل کلّ
وجود را متحمّل شده باشد وهر ناری که از برای لدون الله خلق شده از برای او میشود زیرا
که انظار کلّ از اعالی وادانی راجع میگردد بعلمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق
باشند منحرف از حقّ نخواهند شد واگر بر حقّ حزنی وارد آید بسبب انحراف آنها میشود که کلّ
چنین میدانند که آنها بر حقند وحال انکه لدون الله بوده وهستند عند الله انیست که آن نار یکه
بکل میرسد اوّل بانها میرسد وبعد از انها بدیگران چنانچه اگر مقبل باشند فضل الهی اوّل
بایشان میرسد وبعد بدیگران نیکو درجهٔ است درجه علم اگر علم بمن یظهره الله
ورضای او باشد والّا بدترین درجات است عند الله وعند کل شیئ که اگر یک کلمه نمیدانست
بهتر بود از برای او تا انکه علم بکل شیئ داشته باشد وعلم بمن یظهره الله نداشته باشد که
کلّ شیئ بامر او لباس شیئیّت را می پوشند چه آن وقت که یک کلمه نمیداند اگر مقبل شود که
طوبی له واگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته والاهر کس که بعلم او تابع او بوده اهل
نار است وهمچنین اگر بعلم او تابع حق شود بواسطه او داخل جنّت میگردد ولی از آنجائی که
ابتاع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن میشود از حقّ از این جهت نبودن علم از برای او

انفع تراست از بودن الّا و انکه خالص باشد از برای خدا که بلا بعلم خود تواند نصرت حق نمود در یوم ظهور آن و بسبب آن نفسی ایمان بحق آورد در حینی که نظر میکند و عجز خود را در ایات الهی می بیند فی الفور سجده میکند و اعتراف میکند برانیکه این است آیات من یظهره الله که کل موعود بآن بوده حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید باو که ثمره وجود خود فائز گردیم و از لقای الهی محتجب نمانیم که از برای او خلق شده ایم و عمل نکرده ایم الّا از برای همین ذلک من فضل الله علینا انه هو الفضال الکریم و بدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی ولی چون نمیتوانی یقین نمود بحجب نفس خودت این است که میمانی در نار و ملتفت نمیشوی اگر در یوم ظهور آن غیر از انکه ایمان باو آوری کل خیر کنی نجات نمیدهد ترا از نار و اگر ایمان بحق آوری کل خیر از برای تو ثبت میگردد در کتاب خدا و بآن تا قیامت دیگر در جنت متلذذ خواهی بود و ملتفت باش حق التفات که امر بسیار دقیق است در حینی که اوسع است از سموات و ارض و ما بینهما مثلاً اگر کل منتظرین بقول عیسی ع یقین نموده بودند ظهور احمد رسول الله ص را یک نفر منحرف نمیشد از قول عیسی ع و همچنین در ظهور نقطه بیان اگر کل یقین کنند بانیکه همان مهدی موعودی است که رسول خدا ص خبر داده یک نفر از مؤمنین بقرآن منحرف نمیشوند از قول رسول خدا ص و همچنین در ظهور من یظهره الله همین مطلب را مشاهده کن که اگر کل یقین کنند که این همان من یظهره الله است که نقطه بیان خبر داده احدی منحرف نمیشود نه این است که حجتی باشد بر یقین نکردن ایشان در حق او و اگر حجتی از برای رهبان انجیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان هست از برای آنها هم خواهد بود بنهایت دقت دقت نموده که از دقت خود محتجب نشوی و بعین او او را شناخته تا انکه بعرفان او فائز گردی ذکر این کلمات از برای انکه در آن روز کل مراقب خود شوند از اعلی و ادنی لعل در ذکر رضا داخل نشوند و از ذروه

لقاء محجب نماند فلتراقبن الله ثمّ ایاه تتقون

الباب الرابع من الواحد التاسع

کتب الله علی النّاس ذکر السّر قل کلّ عنه یسئلون

ملخص این باب انکه کلّ علم علم اخلاق وصفات است که انسان بآن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد و اینکه امر بتقوی وورع یا شئون دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلاً اگر نفسی مبتلا بفقر شود وقناعت کند وصبر عزّاو نزد نفس او باقی میماند ومحزون نمیشود وایام فقر آن که بگذرد شیئ مشاهده نمیکند ولی اگر اظهار کند منتهایش این است که سببی از دیگری بهم رسد که بآن رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از انکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمیشود با ذلّ نفسی که واقع شده از برای او وهمچنین کلّ صفات وشئون را در هر رتبه ملاحظه کن واینکه امر شده ذکر سرّ از برای آن است که مراقب بذکر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محجب نمانی نه اینکه بلسان ذکر بخوانی وقلب تو متوجه نباشد بذروه قدس ومحلّ انس لعلّ اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الحین تعاکس بهم رساند زیرا که او است مبدء هر خیر وباو راجع میشود کلّ امر واگر آن ظاهر شود وتو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثمر نمیبخشد تورا الا انکه بذکر او ذکر کنی اورا که او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکری که میکنی بواسطه امر نقطه بیان است وآن ظهور کینونیت نقطه بیان است در آخرت که بما لا نهایه الی ما لا انهایه اقوی است از ظهور اولای آن که اگر چنین ذکر کنی سرّاً با یمان باو ثواب او نود وپنج مرتبه مضاعف میگردد بر ذکر جهر تو ولی در یوم ظهور ذکر کن حق را جهراً که آن روز افضل است ذکر او جهراً از نود وپنج ذکر

سرّاً این است جوهر ذکر نزد ذاکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلنذکرنّ اللّه سرّاً بما انتم علیه مقتدرون و مراقب باش تعلّقات قلب خود را که درجات آن بلانهایه بوده وهست و اگر از اهل مراقبه بوده میدانی که آنهم در شدت سرّ حکم آن مثل جهر میشود تا انکه در نوم و یقظه ذکر قلب آن بر نهج واحده میشود و باوجود بلاغ باین رتبه اگر درک کنی شمس حقیقت را نفع نمیدهد تورا و اگر درک کنی و این نباشد نفع میدهد تورا و کثرت ذکر محبوب نیست چه سرّاً وچه جهراً بلکه اگر یک ذکر کنی بر روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و معیار آن را هرکس در نفس خود میداند غرض ذکر من یظهره اللّه است وعبادی که در این ظهور بهم رسیده که مدّعی احکام مراقبه بودند عند اللّه حکمی برایشان نبوده ونیست صدود الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء بلا حقیقت نگشته که همان عبادی که مدعی بودند در این ظهور محتجب ماندند وآنهائیکه ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم مراقبه را هم نشنیده باقبال خود نجات یافتند فلتراقبنّ انفسکم ولتذکرنّ اللّه فی سرّکم و جهرکم وانتم بذکر اللّه تسکنون ولا تدعون مالا ینفعکم یوم القیمة عند ربّکم الّا وانتم بین یدی اللّه تسجدون ذلک بین یدی من یظهره اللّه ان یا اولی الذکر تتقونّ

الباب الخامس من الواحد التّاسع

و للّه علی کلّ نفس تسعة عشر یوماً یخدم النقطة فی رجعها ویعمل باذنها اذا یاذن و الّا حلّ علی صاحبه وکان اللّه ذا فضل عظیما

ملخص این باب انکه آنچه لفظ شیئت بر او اطلاق میشود من اللّه هست بمشیّت ولی آنچه که مظهر مشیّت در هر هیکلی قرار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن مکثر اواست واحصا نتوان نمود ازاین جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آیتی

که در نفس او است بین یدی الله باشد بامر او که ثمره اصل دین او عندالله ظاهر شود تا انکه
رسد بفرع آن یوم اوّل ازبرای نقطه وایام حیّ ازبرای حروف حیّ وازاوّل یوم قیامت
تا آخر آن این حکم بر کل مؤمنین ببیان هست از اعلی وادنی وازایشان مرتفع نمیگردد
الاانکه اذن برارتفاع دهد که آنوقت مرتفع میگردد ولی منتهای آنچه ما یمکن در امکان است
دریوم هر آیه نموده که مثلاً امروز بالنسبه بیک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محل
تربت آن همان قسم باشی از قبل آن ازبرای نقطه حقیقت امروز ببین چقدر در حرم
امیرالمؤمنین علیه السلام زیارت میکنند ولی خود امیرالمؤمنین ع در ظهور رسول الله ص چگونه
بود بالنسبه بآن حضرت آنچه دارا است از او است از عزّ وعلوّ حال ببین تو چگونه
میتوانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی وحال انکه حروف واحدی که می بینی امروز از
اعلی وادنای خلق در حول تربت آنها طائفند واموال خود را صرف مینمایند برانیکه
نسبت تربت ایشان برایشان خوانده شود وحال انکه کلّ این عظمتها در ایشان بواسطه
امری است که از مبدء بوده که قول رسول الله ص باشد حال ببین که تواند در آن محضر حاضر
شد وحال انکه اگر کل وجود یک نفس بود وآن نفس ازاوّل بلااوّل تا یوم ظهور آن ساجد
بود ازبرای آن الی یوم ظهور آن ودیوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میگرد هرآینه
اذن بر رفع رأس آن نمیداد شمس حقیقت چنان کینونیّت است که عظمت کلّ شیئ نزد آن
اصغر از ذرّه است وباوجود این کلمات او را نظر کن ببین خلق خود را چگونه تربیت میکند
لعلّ کلّ منقطع شوند بسوی خالق او وخالق کلّشیئ ورازق او ورازق کلّشیئ وممیت آن وممیت
کلّ شیئ ومحیی آن ومحیی کلّشیئ اگر علم باطن باطن را درک کنی وبآن عمل کنی ازروی
یقین توانی لایق حضور منوّر نور گشت بفضل او نه باستحقاق خود والا اگر نزد او حاضر شوی

و در مقام لا اشرک بالله شیئاً نباشی نتوانی برضای واقع او یک خطور نمود چگونه
عمل و حال انکه کل خلق بشئونی که خود مابین خود عمل میکنند آن روز عمل کنند هر آینه محجوب
ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می بینی الوف الوف صرف میکنند در راه بیتی
که نسبت بخود داده ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل آن خلق میشود بیت اگر نفسی متصاعد
گردد بسوی او ظاهر است فلتتقن الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی
بغیر استحقاق او هر آینه محتجب خواهی بود از امر او و اگر عز عرفان او را خواهی لایق بوده
که در بساط عز او داخل شوی . ببین تو را که بر کنگره عرش میزنند صفیر بلکه از این هم اعظم تر بدان
بلکه قول او عرش را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و منعوت
گردد باین ذکر در حینی که دون موقف عز بینی که از آن بظاهر ادنی مشاهده نکنی مثل انکه در
حرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که محل ظهور آن شده نازل
شده سبحان من هو الاعلی ولیس فوقه کفوه و سبحان من هو الادنی ولیس دونه مثله چگونه
لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود اینها در سبل معارف و جواهر توحیدات
که ذکر میشود ولی در سبیل حدود ظاهریه آنچه دأب آن ظهور است باعلی ما یمکن در امکان
خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر از حدود ظاهر تجاوز نکنی ولی اگر بغیر از نظر توحید
بر او نظر کنی حکم حیوانیت در حق تو خواهد کرد و اگر لم و بم العیاذ بالله گفتی مثل آنست که در
حق خود او گفته زیرا که شبهی از برای او نیست که ضرب المثل شود اگر گویم نقطه بیان
ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور ابطن است مرا چه قدر
که توان ذکر نمود او را و اعظم علو و امنع سمو او ذن ذکر خود او است که خلق را داده و الا
تقدیس کرده میشد از هر ذکری و تنزیه کرده از ثنائی و آن با این علو عظمت و ارتفاع

وسمو جلالت وامتناع عند الله بوده وهست فتعالی الله عما یصف الواصفون علوا عظیما

الباب السادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یعززن طائفة التی یخرج نقطة الحقیقة عن بینها اذا هم بها مؤمنون
ملخص این باب انکه بدانکه هیچ ارضی ازآن معتدل ترنیست الا انکه محل ظهور میشود وهمچنین
هیچ اسمائی اقرب بخداوند نیست بعد از حروف واحد الا انکه محال انس شجره حقیقت میشوند
ولی اگر ابعد از خلق ایمان باو آورد اقرب خلق میگردد چنانچه در حروف واحد بخواهی نظر
کن واگر قبل بخواهی نظر کن در اقرب در فرقان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از اقرب
شود اقرب تر مثل انکه از امیر المؤمنین ع در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است
چنانچه در حروف واحد شاهد شدی وبدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود وهیچ ابی که
ازآن بهتر نباشد ازبرای او اختیار میفرماید وهم امی که هیچ ازآن بهتر نباشد خداوند از
برای او اختیار میفرماید وهمچنین کل شئون دیگر را ملاحظه کن که یک وجود است وآن بحر
بجود کل بهمان زنده وکل بهمان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده والا میت چه
اعلای خلق باشد وچه ادنی که نسبت او بکل اشیاء سواء است ولی خداوند نازل فرموده
کل بهاء وضیاء خود را برابوین او قبل از خلق ایشان وصلواة بر ایشان نازل فرموده
قبل خلق سموات وارض وما بینهما وآن همان صلواتی است که ازآن مولود بر ایشان
نازل میشود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر واقتران وانچه در امکان
ممکن ظهور مشیت اولیه است بظهورها نه بذاتها واواست کینونیت مشیت که در او دیده
نمیشود الا الله جل وعز ومحبوب ازل جل وعز هر کس ازبرای او است ازبرای خداست
وهر کس ازبرای او نیست لدون الله بدان وکل وجود را نزد آن بحر جود قطرهٔ از بحر

آن دان و درک کن او را یا محتجب درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع
نشود والّا اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه شنوی و بلی بگوئی نخواهی بعد از موت او را درک
نمود و بدانکه طاعت او نفس طاعة الله هست و محبت او نفس محبة الله هست و در کتب و
کلمات محتجب ممان در یوم ظهور آن که کل سبب وصول باو است و اگر آن باشد و کل
نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد هیچ شیئی نبوده و نخواهد
بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او بنورانیت نظر کنی قل الله
یکفی من کل شیئ و لا یکفی عن الله ربک من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما
انه کان علاماً کافیاً قدیراً و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت نمائی بعد اسم قدیر ۳۱۴ مگر
انکه مشاهده اجابت نمائی از مبدء امر زیرا که خداوند بوده اقرب بتو از نفس تو بتو و قادر بوده
بر هر شیئی و عالم بوده و هست بهر شیئی که اسم شیئیت بر آن تعلق گیرد بعد از انکه از لسان کینونیت
خواندی او را حروف این آیه در ملک او بوده و هست سبب میگردد که ظاهر نمایند اسباب
اجابت را از قبل او ولی نظر مکن الا الی الله که کل ما دون او خلق او است والله غنی منیع

الباب السابع من الواحد التاسع
فی المنهیات من بیع الانغوزه والورق الزقوم

بدانکه اصل منهیات حروف نفی اولی است و همین قسم هرچه در ظل او آید در نفی داخل میشود
و بدانکه هرکس لمن یظهره الله نباشد لدون الله هست و هرکس از برای او باشد لله است
و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهوری
اگر ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کن و نهی شده از تنباکو و اشباه آن
و آنچه که از سمت خراسان حمل میشود که رایحه غیر طیبه دارد و امثال آن بهر نوع که منقلب گردد

واگر خواهی حدّ اوّل وثانی را ببینی دراین دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیّب است راجع میشود باین دو وآنچه طیّب است راجع میشود بمحمّد وعلی علیهما السلام اسبابی که متعلّق میگردد باینها نهی شده لاجل آنها وپناه بردر بهر حال بخداوند واحد عزّوجلّ واسماء وامثال آن که مثل دون مؤمن مثل همین است وبدانکه هرشیئی خیری که در علم الله بوده وهست درظلّ شجره اثبات است که من نظهره الله باشد ودون آن درظلّ نفی واین معنی را کنون آورده بعین ظاهر شاهده کن درظهور او لعلّ محتجب نمانی ازطلعت او وساجد شوی ازبرای خدا ازبرای او واقرار کنی بآنچه من قبل الله نازل میفرماید وجمع کنی آثار آن را باحسن خطّ واطرز صنع که آنچه از قبل او نازل میگردد ازکلمات ظهورات جنّت ازلیّه است که بربها کل افئده ممکنات مستشرق میگردد درهر ظهوری ابکار حدائق آن ظهور را اخذ کن وبآنچه درامکان ممکن است نصرت واطاعت لعلّ ازنفی خارج گردی ودر اثبات داخل شوی که این است رحمت واسعه الهی که برهر شیئی تعلّق میگیرد وموهبه جامعه او که برهر شیئی احاطه نموده قل الله انهاکم عن النّفی وماینسب الیه وامرکم وکلّ شیئی بالاثبات وماینسب الیه لعلّکم یوم القیمة تتّبعون الله ثمّ بامره تهتدون قل کلّ له ساجدون وبدانکه وجود نفی بنفسه ذکر نمیشود الّا بذکر اثبات که اگر مشاهده نفرماید شجره حقیقت دریوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل نفرماید وآنچه ذکر میشود وشده لاجل ارتفاع اثبات وفنای نفی است نه دون آن مثلاً نهی ازاین دو شیئی که شده ازبرای حفظ نفس مؤمنه است نه نفس آن وهمچنین در کلّ مراتب وجود مشاهده کن بحر جود را واتّکال کن برخداوند خود درهر شأن که او است بهترین حافظین

الباب الثّامن من الواحد التّاسع

فی حرمة التّریاق والمسکرات والدّواء مطلقا

ملخّص این باب آنکه کلّ شئون دون حبّ از دون حق بوده وهست و کلّ شئون حبّ از حق
بوده وهست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقاً تا آنکه مطهّر کنی خود را از هر
شیئی که لدون الله بر او ذکر شود و بدل نمائی در مواقع ضرورت بآلاء لطیفه و نعماء طیّبه که از شئون
شجره محبّت بوده وهست و حکم آن در کلّی مثل جزئی است مثل آنکه احتراز از یک نفس دون
مؤمن مثل کلّی او است ولی خداوند عالم عزّ و جلّ در هر حال بشأنی تجلّی فرموده که کلّ وجود او را
ساجدند و کلّ بحبّ او راغب و بطاعت او صاعد و هیچ ذرّه نه مگر آنکه بلمه کینونیت عابد است
او را و ناطق است بلسان خود ولی در این ظهور هر شیئی که از شئون شجره محبّت نیست محبوب
نبوده و نیست و هر شیئی که بوده محبوب بوده و هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل
آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری
اذن داده شده اهل آنرا که با دون مظاهر حقّ مدارا نموده لعلّ ثمری از وجود ایشان اخذ شود
بایمان بحق زیرا که امکان در هر نفسی هست اگر خود بنفسها محتجب نشود ولتستعیذنّ عمّا لا
یحبّه الله بالله ربّکم الرحمن ان انتم تحبّون ان تفلحون

الباب التاسع من الواحد التاسع

فی حرمة صلوة الجماعة الا صلوة المیّت فانّکم تجتمعون ولکن
فرادی تقصدون ملخّص این باب آنکه از آنجائی که در جماعت ثابت است آنکه امام
محقّق الوقوع باشد در اینکه از حروف اثبات است و از آنجائیکه آخر هر ظهوری کلّ خود را
چنین جلوه داده که مظهر اثبات‌اند نه نفی ولی بدء ظهور ظاهر میگردد که از مظهر نفی بوده از این جهت
که نهی شده تا آنکه کلّ لدون الله عبادت خداوند نکرده باشند وامروز اگر نفسی ایمان آورده
باشد بالله و آیات آن و بشجره حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن در اءنفسی که آن الآن اظهار

ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام واقعیۀ
نفس الامریه زیرا که آن در آن روز لدون الله بوده که اگر نبود نمیشد و آنکه نماز کرده لله
بوده که اگر نبود امروز مومن نمیشد این است یکی از احکام داودیه که بباطن شده بظاهر
که اگر بظاهر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که چرا بصیر نشد
که بر نفسی مقتدی شود که لدون الله واقع شود ولی در صلوة میت اذن داده شده زیرا
که آن از اعزاز مؤمن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب تر بوده و هست
نزد خداوند ولی کسی مقدم نایستد کل در صفوف خود قائماً نماز گذارند بر او بقصد فرادی
ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت
بر پا شد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که نگذارد کسی را که با مظهر نفس او نماز گذارد
در ظهور اخرای او که لدون الله واقع شود و حال آنکه کل باسم او مصلی بوده اند و
بقول او مصلی ببین حد خلق را که با اینهمه اظهار حب و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق نگردد بر
یک صلوة مثل آنکه با اذنای خلق شب و روزی پنج مرتبه میکند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن
مراقب بوده یوم ظهور من نظهره الله را که این قسم محتجب نمانی که شب و روز بتمنای ذکر
او سر برید باحکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و یک مرتبه بغتةً
طالع گردد تا آنکه بوقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را دهد که آنوقت کل محروم مانید
و از ثمرهٔ وجود خود بی نصیب گردی اگرچه آن بحر جود صابر است که اگر یک نفسی در علم او با شد
که وفا میکند بعهد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه آن اقامه عهد خود را کند
ولی میشود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن ترا بیدار کنند و خود محتجب شوی
چنانچه رسول خدا ظاهر شد و عبادی که در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و تا

امروز در خواب هستند زیرا که بر او بود که بفرماید منم احمد موعود ص و اقامه حجت فرماید بآیاتی که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین میبود هیچ حجتی در هیچ ظهور تکذیب کرده نمیشد نظر کن در فرقان که یقین بآن داری که چقدر ندمت شده عباد که از رسول الله ص تمنا نمودند آنچه نمودند حتی آنکه گفتند تأتی بالله و الملائکة قبیلا که از آن اعظم تر ذنبی از برای ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند منزه بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه تکون بهم رساند و تا حال هنوز منتظرین در انتظار مانده چه بسا قیامت من نظهره الله بر پا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر خداوند مبعوث نفرماید مقتدر مهیمنی را بر خلق خود از مؤمنین ببیان و الا فضل کل وجود را درک خواهد نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند از برای رسول الله ص نازل فرموده بود بلکه بر خود خلق است که مظاهر امر واقع شوند و در نزد مبدء غیر از امر الله نیست مثلاً آنچه من قبل الله بود و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بود ولی از خلق ارتفاع آن ظاهر باطاعت ایشان امر خدا را و الا همان عزی که در امر الله بوده هست نزد بصیر لطیف چه کل عمل کنند و چه عمل نکنند و لتصلین لله ربکم الرحمن لعلکم بآیات الله یوم القیمة توقنون

الباب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس ملخص این باب آنکه از برای هر شیئی تطهیری است در علم خدا و کل بذکر الله طاهر میگردند اگر مؤمن شوند بمن نظهره الله و تطهیر افئده نمیشود الا بایمان بحروف ثلاث و ارواح الا باربع و انفس الا بست و اجساد ذاتی الا بمثل آن و کل تطهیر در کلمه توحید است که ظاهر کنی این آیات واحد را از آیات در ظل آن از نار و همچنین در هر شیئی مشاهده کنی اثبات و دون آنرا تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دست تو قدر ذره

سیاه شود تطهیر آن نمیشود الّا بآنچه در حدّ آن مقدّر شده و همچنین از ذروه وجود الی منتهای
ذکر هر شیئی نظر کن تا آنکه محتجب نگردی از دوای هر داء و بدانکه تطهیر در بیان اقرب
قربات و افضل طاعات بوده و هست مثلاً سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله
نشنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی
و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین
کل شئون خود را تا آنکه در صرف جنّت حبّ پرورش کنی لعلّ درک کنی من نظیره الله را با
طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آنوقت طاهر خواهی
بود بطهارتیکه نفع بخشد تو را و بدانکه هر سمعی که کلمات او را شنود با ایمان بآنها داخل نار نمیشود
یعنی چونکه می بیند علوّ کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را و داخل حبّ نفسی که تصدیق
او نمیکند نمیشود که آنچه در آخرت است ثمره این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او
با ایمان بآن واجب میگردد بر آن جنّت و هر فؤادی که شاهد شود بر کلمات آن با ایمان
بآن در جنّت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر لسانی که ناطق گردد بکلمات او با ایمان باو
خواهد در جنّت بود و متلجلج میشود در آن بتقدیس و تسبیح لم یزلی که زوال و نفاد از برای
ظهورات عزّ او و نفحات قدس او نبوده و نیست و هر یدی که بنویسد کلمات او را با
ایمان باو مملوّ فرماید خداوند آن ید را از آنچه محبوب او است در دنیا و آخرت و هر صدری
که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملوّ فرماید او را از محبّت خود اگر مؤمن باو باشد و هر قلبی
که حبّ کلمات او را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول الله
اذا ذکر الله وجلت قلوبهم هر آینه محل نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود آنرا خداوند
در یوم قیامت باحسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس نه این است که کلماتی که خداوند نازل فرموده

تلاوت بکنی زیراکه اوّل دین تو بکلمه لا اله الا الله ثابت میگردد باذکر مظاهر واحد اوّل وذکر بیان وحال انکه دون کلمات علیین در حرف اوّل نفی است که در زمان ظهور خود را یکی از مطهرین ارض نفوس میداند بلکه مراد از طهارت نفوس ان است که انچه لدون الله هست ازان خود را طاهر گردانی وانچه لله هست خود را بآن فائز گردانی ولی اگر رسد ظهور بیان ثانی که دیگر ذکر لدون الله نشود آنوقت اگر دون کلمات علیین را تلاوت نکنی اذن داده میشوی و اگر خواهی که در کل عمر خود در بحر صرف محبّت وعلیین سیر نمائی داری زاد سفر زیراکه اگر کل وجود بیک کلمه الله اعظم سیر کنند کلّ میرسند بمقصد که ان من یظهره الله باشد که اواست ظاهر بظهور این کلمه وبدانکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل میشود نه در نفس ظهور مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد ونفی قرآن در بیان کلیة نه جزئیة وهمچنین نفی بیان ظاهر نمیشود الا بظهور من یظهره الله که کلّ ان روز مدعی اثباتند از برای او وتبری از نفی ولی خوش بود گر محک تجربه آید بمیان که آنوقت چنین کلّ خالص شوند که سموات وارض وما بینهما از عظمت ان خاضع گردد چنانچه در ظهور بیان دیدی واگر در آن روز هستی خواهی دید که کل ماهیان بحر بیان بان ماء زنده ولی ازان محتجب ولتطهّرنّ انفسکم علی حقّ ما انتم علیه مقتدرون

٤١٣/٢

این کتاب مقدس که اینک بافضل و عطای بزرگ خداوند متعال جلّ و عزّ توفیق آن مرزوق شده که
باهمه مشکلات در دسترس خوانندگان گرامی واقع شود که از شنیدن استدلالات موافق و تکذیبات مخالف
برای احتراز از انحراف بیمین و یسار افراط و تفریط از باب دستور و راهنمائی بزرگ پیغمبر اکرم صلوات الله
علیه که فرموده است الهی ارنی الحقّ حقاً حتّی اتبعه وارنی الباطل باطلاً حتی اجتنبه تشنه یافتن حقّ واقع
بوده و بواسطه نایاب بودن نسخه های خطی و دسترس بکشف این معنی نداشته اند سعی کافی در مطابق بودن آن
با هر انچه از منزل آن صادر شده مبذول گشته است و بهمین جهت که موفق شوندگان بخواندن و دقت
کردن در هر آیه آن اطمینان کامل داشته باشند متذکر میشود که این نسخه با بیش از ۳ جلد کتاب دست آمده
که بعضی تحریر شده در نزدیکتر زمان نزول آن بوده است مقابله شده که این نسخ نفیس از قرار تشخیص
مطلعین از مؤمنین یکی که بخط نسخ خوانا و قطع کوچک بود خط آقای سید یوسف اصفهانی تحریر شده در
اخر آن سال هزار و دویست و هفتاد و سه هجری و یکی بخط خوب شکسته نستعلیق ریز و بقطع کاغذ پستی با
کاغذ مرغوب و مذهب بود خط آقای نور که آخرش نوشته اند (تمت کتاب البیان بعون الله الملک المنان
فی دار الخلافه طهران علی ید اقل الخلیقه بل لاشیئ فی الحقیقه نور الله فی هفدهم شهر محرّم الحرام سنه هزار و
دویست و هشتاد و هشت من الهجرة النبویه صلی الله علیه و آله) و یکی خط آقای میرزا محمّد هادی ابقی باخط
خوبی که نستعلیق آن بیش از شکسته بود که این دو نفر فرزندان حضرت ثمره ازلیه میرزا یحیی صبح ازل ع
می باشند و یکی خط آقای میرزا محمود فرزند میرزا کریم و زوج معظمه فاطمه خانم خواهر حضرت ثمره بوده که
در پایان آن فراغ از نگارش هزار و دویست و نود و دو ذکر شده و دیگر نسخه های خطوط مرفوع
میرزا محمد تقی اصفهانی و مرفوع میرزا مصطفی کاتب و مرفوع حاجی میرزا مهدی امین که فراغ
از تسوید را سال هزار و سیصد و پنج هجری قید نموده و نسخه خط آقای سید رحیم و غیر هم بوده و بقدر
مقدور هم دقت در مقابله بعمل آمده است و بنابراین مگر خط مبارک خود منزل آن یا کاتب های

آنحضرت دست آمده و معلوم شود کلمه یا حرفی غیر از آن است که در این نسخه میباشد والاّ بطریق دیگر قابل تردید نیست و نیز برای آگاهی خوانندگانی که بدیگر آثار نازله ذات حروف السبع دسترسی پیدا نکرده اند والاّ آنانکه خوانده اند آنچه تذکر داده میشود خود دریافته و تصدیق دارند چنانکه در مقدمه باب اوّل از واحد اوّل اشاره شده است در باب اول از عدد کل شیئی امریکه خداوند عزّ و جل فرض نموده کلمه لا اله الا الله حقاً حقا و نیز در جاهای دیگر از آثار هم تصریح شده برای بیان سیصد و شصت و یک باب بعدد کل شیئی در نظر گرفته شده بوده است که از بیان عربی فقط یازده واحد که هر یک نوزده باب است و از بیان فارسی بطوریکه در این کتاب ملاحظه میفرمایند تا باب دهم از واحد نهم از خود نقطه بیان نازل شده و حضرت ثمره از باب یازدهم از واحد نهم تا باب نوزده از واحد یازدهم بیان فارسی را که مطابق با بیان عربی شود نوشته اند که این قسمت هم در دسترس است و انشاءالله در موقع امکان در دسترس طالبین گذارده خواهد شد ولی هشت واحد دیگر را در لوح وصیّت که حاکی از کمال تفصل و متضمن دستوراتی است بحضرت ثمره که مرآت شمس حقیقت و مامور بحفظ بیان و اهل آن بوده است امر باظهار فرموده با شرط ظهور عزت بانیکه فرموده است

اذا انقطع عن ذلک العرش تتلو من آیات ربک مایلقی الله علی فؤادک ذکراً من عندالله انه هو المهیمن القیوم تا جائیکه فرموده فان یظهر الله فی ایامک مثلک هذا ما یورثن الامر من عندالله الواحد الوحید فان لم یظهر فایقن ان الله ما اراد ان یعرف نفسه فلتفوضن الامر الی الله ربکم و رب العالمین جمیعا و امر الشهداء الذینهم یتقون فی دینهم دینهم عن حدود الله لا یتجاوزون تا میفرماید و ان ابواب البیان قد قدّر علی عدد کل شیئی و لکنا ما اظهرناه الا احدی عشر واحداً تا جائیکه فرموده و ان اظهر الله عزا فی ایامک فاظهر مناهج الثمانیه باذن الله بما کنت علیه من الاکرمین تا میفرماید و ان لم یظهر الله عزّاً فی ایامک فاصبر علی ما نزّل

که چون چنین اثری از صبح ازل در دسترس نیست گمان این است اظهار نفرموده ویا آنکه نشر آن را مقتضی ندانسته اند وظاهر از آثار مندرجه در بالا هم این است که عدم اظهار را هم اجازه فرموده است

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

باتوجه باینکه شرح وتبیین لغات واصطلاحات بیان امرساده وآسانی نبوده وجزمنزل ان و مرایای مقدسه متجلی شده ازشمس جوداو حل این مشگل نتواند نمود لیکن بقدریکه خود خوانندگان گرام هم ازتوجه بنجوداین کتاب مقدس وتتبع درآیات منزله آن عالم بآن خواهند شد برای سهولت اشنائی کسانیکه بدوا بدون سابقه مراجعه مینمایند باذکرابواب که دو عدد جلو هرقسمت اولی اشاره بیابها ودومی اشاره بواحدهاست آنچه میسرشده برديف ابواب که پیداکردن انهم آسان باشد ذیلا تذکرداده میشود

لغات واصطلاحات

مقدمه توحیدیه

کینونیت — هستی - سرشت

کُنه — نهاد پنهانی

مشیت — خواستن و اشاره بمظهر کلی

کافور — خالص طیب

ساذج — ساده

من یظهره الله — کسیکه آشکار میکند او را خدا - موعود بیان

من ظهر — کسیکه ظاهر شد - مراد آورنده بیانست

واحد — یگانه

واحد اول — بمناسبت عدد ابجدی حروف واحد که نوزده میباشد مراد هیجده نفر مؤمنین اولیه متجلی شده از نقطه

مرکز که با خود حضرت نوزده میشوند

مشیت اولیه — اشاره باول تجلی مظهر کلی است که مجدد میشود در هر دور

عدد کل شیء — سیصد و شصت و یک میشود که نوزده ضرب در نوزده باشد و در اینجا دجمله بعد که بذکر کل شیء فرموده مراد با بهای بیانست که بهاء بیت باین عده آشکار شود

نقطه — مرکز دایره محیطه که در بیان خود حضرتست

ارض اسم باسط — اشاره بماه کو واقع در آذربایجان غربی بالای رضائیه از محال کردستانست زیرا عدد حروف

هردو هفتاد و دو میشود

نقطه اول ازنامهای خود منزل بیانست

باب اول از واحد اول

نقطه بیان ازنامهای منزل بیانست

نفی اشاره بلااله و غیر مومن ببیان

اثبات اشاره بالاالله و مومن ببیان

ذات حروف السبع ازنامهای خود نقطه بیانست بمناسبت اینکه علیمحمد هفت حرف است

نقطة القران محمد ص

مرآت الله آئینه خدا ازنامهای خود نقطه بیان و حافظین آئین او در هرزمان که مرات اول میرزا یحیی صبح ازل را مقرر فرموده و من یظهره الله را هم بهمین نام خوانده

حروف حی هیجده نفر مومنین اولیه

ابواب هدی شیعیان کامل که واسطه بین ائمه و مادون هستند

تشبح مثالی که در آئینه دیده میشود

باب الله اول مقامی است که خود حضرت اظهار نموده تا چهار سال

باب دوم از واحد اول

اسماء ابواب اربعه چهار نفر نایب خاص در غیبت صغری که عثمان ابن سعید و پسرش محمد ابن عثمان و شیخ ابو القاسم حسین ابن روح و علی ابن محمد سیمری بوده اند

عدد حی بمناسبت عدد ابجدی هیجده نفر دور نقطه که آنها را رجعت محمد و علی و فاطمه و یازده امام و چهار نفر نواب اربعه در همین واحد اول ذکر و مجموع را که هیجده نفر میشود حروف حی خود خوانده

۳ - از - ۱

ثانی من امن بالنقطه بعد از سین چون حروف بسم الله نوزده میباشد ظاهر اینکه باء را تفصیل نقطه گرفته و سین را اول من آمن و مقام محمدی و میم بعد از سین را مقام علوی و دوم مؤمن از رتبه ایمانی حساب فرموده که در باب پانزده از واحد اول هم اشاره فرموده نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی پس مقام علوی سوم حرف میشود و برائی اینکه باء تفصیل نقطه است رجوع شود بباب هشتم از واحد سوم بجمله چنانچه در بدء کل از نقطه

طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا

باب اوّل از واحد دوّم

شجره مشیّت حقیقت آورنده شریعت مظهر کلّی

دون علیین کنایه از نار و نبودن در بهشت

زیرا در بیان دون بجای حرف نفی آورده شده در همه جا

شمس حقیقت اسم نقطه و هر مظهر کلّی

تلامذه مرحوم سیّد استفاده کنندگان از محضر

سیّد کاظم رشتی که او و شیخ احمد احسائی را نقطه

بیان باب المقدّمین خوانده

هزار بیت هزار سطر و مقدار هر سطر را

بی اعراب سی حرف و با اینکه اعراب هم جزو

حروف شمار شود چهل حرف تعیین نموده رجوع

بباب اوّل از واحد ششم

حروف علیّین حروف اثبات از کتاب

که کنایه از مؤمنین بزرگ و اهل جنت است

۲ - از - ۲

مظاهر تسعة عشر نوزده نفر که انهار او حد او شده

۳ - از - ۲

حین بطون موقعی که صاحب ظهور مشهود نیست

شهداء مرتبه بعد از مرایا است و

بکسانی اطلاق میشود که از حدود بیان تجاوز نمایند

۴ - از - ۲

اوّل و ثانی و ثالث و رابع و خامس

اشاره به پنج حرف نفی و خلفا است

عدد واحد ۱۹ - نوزده

مسبّحین و مقدّسین و مهلّلین و مکبّرین و معظّمین

مراتب توحید و اشاره بمؤمنین بزرگ است

شجره محبّت نام صاحب ظهور

حروف الف اهل انجیل

۵ - از - ۲

حقیقة الثانویه برای اینکه معمولا حقیقت

و مجاز گفته میشود بیان حقیقت دوّم و سوم و

چهارم و پنجم آورده که مراتب بعد را مرآت

مرتبه قبل گرفته و اینکه مراتب بعد هم بحقیقت

مجلی را حکایت مینماید در مرتبه خود رجوع بباب

هفدهم از واحد سوّم

۶ - از - ۲

رهبان الف رهبانهای انجیل

باب هفتم از واحد دوّم

یوم قیامت — از وقت ظهور شجرهٔ حقیقت تا غروب آن

طول لیل — مدت بین دو ظهور کلّی

۸ – از – ۲

شجره توحید — نام صاحب ظهور

نفی نفی — اجتناب از دون مؤمن

اثبات اثبات — ایمان و اطاعت مجلّی حقیقت و دستورات او

مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب — هفت مرتبه خلقت و ایمان که در باب دوم از واحد هشتم هم تصریح شده از انجائیکه مراتب توحید در هر هفت حرف تمام میگردد

اولوالافئده — صاحبان فؤاد و اشاره بمرتبه اعلای ایمان است

نسبت منقطعه — نسبت بریده شده که تشبیه بشاخه جدا شده درخت است

عرش — در بیان ببدن گفته میشود رجوع شود بباب دوازده از واحد پنجم و در این مورد مراد از عرش ظهور صاحب ظهور کلّی و از عرش بطون کسانی که بعد از مجلّی حافظ ائین او هستند

کاف مستدیره — اشاره بکاف کن و اوّل تجلّی از مجلّی است که در باب شانزده از واحد دوم هم تصریح شده و او بنفسه متلذذ نمیشود الّا بمجلّی خود که محل نقطه باشد و او کاف مستدیره است

۹ – از – ۲

کتاب الف — انجیل

کتاب قاف — قرآن

۱۱ – از – ۲

بعث — برانگیختن نفوس ظهور پیش در ظهور بعد

۱۳ – از – ۲

شجره اولی — نام مظهر کلّی - مجدّد

۱۴ – از – ۲

صقع — حدّ - مرتبه

لیل الیل — فاصله از غروب شمس پایان تا ظهور بعد است

دو الف   دو هزار بیت

۱۵ - از - ۲

ماء غیر آسن   آب تغییر نکرده وصف آیات

لبن لم تتغیر   شیر که مزه اش تغییر نکرده وصف
مناجات

خمر حمر   شراب قرمز وصف تفاسیر
آیات

عسل مصفی   عسل صاف شده وصف
جوابهای باشخاص و تفاسیر مناجات

ممتحن   آزمایش شده

کبریت احمر   اکسیر و کنایه از چیزیست که
یافت نشود

۱۶ - از - ۲

مقام عرش حقیقت   متجلی شده از حقیقت
و حکایت کردن از مجلی

مقام اراده که یکی از مشیت حاکیست که در اسلام امیرالمؤمنین
بولایت کلیه و در بیان صبح ازل بمراتب
کلیه معرفی شده اند

مشیت   صاحب ظهور کلی که در قران

محمد ۳ و در بیان ذات حرف سبع است

رجوع بباب ششم از واحد سوم

جنت خامس   اشاره بحضرت حسین

حرف میم   اشاره بحرف آخر از بسم الله
الرحمن الرحیم و امام دوازدهم محمد ابن الحسن العسکری

جنت سین   اشاره بحرف آخر بسم الله الامنع
الاقدس

اسم رابع   کلمه اقدس که چهارم کلمه بسم الله
الامنع الاقدس واقع شده و امنع اسم سوم و الله
اسم دوم و بسم اسم اول و کنایه از چهار مرتبه
ایمانست که هر مرتبه پائین از مرتبه بالا مدد میگیرد

برکن ثانی که محل حمد باشد   حمد مرتبه
پس از تسبیح و دوم میشود که با دقت در همین
باب ظاهر است منظور مقام مراتب است

عدد اسم الله الاغیث   بحساب ابجد عدد
اغیث یکهزار و پانصد و یازده میشود

عدد اسم الله المستغاث   بحساب ابجد عدد
مستغاث دو هزار و یک میشود

لا تقولن لم و بم   نگوئید برای چه و بچه جهة - چون و چرا نگوئید

باب هفدهم از واحد دوم

ارض صاد اصفهان

محل شهادت کلمه خامس کربلا محل شهادت حضرت حسین

نقطه باء در بیان اشاره بجلی بیان

شین اولیه کنایه از شیطان اولیه و اول کسی که از ایمان خود داری کرد

ارض باء بارفروش بابل امروز

عدد غیاث یکهزار و پانصد و یازده

۱ - از - ۳

قیراط یک بیست و چهارم دینار کنایه از خیلی کم است

۳ - از - ۳

وابیاناه در مقام ندبه و فریاد رسی خواستن از بیان که گفته شود ای بیان کجائی بفریاد رس

۵ - از - ۳

مقاعد المرتفعه جایگاههائیکه قبه های افراشته دارد

یرفع برداشته میشود

اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع - اگر اذن برداشتن فرماید برداشته میشود

۷ - از - ۳

مرایا متجلی شدگان از شمس حقیقت از مرتبه وصایت و مؤمنین رجوع بباب هشتم از واحد سوم

ناظر بوجه خامس اشاره بکشنده حضرت حسین است

۸ - از - ۳

مستجنه در نار است نه ظاهر پنهان شده در نار است نه آشکار

۱۰ - از - ۳

قول فاء اشاره بفرعون

میم حضرت موسی چون در بیان بطور کلی در اشاره باسماء حروف اول آورده شده مگر جائی که اشتباه می شده است

تکوین هستی دادن

ارواح کینونیات بآن متکون میشود ارواح

هستی ما بان هست میشود

۱۲ - از - ۳

ذکر حاء — حیوانیت

۱۳ - از - ۳

جواد و وهاب — هر دو از حیث حساب

ابجدی چهارده میباشد

کتاب الف و تاء و زاء — انجیل - تورات

و زبور.

طرازان — دارندگان زینت و اسباب

سرافرازان

۱۴ - از - ۳

مطرّز — زینت شده - سرافراز

طراز — زینت و سرافرازی

۱۶ - از - ۳

انهار خمسه — آیات و مناجات و خطب

و تفاسیر و صور علمیّه یا شئون علمیّه و اینکه در

جمله بعد بجای خطب و صور علمیه کلمات و کلمات

فارسیه یا نوعی که در باب بعد است ذکر شده

با تتبع در بیان معلوم میشود اختلاف ندارد و

مراجعه بکتاب بزرگ چهار شان و کتاب پنج شان

نظر دقیق را وسعت میدهد

۴ - از - ۴

کلّ ذَکَرَ — هَر مَرد

عبد رق — غلام خریده شده

اولی الهیاکل — صاحبان هیکل و بتناب

اینکه هیکل را برای مردان مقرر داشته اشاره

بمردان است

سجن — زندان

۵ - از - ۴

اولی الدوائر — صاحبان دوائر چون دایره

برای زنان مقرّر داشته اشاره بزنان است

اماء — کنیزان

اثمی — گناهی

مصیبت اوّل و آخر — مصائب ملاحسین

باب الباب و ملا محمّد علی قدّوس

۶ - از - ۴

اشّد الم از هر ذا المی — سخت تر درد از هر دردمندی

قبر آخر — کسیکه شئون دین را آموخته

مظاهر تکبیر و تهلیل و تحمید و تسبیح - چهار مرتبه توحید است که مؤمنین بزرگ و امظاهر آن مقرّر داشته

جسد ذاتی - هستی که در جسد عرضی و هیکل صوری پنهان است

جسد عرضی بدن عنصری و هیکل صوری

۷ - از - ۴

بدء و عود - (آغاز و برگشت) هر ظهور کلّی بدء ظهور بعد و عود ظهور قبل میباشد

اطلاق عبائر تعبیرها و تفسیرهای روان

۱۱ - از - ۴

حدّ بیان مقررات بیان

حدود بیان - اوامر و احکام مقرّره در بیان است

تذهیب باطلا زینت نمودن

طرز زینت عالی کردن

دو دو نو دیگر دو آیه نزدیک باین آیه پستی

۱۲ - از - ۴

قبور مرتفع مرتفع میگردد - قبور افراشته برداشته میشود

باب سیزدهم از واحد چهارم

بقاع الواحد - قبه های نقطه و حروف حیّ او

مقعد جایگاه

۱۴ - از - ۴

افکک دروغگو

۱۶ - از - ۴

ارض فاء فارس

حرف شین شیطان

مدنی لیموی شیرین

هبط پستی - پائین آمدن کم شدن - نقصان

نیّر اعظم خورشید و در این مورد اشاره بمن یظهره الله است

۱۸ - از - ۴

وافد وارد شونده

۱۹ - از - ۴

سرائر اربعه علیها تسعة عشر - چهار تختی که برای بیت مقرر شده که ۱۹ نفر هم در آنجا هستند

۱ - از - ۵

طین الله احمد — مدفن احمد فرزند کوچک حضرت که در چهل اختران شیراز است

۲ - از - ۵

افکهائی — دروغهائی

ظلال — سایه

شعاع — نور پرتو

۳ - از - ۵

نقطه تحویل حمل — اولین لحظه سالهای شمسی

منتهی الیه سیراو — اخر لحظه سالهای شمسی

چون دوازده ماه اول ان حمل واخر آن حوت نامیده میشد

نارالله - هواء ازل - ماء توحید - تراب

چهار مرتبه توحید وعرفان واعداد ذکر شده برای هر مرتبه برعایت اعداد حروف چهار کلمه بسم الله الامنع الاقدس است ودقت دراین باب لطافت توحید وعرفان را میفهماند

۶ - از - ۵

عدد - هاء — پنج

مالم یکن له عدل — چیزهای بی مثل و مانند

هر الفی مأه برداشته — ازهر هزاری صد برداشته که یک دهم میشود

۷ - از - ۵

عمیاء — نابینا — کور

حدائق — باغها بستانها

۹ - از - ۵

انیت — هستی صوری و مادی

صاحب انیتی اظهار انیت خود نکند

انهاکه بخود بالیده منم منم میکنند اظهار هستی خود نکنند

۱۰ - از - ۵

هیکل — انیت دراین شکل



که ظاهرش پنج خط و باطنش شش خانه ونمایاننده سرودودست و دوپای انسان است ازآیات وادعیه وارده نوشته شود

دوائر — لوح جنه است که شش دائره پنج

خانه متساوی راتضمن وبا خطوطی که از محیط
دایره اوّلیه بقعر دایره وسط خانه های دوائر
را بنوزده قسمت متساوی تقسیم نماید انچه در
باب دهم از واحد ششم ذکر شده در هر خانه
نویسند ولی خود حضرت دائره هفت خانه
بانواعی با مربعهای عددی وغیره با نواعی در
وسط آن نوشته است

مظاهر باء اشاره بنبات وخانهها
خطوط خمس یاست یا بیوت واحد-
اشاره به پنج خط هیکل وشش خط دائره ونوزده
خانه ان است

ه پنج
و شش

پنج واحد پنج نوزده تا که نود و پنج
و بعد د حروف الله میشود
خمس محیط بر واو پنج خط هیکل شش خانه را
تشکیل میدهد
واو حافظ ها در لوح حبه شش دائره پنج
خانه را تشکیل میدهد

باب یازدهم از واحد پنجم

عدد اسم رحمن عدد ابجدی حروف
رحمن دویست ونود وهشت میشود

۱۲ - از - ۵

خاتم عقیق وآیه منقوشه بر آن روی
نگین عقیق انگشتر آیه مذکور درباب یازده از
واحد ششم حکاکی شود با فرقی که برای مردان
وزنان دارد

۱۳ از ۵

مغتر گول خورده
اغترار فریب خوردن بطمع باطل افتادن
هباءً منثورا غبار پراگنده

۱۴ از ۵

بعوضه پشه
کور قرآن اشاره بمدت جریان قرآن

۱۷ - از - ۵

غلوّ زیاده از حد ستودن
هرچه دنوکنند کنایه از ستودن بکبر
از حدّ انها است

باب نوزدهم از واحد پنجم

المثقال تسعة عشر حمص یک مثقال

در بیان نوزده نخود است

بهاء تسعة عشر حمّص من الذهب عشرة الف دینار و من الفضه الف دینار - سکّه نقره در آنزمان ارزش بیت و هشت نخود و بارزش هزار دینار و سکه طلا بیت نخود و بارزش ده هزار دینار بوده در بیان قیمت سکه نوزده نخودی طلا ده هزار دینار و نقره هزار دینار مقرر شده که از حیث ارزش همان یک درهم طلا است و بارسیدن بنصاب هر یک پانصد و چهل مثقال کال صدی پنج ظاهرا مالیات مقرر فرموده

قاف عدد ابجدی ان صد است

۱ - از - ۶

واحد بلا عدد اشاره بغیب نقطه

هندسه علم تعیین مقدارها است از حیث اندازه گیری

اندازه گیری

باب دوم از واحد ششم

بئر چاه

کُر مقدار آبی که از حیث طول و عرض و عمق هر یک سه وجب و نیم باشد

انچه قبل در بئر ما یقع فیه عمل مینمودند مرتفع فرموده چون همینکه چیزی از نجاسات یا حیوانی در چاه میافتاد احکامی برای تطهیر آن بوده که در بعضی احوال میبایست تمام آب چاه کشیده شود و در این باب تمام آن احکام را برداشته و آب را خواه کم یا زیاد پاک و پاک کننده مقرر فرموده مگر انکه رنگ یا بو یا مزه آن تغییر نماید و یا نفس لطیف از استعمال ان کراهت داشته باشد

۳ - از - ۶

بیت حمّ حمام - گرمابه

حد باب مقام بابیت که حسب آثار تا چهار سال بیش از انرا اظهار نفرموده و برای انیکه در همین مقام هم مراتب بعد را دارا بوده بباب هشتم از واحد ششم و دیگر آثار مراجعه شود

باب چهارم از واحد ششم

ظهور حرف هاء — اشارهٔ پنج قطعهٔ زیر است

حدود هاء — حدود پنج قطعه

ارض فاء — فارس

« عین — عراق

« الف — آذربایجان

« خاء — خراسان

« میم — مازندران

۵ - از - ۶

نازل بفناء بیان — فناء ساحت جلوخان است کنایه از ورود در آستانه بیان

مظهر تکبیر — اشاره بمقام شیعه وجناب باب الباب

۷- از - ۶

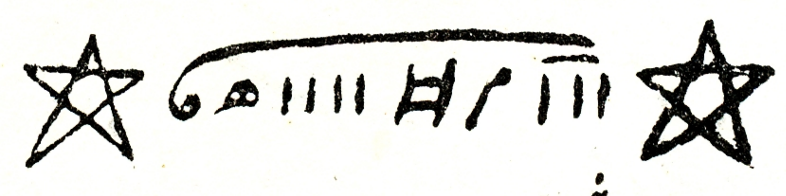
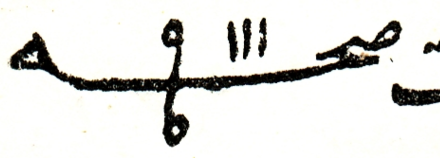
انقطاع — صیغه گرفتن که ازدواج برای مدت معین بوده نهی شده

اقتران — ازدواج

مرایای ثمانیة عشر — هیجده نفر حروف حی

جوهر کل وجود — اشاره باول کسی که مؤمن شده است

باب دهم از واحد ششم

دائره معروفه — لوح جنه است که در نوزده خانه هر دایره آن بشرحی که دستور است نوشته شود که دستور نوشتن هفت دائره را خود حضرت مفصلاً در جای دیگر نوشته و برای اسماء دائره چون در لوح هفت دایره این شکل  در دائره سوم و اشکالی که اولی آن اینست  و بقیه با تغییراتی در دائره چهارم نوشته شده و هر دو شکل در پنج دائره وارد از امیرالمؤمنین هم بوده هر دو ذکر شد

حروف بسمله — نوزده حرف بسم الله

اسماء ستّه — فرد حی قیوم حکم عدل قدّوس است که حروف آن در رابع نوشته میشود

۱۳- از - ۶

صعق یوم قیامت — صعق. رعد شدید. غش نمودن. مرگ. و در اینجا کنایه از مبهوتی و غشی میباشد که از بزرگی روز ظهور پیش میآید

۱۵- از - ۶

اسم باطن باطن - شاید اشاره بشیخ احمد احسائی با مقام بابیت خود حضرت باشد

١٦ - از - ٦

ما خلق عنه — عیال

١٩ - از - ٦

مجیبین — اجابت کنندگان - مومنین

صامتین — سکوت کنندگان - غیر مومنین

١ - از - ٧

قیوم اسماء — تفسیر سوره یوسف

قیوم و یوسف - هردو از حیث عدد یکصد و پنجاه شش میباشد

٦ - از - ٧

منفطر گشتن — ازهم پاشیده شدن

١٠ - از - ٧

عدد مستغاث — دو هزار و یک

عدد اللهم - یکصد و شش میشود وقتیکه نوزده مرتبه عدد اللهم حساب شود دو هزار و چهارده میشود که بعدد احد ١٣ مستغاث کمتر از آن است و اگر المستغاث حساب شود چون دو هزار و سی و دو میشود بعدد که هیجده میباشد زیادتر خواهد شد

بدء و عود قرآن در اسم اغفر شد نقص

عدد اسم هو — اغفر یکهزار و دویست و هشتاد و یک و با کم کردن عدد هو که یازده است یکهزار و دویست و هفتاد باقی میماند که سالهای فاصله از بعثت محمد ص تا ظهور نقطه بیان است

١٤ - از - ٧

حروف سین و باء و میم — حروف بسم که اشاره بتجلی هر حرف بعد از حرف پیش از آن است

١٥ - از - ٧

مدینه فاء — شیراز

حصن معروف - بیت مبارک

سنن سنت — پیروی از رفتار مظاهر امر و سنن جمع سنت است

تجالس — باهم نشستن

١ - از - ٨

نجوم انجیلیه — دانشمندان حقه از اهل انجیل

صعود بجای وفات وکنایه از
اینست که پس ازمرگ بمقام بالا ارتفاع حاصل
مینماید که بهمین جهت هم بجای مرحوم مرفوع
استعمال میشود

۲ – از – ۸

ارث بنر دازمیّت بسر حقیقت الاهفت
نفس برای تعیین سهام ورثه رجوع شود
بباب سوم ازداحدهم

عدد قاف صد مرتبه
مرحوم شیخ شیخ احمد احسائی نوّرشس
شیخیه

ذکر کاف کفر

۳ – از – ۸

حروف وجه قرآن اشاره بچهارده
نفس مقدّس چون عدد وجه چهارده میباشد
حروف وجهه بیان اشاره بنوزده
نفس که واحد هم خوانده شده اند چون عدد
وجهه نوزده میباشد

۶ – از – ۸

فصل حرف حاء

هشت روز

۷ – از – ۸

دربیان کلّ ارواح علیین اوراجع میگردد
بباب اوّل که من یظهره الله باشد
دربیان ازجهة توحیدیکه منظورداشته
جمیع اسماء علیین که برای خود ذکرنموده
بمن یظهر راجع نموده وحتی برای مرات خود
هم جاری فرموده چنانکه دراینجا باب اوّل
راهم تصریح فرموده اواست

۱۱ – از – ۸

قبراوّل وآخر مدفن اسم الله الاوّل
ملاحسین باب الباب - قدور - نازع
ازجهت تطابق عددی باحسین که درطبرسی
واقع شده ومدفن اسم الله الآخرجناب ملا محمدعلی
قدّوس که دربارفروش بابل فعلی
واقع شده است

۱۲ – از – ۸

محلّ ضرب تبریز خانه شیخ الاسلام
که حضرت راچوب زد

باب چهاردهم از واحد هشتم

حرف ذال عدد اهشصد میشود

واشاره برتبه پنجم توحید مذکور در باب
یازدهم از واحد هشتم که لا اله الا الذی ذکر شده
هشت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید
گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد حضرت
ثمره جواب داده اند در شان ظهور است

در این ایام تطبیق بظاهر میشود

١٥ از ٨

تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن بباء نبود
سین حرف دوم بسم الله و مراد جناب
باب الباب است و باء حرف اول
بسم الله و مراد خود حضرت است

١٦ از ٨

بعد از آنکه شیئ بهاء صد مثقال طلا رسید
نوزده مثقال بحروف واحد و یک مثقال
لاجل نار - که صدی پنج میشود که یک پنجم است
ظاهرا در این باب نصاب خمس و مصارف
انرا بیان فرموده

باب هفدهم از واحد هشتم

عدد ذهب و فضه بعد کل حروف رسد
با عشر غیبیه ٦٠٠٥ میشود

حروف

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
١٠	٢٠	٣٠	٤٠	٥٠	٦٠	٧٠	٨٠	٩٠
ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ
١٠٠	٢٠٠	٣٠٠	٤٠٠	٥٠٠	٦٠٠	٧٠٠	٨٠٠	٩٠٠

غ ١٠٠٠ عشر غیبیه ١٠

جمع اعداد از ١ تا ٩	٤٥
جمع اعداد از ١٠ تا ٩٠	٤٥٠
جمع اعداد از ١٠٠ تا ٩٠٠	٤٥٠٠
غ	١٠٠٠
عشر غیبیه	١٠
جمع کل	٦٠٠٥

ارض فارس را دار العلم میگویند

سابقا برای شهرها وصفی ذکر نموده و روی
سکه های زده شده در همان شهر هم ذکر میشد
چنانکه فارس را دار العلم و طهران را دار الخلافه
و کرمان را دار الامان میگفتند

باب هیجدهم از واحد هشتم

ذرّ رابع مرتبهٔ چهارم - مقام

شیعه - بابیت

عدد اسم هو یازده سالگی

الی الزوال وقتی که خورشید از

بالای سر بگذرد - ظهر

سنه بلی چهل و دو سالگی

که بعد حروف بلی

۱۹ از ۸

عدد چهار غین چهار هزار

۱ از ۹

عز کل ارض للّه و فرد کل مدائن للّه

جاهای عالی از هر زمینی و عمارات بی مثل

شهرها برای خدا است

طین ما قبض من النقطه اشاره

بمدفن عیال انحضرت است

۳ از ۹

اولی القدره از میم و سین - صاحبان

قدرت از ملوک و سلاطین

باب ششم از واحد نهم

عدد اسم قدیر سیصد و چهارده

۷ از ۹

ورق الزقوم تنباکو و توتون

۱۰ از ۹

بایمان بحروف ثلاث اشاره

بسه نفر مؤمن اوّل که مقابل بسم میشوند

رباع اشاره بچهار نفر که از

حیث مرتبه مقابل اللّه میشوند

سُداس اشاره بدو شش نفر که

در مقابل دو اسم آخر بسم اللّه واقع میشوند

که مجموعاً واحد اولیه را تشکیل میدهد